تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

روابط ایران و عربستان در سدهٔ بیستم (دورهٔ پهلوی)

حمید احمدی

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

بسم الله الرحمن الرحيم

روابط ایران و عربستان در سدهٔ بیستم

(دورهٔ پهلوی)

دکتر حمید احمدی
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
تهران ـ پاییز ۱۳۸۶

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: احمدی، حمید، ۱۳۳۶-
عنوان و نام پدیدآور: روابط ایران و عربستان در سدهٔ بیستم (دورهٔ پهلوی) / حمید احمدی؛ [به سفارش] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۲۹۵ ص.
شابک: 978-964-361-401-0
بها: ۳۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرستنویسی: فیپا.
یادداشت: نمایه.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۷۷-۲۸۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: ایران ـ روابط خارجی ـ عربستان سعودی.
موضوع: عربستان سعودی ـ روابط خارجی ـ ایران.
موضوع: ایران ـ تاریخ پهلوی - ۱۳۰۴-۱۳۵۷.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
رده‌بندی کنگره: ۳الف ۴ ع / ۱۳۹ DSR
رده‌بندی دیویی: ۵۵۰۵۳۸ / ۳۲۷
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۲۶۴۱۵

روابط ایران و عربستان در سدهٔ بیستم (دورهٔ پهلوی)
دکتر حمید احمدی
ویراستار: مریم عبدالملکی
چاپ اوّل: پاییز ۱۳۸۶
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
طرح روی جلد: شهرزاد تهرانی
طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چـاپ و انتشـارات وزارت امـور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی:
میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱
تلفن: ۲۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰

فهرست

بخش دوم: ایران و عربستان در دورهٔ محمدرضاشاه پهلوی از پایان جنگ جهانی دوم تا دههٔ ۱۹۷۰

بخش سوم: پایان سلطهٔ بریتانیا بر خلیج فارس و مسئولیتهای منطقه‌ای نوین ایران و سعودی

مقدمه

هدف اصلی این کتاب تجزیه و تحلیل روابط ایران و عربستان در سدهٔ بیستم است، یعنی از ظهور حکومتهای مستقل عربی پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی تا امروز. این کتاب روابط دو کشور را تا پایان دوران سلطنت پهلوی (۱۹۷۹/۱۳۵۷) بررسی کرده است. ایران و عربستان بی‌گمان ابرقدرتهای منطقهٔ خلیج فارس به‌شمار می‌روند و بررسی روابط دو کشور و نقش آنها در رویدادهای گوناگون منطقه اهمیت فراوانی دارد. با این همه، تاکنون در ایران اثر مستقل و جامعی دربارهٔ روابط این دو کشور منتشر نشده است. بی‌شک در تحولات دههٔ ۱۹۶۰ به بعد، ایران و عربستان در سیاستگذاری منطقه‌ای، چه در منطقهٔ شرق عربی و چه در خلیج فارس، بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. این نقش، به‌ویژه در برقراری توازن منطقه‌ای و مقابله با چالشهای امنیتی، چشمگیر بوده است.

روابط ایران و عربستان، از آغاز تا پایان حکومت پهلوی، فراز و نشیبهای فراوانی را طی کرده است. دو کشور، در مسیر روابط خود، گاه بر سر مسائل منطقه‌ای و مسائل فرهنگی و مذهبی در برابر یکدیگر ایستاده‌اند و گاه نیز بر سر منافع مشترک با هم همکاری کرده‌اند. به عبارت دیگر، ایران و عربستان، در حدود شصت سال روابط متقابل، اختلافها و وجوه مشترک گوناگونی داشته‌اند. دامنهٔ اختلافات، بر سر مسائل فرهنگی و سیاسی، گاه به آن حد رسیده است که دو کشور به‌ناچار با یکدیگر قطع رابطه کرده‌اند. با این همه فرضیهٔ اصلی این کتاب آن است که با وجود مسائل اختلاف‌برانگیز مذهبی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، ایران و عربستان، به‌علت منافع مشترک برآمده از مسئولیتهای بزرگ‌تر منطقه‌ای برای تأمین امنیت و رویارویی با چالشهای داخلی و خارجی، ناگزیر به کنار گذاشتن اختلافها بوده‌اند و با تأکید بر دوستیها و منافع دوجانبه توانسته‌اند چالشهای

مذکور را از سر راه بردارند و امنیت و ثبات را در منطقهٔ خلیج‌فارس و شرق عربی برقرار کنند.

پیشینهٔ پژوهش

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، با وجود اهمیت دو کشور و ضرورت پرداختن به رابطهٔ متقابل آنها، پژوهشگران مسائل سیاست خارجی ایران در نگرش سنتی پردازش به رابطهٔ ایران با قدرتهای بزرگ، از توجه به رابطهٔ ایران و مناطق هم‌جوار، به‌ویژه کشورهای خاورمیانه‌ای، خودداری کرده‌اند. به همین علت، تا اوایل دههٔ ۱۳۷۰، هیچ کتاب و حتی مقالهٔ مهمی دربارهٔ روابط ایران و عربستان در ایران منتشر نشد. این بی‌توجهی در دورهٔ پیش از انقلاب محسوس‌تر است. پس از انقلاب، به‌ویژه در دههٔ ۱۳۷۰، به‌علت حوادث تلخ حج در ۱۳۶۶ و کشتار حجاج ایرانی، به مسائل ایران و عربستان توجه بیشتری شد. در این سالها دو کتاب دربارهٔ عربستان در ایران منتشر شد. یکی از آنها کتاب مروری بر روابط ایران و عربستان در دو دههٔ اخیر، نوشتهٔ بهرام اخوان کاظمی[۱] و دیگری کتاب اسناد روابط ایران و عربستان سعودی به کوشش علی محقق بود.[۲] در واقع، کتاب نخست پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی و دومی کار اسنادیِ متکی بر اسناد موجود در بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران بود که مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی آن را چاپ کرد. کتاب نخست در چند صفحهٔ محدود و با استفاده از منابع دست‌دوم و غیرمستقیم به روابط ایران و عربستان در دوران پهلوی می‌پردازد و با تکیه بر نگرشهای رایج در مورد مسائل خاورمیانه و خلیج‌فارس و سیاست امریکا، اطلاعات تازه‌ای در اختیار پژوهشگران نمی‌گذارد. و بیشتر به روابط ایران و عربستان پس از انقلاب می‌پردازد. کتاب مزبور به‌جای پژوهش دربارهٔ سیر دگرگونی روابط دو کشور و دادن اطلاعات جدید، بیشتر بر مسائل جانبی، همچون تحولات عربستان یا ساختار حکومت و یا اندیشه‌های ایدئولوژیک آن، تأکید می‌کند.

---

۱. بهرام اخوان کاظمی، مروری بر روابط ایران و عربستان در دو دههٔ اخیر، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.

۲. علی محقق (گردآورنده)، اسناد روابط ایران و عربستان سعودی (۱۳۵۷ ـ ۱۳۰۴ هـ. ش)، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹.

کتاب دوم، که کمک بسیاری به پژوهشگران مسائل سیاست خارجی ایران با کشورهای جهان سوم، به‌ویژه جهان عرب و منطقهٔ خلیج فارس کرد، محصول پژوهشهای علی محقق در اسناد موجود در بایگانی وزارت امور خارجهٔ ایران مربوط به سالهای پیش از انقلاب اسلامی است. محقق در بخش مقدماتی کتاب خود طی بررسی کوتاهی مهم‌ترین مسائل موجود بین دو کشور را، بر اساس اسناد موجود، تجزیه و تحلیل کرده است. از آنجا که متن اسناد روابط دو کشور در این کتاب به‌طور محدود ارائه شده است، پژوهشگران علاقه‌مند به روابط ایران و عربستان می‌توانند طرحی کلی و سودمند از این موضوع به دست آورند. با این همه، کتاب از دههٔ ۱۳۴۰ و اندکی پیش از آن برخی از رویدادهای بین ایران و عربستان را در بر نگرفته است. در واقع، هدف نویسنده و ناشر بیشتر آشنایی پژوهشگران با اسناد موجود در بایگانی وزارت امور خارجهٔ ایران است. سایر آثار اسنادی انتشارات وزارت امور خارجه دربارهٔ روابط ایران با کشورهای دیگر بسیار سودمند و جالب توجه است مانند: مصر، آلمان و عثمانی.

اگرچه به‌جز آثار مورد اشاره، مقالاتی معدود و چند پایان‌نامه به موضوع روابط ایران و عربستان پرداخته‌اند، اما به نتیجهٔ چشمگیری، برای معرفی روابط دو کشور، نرسیده‌اند. از این میان، می‌توان به پایان‌نامهٔ حسینعلی هاشم‌آبادی، دانشجوی علوم سیاسی، با عنوان روابط جمهوری اسلامی و عربستان در دههٔ اخیر (۸۹ ـ ۱۹۷۹) اشاره کرد، که بهرام اخوان کاظمی نیز از آن بسیار بهره برده است. از جمله مقالات سودمند، می‌توان به مقالهٔ کوتاه کریم سلیمانی، دربارهٔ مناسبات فرهنگی ایران و عربستان در سالهای ۵۵ ـ ۱۳۴۵ اشاره کرد[۱] که آن نیز با توجه به اسناد وزارت امور خارجه نوشته شده است.

کتاب حاضر، با توجه به ضرورت پرداختن به روابط ایران و عربستان، در پی این بوده است که تجزیه و تحلیلی جامع، از آغاز و سیر تحول روابط دو کشور، به دست دهد. گرچه اسناد موجود در بایگانی وزارت امور خارجهٔ ایران اصلی‌ترین منبعِ در دسترس نویسنده بوده است، اما نویسنده کوشیده است از همهٔ منابع موجود، در مورد روابط ایران و عربستان، بهره‌برداری کند. به این علت، علاوه بر اسناد موجود از منابع انگلیسی و عربی مربوط به روابط ایران و عربستان، نیز استفاده شده است.

در مورد منابع باید به این واقعیت اشاره کرد که نویسندگان عرب، و به‌ویژه سعودیها،

---

۱. کریم سلیمانی، فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی، ش ۲۱، زمستان ۱۳۸۳، ص ۱۹۶-۱۷۷.

همانند ایرانیها به اهمیت روابط ایران و عربستان توجه چندانی نکرده‌اند. آثار منتشر شده در مورد روابط دو کشور محدود است، و از حد چند کتاب انگلیسی، عربی و فارسی فراتر نمی‌رود. در کنار اسناد دست اول و منابع انگلیسی و عربی، به خاطرات شخصیتهای سیاسی، به‌ویژه در زمینهٔ سیاست‌گذاری خارجی ایران، نیز توجه شده است. در این مورد می‌توان به یادداشتهای امیر اسدالله علم، وزیر دربار محمدرضاشاه، اشاره کرد که اطلاعات دست‌اول و مهمی از عمده‌ترین مسائل بین ایران و عربستان به دست داده است. علم، به عنوان مهم‌ترین شخصیت نزدیک به شاه، اصلی‌ترین اثر غیراسنادی را از رابطهٔ دو کشور، از دیدگاه محمدرضاشاه و وزیر دربار او، عرضه کرده است. نوشته‌های اسدالله علم، به‌ویژه در زمینهٔ مسائلی چون خروج انگلیس از خلیج فارس، دیدگاههای ایران و عربستان دربارهٔ تحولات منطقه‌ای در جهان عرب، مسئلهٔ نفت و مسائل خلیج فارس همچون جزایر سه‌گانه و بحرین و همکاریهای امنیتی دو کشور، در سالهای دههٔ ۱۹۷۰، بسیار مهم است. افزون بر این منابع، نویسنده کوشیده است از دیگر نوشته‌هایی که غیرمستقیم به روابط ایران و عربستان مربوط است، در فرضیهٔ اصلی خود و تا آنجا که به تجزیه و تحلیل روابط دو کشور و نقش منطقه‌ای آنها کمک می‌کند، بهره‌برداری کند.

کتاب حاضر به سه بخش و هشت فصل تقسیم شده است. بخش نخست که در برگیرندهٔ آغاز روابط ایران و عربستان تا پایان دورهٔ رضاشاه است، شامل دو فصل است: در فصل نخست، تفاوتهای ساختاری ایران و شبه‌جزیرهٔ عربستان در ابعاد گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاست خارجی و نفوذ منطقه‌ای و جهانی آنها مقایسه شده است. هدف از این فصل آشنایی خواننده با ویژگیهای گوناگون دو جامعه و تفاوتهای آنها بوده است. در پایان فصل نخست دربارهٔ کشمکش بین خاندانهای قبیله‌ای در مناطق گوناگون جزیرة‌العرب بحث شده است، تا شکل‌گیری دولت مستقل پس از سقوط عثمانی را بهتر به خوانندگان بشناساند.

فصل دوم به آغاز روابط بین ایران و دولت مستقل در جزیرة‌العرب می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چگونه ایران، در کشمکش میان دو خاندان هاشمی و سعودی و برقراری رابطه با آنها، سیاست خارجی خود را تعیین کرد. روابط ایران با خاندان سعودی در این فصل و در دورهٔ رضاشاه به سه دورهٔ مهم تقسیم شده است: دورهٔ نخست به کوششهای دو کشور برای برقراری رابطه و روند تدریجی ایجاد حسن نیت میان آن دو، در گرماگرم هراس ایران

از افراط‌گری وهابی، می‌پردازد. دورهٔ دوم در برگیرندهٔ دگرگونیهای سیاست خارجی ایران در برابر سعودیها در دورهٔ مهم سفارت حبیب‌الله هویدا (۱۳۱۳ـ ۱۳۰۹) است. و دورهٔ سوم، کاهش روابط دو کشور را تا پایان دورهٔ رضاشاه تجزیه و تحلیل می‌کند.

بخش دوم کتاب به سیاست خارجی و روابط دو کشور در دورهٔ محمدرضاشاه پرداخته است، اما این بخش در برگیرندهٔ همهٔ دوران محمدرضاشاه نیست، بلکه سیر دگرگونی روابط دوجانبه را تا پایان دههٔ ۱۹۶۰ بررسی می‌کند. این بخش سه فصل بعدی کتاب، یعنی فصلهای سوم، چهارم و پنجم را شامل می‌شود.

فصل سوم، روابط ناپایدار ایران و عربستان را، در ۱۲ سال نخست دورهٔ پادشاهی محمدرضاشاه، بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که اختلاف دیدگاههای مذهبی دو کشور و نیز درگیریهای جهانی ایران در دورهٔ ملی‌شدن صنعت نفت مانع گسترش روابط ایران و عربستان شد. در این دوره روابط دو کشور، بر سر مسائل حج و جهان‌بینی وهابی، چند سال قطع شد. در این فصل، مواضع عربستان در برابر ملی‌شدن صنعت نفت ایران نیز تجزیه و تحلیل شده است.

فصل چهارم کتاب به دههٔ ۱۹۵۰و۱۹۶۰، یعنی سالهای پرآشوب خاورمیانه، ورود جنگ سرد به منطقه و شکاف سیاسی در منطقه و به‌ویژه جهان عرب بر سر مسائل منطقه‌ای و جهانی، می‌پردازد. در واقع، این فصل نشان می‌دهد روابط ایران و عربستان در سالهای «جنگ سرد عربی» رو به گسترش گذاشت و ایران و عربستان، با وجود اختلاف نظر دربارهٔ برخی مسائل همچون پیمان بغداد و مسئلهٔ اسرائیل، در امور دیگر با یکدیگر هماهنگ بودند و همین هماهنگی منافع و مواضع، آنها را به‌سوی دوستی پایدار رهنمون کرد.

در این فصل، فرضیهٔ اصلی کتاب، یعنی اهمیت و اولویت دیدگاههای مشترک و حاشیه‌ای‌شدن نکات اختلاف، بررسی و تا حد زیادی تأیید شده است. این فصل نشان می‌دهد که سیاست خارجی دو کشور، برای مقابله با تندرویهای چپ و کمونیسم جهانی از یک سو و تندرَوی پان‌عربیسم ناصری از سوی دیگر، آنها را به‌سوی دوستی با هم رهنمون کرد و ایران و عربستان اختلافات بر سر اسرائیل و مسائل مذهبی را کنار گذاشتند و به استوارسازی راهکارهای سیاسی برای رویارویی با چالشهای امنیتی منطقه‌ای پرداختند.

فصل پنجم، که به نوعی ادامهٔ فصل چهارم کتاب است، سیاست خارجی ایران و عربستان و روابط دوجانبه آنها را در دوران ملک فیصل بررسی می‌کند. در این فصل،

نویسنده به تلاشهای مشترک دو کشور برای گسترش روابط فرهنگی و اسلامی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه راهبرد همبستگی اسلامی به منزلهٔ جانشینی برای تندرویهای چپ کمونیستی یا پان‌عربی در برنامهٔ دو کشور قرار گرفت و ایران و عربستان توانستند کشورهای میانه‌رو خاورمیانه و جهان اسلام را با اندیشهٔ همبستگی اسلامی و سازمان کنفرانس اسلامی، که پیامد تلاشهای هماهنگ آنها بود، گرد هم آورند و بلوک میانه‌رو را، در برابر بلوک چپ تندرو، ایجاد کنند.

بخش سوم کتاب در برگیرندهٔ دورهٔ بسیار مهم و حیاتی استعمارزدایی در منطقهٔ خلیج فارس، یعنی بیرون رفتن انگلیس از منطقه و تبدیل‌شدن ایران به نخستین قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی خاورمیانه و خلیج فارس است. این بخش مهم شامل فصلهای ششم، هفتم و هشتم کتاب است. در این فصلها تلاش شده است فرضیهٔ اصلی پژوهش بار دیگر بررسی و اعتبار آن نشان داده شود. در پی همین سنجش فرضیهٔ اصلی پژوهش، در فصل ششم مهم‌ترین موارد اختلاف بین ایران و سعودی، پس از اعلام تصمیم انگلیس مبنی بر خروجِ از خلیج فارس بررسی شده است تا نشان دهد با وجود اختلافات، منافع مشترک ایران و عربستان را به‌سوی دوستی با یکدیگر سوق داده است. مهم‌ترین موضوعات کشمکش‌آفرین میان ایران و عربستان، از ۷۲ـ۱۹۶۸، یعنی مسئلهٔ بحرین و حاکمیت بر جزایر سه‌گانه و نیز سیاست قیمت‌گذاری نفت، به تفصیل تجزیه و تحلیل شده است. این فصل مواضع عربستان و نیز قدرتهای بزرگ جهانی را در برابر مسئلهٔ بحرین، جزایر سه‌گانهٔ ایرانی خلیج فارس و نیز مسئلهٔ قیمت‌گذاری نفت بررسی کرده است.

فصل هفتم کتاب، با عنوان «ناگزیر به دوستی»، به فرضیهٔ اصلی پژوهش پرداخته است و نشان می‌دهد مسائل مهم‌تری، چون امنیت خلیج فارس و خاورمیانه و منافع مشترک در راه حفظ صلح و ثبات در منطقه در رویارویی با تندروی جهانی و منطقه‌ای، دو کشور را به کنار گذاشتن اختلافها بر سر بحرین، جزایر سه‌گانه، و نفت و همکاری بر سر مسئلهٔ مهم امنیت واداشته است. این فصل که مهم‌ترین فصل کتاب است، تلاشهای مشترک ایران و عربستان را، برای تأمین امنیت منطقه، بررسی کرده است.

فصل هشتم نشان می‌دهد که ایران و پس از آن عربستان نقش مهمی در تأمین امنیت خلیج فارس، خاورمیانه و شمال شرقی افریقا برعهده داشتند و با سیاستی هماهنگ، با چالشهای ناشی از تندرویها در خلیج فارس و جهان عرب به‌ویژه در یمن، عراق، عمان،

سومالی و حتی در پاکستان و افغانستان به رویارویی پرداختند. فصلهای سه‌گانهٔ بخش سوم در واقع آزمون فرضیهٔ اصلی پژوهش است و نشان می‌دهد که ایران و عربستان، با وجود همهٔ اختلافها بر سر مسائلی همچون اسرائیل، نفت، حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانهٔ خلیج‌فارس و مسائل مذهبی، در مسیر دوستی راهبردی قرارگرفته‌اند و با تلاشی هماهنگ، که در آن ایران سهم مهم‌تری بر عهده داشت، صلح و ثبات را به منطقه بازگردانیده، امنیت آن را در برابر تهدیدهای افراطی چپ جهانی و عربی تأمین کردند.

پایان‌بخش کتاب نتیجه‌گیری است که در آن بار دیگر فرضیهٔ اصلی پژوهش بررسی شده است و با توجه به فصلهای هشت‌گانهٔ کتاب به تحلیل موضوع پرداخته است.

نگارنده در پایان لازم می‌داند ازکسانی که او را، از آغاز تا پایان نوشتن این کتاب یاری کرده‌اند، سپاسگزاری کند:

آقای امیر رحمتی، دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران، که زحمت بررسی اسناد بایگانی وزارت امور خارجه و یادداشت‌برداری از آنها را بر عهده گرفتند؛ خانم ملیحه فرحزادی، دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد، که در تصحیح برخی از غلطهای متن مرا یاری کردند؛ خانم مریم عبدالملکی که، با دقت و بردباری، کار ویرایش کتاب و تهیهٔ نمایه را انجام دادند؛ آقای علی‌اکبر حکم‌آبادی که زحمت حروف‌نگاری کتاب را بر عهده داشتند؛ جناب آقای قریشی، مدیرکل محترم اسناد و تاریخ دیپلماسی و جناب آقای راستینه، رئیس ادارهٔ آرشیو و پژوهش اسناد که در مراحل گوناگون پژوهش از هیچ گونه کمکی دریغ نورزیدند.

حمید احمدی

مهر ۱۳۸۶

بخش نخست

ایران و عربستان در دورهٔ رضاشاه پهلوی

ایران و شبه‌جزیرهٔ عربستان: جوامعی با ساختاری متفاوت

۱. مقایسهٔ ساختاری دو جامعه

ایران و شبه‌جزیرهٔ عربستان، در سالهای آغازین قرن بیستم، در عرصهٔ منطقه‌ای و نظام جهانی، ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نیز تجارب کاملاً متفاوتی داشتند. ایران در سالهای نخستین قرن بیستم دچار دگرگونیهای اجتماعی ـ سیاسی مهمی شد. نخستین تحول اجتماعی ـ سیاسی جهان اسلام در دورهٔ معاصر، یعنی انقلاب مشروطیت، در ۱۲۸۵ش/۱۳۲۴ق روی داد. در همین دوران، شبه‌جزیرهٔ عربستان از مناطق حاشیه‌ای امپراتوری عثمانی محسوب می‌شد و دگرگونی اجتماعی خاصی در آن به چشم نمی‌خورد.

شبه‌جزیره بخشی از جامعهٔ عربی بود که کانون دگرگونیهای آن شهرهای قاهره، دمشق و بیروت بودند. با این همه، و با وجود تفاوتهای اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی بین دو کشور ایران و عربستان، هر دو جامعه از یک نظر دارای تجربهٔ مشترک بودند؛ هم در ایران و هم در جوامع عربِ زیر نفوذ امپراتوری عثمانی گرایش نیرومند ملی‌گرایی رو به گسترش بود. گرچه این گرایش در شبه‌جزیرهٔ عربستان به‌مراتب کمتر از مصر، سوریه، و لبنان به چشم می‌خورد، اما نخبگان سیاسیِ محلیِ شبه‌جزیره از دیرباز نفوذ بسیاری در جوامع عربی داشتند؛ همچنین، علاوه بر تأکید بر اصول اسلامی، با گرایشهای ملی‌گرایی عربی در کانونهای فوق نیز ارتباط داشتند؛ و به نحوی از آنها پشتیبانی می‌کردند.

شبه‌جزیرهٔ عربستان را، به سبب گرایشهای نخبگان سیاسی محلی آن، به‌ویژه به سبب وجود اماکن مقدسهٔ مکه و مدینه، نمی‌توان کاملاً دور از گرایشهای کلی ملی‌گرایی عربی دانست. با وجود این، در ایران، احساسات ملی‌گرایانه، به‌علت نفوذ اجتماعی در میان اقشار شهری، در سطحی بسیار گسترده‌تر و با هیئتی متفاوت از جوامع عربی، به‌ویژه شبه‌جزیرهٔ

عربستان، قرار داشت. ملی‌گرایی ایرانیِ سالهای نخست سدهٔ بیستم نوعی ملی‌گرایی توسعه‌گرای ضدامپریالیستی علیه سلطهٔ روسیه و انگلیس بود؛ در حالی‌که، احساسات ملی‌گرایی در میان محافل روشنفکری عربی نوعی ملی‌گرایی قومی محسوب می‌شد که گروههای زبانی و مذهبی عرب و مسیحیان عرب آن را بر ضد نخبگان حاکم عثمانی و عمدتاً تُرکها سوق می‌دادند. هدف این گرایش در گام نخست، یعنی سالهای پایانی سدهٔ نوزدهم، برابری سیاسی با تُرکها و در گام بعدی، جدایی از امپراتوری عثمانی و تأسیس یک کشور متحد عربی متشکل از تمامی مناطق عرب‌نشین امپراتوری بود.[۱]

ملی‌گرایی ایرانی جنبهٔ قومی نداشت، بلکه در چارچوب دولت ملی ایران، هر چند به مفهوم سنتی آن، برای رسیدن به توسعهٔ سیاسی و اقتصادی و رهایی از سلطهٔ کشورهای امپریالیستی در حال پیشرفت بود؛[۲] این گرایش، در آغاز سدهٔ بیستم، بیشتر بر تاریخ و میراث سیاسی ـ فرهنگی ایران پیش از اسلام استوار بود[۳] و کمتر رنگ مذهبی داشت؛ در حالی که ملی‌گرایی قومی عربی بیشتر ماهیت مذهبی داشت و با دین اسلام، که روشنفکران عرب آن را بخشی از هویت ملی عربی می‌دانستند، آمیخته شده بود.[۴]

ساختار اجتماعی

کشور ایران و شبه‌جزیرهٔ عربستان، به‌لحاظ ساختارهای اجتماعی، تفاوتهای چشمگیری داشتند. بخش اعظم شبه‌جزیره بافت قبیله‌ای داشت، و اصولاً وفاداری به قبیله، در کنار وفاداری به دین اسلام، در اولویت بود. به سبب وجود سلسله‌مراتب قبیله‌ای در شبه‌جزیره، نظم سیاسی نیز تابع همین ساختار قبیله‌ای بود. شاید بتوان گفت جامعهٔ جزیرةالعرب در آغاز سدهٔ بیستم هنوز بر پایه‌ای استوار بود که ابن خلدون از آن با عنوان «عصبیت» یاد

---

۱. در مورد گرایشهای ملی‌گرایی عربی اولیه در عثمانی، نک: مجید خدوری، گرایشهای سیاسی در جهان عرب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۶۶، ص ۲۲۸ـ۱۹۱؛ نیز نک:

George Antonious, *the Arab Awakening*, NewYork: Capricorn Books, 1965, pp. 21-126.

۲. دربارهٔ تفاوتهای اساسی میان ملی‌گرایی ایرانی با ملی‌گرایی عرب و تُرک، نک: جیکوب لاندو، پان‌ترکیسم، یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری، ترجمهٔ حمید احمدی، تهران: نی، ۱۳۸۲، ص ۱۱ ـ ۷.

۳. در مورد اندیشهٔ باستان‌گرایی در ملی‌گرایی ایرانی اواخر سدهٔ ۱۹ و اوایل سدهٔ ۲۰، نک: رضا بیگدلو، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.

۴. دربارهٔ گرایشهای دینی ملی‌گرایی عرب، نک: خدوری، پیشین، ص ۲۰۱ ـ ۱۹۴.

کرده بود.[۱] دیگر جوامع عربی نظیر سودان، لیبی و صحرا نیز، در اوایل قرن بیستم، ساختار قبیله‌ای قدرتمندی داشتند، اما این ساختار، در مقایسه با شبه‌جزیرهٔ عربستان، وسعت کمتری داشت.

در واقع، تاریخ سیاسی شبه‌جزیره را، مستقل از وابستگی آن به خلافت اسلامی ـ عثمانی، می‌توان تاریخ دگرگونیهای قبیله‌ای و اتحاد و ائتلافهای آنها برای غلبه بر یکدیگر و تشکیل دولتهای محلی دانست. شبه‌جزیرهٔ عربستان نه تنها در سراسر سدهٔ نوزدهم، بلکه در سه دههٔ نخستین سدهٔ بیستم نیز این ویژگیها را داشت. درگیریهای نظامی خاندان هاشمی و خاندان سعودی در سالهای ۲۷ ـ ۱۹۲۲، به منظور چیرگی بر شبه‌جزیره، نمونهٔ بارز نقش عصبیت قبیله‌ای در پایه‌گذاری دولتهای محلی است.

در این کشاکش، خاندان سعودی، که از عصبیت قبیله‌ای قوی‌تری، در مقایسه با خاندان نسبتاً شهرنشین و مدرن هاشمی، برخوردار بود، توانست از طریق اتحاد و ائتلاف با قبایل دیگر و با تکیه بر پشتیبانی پیروان محمد بن عبدالوهاب (وهابیون) بر رقیب خود پیروز شود و رفته‌رفته قدرت را در شبه‌جزیره، به استثنای مناطق ساحلی آن در جنوب، شمال و شمال شرقی (سواحل جنوبی خلیج فارس)، به دست گیرد.[۲]

ایران، برخلاف شبه‌جزیرهٔ عربستان، ساختار اجتماعی قدرتمند شهری و روستایی غیرقبیله‌ای داشت. گرچه ایلات و عشایر در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم در بخشهایی از ایران و به‌ویژه در مناطق مرزی کشور حضور قدرتمندی داشتند، اما در مجموع ساختار ایلاتی بر ایران حاکم نبود.[۳] این ساختار شهری در واقع، بازماندهٔ ساختار شهرهای بزرگ و پرجمعیت و پررونق ایران، از پیش از اسلام تا اواخر سدهٔ سیزدهم بوده

---

۱. در مورد عصبیت و مفهوم آن از نظر ابن خلدون، نک: محمد عابد جابری، فکر ابن خلدون العصبیه و الدولة: معالم نظریه خلدونیه فی‌التاریخ الاسلامی، بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربیه، ۱۹۹۲.

۲. در مورد درگیری هاشمیها و سعودیها، نک: رابرت لیسی، سرزمین سلاطین، ترجمهٔ فیروزه خلعتبری، تهران، شباویز، ۱۳۶۳، ص ۳۱۱ ـ ۲۴۱؛ نیز نک:

David Holden and Richard Johns, *The House of Saud: The Rise of the Most Powerful Dynasty in the Arab World*, New York: Rinehaut and Winston, 1981, pp. 63-75.

۳. در مورد ساختار اجتماعی ایران در سدهٔ ۱۹، نک: آ. ک. س. لمبتون، ایران عصر قاجار، ترجمهٔ سیمین فصیحی، مشهد: جاودان خرد، ۱۳۷۵، ص ۱۹۱ ـ ۶۱؛ جان فوران، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب، ترجمهٔ احمد تدین، تهران: رسا، ۱۳۷۷، ص ۲۶۰ ـ ۱۱۶؛ خسرو خسروی، جامعه‌شناسی روستایی ایران، تهران: پیام، ۱۳۵۸، ص ۱۵۰ ـ ۱۸؛ یرواند آبراهامیان، مقالاتی در جامعه‌شناسی ایران، ترجمهٔ سهیلا ترابی فارسانی، تهران: شیرازه، ۱۳۷۶.

است. شبه‌جزیرهٔ عربستان نیز با آنکه شهرهایی چون مکه و مدینه و برخی دیگر از شهرهای ساحلی را داشت، اما این مراکز نیمه‌شهری ـ نیمه‌قبیله‌ای به هیچ‌وجه با بافت و ساختار شهری مراکزی چون تهران، اصفهان، مشهد، تبریز، شیراز، رشت، ساری، گرگان، اردبیل و دیگر مراکز شهری ایران قابل مقایسه نبود. نظام سیاسی در ایران، نه بر اساس سنتها و عصبیت ایلی، بلکه بر پایهٔ میراث سیاسی کهن ایران، یعنی ایرانشهری و شاهِ آرمانی (هر چند از نوع استبدادی آن) سازماندهی می‌شد. گرچه نخبگان ایلی در دولت ایران، به‌ویژه از دورهٔ سلجوقیان به بعد، حضور قدرتمندی داشتند، نظام سیاسی بر اساس سنتهای باستانی ایرانی استوار و با سنن اسلامی ترکیب شده بود و نظام پادشاهی و دیوان‌سالاری نیز مبتنی بر آن بود.[۱]

ساختار اقتصادی

نظام اقتصادی ایران و شبه‌جزیرهٔ عربستان، در آغاز قرن بیستم، تفاوتهایی اساسی داشتند. ایران، از قرن هجدهم به بعد، آرام‌آرام به عرصهٔ مناسبات بازرگانی نظام جهانی سرمایه‌داری وارد شد و این روند از قرن نوزدهم شتاب بیشتری گرفت.[۲] رقابتهای اقتصادی و سیاسی قدرتهای اصلی نظام جهانی، از نخستین سالهای قرن نوزدهم، بر سر هند افزایش یافت و ایران به مرکز اصلی رقابتهای انگلیس، روسیه و فرانسه تبدیل شد، به‌طوری که مناطق شمالی و جنوبی ایران به ترتیب به مراکز فعالیت شرکتهای بازرگانی روسی و انگلیسی تبدیل شد. از ۱۸۷۰ به بعد، شرکتهای بزرگ دولتی و غیردولتی خارجی برای کسب امتیازهای گوناگون اقتصادی، به‌منظور گسترش راهها، بهره‌برداری منابع، تأسیس نظام بانکی و نظایر آن، اقدام کردند. به همراه این تحولات و بر اثر تماس نخبگان اقتصادی ایران با مراکز نظام جهانی سرمایه‌داری، تأسیسات نوین اقتصادی، مانند صنایع

---

۱. در مورد اندیشهٔ شاهی آرمانی و ایرانشهری در ایران پس از اسلام، نک:

Hamid Ahmadi, "Unity within Diversity: Dynamics of National Identity in Iran", *critique: critical Middle Eastern studies,* Vol. 14, no. 1, pp. 135-138; P.F. Ronconi, "the Tradition of sacred Kingship in Iran", in Lenczowski, ed., *Iran Under the Pahlavis*, stanford: C. A. Hoover Institution press, 1978, pp. 51-83.

۲. در مورد تأثیر اقتصاد جهانی در ایران، نک: فوران، پیشین، ص ۲۲۱ ـ ۱۷۱.

سبک و کارخانه‌های وابسته به آن و شبکه‌های بازرگانی ملی، گسترش یافت.[۱] گرچه تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داخلی و خارجی دهه‌های پایان قرن نوزدهم و به‌ویژه قراردادهای اقتصادی تحمیلی بر ایران، مانند قراردادهای گمرکی سالهای ۳ ـ ۱۹۰۱ با روسیه و انگلیس ضربات سنگینی بر پیکر اقتصاد ایران، چه در بخش تولیدی و چه بازرگانی، وارد کرد، اما مانع روند ادغام اقتصاد ایران در نظام جهانی سرمایه‌داری نشد[۲] و سیر تحول سرمایه‌داری ملی را به‌سوی سرمایه‌داری یا بورژوازی وابسته (کمپرادور) سوق داد.

جامعهٔ جزیرةالعرب، به‌ویژه نواحی غیرساحلی آن که بعدها به کشور عربستان سعودی تبدیل شد، بافت اقتصادی سنتی مبتنی بر دامداری و به میزان کمتری کشاورزی داشت. همچنین، بندرها و شهرهای مهم شبه‌جزیره، غیر از جده و بندرهای یمن، به‌علت چیرگی ساختارهای قبیله‌ای در آن، در مقایسه با شهرها و بندرهای ایران، به مرکز اصلی بازرگانی منطقه‌ای و جهانی تبدیل نشد.[۳]

موقعیت راهبردی ایران، که از نیمهٔ نخست قرن نوزدهم، آن را به عرصهٔ اصلی کشمکشی بزرگ بر سر آسیای مرکزی تبدیل کرد و نیز ساختار شهری آن سبب گسترش کانونهای اولیهٔ نظام سرمایه‌داری شد، امّا شبه‌جزیرهٔ عربستان، به سبب نداشتن چنین موقعیتی، نمی‌توانست به کانون مهم فعالیتها و رقابتهای اقتصادی ـ بازرگانی نظام جهانی سرمایه‌داری تبدیل شود. موقعیت جغرافیایی، یعنی کمبود مراکز شهری و گسترش نواحی بیابانی، نیز موانعی بر سر راه رونق اقتصادی و بازرگانی شبه‌جزیره، به‌ویژه در مقایسه با ایران، بود.

از سوی دیگر، برخلاف ایران، که از دههٔ ۱۸۷۰ به مرکز کسب امتیازهای گوناگون اقتصادی تبدیل شد، شبه‌جزیرهٔ عربستان توجه سرمایه‌گذاران اروپا را به خود جلب نکرد. صنعت نفت، که از اواسط سدهٔ بیستم به عامل اصلی قدرت سیاسی ـ اقتصادی نظام

---

۱. در مورد رشد کارخانه‌ها و تجارت ایران و تأثیر اقتصاد و تجارت جهانی در آن، نک: احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، دورهٔ قاجاریه، تهران: زمینه، ۱۳۵۹، ص ۱۰۶ـ۷۳.

۲. همان.

۳. دربارهٔ اوضاع اجتماعی، شهری و اقتصادی عربستان در سدهٔ ۱۹ و اوایل سدهٔ ۲۰، نک: و. لوتسکی، تاریخ عرب در قرون جدید، از قرن شانزدهم میلادی تا پایان نخستین جنگ جهانی، ترجمهٔ پرویز بابایی، تهران: چاپار، ۱۳۴۹، ص ۳۲۹ـ۲۱۹ و نیز فصل ۲۶.

سعودی تبدیل شده بود، حدوداً سی سال پس از ایران و کسب نخستین امتیاز نفت در خاورمیانه (قرارداد دارسی در۱۹۰۳) رونق گرفت. علت آن بود که پس از استقرار ثبات سیاسی در شبه‌جزیره، در دههٔ ۱۹۳۰، این نخستین قرارداد نفتی بود که بین عربستان و شرکتهای خارجی (آرامکو در ۱۹۳۳) بسته می‌شد.[۱] گسترش روابط امریکا و سعودی از ۱۹۳۳ به بعد، رونق صنعت نفت و روند رو به رشد توسعهٔ اقتصادی را برای عربستان به دنبال آورد.[۲]

نوسازی و توسعهٔ سیاسی

همراه با گسترش نفوذ سیاستگذاران نظام جهانی سرمایه‌داری و گسترش نهادهای تولیدی و بازرگانی وابسته به آن، نوسازی در ایران نیز شتاب گرفت. گرچه جنبش نوسازی و اصلاحات از نخستین سالهای قرن نوزدهم در ایران شروع شد، و از اواسط این قرن شتاب بیشتری به خود گرفت، اما از آغاز قرن بیستم و در پی نهضت مشروطیت در ایران این روند وارد مرحلهٔ نوینی شد.[۳] در پی این فرایند، اندیشه‌های نوین سیاسی و اجتماعی نیز، که بخش مهمی از آن متأثر از تحولات فکری و سیاسی ـ اجتماعی اروپا بود، در ایران آغاز شد. انقلاب مشروطیت و جنبش عدالتخواهی ایران و تأسیس مجلس شورای ملی تحول عمده‌ای در فرایند نوسازی محسوب می‌شد. نفوذ اندیشه‌های سیاسی لیبرالیستی و سوسیالیستی و تأسیس احزاب و جنبشهای سیاسی مبتنی بر این آرمانها در سالهای پس از انقلاب مشروطیت به گسترش روند نوگرایی و تضاد میان سنت و مدرنیسم منجر شد. کشمکشهای سیاسی میان نوگرایان و سنتگرایان، در سالهای پس از تأسیس نخستین مجلس شورای ملی، بیانگر این تحول مهم بود. این کشمکش، به سود نوگرایان تمام شد و جریان سنتگرا را مغلوب خود کرد.

---

۱. دربارهٔ مسئلهٔ نفت جزیرةالعرب، نک:

Fouad al-Farsy, *Modernity and Tradition: the saudi: Equation,* London: kegan Paul International, 1991, pp. 96-125.

۲. دربارهٔ روابط امریکا و عربستان در دههٔ ۱۹۳۰ و گسترش صنعت نفت این کشور، نک:

Peter W. Wilson and Douglas F. Graham, *saudi Arabia: The coming storm*, New York: Atheneum, 1990, pp. 92-94, 177-181.

۳. دربارهٔ اقتصاد ایران در سدهٔ ۱۹ ایران، نک: چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار)، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران: گستره، ۱۳۶۵.

هم‌زمان با این نوگرایی و پس از انقلاب مشروطیت، توسعهٔ سیاسی نیز در ایران شتاب گرفت. با وجود همهٔ دشواریهای موجود بر سر راه توسعهٔ سیاسی که سنت‌گرایان داخلی و متحدان خارجی آنها، به‌ویژه روسیهٔ تزاری، مسبب آن بودند، نوگرایان ایران موفق شدند سه دورهٔ انتخابات پارلمانی را برای تشکیل مجلس شورای ملی اول، دوم و سوم برگزار کنند. در این سه مجلس، طی دوران کوتاه فعالیتشان، اقدامهای مهمی برای نوسازی و توسعهٔ کشور انجام شد و اگر فشار کشورهای خارجی، از جمله روسیه، انگلیس، عثمانی و آلمان بر آنها نبود، مسیر توسعهٔ سیاسی جامعهٔ ایران دگرگون می‌شد.

پس از کودتای ۱۲۹۹ ش، مجلس چهارم و پنجم شورای ملی ایران در مسیر دموکراتیک قرار گرفت و قوانین مهمی را برای نوسازی جامعهٔ ایران و استقرار دولت متمرکز مدرن به تصویب رساند.[۱] اگرچه با روی کار آمدن رضاشاه، سیر تحول توسعهٔ سیاسی دگرگون شد و رفته‌رفته یک دولت مدرن اقتدارگرا، مسیر توسعهٔ سیاسی را بست، اما نوسازی ایران را، به‌ویژه در جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی[۲] و فرهنگی، شتاب داد. در مسیر این تحول نوگرایانه نفوذ سنت‌گرایان، به‌ویژه سنت‌گرایان دینی، روزبه‌روز کاهش یافت و نهادهای مدرن دیوان‌سالار مانند دادگستری و وزارت آموزش و پرورش جای نهادهای سنتی قضاوت و آموزش را، که بیشتر در دست روحانیون شیعه بود، گرفت.[۳]

پس از مشروطیت، همراه با نوسازی، توسعهٔ سیاسی نیز رو به گسترش بود و گرایشها و احزاب سیاسی گوناگون نظیر اجتماعیون ـ عامیون، اعتدالیون، حزب تجدد، حزب سوسیالیستها، حزب دموکرات و مانند آنها در عرصهٔ سیاسی ایران ظاهر شدند. برخی از این گرایشها و احزاب نقش مهمی در تحولات سیاسی بر عهده داشتند و به‌ویژه در عرصهٔ انتخابات مجالس شورای ملی، از دورهٔ نخست تا دورهٔ پنجم، حضور یافتند. نمایندگان این گرایشها و حزبهای سیاسی در مجالس فوق نیز در اتحاد و ائتلافهای سیاسی، مانند

---

۱. دربارهٔ نقش مجلس شورای ملی در نوسازی ایران، نک: قلفی، مجلس و نوسازی در ایران، ۱۳۱۱-۱۳۰۲ش، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.

۲. دربارهٔ برنامه‌های توسعه و نوسازی اقتصادی در دوران پس از کودتای ۱۲۹۹، نک: محمدرضا خلیلی‌خو، توسعه و نوسازی ایران در دورهٔ رضاشاه، ۱۳۲۰ ـ ۱۲۹۹، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۶-۱۲۷.

۳. دربارهٔ تقابل برنامه‌های نوسازی دورهٔ پهلوی با منافع روحانیون، نک: پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۰ ـ ۱۶۹.

تحولات مجلس سوم و گرایش به آلمان، و نیز در مجلس چهارم و پنجم، در تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی، نقش داشتند.[1]

در مقایسه با ایران، شبه‌جزیرهٔ عربستان از نظر قرارگرفتن در مسیر نوسازی و گرایش به نوگرایی راه دیگری را پیمود. اصولاً، در نخستین سالهای قرن بیستم و حتی بعد از آن، نوگرایان عرب فعال در مصر، سوریه و لبنان حضور داشتند، ولی در شبه‌جزیرهٔ عربستان نفوذ چندانی نداشتند، در این منطقه بیشتر نخبگان مذهبی اعمال نفوذ سیاسی و اجتماعی می‌کردند. حتی ملی‌گرایان عرب فعال در مناطق فوق به‌ناچار با مقامات مذهبی ساکن شبه‌جزیره، به‌ویژه شریف حسین و فرزندان او، رابطه برقرار کردند. گذشته از این، خود شریف حسین و فرزندان او، به‌ویژه فیصل و عبدالله که از طریق رفت و آمد به کانونهای ملی‌گرایی عربی امپراتوری عثمانی با نوگرایان آشنایی پیدا کرده بودند،[2] تنها مراجع بانفوذ در شبه‌جزیره محسوب نمی‌شدند. سایر محافل سیاسی نظیر خاندان سعود و قبایل آل سعود، که با کانونهای سنتی شبه‌جزیره نظیر وهابیون در تماس بودند، نفوذ بیشتری اعمال می‌کردند. تضاد بعدی میان آل سعود و خاندان شریف حسین (هاشمیها) به نوعی بیانگر تضاد میان جریان سنت و مدرنیسم نیز بود. این کشاکش به پیروزی جریان سنتی (آل سعود) انجامید. بدین ترتیب، در شبه‌جزیرهٔ عربستان، در آغاز قرن بیستم، برخلاف ایران پس از انقلاب مشروطیت، جریان نوگرا چندان حضور نداشت و نفوذ سنتهای دینی و نخبگان دینی بیش از دیگر جوامع اسلامی در آن به چشم می‌خورد. برخلاف ایران، که در آن اصولاً نوگرایان مشروطه‌خواه در پی برپایی نظامی سکولار بودند، شبه‌جزیرهٔ عربستان شاهد ظهور پادشاهی سنتی دینی بود.

هم‌زمان با کودتای ۱۲۹۹ش/۱۹۲۱ در ایران، که به ظهور دولت مدرن انجامید، در بخش حجاز شبه‌جزیرهٔ عربستان، پس از سقوط و فروپاشی امپراتوری عثمانی،

---

۱. دربارهٔ احزاب و جریانهای سیاسی در دوران مشروطیت و اوایل پهلوی، نک: یرواند آبراهامیان، پیشین، ۱۳۷۶، ص ۲۱۶ـ۱۴۴؛ محسن مدیرشانه‌چی، احزاب سیاسی ایران با مطالعهٔ موردی نیروی سوم و جامعهٔ سوسیالیستها، تهران: رسا، ۱۳۷۵، ص ۵۵ـ۴۴.

۲. دربارهٔ روابط شریف و فرزندان او با محافل ملی‌گرایی عرب در قاهره و دمشق و بیروت، نک: احمدی، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، تهران: کیهان، ۱۳۷۷، ص ۱۴۹ ـ ۱۱۹؛ نیز نک:

Richard Allen, *Imperialism and Nationalism in the Fertile Crescent*, London: Oxford University Press, 1974, pp. 228-237; Antonious, *op.cit.*, pp. 149-159, 276-277.

شریف‌حسین نظام سلطنتی دینی بر پا کرد و پس از انحلال نظام خلافت به دست جمهوری ترکیه[1]، در سالهای ۲۴ ـ ۱۹۲۲، شریف‌حسین در مکه خود را خلیفهٔ مسلمانان خواند و رژیم خود را نیز خلافت اسلامی اعلام کرد. فرزندان شریف‌حسین نیز، که پادشاهان اردن و عراق شده بودند، بر آن شدند تا به شیوهٔ سنتی نظام دینی، برای پدر خود به عنوان خلیفهٔ مسلمانان بیعت بگیرند.

از سوی دیگر، در شبه‌جزیرهٔ عربستان جریانهای سیاسی و احزاب سیاسی نوگرا وجود نداشت. اتحاد و ائتلافهای سیاسی، به شیوهٔ سنتی، میان قبایل و نخبگان قبیله‌ای و مذهبی صورت می‌گرفت. همین اتحاد و ائتلاف مذهبی بود که باعث قدرت آل سعود شد و پیروزی آنها را بر خاندان هاشمی تضمین و رژیم آنها را در شبه‌جزیره، در ۱۹۲۷، تثبیت کرد. اصولاً، نه تنها در دهه‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰ بلکه در دهه‌های بعدی نیز نشانی از شکل‌گیری احزاب و جریانهای سیاسی طرفدار توسعهٔ سیاسی در شبه جزیرهٔ عربستان، به چشم نمی‌خورد و، برخلاف ایران دورهٔ رضاشاه، احزاب یا جریانها و جنبشهای سیاسی طرفدار تحول و دگرگونی سیاسی دموکراتیک یا انقلابی دولت هاشمی یا دولت سعودی را به چالش نمی‌کشیدند. تقابل سنت و نوگرایی، در دههٔ ۱۹۶۰، در مقایسه با نخستین سالهای قرن بیستم، شدت بیشتری داشت.

روابط خارجی

از دیگر تفاوتهای عمده میان ایران و شبه‌جزیرهٔ عربستان، در نخستین سالهای قرن بیستم، ماهیت و شیوهٔ برقراری روابط این کشورها با کشورهای خارجی بود. این دو جامعه به طور کلی، تجارب متفاوتی در این زمینه داشتند و این تفاوت تجربه در واقع بیشتر به مسئلهٔ جایگاه منطقه‌ای، جهانی و ساختار سیاسی آنها بستگی داشت. طبیعی است که ایران، کشوری مستقل و برخوردار از ساختار سیاسی منسجم، با عربستان، یکی از سرزمینهای حاشیه‌ای امپراتوری عثمانی، قابل مقایسه نبود؛ زیرا روابط خارجی شبه‌جزیره، و به‌ویژه حجاز، کلاً تابع سیاست خارجی امپراتوری عثمانی بود و از استانبول رهبری می‌شد. اما، به هر حال، می‌توان روابط خارجی و سیاست خارجی این دو کشور را،

---

۱. دربارهٔ بحران خلافت، نک: حمید عنایت، اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر، ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۸ ـ ۹۰.

به‌ویژه پس از سالهای جنگ جهانی اول، که به نظر می‌رسید نخبگان شبه‌جزیرهٔ عربستان به نوعی استقلال نسبی از عثمانی دست یافته بودند، مقایسه کرد. این مقایسه را می‌توان در شیوه، نوع و ماهیت برقراری روابط آنها با جهان خارج بررسی کرد.

عمده‌ترین تفاوت در ماهیت روابط خارجی ایران و شبه‌جزیره این است که اصولاً ایران با بازیگران اصلی نظام جهانی رویارویی داشت، در حالی که نخبگان شبه‌جزیره از همان سالهای پس از جنگ جهانی اول با بازیگران مذکور اتحاد و ائتلاف برقرار کرده بودند. هدف و ماهیت رابطهٔ ایران با این کشورها، کسب استقلال عمل سیاسی و از میان بردن نفوذ و حضور استعماری آنها، به‌ویژه روسیه و انگلیس، بود؛ در حالی که، در شبه‌جزیرهٔ عربستان از آن بازیگران خواسته می‌شد تا برای کسب استقلال از امپراتوری عثمانی به پشتیبانی سیاسی و نظامی از شریف‌حسین بپردازند.[1]

ایران، از زمان انقلاب مشروطیت، با دو بازیگر اصلی نظام جهانی، یعنی انگلیس و روسیه، درگیر شد. گرچه ابتدا انگلیس از انقلاب مشروطیت ایران علیه امپراتوری روسیهٔ تزاری پشتیبانی می‌کرد تا رقیب خود را در آسیا از صحنه بیرون کند، اما تحولات بعدی در سطح جهانی که دشمنی لندن و مسکو را به دوستی و اتحاد تبدیل کرد، انگلیس و روسیه را علیه آزادی‌خواهان ایران در یک صف قرار داد. حضور آلمان باعث تبدیل این رقابت یا دشمنی به همکاری و دوستی شد و قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس برای تقسیم ایران به حوزه‌های زیر نفوذ خود بیانگر آشکار این دگرگونی مواضع سیاسی در سطح منطقه‌ای و جهانی بود.[2]

بدین ترتیب، مشروطه‌خواهان ایران و دولتهای زیر نفوذ آنها، به‌ویژه مجلس شورای ملی ایران، از همان دورهٔ نخست، به رویارویی جدی با این بازیگران پرداختند. از این‌رو مجلس اول، دوم و سوم ایران، به‌علت مخالفتها و فشارهای این دو کشور، نتوانستند اهداف خود را پیگیری کنند و این امر به ناکامی و تعطیلی مجلس انجامید. مجلس اول را روسها

---

۱. مکاتبات شریف حسین ـ ماکماهون بهترین نمونهٔ این‌گونه درخواستها بود. نک: احمدی، پیشین، ص ۱۴۹ـ۱۳۰؛ نیز نک: Richard Allen, *Imperialism and Nationalism in the Fertile Crescent*, London: Oxford University Press, 1974, pp. 228-237.

۲. در مورد نفوذ انگلیس و روسیه در ایران و قرارداد ۱۹۰۷ و همکاریهای آنها علیه ایران، نک: فیروز کاظم‌زاده، روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۴ ـ ۱۸۶۴)، پژوهشی دربارهٔ امپریالیسم، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۵۵۷ـ ۴۶۰؛ جواد شیخ الاسلامی، افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، تهران: کیهان، ۱۳۶۹، ص ۲۵ـ۳.

به توپ بستند. مجلس دوم نیز با تهدید روسها، در ۱۹۱۱، تعطیل شد. مجلس سوم، از ۱۹۱۴ به بعد، به سبب تهدید نظامی و فشار روسیه و انگلیس، به تغییر مکان به کرمانشاه مجبور و با ناکامی مواجه شد.

تحولات بعدی نیز از چنین رابطهٔ خصمانه‌ای میان ایران و بازیگران اصلی نظام جهانی خبر می‌دهد. قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس را، که به منظور بازسازی ایران و تضمین نفوذ لندن در ایران تنظیم شد، ایرانیان رد کردند که دشمنی انگلیس با آزادی‌خواهان را در پی داشت.[1] اگرچه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به نوعی با موافقت مقامات انگلیس در تهران و با تلاش نخبگان سیاسی و نظامی ایران انجام شد، اما تحولات بعدی ایران به گسترش رویارویی سیاسی ایران با انگلیس انجامید.

همهٔ اقدامات دولت ایران، بعد از ۱۳۰۰ش/ ۱۹۲۱، با مخالفتهای شدید انگلیس مواجه شد. از جملهٔ این اقدامات که منافع انگلیس را در ایران به خطر انداخت، می‌توان به این موارد اشاره کرد: لغو قرارداد کاپیتولاسیون، لغو قرارداد بانک شاهی، لغو قرارداد گمرکی، انحلال پلیس جنوب، خلع سلاح شیخ خزعل (متحد انگلیس در خوزستان)، طرح حاکمیت ایران بر بحرین، دعاوی ایران در مورد قرارداد نفت دارسی و سرانجام روابط ایران و آلمان.

همهٔ این اقدامها که در زمینهٔ سیاست خارجی، از سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ش، انجام شد، ایران و انگلیس را رویاروی هم قرار داد و سبب شد ایران برای برقراری روابط بازرگانی با دیگر بازیگران نظام جهانی، یعنی امریکا، فرانسه و آلمان، تلاش کند. بدین ترتیب، ماهیت روابط خارجی ایران با بازیگران اصلی نظام جهانی در دههٔ نخست قرن بیستم، به‌طور کلی، روابطی رودررو و خصمانه بود.

شبه‌جزیرهٔ عربستان تجربه‌ای کاملاً متفاوت داشت. روابط خارجی مستقل شبه‌جزیره از سالهای ابتدای جنگ جهانی اول شروع شد و تداوم یافت. در جریان جنگ، در پی مواجههٔ دولت انگلیس با اقدامات خصمانهٔ عثمانی، که با آلمان متحد بود، دولت انگلیس به‌سوی شریف حسین، والی حجاز و چهرهٔ پرنفوذ شبه‌جزیره و تولیت اماکن متبرکهٔ اسلامی در مکه و مدینه دست دوستی دراز کرد.

شریف حسین نیز که از طریق فرزندان خود، فیصل و عبدالله، با محافل ملی‌گرای عرب

---

۱. در بارهٔ قرارداد ۱۹۱۹، نک: جواد شیخ‌الاسلامی، اسناد قرارداد ۱۹۱۹، تهران: کیهان، ۱۳۶۸.

در سوریه، لبنان و مصر در تماس بود، در صدد برآمد تا از امپراتوری عثمانی جدا شود و کشور عربی یکپارچه‌ای متشکل از همهٔ سرزمینهای عرب‌زبان، تحت رهبری خود، تأسیس کند. به همین سبب شریف حسین پیشنهاد دوستی انگلیس را پذیرفت و در جریان گفت‌وگوها و نامه‌نگاریهای محرمانهٔ سال ۱۹۱۵ (موسوم به مکاتبات شریف حسین ـ ماکماهون نمایندهٔ انگلیس در قاهره) آماده شد تا با کمک نظامی و سیاسی لندن زمینه‌های قیام نظامی علیه عثمانی را فراهم کند.[۱]

این شورش نظامی به رهبری توماس لارنس، فرستادهٔ ویژهٔ لندن، در ۱۹۱۶، آغاز شد و ادامه پیدا کرد.[۲] در ۱۹۱۷، نیروهای نظامی شبه‌جزیره و برخی دیگر از مناطق عربی با نیروهای نظامی‌انگلیس به فرماندهی ژنرال آلنبی در کانال سوئز جبههٔ واحدی برای حمله به عثمانی به وجود آوردند و توانستند استانبول (قسطنطنیه)، پایتخت عثمانی، را به محاصره درآوردند و در اوایل ۱۹۱۸ آنجا را تصرف کنند. بدین ترتیب، موجودیت سیاسی دولت حجاز، به رهبری شریف حسین، مدیون دوستی و پشتیبانی انگلیس بود.

پس از تأسیس پادشاهی حجاز نیز رابطهٔ دوستی میان شبه‌جزیره و انگلیس و سایر بازیگران نظام جهانی ادامه یافت. همین رابطهٔ دوستی شریف حسین با انگلیس بود که رشید رضا، اندیشمند مسلمان، را به این نتیجه رساند که شریف حسین چهرهٔ مناسبی برای بر عهده گرفتن مقام خلافت مسلمانان نیست؛ در حالی که شریف حسین، در ۱۹۲۳، خود را خلیفهٔ مسلمانان معرفی کرده بود. رشید رضا، شریف حسین را چهره‌ای وابسته به انگلیس می‌شمرد و او را شایستهٔ خلافت نمی‌دانست.[۳] نخبگان بعدی شبه‌جزیره، یعنی خاندان سعود، نیز روابط دوستانهٔ گسترده‌ای با انگلیس داشتند. با شروع درگیریهای

---

۱. احمدی، پیشین؛ لوتسکی، پیشین، ص ۵۷۴ ـ ۵۶۷؛ نیز نک:

William L. A. Cleaveland, *History of the Modern Middle East,* Boulder: Westview Press, 1994, pp. 215-218.

۲. در مورد لارنس و نقش او در شورش حجاز علیه عثمانی، نک:

Jermy Wilson, *Lawrence of Arabia: Authorized Biography of Lawrence,* New York: Atheneum, 1990, pp. 195-305.

۳. در مورد نظر رشید رضا دربارهٔ شریف حسین، نک: عنایت، پیشین، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۷. سایر مسلمانان نیز برای خلافت شریف حسین اهمیت قائل نبودند. مسلمانان هند بیشتر با ابن‌سعود تماس داشتند. در مورد خلافت شریف و واکنش به آن، نک: د.ر. فوبلیکوف و دیگران، تاریخ معاصر کشورهای عربی، ترجمهٔ م. ح. شهری (مستعار)، ج ۱، تهران: آوا، ۱۳۶۰، ص ۲۶۲.

مسلحانه میان خاندان هاشمی و آل‌سعود در حجاز، دولت انگلیس، از متحد پیشین خود، یعنی ملک‌حسین (شریف حسین)، حمایت نکرد. همین مسئله سبب شد تا برخی از تحلیل‌گران چنین مطرح کنند که دولت انگلیس پنهانی از آل‌سعود علیه هاشمیها حمایت می‌کرد.[1]

پس از پیروزی آل‌سعود بر شریف حسین و هاشمیها، در ۱۹۲۷، نیز رابطهٔ دوستی نخبگان حاکم شبه‌جزیره با انگلیس رو به گسترش گذاشت. قرارداد ۱۹۲۷ میان این دو کشور، که بخشی از آن نیز به بحرین مربوط می‌شد، با مخالفت شدید رضاشاه در ایران مواجه شد و سرآغاز دشمنی ایران و انگلیس بر سر بحرین بود.[2] دوستی عربستان با بازیگران عمده نظامی در دههٔ ۱۹۳۰ نیز ادامه یافت و نشانی از دشمنی میان آنها، تا جنگ جهانی دوم و بعد از آن، به چشم نمی‌خورد.

بدین‌گونه ماهیت روابط خارجی و سیاست خارجی دو کشور ایران و عربستان در دهه‌های نیمهٔ نخست قرن بیستم به‌طور کلی متفاوت بود؛ در حالی که ایران با بازیگران اصلی نظام جهانی روابط مبتنی بر دشمنی و رودررویی داشت، نخبگان سیاسی و دولتهای شبه‌جزیرهٔ عربستان با این بازیگران رابطه‌ای دوستانه و اتحاد و ائتلاف داشتند.

نفوذ منطقه‌ای و جهانی

از دیگر وجوه تفاوت و تشابه ایران و عربستان، نفوذ منطقه‌ای و جایگاه جهانی این دو کشور است. در آغاز قرن بیستم، ایران، در کنار عثمانی، در میان کشورهای خاورمیانه از موقعیت راهبردی برخوردار بود. تلاش بازیگران اصلی نظام جهانی چون انگلیس، روسیه، آلمان، فرانسه و تا حد کمتری ایالات متحده برای اعمال نفوذ در ایران از نشانهٔ اهمیت جایگاه بین‌المللی کشور بود. کشف نفت و بهره‌برداری انگلیس از آن، اهمیت منطقه‌ای و

---

۱ برای نمونه، نک: نورالدین شیرازی، نظام آل سعود، تهران: فراندیش، ۱۳۶۷، ص ۵۵-۵۴؛ برخی نیز فعالیتهای فیلبی در شبه‌جزیرهٔ سالهای دههٔ ۱۹۱۰ و ارتباطات او با نخبگان قبیله‌ای را دلیل این حمایتها می‌دانند. در مورد فیلبی و فعالیتهای او، نک:

Elizabeth Monroe, *Philby of Arabia*, London: Ithaco press, 1998.

۲. در مورد درگیریهای انگلستان و ایران بر سر بحرین، عباس اقبال آشتیانی، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، تهران: مجلس، ۱۳۲۸؛ نیز نک:

Rouhollah K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs, 1500-1941*, Charlottesville: University Press of Virginia, 1966, pp. 247-250.

جهانی ایران را افزایش داد، در حالی که شبه‌جزیرهٔ عربستان، به‌علت نداشتن دولت مستقل، چنین جایگاه و نفوذ جهانی‌ای نداشت.

اما بعدها در جریان جنگ جهانی اول، شبه‌جزیره نیز تا حدی اهمیت جهانی و منطقه‌ای یافت. تلاش متفقین (انگلیس، فرانسه، روسیه) برای جذب نخبگان سیاسی شبه‌جزیره، به منظور بهره‌برداری از آنها علیه عثمانی، نشانهٔ اهمیت یافتن شبه‌جزیره بود. با این همه، اهمیت راهبردی شبه‌جزیره در دهه‌های آغازین قرن بیستم، به‌ویژه نیمهٔ نخست آن، به پای ایران نمی‌رسید.

نفوذ منطقه‌ای ایران و عربستان نیز با یکدیگر متفاوت بود. به‌علت حضور گستردهٔ عربها و مسلمانان، منطقهٔ خاورمیانه در قلمرو جهان عرب و اسلام قرار می‌گرفت، ایران و شبه‌جزیره با توجه به این دو عنصر نفوذ یکسانی در منطقه نداشتند.

گرچه شبه‌جزیرهٔ عربستان، در دو دههٔ نخستین قرن بیستم، دولت مستقل نداشت و در دو دههٔ بعد نیز دولتهای آن، در دوران هاشمی (۲۴-۱۹۲۰) و سعودی، بر اثر مشکلات و درگیری‌های داخلی در پی کسب شناسایی بین‌المللی و منطقه‌ای بودند و این امر نفوذ آنها را محدود می‌کرد، اما وجود دو عنصر اسلام و عربیت امتیازات بالقوه نیرومندی در اختیار مقامات شبه‌جزیره قرار داد تا بدان وسیله از نفوذ گسترده‌ای برخوردار شوند. اهمیت عربستان در جایگاه مادرشهر (ام‌القری) جهان اسلام این کشور را نزد همهٔ مسلمانان جهان ارزشمند می‌کرد.

به حکم وظیفهٔ دینی، مسلمانان باید، دست کم یک بار، به زیارت خانهٔ خدا بروند و از آنجا که همواره بر عهدهٔ عربستان بود که روادید صادر کند و میزان سهمیهٔ حجاج را تعیین کند، ناگزیر این کشور اعتبار خاصی در جهان اسلام به‌دست آورد.[۱] افزون بر این نفوذ معنوی در جهان اسلام، که بعدها با ثروتمندشدن عربستان سعودی جلوه‌های بسیار گسترده‌ای یافت، عربستان می‌توانست عنصر عربی را نیز به عنصر اسلامی اضافه کند و از نفوذ بیشتری در جهان عرب برخوردار شود. نفوذ گستردهٔ شریف حسین و فرزندان او در میان ملی‌گرایان عرب دههٔ ۱۹۱۰ از همین موقعیت معنوی ناشی می‌شد. همین نفوذ را

---

۱. میزان آمار حجاج در سدهٔ بیستم به‌شدت افزایش یافت و این عامل مهمی برای اعمال نفوذ مقامات شبه‌جزیره و سعودیها در جهان اسلام بود. دربارهٔ افزایش این آمار، نک:

Fouadal-Farsy, *saudi Arabia: A case study in Development*, London: KPI, 1986, pp. 34-36.

بعدها آل سعود به مراتب گسترده‌تر اعمال کردند. برخورداری از ثروت نفت نیز در کنار عنصر اسلامی و عربی نفوذ سعودی را دو چندان می‌کرد. ایران نفوذ خاصی در جهان اسلام نداشت، زیرا نه تنها همچون عربستان از جایگاه مادرشهر در جهان اسلام برخوردار نبود، بلکه اختلاف شیعه و سنی در جهان اسلام نیز سبب می‌شد، به‌لحاظ مذهبی، ایران اهمیت خاصی نزد اهل سنت، یعنی اکثریت مسلمانان، پیدا نکند. نفوذ ایران در جهان شیعه گرچه بسیار آشکار بود، اما هرگز با نفوذ عربستان در جهان اسلام قابل مقایسه نبود. فروپاشی امپراتوری عثمانی و پیدایی کشورهای عربی و ترکیهٔ جدید نیز خود مانع مهمی برای نفوذ منطقه‌ای گذرای ایران شد، زیرا دو کشور ترکیه و عراق بر سر مسائل ایدئولوژیک (پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم)، مسائل و اختلافات ارضی و مرزی و تحولات منطقه‌ای با یکدیگر اختلاف داشتند.

اختلافات ایران و ترکیه بر سر موضع‌گیریها و سیاستهای الحاق‌گرایانهٔ جریانهای پان‌ترکی علیه ایران از یک سو و مسئلهٔ شورش کردهای ترکیه و سوءظن ترکها به حمایت ایران از آنها از سوی دیگر، عامل کشمکش میان دو کشور شد.[1] عراق نیز بر سر مسئلهٔ اروندرود (شط‌العرب) و مسائل کوچک‌تر مرزی با ایران اختلاف داشت.

با همهٔ این تفاوتها، دو کشور ایران و عربستان به‌علت برخورداری از ثروت طبیعی حاصل از نفت از یک سو، و درگیرشدن در رویدادها و دگرگونیهای جهانی و منطقه‌ای دوران جنگ سرد از سوی دیگر، از دههٔ ۱۹۵۰ به بعد، نفوذ منطقه‌ای و جهانی مهمی یافتند. این موقعیتْ آنها را به‌سوی اشتراک منافع و مواضع در منطقه و جهان نیز کشاند. قدرت‌یافتن تدریجی ایران، در دههٔ ۱۹۳۰، سبب شد پیمان سعدآباد، به تشویق ایران در ۱۹۳۸، میان تهران، بغداد، کابل و آنکارا به امضا برسد.

چنان که پیش‌تر گفته شد، ایران و شبه‌جزیرهٔ عربستان، در دو دههٔ نخست قرن بیستم در سیاستهای داخلی و خارجی عملکردهای متفاوتی داشتند؛ علت آن، تفاوت در ماهیت ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دو جامعه و نیز رویکرد متفاوت آنها به کشورهای خارجی بود. با وجود این تفاوتها، هر دو جامعه، در سالهای پس از جنگ جهانی اول، قدم به عرصهٔ نوینی گذاشتند. شبه‌جزیره، که تا آن زمان هنوز بخشی از امپراتوری

---

۱. دربارهٔ نقش عامل کردها در روابط ایران و ترکیه، نک: کاوه بیات، شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران، ۱۳۱۱-۱۳۰۷، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴.

عثمانی محسوب می‌شد، پس از فروپاشی این واحد سیاسی راه مستقلی در پیش گرفت و بر اساس توافق‌نامه‌های بین شریف حسین، حاکم حجاز، و مک‌ماهون، نمایندهٔ انگلیس در قاهره، مدعی رهبری کل جهان عرب در چارچوب یک حکومت یکپارچهٔ عربی بود. چنین ادعایی بر اساس آرمانهای ملی‌گرایان عرب استوار بود، که از دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، خواهان جدایی از عثمانی بودند. نجیب عازوری، اندیشمند ملی‌گرای عرب، با آن که خود مسیحی بود، در اوایل قرن بیستم، ضمن طرح جدایی اعراب از ترکها، تشکیل یک حکومت واحد عربی را، به شکل نظام خلافت، پیشنهاد داده بود.[۱]

براساس همین آرمانها بود که شریف حسین، پادشاه حجاز، پس از برکناری خلیفهٔ عثمانی و انحلال خلافت، خود را خلیفهٔ مسلمانان جهان خواند و از همه خواست با او بیعت کنند. گرچه اعراب به این دعوت او لبیک نگفتند، اما او موفق شد تا پادشاهی مستقل عربی در شبه‌جزیره بر پا کند. با این همه، دولت نویافته آن قدر دوام نیاورد که به ثبات برسد و با دنیای بیرون روابط خارجی برقرار کند.

علت این ناکامی در وهلهٔ نخست آن بود که اصولاً اوضاع منطقهٔ خاورمیانه، در فاصلهٔ سالهای ۲۳ - ۱۹۲۰، به‌لحاظ سیاسی و منطقه‌ای نابسامان بود؛ هنوز تکلیف سرزمینهای عربی عثمانی روشن نشده بود. بخش بزرگ این سرزمینها، به‌ویژه در شرق عربی، مورد مناقشهٔ اعراب، متفقین و گروههای قومی بود. از یک سو، ملی‌گرایان عرب در پی تشکیل دولت یکپارچهٔ عربی در منطقه به نام سوریهٔ بزرگ بودند و به همین منظور نیز کنگرهٔ ۱۹۱۹ سوریه را بر پا کردند که طرح تشکیل سوریهٔ بزرگ شامل لبنان، سوریه، اردن، فلسطین و بخشهایی از عراق را داد؛[۲] از سوی دیگر، متفقین بر اساس توافقهای سایکس ـ پیکو، در ۱۹۱۶، طرح قیمومت مناطق مذکور را در کنفرانس صلح پاریس به تصویب رسانده بودند.[۳] کردها نیز در نظر داشتند دولتی واحد در عراق و ترکیه تأسیس کنند و بازماندگان میانه‌رو ترکان جوان برای تأسیس یک دولت نوی جمهوری در بخشهای

---

۱. دربارهٔ اندیشه‌های نجیب عازوری و جدایی‌ترک ـ عرب، نک: خدوری، پیشین، ص ۲۴؛ احمدی، پیشین، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱ـ۹۸؛ نیز نک:

Negib Azoury, *Le Reveil de La Nation Arab,* Paris, 1905; Albert Hourani, *Arabic Thought in Liberal Age,* London: Oxford University Press, 1962, pp. 277-279.

۲. دربارهٔ کنگره در دمشق، نک: احمدی، پیشین، ۱۳۷۷، ص ۱۷۱ ـ ۱۶۹، ۲۶۶ ـ ۲۶۳.

۳. دربارهٔ قرارداد سایکس ـ پیکو، نک: همان، ص ۱۵۳ ـ ۱۴۹، ۳۳۶ ـ ۳۳۱؛ نیز نک: Allen, *op. cit.,* pp. 237-260.

ترک‌نشین و کردنشین عثمانی تلاش می‌کردند. در غرب عربی نیز ملی‌گرایان مصری برای استقلال این کشور با انگلیس مبارزه می‌کردند. در همین حال، اعراب فلسطینی و یهودیان نیز بر سر فلسطین سرگرم کشمکشی گسترده بودند.

در این اوضاع و احوال نابسامان بود که شریف حسین در حجاز دولت پادشاهی خود را تأسیس کرد و بعد از ۱۹۲۲ و انحلال خلافت در ترکیه، خود را خلیفهٔ مسلمانان خواند. او نمی‌توانست، با توجه به بی‌ثباتی و روشن‌نبودن سرنوشت مناطق عربی و ترکی خاورمیانه، از طریق برقراری رابطه با دولتهای باثبات و قدرتمند برای خود اعتبار و برای شبه‌جزیره ثبات به ارمغان آورد. سرنوشت مناطق عربی و همچنین ترکیه، پس از ۱۹۲۱، رفته‌رفته روشن شد. در کنفرانس قاهره، در ۱۹۲۱، عراق و اردن، دو کشور پادشاهی به رهبری پسران شریف حسین اعلام شدند. در ۱۹۲۲، مصر کاملاً مستقل شد و سرنوشت ترکیهٔ جدید نیز در ۱۹۲۳، در کنفرانس لوزان، مشخص شد.

اما مشکل دولت نوپای عربی در شبه‌جزیرهٔ عربستان آن بود که همزمان با روشن‌شدن تدریجی سرنوشت ثبات و آیندهٔ خاورمیانهٔ عربی، بی‌ثباتی سیاسی و نظامی حجاز را فراگرفت. دشمنی آل سعود و طرفداران وهابیت با رژیم شریف حسین و خلافت او به آغاز جنگ مسلحانه در حجاز و مناطق اطراف آن منجر شد و تمامی منطقه را دچار بی‌ثباتی و ابهام سیاسی کرد. این رویارویی بین آل هاشم و آل سعود که رفته‌رفته به زیان اولی و سود دومی تمام می‌شد،[1] در ۱۹۲۷، به سلطهٔ کامل سعودیها بر مناطق اصلی و مرکزی شبه‌جزیره انجامید. روشن است که در چنین اوضاع ناآرام و بی‌ثباتی امکان برقراری روابط خارجی میان شبه‌جزیره و دنیای خارج کاری دشوار بود، زیرا کشورهای منطقه و جهان نیز، به‌علت روشن‌نبودن سرنوشت این نبرد داخلی، در برقراری رابطه با شبه‌جزیره درنگ می‌کردند؛ ایران نیز از این قاعده مستثنا نبود.

سرنوشت دگرگونیهای ایران در این دوره‌ها متفاوت بود. عامل اصلی تعیین‌کنندهٔ تحولات سیاسی ایران در دهه‌های نخست قرن بیستم بیشتر سازوکارهای نظام جهانی بود تا ملی‌گرایی قومی. ایرانیها، که نخستین انقلاب اجتماعی جهان اسلام و خاورمیانه را، در

---

۱. در مورد درگیریهای خاندانهای هاشمی و سعودی و پیروزی نهایی سعودیها، نک: شیرازی، پیشین، ص ۶۳ ـ ۱۷؛ لیسی، پیشین، ص ۳۱۱ ـ ۲۴۱؛ نیز نک:

Farsy, *op.cit.*, 1986, pp. 39 - 42; Cleveland, *op.cit.*, pp. 215-218.

۱۹۰۶، به راه انداخته بودند، در راه رسیدن به استقلال از سلطهٔ خارجی و دست یافتن به آزادیهای سیاسی در برابر استبداد با مجموعه‌ای از مشکلات سیاسی ـ نظامی مواجه شدند که از ملزومات نظام جهانی و منافع بازیگران اصلی آن ناشی می‌شد.

دولت روسیه و انگلیس که در سالهای آغازین قرن بیستم، همانند قرن نوزدهم، بر سر منافع خود با یکدیگر رقابت و ستیز داشتند، از ۱۹۰۶ به بعد، برای مقابله با خطر آلمان به یکدیگر نزدیک شدند. این همکاری نوین به زیان آزادی‌خواهان استقلال‌طلب ایران تمام شد، زیرا همهٔ خواسته‌های آنان با مخالفت روسیهٔ تزاری و سپس انگلیس مواجه شد. مجالس اول، دوم و سوم مشروطهٔ ایران بر اثر فشارها و مداخلات سیاسی ـ نظامی این دو بازیگر، به‌ویژه روسیه، نتوانستند برنامهٔ اصلاحات داخلی و سیاست خارجی ملی را پیش ببرند.

مجلس اول بر اثر بمباران روسیهٔ تزاری در ۱۹۰۷ تعطیل شد، مجلس دوم نیز به دنبال اتمام حجت روسیه، در ۱۹۱۱، تعطیل شد و مجلس سوم، پس از تهدید نظامی روسیه و فشارهای انگلیس، از تهران به قم و سپس به کاشان و سرانجام به کرمانشاه منتقل و در آنجا منحل شد.

پس از پایان جنگ جهانی اول، ایران با مشکل دیگری مواجه شد که عامل تحولات بعدی آن بود. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، که در ابتدا مدعی آزادی‌خواهی و استقلال ملتهای ستمدیده بود، از سال ۱۹۲۰ به بعد سیاست شورایی‌گردانی ملل هم‌جوار را در پیش گرفت. در سال ۱۹۲۰ نیروهای دریایی ارتش سرخ و متحدان کمونیست ایرانی آنها وارد رشت شدند و با حمایت میرزا کوچک خان جمهوری شوروی را در گیلان تأسیس کردند.

اندکی بعد، نیروهای نظامی، با حمایت ارتش سرخ، به منظور برپایی نظامی تحت حمایت شوروی به‌سوی تهران حرکت کردند.[1] این تهدید، وحشت داخلی و نگرانی شدید خارجی، به‌ویژه انگلیس، را به دنبال داشت. در برابر این تهدید، بیشتر نیروهای اجتماعی داخل ایران و حتی انگلیس تشکیل یک حکومت قدرتمند نظامی در تهران را تنها راه نجات ایران از خطر سلطهٔ کمونیستهای شوروی می‌دانستند.

شدت یافتن نیاز داخلی و خارجی برای مقابله با خطر سلطهٔ شوروی، به کودتای ۱۲۹۹

۱. دربارهٔ اسناد شوروی در خصوص این مداخلات، نک: مویسی پرسیتس، بلشویکها و نهضت جنگل، ترجمهٔ حمید احمدی، تهران: شیرازه، ۱۳۷۹.

منجر شد. این کودتا که بیشتر انگیزه‌های داخلی داشت تا خارجی، تحولی عظیم در جامعهٔ ایران به وجود آورد. مهم‌ترین دستاورد این کودتای نظامی ظهور تدریجی پدیدهٔ دولت مدرن تمرکزگرای ایرانی بود که با تکیه بر ارتش نوین خود و نیز نظام دیوان‌سالاری و آموزش عالی زمینه را برای اصلاحات اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی گسترده فراهم کرد. از همان سالهای بعد از کودتا، ثبات سیاسی و توسعهٔ اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی ایران را دربر گرفت و زمینه را برای در پیش گرفتن یک سیاست خارجی ملی و مستقل فراهم کرد.

بدیهی است که ضرورت توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی ایران، دولت مدرن را به‌سوی برنامه‌ریزی یک سیاست خارجی با بازیگران عمدهٔ نظام جهانی رهنمون می‌کرد. در این مرحله از سیاست خارجی سنتی، جست‌وجوی نیروی سوم بهترین انتخاب دولت نوین ایران به نظر می‌رسید. دولت بر آن بود تا در برابر فشارها و تهدیدات احتمالی دو بازیگر نظام جهانی، یعنی اتحاد شوروی و انگلیس، به‌سوی ایالات متحدهٔ امریکا، به عنوان بازیگر قدرتمند نظامی و اقتصادی وقت، برود. با این همه، سیاست انزواطلبی دولت امریکا مانع نزدیکی ایران به این کشور شد و سیاستمداران ایران به ناچار برای نوسازی اقتصادی، اجتماعی و نظامی ایران به‌سوی نیروی سوم دیگری رفتند. این نیروی سوم، آلمان بود که از همان سالهای نخستین بعد از کودتای ۱۲۹۹ به یکی از شرکای عمدهٔ اقتصادی ایران تبدیل شده بود. این رابطه به مرور زمان مستحکم‌تر می‌شد و، در دههٔ ۱۹۳۰، پس از روی کار آمدن رژیم نازی، به‌ویژه از ۱۹۳۶ به بعد، به مشکلی اساسی در رابطهٔ ایران با شوروی و انگلیس تبدیل شد.[1]

نیروهای اصلی خط‌دهنده به دولت ایران و حامیان روشنفکر آن ملی‌گرایان توسعه‌گرایِ ایرانی بودند که می‌خواستند ایران را به دوران پرعظمت گذشته برگردانند. بدیهی است که رسیدن به این اهداف فقط از طریق روابط ایران با بازیگران اصلی اقتصادی ـ سیاسی و نظامی جهانی برآورده می‌شد. در این سیاست خارجی، دولتهای منطقه‌ای و هم‌جوار ایران اهمیت چندانی نداشتند. همین انگیزه باعث شد دولت مدرن

---

۱. دربارهٔ روابط ایران و آلمان در دورهٔ رضاشاه پهلوی، نک: فاطمه پیرا، روابط خارجی ایران و آلمان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۲۶۱ ـ ۱۵۵؛ علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران: پروین، ۱۳۷۲، ص ۳۹۱-۳۵۱.

ایران در دههٔ ۱۹۲۰ و نیمهٔ نخست دههٔ ۱۹۳۰ توجه چندانی به چگونگی روابط با کشورهای منطقه نداشته باشد و به برقراری رابطه با دولتهای پیشرفتهٔ صنعتی و مالی نظام جهانی اولویت بدهد.

در حالی که دولت ایران، بعد از کودتای ۱۲۹۹، در سطح بین‌المللی کاملاً به رسمیت شناخته شده بود و به اصلاحات گوناگون اقتصادی و اجتماعی دست می‌زد، در شبه‌جزیرهٔ عربستان دولت جدیدالتأسیس هاشمی در پی کسب شناسایی بین‌المللی و منطقه‌ای و برقراری رابطه با جهان اسلام و خاورمیانه بود. بدیهی است که مقامات سیاسی شبه‌جزیره به ایران، در جایگاه کشور مهم تاریخی در منطقه، توجه کردند. این موضوع هم در دوران سلطنت خاندان هاشمی آشکار بود و هم پس از پیروزی آل‌سعود بر خاندان هاشمی و تسلط بر کل شبه‌جزیره. در حالی که دولت جدیدالتأسیس حجاز بیش از هر چیز برای کسب شناسایی منطقه و جهان اسلام می‌کوشید و خواستار استقرار و گسترش روابط با ایران بود، ایران بیشتر متوجه بازیگران اصلی نظام جهانی بود و به برقراری روابط با دولتهای خاورمیانه، به‌طور عام، و کشور بی‌ثبات پادشاهی حجاز، به‌طور خاص، اشتیاق چندانی نشان نمی‌داد، البته در میان کشورهای خاورمیانه و جهان عرب، مصر استثنا بود و مقامات سیاسی ایران نیز مایل به برقراری رابطه با این کشور بودند. در چنین شرایطی بود که مسئلهٔ برقراری رابطه بین ایران و حکومت شریف حسین در حجاز و سپس حکومت آل‌سعود مطرح شد.

۲. کشمکشهای قبایل محلی برای سلطه بر جزیرة‌العرب

شبه‌جزیرهٔ عربستان نه تنها تا پایان دههٔ ۱۹۲۰، بخشی از امپراتوری عثمانی محسوب می‌شد و به این علت امکان برقراری رابطه‌ای مستقل میان ایران و این منطقه وجود نداشت، بلکه تا اواسط دههٔ ۱۹۲۰، این منطقه را، گروه واحدی اداره نمی‌کرد. همین دعاوی متعدد بر سر سلطه بر شبه‌جزیره و پراکندگی حکومتهای طایفه‌ای در بخشهای گوناگون آن از موانع اصلی برسر راه برقراری هر گونه رابطهٔ خارجی ایران با این ناحیه بود. این پیچیدگی حتی در نخستین سالهای دههٔ ۱۹۲۰ به خوبی به چشم می‌خورد، و همین نکته از عوامل اساسی سردرگمی دولت ایران برای برقراری هر گونه رابطه با شبه‌جزیره بود.

داستان شبه‌جزیرهٔ عربستان در سه قرن پیش از سلطهٔ خاندان آل‌سعود را می‌توان

به‌راستی داستان طایفه‌های رقیب مدعی قدرت در این منطقه دانست. گرچه شبه‌جزیرهٔ عربستان به‌ظاهر بخشی از قلمرو خلافت عثمانی قلمداد می‌شد، اما در واقع خاندانهای گوناگون بخشهای این شبه‌جزیره چندان با خلافت عثمانی سازگاری نداشتند و در شورشهای کوچک و بزرگ در پی رهایی از سلطهٔ دربار عثمانی در قسطنطنیه بودند.

اساسی‌ترین نافرمانیها را خاندان آل سعود انجام دادند که با کمک فرقهٔ وهابیت و طرفداران محمد بن عبدالوهاب، از اواسط قرن هجدهم به بعد، در پی برپایی حکومت خود در شبه‌جزیره بودند. به‌طور کلی، از این دوران تا سالهای آغازین قرن بیستم و حتی سالهای نخستین دههٔ سوم این قرن، میان آل سعود و سایر خاندانهای موجود، یعنی آل رشید، طرفدار خلافت عثمانی، و آل هاشم که پاسدار و متولی مکه و مدینه بودند و حکومت عثمانی به آنها حکم خلافت داده بود، کشمکش به چشم می‌خورد.

در حالی که کشمکش میان آل سعود و آل رشید، پیشینه‌ای طولانی داشت و از اواسط قرن نوزدهم آغاز شده بود،[1] درگیری آل سعود و خاندان هاشمی در سالهای پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، یعنی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵، شروع شد. شهرت آل سعود نیز از دوران اتحاد میان این خاندان با محمد بن عبدالوهاب، بنیان‌گذار مکتب وهابی، آغاز شد که وی پس از رانده‌شدن از سوی حکمرانان محلی دیگر شهرهای شبه‌جزیره، آن هم به خاطر تندبودن اندیشه‌های سخت‌گیرانه‌اش، به شهر درعیه، محل حکمرانی آل سعود، رفت و در آنجا پناه گرفت.

آل سعود، در پی اتحاد با عبدالوهاب و پیروان او، برای گسترش اندیشهٔ جدید به دیگر بخشهای شبه‌جزیره، تاخت‌وتاز را در فراسوی درعیه آغاز کردند و سرانجام توانستند در سالهای نخستین سدهٔ نوزدهم (۱۸۰۵) بر شهرهای مهم مکه و مدینه مسلط شوند. سخت‌گیریهای جنبش وهابی و ویرانیهای ناشی از حملات نیروهای آل سعود به عراق و سایر مناطق عربی عثمانی خلیفهٔ عثمانی را بر آن داشت تا به محمدعلی پاشا، پادشاه محلی مصر، فرمان از میان برداشتن آل سعود را بدهد.

ابراهیم پاشا، فرزند محمدعلی، در ۱۸۱۸ به شبه‌جزیره یورش برد و با اینکه سعودیها

---

۱. دربارهٔ درگیریهای آل سعود با آل رشید در شبه‌جزیرهٔ عرب، نک: لوتسکی، پیشین، ص ۵۳۷ ـ ۵۳۳؛ شیرازی، پیشین، ص ۶۳ ـ ۱۷؛ نیز نک: Farsy, *op.cit.*, 1986, pp. 39 - 42.

در ۱۸۱۴ حکومت عثمانی بر مکه و مدینه را پذیرفته بودند، آنها را شکست داد.[1] رهبر سعودیها دستگیر و پس از اعزام به استانبول در برابر مردم اعدام شد. با این همه، گرفتاریهای عثمانی در اروپا و مناطق اسلامی حوزهٔ مدیترانه باعث شد پیروان وهابی، به رهبری ترکی الفیصل، از خاندان سعودی، طرفداران عثمانی را در ۱۸۳۴ در شبه‌جزیره شکست دهند و حکومت ریاض را به دست بگیرند.

آل رشید، از خاندانهای عرب طرفدار خلافت عثمانی، توانستند آل سعود را شکست دهند. با این همه، قدرت ناشی از اتحاد میان نیروهای اخوان وهابی از یک سو و آل سعود از سوی دیگر بار دیگر به نمایش درآمد و فرزندان ترکی الفیصل به رهبری عبدالرحمان بر آل‌رشید پیروز شدند و در۱۹۰۲ ریاض را بازپس گرفتند. از این دوران تا ۱۹۱۲، جنگ و گریزهای پراکنده اما مستمر میان آل سعود و آل رشید ادامه داشت.

آل سعود، که در این سالها از حمایت شیوخ عرب محلی در کویت نیز برخوردار بود، توانست، با استفاده از سلاحهای آتشین نوین، آل رشید را شکست دهد[2] و در سال ۱۹۱۲ با به دست گرفتن کنترل نجد حکومت قدرتمندی در آنجا بر پا کند. فتح احساء در ۱۹۱۳ سبب شد تا ترکان جوان، حاکمان نوین عثمانی، قدرت آل سعود را به رسمیت بشناسند و آنها را به عنوان نمایندگان خود به وزارت خارجهٔ انگلیس معرفی کنند. بدین ترتیب، با آغاز جنگ جهانی اول، دولت انگلیس حکومت آل سعود را بر نَجد به رسمیت شناخت و مستمری ماهانه نیز برای آنها برقرار کرد.

گرچه آل سعود، در ۱۹۱۵، همانند خاندان هاشمی، پیمانی با انگلیس امضا کرد[3] تا بر اساس آن به عثمانی اعلام جنگ کند، اما هرگز این جنگ را آغاز نکرد. شاید این کار راهبرد حساب‌شدهٔ آل سعود بود که می‌خواست نیروهای نظامی خود را درگیر برخوردهای نظامی با عثمانی نکند و با گسترش اقتدار جغرافیایی و استحکام قدرت نظامی خود بتواند در سالهای بعد رقبای خود، یعنی بقایای آل رشید در شمال شبه‌جزیره و خاندان هاشمی

---

۱. دربارهٔ قیام وهابیها و سرکوب آنها توسط محمدعلی پاشا مصری، نک: لوتسکی، پیشین، ص ۱۳۴ ـ ۱۳۲؛ علی‌اصغر فقیهی، وهابیان، تهران: صبا، ۱۳۶۶، ص ۲۹۵ ـ ۲۹۳.

۲. همان.

۳. دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۵ ابن‌سعود با کاکس، نمایندهٔ انگلیس، نک:

James Wynbrandt and Fawaz Gerges, *A Breif History of saudi Arabia*, NewYork: Checkmark Books, 2001, pp. 176-178; George Lenczowski, *The Middle East in World Affairs*, 2nd. ed. Ithaca, NewYork: Cornell University Press, 1956, pp. 431; Farsy, *op.cit.*, 1986, pp. 37-38.

در حجاز، را از میان بردارد. آل‌سعود به درخواست نمایندگان ملی‌گراهای عرب مبنی بر قیام علیه عثمانی پاسخ مناسب نداد و ترجیح داد وفاداری ظاهری خود به حکومت عثمانی را، که پس از فتح احساء در ۱۹۱۳ و در پی به رسمیت شناخته‌شدن از سوی ترکان جوان نشان داده بود، همچنان حفظ کند.

در حالی که خاندان هاشمی با کمک انگلیس، از پایان ۱۹۱۵ به بعد، درگیر شورشی گسترده علیه عثمانی در حجاز بود، آل‌سعود به تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌پرداخت و در همان زمان روابط خود با انگلیس را نیز حفظ می‌کرد. در گیرودار جنگ جهانی، آل‌سعود درصدد در هم کوبیدن آخرین سنگرهای مقاومت آل رشید، رقیب دیرینهٔ خود، برآمد اما دولت انگلیس مانع این کار شد.

علت اصلی این خودداری، نگرانی از این بود که با برچیده‌شدن حکومت محلی آل‌رشید، در شمال شبه‌جزیره، و رسیدن آل‌سعود به مرزهای حجاز و همسایگی با خاندان هاشمی، آنها با هم رویاروی شوند و با دلخوری شریف حسین، رهبر خاندان هاشمی، از این کار در شورش عربی حجاز علیه عثمانی اختلال به وجود آید. تصفیه‌حساب نهایی به سالهای پس از فروپاشی عثمانی، یعنی از ۱۹۲۰ به بعد، موکول شد.

در ۱۹۲۱، ابن‌سعود حملهٔ خود علیه آخرین سنگر آل‌رشید در حایل را آغاز کرد و با فتح آنجا به حکومت طایفهٔ مذکور پایان داد.[۱] با این همه ابن‌سعود، به رسم طوایف شبه‌جزیره و بر اساس سیاستهای خود برای جلب نظر و اتحاد با طوایف رقیب پیشین، با یک شاهزاده خانم آل رشید ازدواج کرد و بدین ترتیب، خاندان آل رشید بعدها بخشی از خاندان سلطنتی آل‌سعود دانسته شد. ملک عبدالله، پادشاه کنونی عربستان سعودی، از جانب مادری از طایفهٔ آل رشید است. پیش از گرفتن حایل، ابن‌سعود و نیروهای زیر فرمان او ناحیهٔ عَسیر را در غرب شبه‌جزیره گرفته و به دریای سرخ راه یافته بود. بدین ترتیب، فقط حجاز، تحت رهبری شریف حسین، بیرون از قلمرو آل‌سعود قرار داشت. اکنون دورهٔ آن رسیده بود که آل‌سعود و نیروهای وهابی «اخوان» متحد او، برای از میان برداشتن خاندان هاشمی، رقیب قدرتمند خود، کاری کنند.

حسین بن علی ملقب به شریف حسین، که مقام شرافت یا نیابت تولیت آستانهای مقدس شهرهای مکه و مدینه را بر عهده داشت، بر سراسر منطقهٔ حجاز، که به‌لحاظ

---

۱. دربارهٔ آل رشید و نفوذ آنها در نجد و ریاض، نک: Wynbrandt, *op.cit.*, pp. 167-168.

کشاورزی و راهبردی و نیز شهرنشینی و جمعیت مهم‌تر از ناحیهٔ نجد بود، حکمرانی می‌کرد. شریف حسین از خاندان یا طایفهٔ آل‌هاشم بود که زنجیرهٔ خانوادگی آنها به فرزندان امام حسن مجتبی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) و به دنبال آن به پیامبر اسلام می‌رسید.

حسین بن علی پیش از ۱۹۰۸، یعنی سال انقلاب ترکان جوان در عثمانی، ۱۸ سال در استانبول تحت نظر به سر می‌برد. ترکان جوان در ۱۹۰۸ او را از زندان آزاد کردند و ضمن انتصاب او به مقام شرافت مکه و مدینه، وی را در مقام امیر حجاز به رسمیت شناختند. با این همه، شریف حسین و فرزندان او، یعنی عبدالله، فیصل و علی تماسهای گسترده‌ای با کانونهای ملی‌گرایی عرب در دمشق و بیروت داشتند. ملی‌گرایان عرب منطقهٔ شامات نیز شریف حسین را شخصیت برجستهٔ عرب می‌دانستند و به او بسیار احترام می‌گذاشتند. زندانی‌بودن شریف حسین پیش از منصوب‌شدن به مقام شرافت مکه و مدینه به‌علت همین تماسها با کانونهای ملی‌گرایی عرب بود. او در حالی که منصوب عثمانیها بود با کانونهای ملی‌گرایی عرب تماس داشت و به گسترش این جریانها کمک می‌کرد.

در جریان جنگ جهانی اول، زمانی که فرمانروایان عثمانی به پشتیبانی از آلمان علیه انگلیس، فرانسه و روسیه وارد جنگ شدند، با دشواریهایی روبه‌رو شدند، از جمله کمبود نیروهای نظامی داوطلب برای فرستادن به جبهه‌های جنگ. بدین علت رهبران عثمانی با کمک شیخ‌الاسلام، یعنی بزرگ‌ترین مقام مذهبی امپراتوری، اعلامیهٔ جهاد علیه انگلیس و متحدان آن صادر کردند. اعلامیهٔ جهاد در سراسر مناطق جهان اسلام پخش شد و برای شخصیتهای برجستهٔ مذهبی و سیاسی عثمانی نیز فرستاده شد.

ترکان جوان از شریف حسین خواستند به اعلامیهٔ جهاد پاسخ مثبت بدهد و نیروهای داوطلب را از حجاز به کمک ارتش عثمانی بفرستد. شریف حسین در پاسخ گفته بود که گرچه قلباً از اعلامیهٔ جهاد حمایت می‌کند، اما نمی‌تواند در عمل کاری انجام دهد، چون در این صورت ناوگانهای انگلیس و متحدان او حجاز را تصرف و شهرهای مکه و مدینه را نابود خواهند کرد.[1] این بهانه بی‌گمان علل دیگری داشت.

شریف حسین، اندکی پیش از صدور اعلامیهٔ جهاد طی یک مجموعه نامه‌نگاریهای محرمانه با مک‌ماهون، نمایندهٔ انگلیس در مصر در ۱۹۱۵، با او به توافق رسیده بود که

---

1. Antonious, *op.cit.*, pp. 142-146.

نیروهای طوایف عرب در حجاز را علیه عثمانی بسیج کند و با کمک انگلیس و متحدان آن برای فروپاشی عثمانی و شکست حکومت ترکان جوان تلاش کند.[۱] از این رو، در پاسخ به عثمانیها، تهدید ناوگانهای انگلیس و متفقین در دریای سرخ را بهانه کرد.

در حالی که شریف حسین و فرزندان او با کمک توماس لارنس، فرستادهٔ محرمانهٔ انگلیس و متخصص برجستهٔ جنگهای چریکی، سرگرم بسیج نیروهای نظامی علیه پادگانهای عثمانی در حجاز و جنگ با آنها بودند،[۲] عبدالعزیز به تقویت نیروهای نظامی خود و جذب داوطلبان بیشتر می‌پرداخت. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، انگلیس به ابن‌سعود اجازهٔ تصرف شهر حایل را نداد، چون این اقدام می‌توانست موجب بدگمانی شریف حسین به انگلیس شود و او را از پرداختن به جنگ علیه عثمانی بازدارد.

با فروپاشی عثمانی و رسیدن شریف حسین به پادشاهی حجاز، در ۱۹۲۰، شرایط دگرگون شد. آل سعود برای به دست گرفتن کنترل همه‌جانبهٔ شبه‌جزیرهٔ عرب چاره‌ای جز یورش به حجاز و برکناری شریف حسین نداشت. با این همه، این کار چندان هم ساده نبود، زیرا شریف حسین را، انگلیس و سایر کشورها، در مقام پادشاه رسمی حجاز به رسمیت شناخته بودند؛ از سوی دیگر عبدالعزیز، به‌علت اتحاد با نیروهای وهابی اخوان و پیشینهٔ افراط‌گری در منطقه، تا حدی بدنام شده بود و نزد مسلمانان جهان ارجی نداشت.

پیش از هر گونه اقدام برای گرفتن حجاز، ابن‌سعود باید به دو کار اساسی دست می‌زد. نخست اینکه خشنودی انگلیس را به دست می‌آورد و دیگر اینکه به مسلمانان جهان اطمینان می‌داد که در صورت گرفتن حجاز و شهرهای آن، حرمت مکه و مدینه را نگه خواهد داشت و برخلاف شایعات موجود به افراط‌گرایی دینی نخواهد پرداخت. ابن‌سعود برای رسیدن به اهداف فوق اقدام کرد.

تا آنجا که به انگلیس مربوط می‌شد، شریف حسین و فرزندان او جایگاه پیشین خود را در میان اعراب نداشتند و اعتراضات آنها به پیمان‌شکنیهای لندن برای تأسیس کشور یکپارچهٔ عرب و واگذاری فلسطین به یهودیان، باعث رنجش خاطر انگلیس شده بود. گرچه لندن، به‌علت نگرانی از آیندهٔ خود در خاورمیانه، در ۱۹۲۱ ناچار شد برای خشنودی

---

۱. نک: احمدی، پیشین، ۱۳۷۷، فصل سوم، ص ۱۸۷ـ۱۳۱؛ لوتسکی، پیشین، ص ۵۷۴ ـ ۵۶۷؛ نیز نک:
Cleveland, *op.cit.,* pp. 215-218.

2. see: Jermy Wilson, *op.cit.,* pp. 195-305.

فرزندان شریف حسین، یعنی فیصل و عبدالله، در کنفرانس قاهره پادشاهی کشورهای عراق و اردن را به آنها واگذارد، اما از خود شریف حسین در حجاز چندان پشتیبانی نمی‌کرد.

اطلاع از دشمنی دیرینهٔ آل‌سعود و خاندان هاشمی نیز باعث شده بود تا لندن در کشمکش بین آنها بی‌طرف بماند. در ۱۹۲۴، پس از آنکه پارلمان ترکیه (مجلس کبیر خلق) نظام خلافت را منحل اعلام کرد، شریف حسین خود را خلیفهٔ مسلمانان جهان خواند و از فرزندان خود در شبه‌جزیره، عراق و اردن خواست برای او بیعت بگیرند.

این اقدام برای بیشتر رهبران مذهبی جهان اسلام خوشایند نبود و برخی از اندیشمندان برجستهٔ اسلامی، همچون رشید رضا سوری، شریف حسین را به سبب کم‌دانشی دینی و وابستگی به انگلیس، واجد شرایط مناسب برای خلافت ندانستند. عبدالعزیز، از دگرگونیهای محیط خود آگاهی داشت و فرصت را برای اقدام بر ضد شریف حسین در حجاز مناسب می‌دانست. بی‌سبب نبود که او و متحدان وهابی وی، از سال ۱۹۲۱ـ۲۴، علیه پادشاه حجاز اقدامی نکردند.

در ۱۹۲۴، دولت انگلیس که از دشمنی نیروهای رقیب در شبه‌جزیره باخبر بود و نیز به‌علت بحرانهای مالی پس از جنگ توان مالی چندانی نداشت، اعلام کرد که مقرریهای سالانه یا ماهانهٔ خود به امیرنشینان خاورمیانه را قطع می‌کند. عبدالعزیز از این اقدام زیانهای شدیدی می‌دید. وی به دست گرفتن کنترل حجاز و بهره‌برداری از منابع حاصلخیز کشاورزی آن شهر و نیز درآمد ناشی از سفر حجاج جهان به مکه و مدینه را ضرورتی اساسی برای ادامهٔ زندگی سیاسی خود می‌دانست.

علمای وهابی و نیروهای «اخوان» که نفوذ گسترده‌ای در شبه‌جزیره داشتند، رهبر خاندان سعود را زیر فشار گذاشته بودند که اگر حجاز را به دست نیاورند، خود آنها به این کار بزرگ اقدام خواهند کرد.[۱] بدین گونه بود که عبدالعزیز بن سعود در ۱۳۰۳/۱۹۲۴ ش برای به دست گرفتن طائف، شهر مهم حجاز، به این شهر یورش برد. گرچه شریف حسین از دولت انگلیس برای رویارویی با خطر عبدالعزیز کمک خواسته بود، اما لندن، که در این

---

۱. دربارهٔ نفوذ علمای وهابی در سالهای دههٔ ۱۹۲۰ و درگیریهای بعدی میان آل‌سعود و آنها از ۱۹۲۷ به بعد، نک:
Mordechai Abir, *saudi Arabia in the Oil Era, Regime and Elites: Conflict and Cooperation,* Boulder: Westview Press, 1988, pp. 19-34.

کشاکش سیاست بی‌طرفی در پیش گرفته بود، اعلام کرد فقط آماده است از شریف حسین، در برابر خروج از حجاز، پشتیبانی کند.

شریف حسین، با دیدن این اوضاع دشوار، از پادشاهی‌حجاز کناره‌گیری کرد و پسرش، علی، این مقام را به دست گرفت. شهر طائف به‌آسانی به دست نیروهای عبدالعزیز افتاد. خبر بدرفتاری نیروهای فاتح با ساکنان شهر و کشتار مردم آنجا در سراسر منطقه فضایی از نگرانی و هراس ایجاد کرد. در پی تصرف شهر طائف، مکه نیز، در اکتبر ۱۹۲۴، به دست نیروهای سعودی افتاد و عبدالعزیز بن سعود پیروزمندانه وارد شهر شد. علی که جانشین پدر خود، شریف حسین، شده بود و همچنان خود را پادشاه حجاز می‌دانست، خواستار حکومتی دموکراتیک در حجاز شد، ولی انگلیس از این پیشنهاد پشتیبانی نکرد و هیچ کشور دیگری هم خواستهٔ او را نپذیرفت و او را به رسمیت نشناخت.

در حالی که علی خود را پادشاه حجاز می‌خواند، عبدالعزیز ابن‌سعود آماده بود تا او را به عنوان نایب تولیت و قیم مکه و مدینه به رسمیت بشناسد. هنگامی که علی، در ۱۹۲۴، متوجه ضعف خود و شرایط دشوار حجاز شد، از پادشاهی کناره‌گیری کرد. عبدالعزیز نیز که قصد فتح حجاز از طریق کاربرد نیروی نظامی را داشت، پیشنهاد بزرگان آن ناحیه را مبنی بر پذیرش پادشاهی نجد و حجاز پذیرفت. بدین‌گونه، بخشهای مهم شبه‌جزیرهٔ عربستان، در اواخر ۱۹۲۴، به دست آل سعود افتاد.

آغاز روابط ایران و عربستان؛ شناسایی خاندان هاشمی یا سعودی؟

فروپاشی عثمانی و اعلام پادشاهی شریف حسین در حجاز شرایط تازه‌ای را فراروی دولت ایران قرار داد. در این زمان، دولتی مستقل بر بخشهای مهمی از شبه‌جزیره حکمرانی می‌کرد که بسیاری کشورها نیز آن را به رسمیت شناخته بودند. ایران نیز، همانند سایر کشورها، پادشاهی حجاز را پذیرفته بود و با آن ارتباط داشت.

با این همه، آغاز درگیریهای بین آل سعود و خاندان هاشمی در حجاز، از ۱۹۲۴ به بعد، شرایط نوینی را پیش‌روی ایران قرار داد. با توجه به پیروزیهای شگفت‌انگیز سعودیها در فتح طائف و سایر مناطق حجاز این پرسش برای دولت ایران ایجاد شد که آیندهٔ شبه‌جزیره را چه کسی دست خواهد گرفت و ایران کدام یک را باید به رسمیت بشناسد؛ این موضوع سبب سردرگمی نخبگان سیاست خارجی ایران شده بود.

برای آگاهی بیشتر از شرایط دشوار مذکور و فرایند دگرگونی سیاست خارجی ایران در مقابل نیروهای رقیب در شبه‌جزیره، یعنی انتخاب خاندان سعودی به‌جای خاندان هاشمی، با توجه به پیروزیهای آن خاندان در حجاز، ضروری است به روابط جداگانهٔ ایران با خاندان هاشمی، شریف و فرزند او علی، از یک سو و برقراری روابط تدریجی ایران با آل سعود از سوی دیگر بپردازیم.

۱. روابط ایران با خاندان هاشمی در حجاز (۱۹۲۴ ـ ۱۹۲۰)

از آنجا که سلطنت هاشمی در حجاز، از دیدگاه جامعهٔ بین‌المللی، نخستین حکومت به‌رسمیت شناخته‌شده در شبه‌جزیرهٔ عربستان بود، دولت ایران نیز همانند سایر کشورها با آن رابطهٔ دوستانه برقرار کرد. در سالهای نخستین تشکیل حکومت حجاز به ریاست شریف

حسین، یعنی سالهای بین ۲۴ ـ ۱۹۲۰ که کشمکش بین خاندان سعودی و هاشمی آغاز نشده بود، روابط دولت ایران عادی بود و به مسائلی نظیر حج محدود می‌شد. با آغاز کشمکش، دولت ایران بیشتر به خاندان هاشمی تمایل نشان داد. مقامات حکومت حجاز نیز شیوهٔ بسیار دوستانه‌ای در برابر ایران در پیش گرفته بودند. به علاوه، انتساب ظاهری خاندان هاشمی به اهل بیت پیامبر اسلام دو دولت را بیشتر به هم نزدیک می‌کرد.

اسناد موجود در وزارت امور خارجهٔ ایران، از چگونگی رابطهٔ بین دو دولت در سالهای ۲۴ ـ ۱۹۲۰ اطلاعی به دست نمی‌دهد. نخستین اسناد به سال ۱۳۰۳ / ۱۹۲۴ بازمی‌گردد که کشمکش خاندان سعود و خاندان هاشمی بر سر تصرف شهر طائف آغاز شده بود. در این دوران ایران، در چارچوب برنامهٔ نوسازی خود و سیاست خارجی کلاسیک جست‌وجوی نیروی سوم، به برقراری روابط با کشورهای بزرگ بیشتر اهمیت می‌داد. در این بستر، روابط با پادشاهی حجاز اهمیت چندانی نداشت.

دل‌مشغولی بزرگ ایران در مورد حجاز، اداره و سازماندهی امور مربوط به حج و حاجیان و اتباع ایرانی بود. از این رو، در ۱۳۰۳، وزارت امور خارجهٔ ایران شخصی به نام منتخب‌الدوله را به سمت سرپرستی اتباع ایرانی در حجاز معرفی کرد. نمایندهٔ وزارت خارجهٔ دولت حجاز نیز در نامه‌ای به وزارت خارجهٔ ایران، ضمن ابراز خشنودی از این انتصاب، وعده داد که «حکومت هاشمیه حاضر است آنچه دولت علیه ایران برای منافع ابنای دین و صیانت آنها و مملکتشان از حوادث ایام مناسب می‌داند، به عمل آورد».[۱]

در این سالها ایران در حجاز سفیر ویژه نداشت و امور مربوط به شبه‌جزیره، به‌ویژه مسئلهٔ حج، از طریق سفارت ایران در قاهره انجام می‌شد. دولت هاشمی حجاز در پی این بود که ایران سفیر ویژه به حجاز گسیل کند و هم‌زمان تلاش می‌کرد دولت ایران را تشویق کند تا خلافت شریف حسین را به رسمیت بشناسد، در حالی که چندی پیش دولت نوین ترکیه خلافت وی را منحل اعلام کرده بود.

منتخب‌الدوله، نمایندهٔ ویژهٔ ایران که مقام سرکنسولی دولت ایران در جده را عهده‌دار شده بود، ازمصر عازم جده شد تا با شریف حسین، پادشاه حجاز، ملاقات کند. وی در گزارشی، ضمن اشاره به پذیرایی گرم مقامات هاشمی، خطاب به وزارت خارجهٔ ایران نوشت که از طرف دولت ایران از حکومت حجاز خواسته است هیئت بلندپایه‌ای را به ایران

---

۱. علی محقق، اسناد روابط ایران و عربستان سعودی (۱۳۵۷ ـ ۱۳۰۴ش)، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۵، سند نمرهٔ ۷۹۴، ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۳۴۲.

اعزام کند و حجاز نیز با این امر موافقت کرده است. در این گزارش همچنین به درخواست خاندان هاشمی از ایران، مبنی بر به رسمیت شناختن خلافت شریف حسین، اشاره شده است. از گزارش منتخب‌الدوله چنین برمی‌آید که پیش از آن، شریف حسین، پادشاه حجاز، طی نامه‌ای به دولت ایران، ضمن گزارش اعلام خلافت خود، از تهران خواسته بود که نظر خود را در این باره بیان کند. به‌گزارش منتخب‌الدوله، وی در جریان دیدار با شریف حسین در این زمینه گفته بود:

> در موضوع امر خلافت، حضورتان عرض نمایم که دولت ایران از این مسئله بسیار خوشوقت است که حق دوباره به مرکز خود قرار گرفته و امر خلافت و مرتبه به این خانوادهٔ جلیله، که ارثاً هم حق اوست، برگردیده است و از اینکه حرمین شریفین هم درتحت اوامر آن حضرت اداره می‌شود نیز کمال خوشوقتی را دارند و راجع به امر خلافت هیچ اعتراض و مخالفتی هم ندارند. ولی چون مسئله دینی و بسته به عقاید مردم است نمی‌تواند مداخله کرده و رأی بدهد.[۱]

در ۱۹۲۴، که کشمکشها میان خاندان رقیب در شبه‌جزیره آغاز شده بود و آل‌سعود برای یورش به شهرهای حجاز و تصرف آن و سرنگونی حکومت شریف آماده می‌شد، هدف اصلی شریف حسین آن بود که دولت ایران به انتصاب سرکنسول بسنده نکند و فردی را، به‌عنوان سفیر کبیر، به حجاز اعزام کند. این موضوع در ملاقاتهای میان منتخب‌الدوله، سرکنسول ایران، با شریف حسین مطرح شده بود. منتخب‌الدوله در گزارش خود به وزارت امور خارجهٔ ایران، فرصت را غنیمت دانست تا ضمن اعلام گزارش دیدار خود با شریف حسین، ابراز امیدواری وی را به سمتی سوق دهد که دولت ایران خود او (منتخب‌الدوله) را برای سمت سفیر ایران در حجاز برگزینند.[۲]

با گسترش زمینه‌های کشمکش درونی در شبه‌جزیره، درخواست حکومت شریف‌حسین از دولت ایران، برای گسترش روابط دوجانبه و تعیین سفیر، فوریت پیدا می‌کرد. این نکته در نامهٔ عبدالملک خطیب، نمایندهٔ دولت هاشمی در مصر، به سفیر ایران در قاهره بازتاب پیدا کرد. در این نامه، از قول شریف حسین، آمده است که حکومت حجاز ضمن اشتیاق به گسترش روابط میان ایران و کشورهای عرب، برای میانجیگری، آمادگی دارد روابط خارجی خود را گسترش دهد. از نامهٔ مذکور چنین برمی‌آید که شریف حسین در نامه‌ای به

---

۱. همان، ص ۷ ـ ۶، سند نمرهٔ ۲۵، ۱۹ برج سرطان ۱۳۰۳.

۲. همان، ص ۸، سند نمرهٔ ۳۰، اول برج اسد ۱۳۰۳.

فرزند خود، ملک فیصل پادشاه عراق که در آن زمان رابطهٔ خوبی با تهران نداشت و ایران هم او را به رسمیت نپذیرفته بود، او را به گسترش رابطه با ایران تشویق کرده و از هر گونه دشمنی با ایران برحذر داشته است و نیز خواستار جلوگیری از موضع‌گیری خصمانهٔ روزنامه‌های بغداد علیه ایران شده است. بر اساس این نامه، ملک فیصل نیز با فرستادن نامه‌ای برای پدر خود، شریف حسین، «از احساسات پاک ایشان در رابطه با ایرانیان ابراز همدلی نموده و بر پایداری پیوندها و روابط حسنه بین دو کشور تأکید کردند و اعلام نمودند در رابطه با برخورد با روزنامه‌های مذکور اقدامات لازم را به عمل خواهند آورد».[۱]

به دنبال این تلاشها، دولت حجاز تصمیم گرفت شیخ فؤادالخطیب، وزیر امور خارجهٔ خود، را با حکم «سفارت فوق‌العاده» از طرف ملک حسین به تهران بفرستد تا زمینهٔ گسترش روابط و بستن قراردادهای تجاری و سایر پیمانها را فراهم کند. گرچه در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران از این سفر سندی وجود ندارد، اما از نامهٔ علی‌اکبر بهمنی، سفیر ایران در مصر، به وزارت خارجهٔ ایران چنین برمی‌آید که خطیب قرار بود اول سپتامبر ۱۹۲۴ از راه سوریه و عراق به تهران سفر کند. سفیر ایران در قاهره به وزارت خارجهٔ ایران توصیه کرده بود که از وزیر خارجهٔ حجاز پذیرایی شایانی شود و او در دوران اقامت خود در تهران، میهمان دولت ایران باشد.[۲] این دوران، همزمان با فتح شهر طائف به دست نیروهای وفادار (اخوان) به آل سعود بود. به دنبال این شکست، شریف حسین از سلطنت حجاز کناره‌گیری و پادشاهی را به پسرش ملک علی واگذار کرد.

ملک علی نیز همانند پدرش در راه گسترش روابط با ایران در این روزهای بحرانی تلاش کرد و لحن دوستانه‌تری را برای مذاکره با ایران برگزید. زیرا همزمان ابن‌سعود نیز که در آستانهٔ برقراری سلطه بر حجاز بود تلاشهای خود را برای جذب ایران آغاز کرده بود. ملک علی پیام مهمی را همراه وزیر خارجهٔ خود، شیخ فؤاد الخطیب، برای جلال‌السلطنه، وزیرمختار ایران در مصر، فرستاده بود. از متن این سند، محفوظ در وزارت خارجهٔ ایران، چنین برمی‌آید که ظاهراً وزیر خارجهٔ حکومت حجاز، به‌جای سفر به تهران، به نمایندگی از ملک علی، به دیدار وزیرمختار ایران در قاهره رفته است تا پیام مهمی را تسلیم او کند.[۳]

متن اسناد موجود در بایگانی وزارت خارجهٔ ایران حاکی از آن است که پیام مورد نظر

---

۱. همان، ص ۱۰، سند نمرهٔ ۱/۵۶۹، ۲۶ ذیحجهٔ ۱۳۴۲.

۲. همان، ص ۱۲، سند نمرهٔ ۲۹۲، یازدهم برج سنبله ۱۳۰۳.

۳. همان، ص ۱۷، سند شمارهٔ ۸.

را هم ملک علی و هم محمد، رئیس حزب وطنی حجاز، برای دولت ایران فرستاده‌اند. این پیام را که فؤاد الخطیب، وزیر خارجهٔ حکومت حجاز، به غفارخان جلال‌السلطنه، وزیرمختار ایران در مصر، ارسال کرد حاوی گزارشی بسیار مفصل پیرامون دگرگونیهای حجاز، یعنی فتح شهر طائف به‌دست آل سعود، و شرح «اعمال خلاف اسلامی آنها» در تخریب اماکن مقدس اسلامی، به‌ویژه مقبرهٔ چهره‌های مقدس اهل بیت، بود. رئیس حزب وطنی حجاز از وزیرمختار ایران در مصر خواسته است که این گزارش را به دست دولت ایران بدهد تا آگاهی لازم را دربارهٔ دگرگونیهای حجاز، به‌ویژه تجاوزات آل سعود به حجاز، در دست داشته باشد.

این گزارش شامل چهار بخش عمده است:

۱. شرح یورشهای وهابیها (از نظر حکومت حجاز خارجیها) به حجاز و تخریب آن؛

۲. دیدگاههای حجاز دربارهٔ این دگرگونیهای داخلی؛

۳. دیدگاههای حجاز در مورد متجاوزان جنگ‌طلب (وهابی)؛

۴. آمال و امیدهایی که به دولت علّیهٔ ایران و ملت شریف و بزرگ آن بسته شده است.

در گزارش رئیس حزب وطنی حجاز تلاش شده است تا احساسات دولت و مردم ایران بر ضدِ اقدامات وهابیها برانگیخته شود. در بخشی از این گزارش آمده است که «تهاجم ابن‌سعود به حجاز این کشور را در معرض وحشیانه‌ترین حوادث خارجی قرار داده است».[۱]

این گزارش، ضمن شرح بخش جدا شدهٔ معان و ویژگیهای معدنی و جغرافیایی و مرزی آن، متن کامل قراردادِ ۱۹۱۵ بین ابن‌سعود، حاکم نجد و اطراف آن، و سستی نمایندهٔ انگلیس در خلیج فارس، به سرپرستی کاکس را آورده است که در آن ابن‌سعود قول داده است به سرزمینهای اطراف خود تجاوز نکند.[۲]

گزارش، فهرست بلند بالایی را از «آثار مقدسی که توسط این طاغیان ویران گشته» است به اطلاع دولت ایران رسانده است، که از جملهٔ آنها، به تخریب آرامگاه حضرت خدیجه، آمنه (مادر پیامبر)، ابوبکر و گلوله‌باران «گنبد سبز پیامبر اکرم» اشاره شده است.[۳] در بخش عمده‌ای از این گزارش به انتظارات حکومت حجاز از ایران اشاره شده و ضمن ستایش اعلامیهٔ نمایندهٔ دولت ایران دربارهٔ تجاوز ابن‌سعود به اماکن مقدس آمده است:

---

۱. همان، ص ۲۲، سند نمرهٔ ۷۱۴، ۲۹ اکتبر ۱۹۲۵.

۲. برای متن کامل قرارداد، نک: همان، ص ۳۰ ـ ۲۸.

۳. همان، ص ۳۷ ـ ۳۵.

> هنگامی که وهابیها قصد تعرض به شریف حسین و حمله به کعبهٔ اسلام را در مکهٔ مکرمه داشتند، دولت اسلامی علّیهٔ ایران نسبت به این امر اهتمام ورزیده، شیخ ابن‌سعود را نصیحت کرده و او را از حمله به بیت‌الحرام و ریختن خون مسلمانان باز داشت.[۱]

رئیس حزب وطنی حجاز از دولت ایران خواسته است، برای جلوگیری از اقدامات ابن‌سعود، کاری کند و ضمن اشاره به این نکات، در بخشی از گزارش خود، از ایران چنین خواسته بود:

> دولتهای اسلامی مستقل و به‌ویژه دولت علّیهٔ ایران در مقابل سایر مسلمانان مسئول یاری رساندن به حجاز هستند، زیرا دیگران چه به شکل ضعیف یا قوی، چه علنی یا نقابدار و پنهان به دلیل اینکه در زیر سلطهٔ غیر اسلام به سرمی‌برند، آزادگی فعالیت ندارند.... دولت ایران شایسته‌ترین دولتی است که منظور ابن‌سعود از پیشنهاداتش را به خوبی می‌داند.[۲]

شتاب دگرگونیهای شبه‌جزیره و سیر سیطرهٔ آل‌سعود بر حجاز سریع‌تر از آن بود که انتظار می‌رفت. فرستادهٔ دولت ایران به شبه‌جزیره، عین‌الملک هویدا، در گزارش خود به اقدامات ابن‌سعود در حجاز اشاره کرد، اما دولت ایران اقدام خاصی برای حمایت از حکومت در حال فروپاشی هاشمی انجام نداد. پس از تصرف طائف و سایر شهرهای حجاز، ملک علی، پادشاه حجاز، به ناچار از کار کناره‌گیری کرد. وی در نامه‌ای به غفارخان جلال‌السلطنه، وزیرمختار ایران در مصر، به شرح علل کناره‌گیری خود از قدرت (پادشاهی) در حجاز پرداخته است و در بخشی از آن گفته است:

> چون مداومت به جنگ با تنگدستی باعث خسران اهالی از حیث جان و مال و تحمل زحمات و صدمات و مشکلات به ملاحظهٔ خیرخواهی و محبت من نسبت به اهالی بوده، لهذا نظر به سلامت‌جویی و محافظهٔ جان و مال اهالی و جلوگیری از خونریزی در صورت مداومت جنگ، بهتر دانستم کناره گرفته و حکومت موقتی اهلی تشکیل گردید.[۳]

از نامهٔ ملک علی چنین برمی‌آید که گرچه او از قدرت کناره‌گیری کرد، اما امید داشت، با رفتن به عراق، باز هم از پشتیبانی کشورهایی چون ایران بهره‌مند شود تا بتواند، در صورت امکان، علیه آل سعود در شبه‌جزیره و حجاز اقدام کند. مثلاً، در بایگانی مرکز اسناد

---

۱. همان، ص ۳۸. ۲. همان، ص ۳۹.
۳. همان، ص۴۴، سند نمرهٔ ۴۳۸، ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۴.

وزارت خارجهٔ ایران سندی به تاریخ ۴ خرداد ۱۳۰۵ / ژوئن۱۹۲۶ وجود دارد که بر اساس آن ملک علی، ملک مغلوب حجاز، از نمایندهٔ سابق خود خواسته است محرمانه جست‌وجو کند که اگر برای سفر به تهران و ملاقات با پادشاه ایران (رضا شاه) و علما محذوریتی وجود نداشته باشد، طی تلگرافی هدف خود را از این سفر به رضاشاه بیان کند.[۱] در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران اشاره‌ای به پاسخ ایران به این درخواست نشده است. چنین به نظر می‌آید که دولت ایران، که در این دوران درگیر تنظیم روابط خود با حکومت جدید آل سعود در شبه‌جزیره بود، چندان تمایلی به حمایت از پادشاه شکست‌خوردهٔ حجاز نشان نداده است.

۲. آغاز روابط با آل سعود

روابط ایران و خاندان سعودی در دورهٔ رضاشاه را می‌توان در چهار دوره خلاصه کرد. دورهٔ نخست، دورهٔ بدگمانی و تردید ایران به ماهیت رژیم جدید در شبه‌جزیره که از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ به طول انجامید، دورهٔ دوم، دورهٔ به رسمیت شناختن رژیم جدید و آغاز روابط؛ دورهٔ سوم، دورهٔ بهبود روابط و برقراری مناسبات سیاسی ـ راهبردی دوستانه میان دو کشور؛ دورهٔ چهارم، دوران تزلزل روابط که با نزدیک‌شدن سالهای بحرانی و پرآشوب پیش از جنگ جهانی دوم آغاز شد و با برکناری رضاشاه به پایان رسید.

دورهٔ نخست: بدگمانی و تردید ایران به حکومت آل سعود

تصرف حجاز و شهرهای عمدهٔ آن و برکناری خاندان هاشمی، یعنی ملک علی، از قدرت و ناآرامیهای پس از آن، نه تنها ایران، بلکه بسیاری از کشورهای اسلامی را به رژیم جدید بدگمان کرده بود. نگرانی از افراطی‌گریهای خاندان سعود در میان اهل سنت و کشورهای مسلمان و افزایش نگرانی ایران، به عنوان تنها کشور شیعه، از امکان بی‌حرمتی به آرامگاه چهره‌های مورد احترام شیعه در مکه و مدینه از یک سو، و تبلیغات خاندان هاشمی علیه سعودیها و انتشار گزارشهایی مبنی بر تخریب اماکن مقدس اسلامی از سوی دیگر، سبب شد که بسیاری از کشورهای اسلامی از فرستادن زائران به مکه خودداری کنند؛ مصر و ایران از جملهٔ این کشورها بودند.

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۳۰، پروندهٔ ۵، سال ۱۳۰۵.

ایران به‌کنسولگریهای خود در عراق (بین‌النهرین)، سوریه و مصر دستور داده بود که از فرستادن زائران ایرانی به مکه، به‌علت ناآرامیهای آنجا، جلوگیری کنند. کنسولگری ایران در بین‌النهرین، در اسفند ۱۳۰۴، گزارشهایی مبنی بر تلاش برخی برای فریب زائران و بردن آنها به مکه، به تهران فرستاده بود.[۱] در این دوران خاندان سعودی به جلب نظر کشورهای اسلامی و شناسایی آنها نیاز داشت؛ از این رو، تلاشهای گسترده‌ای را برای کسب اعتماد آنها آغاز کرد و بر ایجاد ثبات سیاسی و برقراری امنیت برای زائران خانهٔ خدا تأکید کرد.

ابن‌سعود که برای ایران، در جایگاه کشور مهم اسلامی، اعتبار خاصی قائل بود، با ارسال نامه‌ای به‌کنسولگری ایران در جده، به تاریخ ۲۵ رجب ۱۳۴۴ / ۱۳۰۴ش، بر این نکته تأکید کرد که امنیت حجاز و آزادی مسلمانان، برای به جا آوردن وظایف دینی در مراسم حج، تضمین شده است. پیش از نامهٔ ابن‌سعود، در آخرین روزهای نبرد میان خاندان هاشمی و سعودی، کنسول سلطان نجد در دمشق به کنسول دولت ایران در این شهر نامهٔ مشابهی نوشته بود که در آن بر امنیت حج و رفع مشکلات دوران هاشمی تأکید شده بود. کنسول سعودی در بخشی از این نامه گفته بود:

> به کافهٔ برادران مسلمان خود ابلاغ می‌نمایم که به تمام اشکالات و مصائب و مضایقی که حسین در آن قلمرو شریف ایجاد کرده بود خاتمه داده و درهای حجاز برای هر کس که مایل به ورود به آن باشد باز و مفتوح است.[۲]

عبدالعزیز ابن‌سعود نیز، طی نامهٔ خود به کنسول دولت ایران در جده، بر همین نکات تأکید کرده بود و ضمن تکذیب اخبار خلاف واقع مربوط به حجاز اوضاع آنجا را، برای اطلاع دولت ایران، شرح داده بود.[۳] وی در همان روز اطلاعیه‌ای خطاب به همهٔ دولتهای اسلامی صادر کرد و بر امن و امان بودن حجاز و آزادی مردم «در اقامهٔ مناسک اسلامی و زیارت مسجد رسول‌الله صلی علیه و آلهم » اشاره کرده و گفته بود:

> ما تأمین رفاه و راحتی حجاج را از لحظهٔ ورود به سرزمینهای مقدس در حجاز تا زمان خروج از آن تضمین می‌کنیم و هر آنچه که دشمنان من برایتان آورده و نقل می‌کنند پایه و اساس درستی ندارد.[۴]

---

۱. همان، پروندهٔ ۲، سال ۱۳۰۵. ۲. محقق، پیشین، ص ۶۲ـ ۶۱، سند نمرهٔ ۱۲۷، ۱۲ نیسان ۱۹۲۵.
۳. همان، ص ۶۴، سند مورخ ۲۵ رجب ۱۳۴۴. ۴. همان، ص ۶۵.

با وجود این، دولت ایران از اوضاع حجاز همچنان نگران بود و از رفتن زائران خانهٔ خدا به آنجا جلوگیری می‌کرد.

نگرانیهای ایران، از دگرگونیهای حجاز و سلطهٔ خاندان سعود بر این منطقه، زمانی تشدید شد که فرستادهٔ دولت ایران به حجاز، یعنی حبیب‌الله هویدا (ملقب به عین‌الملک)، گزارشهایی به ایران فرستاد که از اهانت سعودیها به اماکن متبرکهٔ شیعه و تخریب قبور اهل‌بیت حکایت می‌کرد. هویدا، که در سوریه به خدمت وزارت خارجه مشغول بود، بر اساس دستور مورخ ۱۵ مهر ۱۳۰۴ وزارت خارجه، برای تحقیق پیرامون حوادث حجاز، به این منطقه رفته بود. هویدا در این سفر، که غفارخان جلال‌السلطنه، وزیرمختار ایران در مصر، نیز او را همراهی می‌کرد، از اماکن مقدسهٔ مسلمانان، به‌ویژه اماکن مورد علاقهٔ شیعیان، بازدید کرده و گزارشی به تهران فرستاده بود که در تصمیم‌گیریهای بعدی، برای جلوگیری از رفتن زائران به حج، مؤثر واقع شده بود. بنا به گزارش هویدا، سعودیها قبور شخصیتهای برجستهٔ اسلامی از جمله حضرت خدیجه، حضرت آمنه، قبور بنی‌هاشم، و عبدالرحمان بن ابی‌بکر و سایر قبور را خراب کرده بودند.[1]

هویدا، در این سفر، با ابن‌سعود و همچنین ملک علی، که در آستانهٔ کناره‌گیری از حکومت حجاز بود، ملاقات کرده بود. ابن‌سعود، در جریان ملاقات خود با هویدا، شایعهٔ بی‌مهری و ظلم و ستم سعودیها به شیعیان شبه‌جزیره را نادرست و آنها را «تهمت و افترا» خواند. ابن‌سعود همچنین از هویدا خواسته بود به اطلاع دولت ایران برساند که ایران و سایر دول اسلامی نماینده‌های خود را به حجاز بفرستند تا دربارهٔ آیندهٔ شبه‌جزیره تصمیم‌گیری شود. وی همچنین اعلام کرده بود چنانچه ایران خواستار تعمیر قبور مقدسه باشد، با وجود مخالفت اندیشهٔ وهابی با آن، نه تنها ممانعت نمی‌کند، بلکه مساعدت نیز خواهد کرد.[2]

هویدا، طی گزارش جداگانه‌ای به همان تاریخ (۱۱ دی ۱۳۰۴)، شرح مفصل دیدار خود با ابن‌سعود را نوشته و نظریات او را به اطلاع وزارت خارجه رسانده بود. ابن‌سعود، ضمن تأکید بر خوش‌رفتاری با بیش از ۳۰ هزار جمعیت شیعهٔ شبه‌جزیره، از دولت ایران خواسته بود حکومت او را به رسمیت بشناسند و همچنین درخواست کرده بود که ایران از نفوذ خود در افغانستان استفاده کند و این کشور را نیز تشویق کند حکومت حجاز و نجد، به

---

۱. همان، ص ۴۶، سند نمرهٔ ۲۱۱، ۱۱ دی ۱۳۰۴.

۲. همان، ص ۴۸.

رهبری سعودیها، را به رسمیت بشناسد.[1] ابن‌سعود، در این ملاقات، طی سخنانی گله‌مندی خود را از شایعه‌پراکنی دولتهای کشورهای اسلامی در مورد آل‌سعود ابراز کرد. هویدا نوشت:

در این اثنا، روزنامهٔ مصر را، که شرح شورش سوریه و اقدامات فرانسه در تخریب شهر شام و قتل نفوس آمنه مطمئنه را از زن ومرد نوشته بود، آوردند. (ابن‌سعود)آن را مطالعه و متبسمانه گفت خیلی اسباب حیرت است که مسلمانان عالم فقط برای تخریب چند قبر، که قبل از ورود من به دست این بدویهای جاهل معدوم شده، این همه اظهار غیرت و حمیّت و دردمندی کردند و در مجامع و منابر و روزنامه‌ها ما را لعن و تکفیر کردند و عالم را بر سر من شوراندند و بدنام خواستند، ولی حالی که فرانسویهای متمدن عالم با این بی‌رحمی و قساوت شهرهای اسلام را خراب و ویران می‌کنند و زن و اطفال و رجال بی‌گناه اسلام را می‌کشند و زیر آوار می‌پسندند و شهر و خانه‌ها و قریه‌ها را طیاره و توپهای سنگین بمباران می‌نمایند، این مسلمانان غیور چرا ساکت و صامت شده‌اند و احتجاج نمی‌نمایند و نماینده‌ای برای تحقیق نمی‌فرستند و یوم‌الاحزان بر پا نمی‌کنند و در منابر سب و لعن نمی‌نمایند؟[2]

عبدالعزیز ابن‌سعود، مدتی بعد، طی اطلاعیه‌ای خطاب به مسلمانان جهان اعلام کرد پس از پیروزی بر شریف حسین و پسرانش از حکومتها و کشورهای اسلامی خواسته بود در مورد بلاد مقدسهٔ حجاز مجمع اسلامی تشکیل دهند و به‌علت اینکه به مدت دو ماه این کشورها هیچ پاسخی به سعودیها ندادند، به درخواست مردم حجاز در این منطقه حکومت تشکیل داده است.[3]

دو روز بعد، ابن‌سعود به کشورهای اسلامی (حکومتهای متحابه) اعلام کرد، که «طبق کتاب‌اللّه و سنت حضرت رسول (ص) و خلفای راشدین» و به دنبال بیعت مردم حجاز با او، در این سرزمین، حکومت پادشاهی برقرار کرده است و پس از آن با عنوان پادشاه حجاز و نجد (جلالة ملک‌الحجاز و سلطان نجد و ملحقاتها) خوانده خواهد شد.[4] این اقدام، یعنی اعلام پادشاهی بر کل شبه‌جزیرهٔ عربستان، با واکنش منفی کشورهای اسلامی مواجه شد. نخستین واکنش در برابر تحولات حجاز و پادشاهی ابن‌سعود، اعلامیهٔ مفتی بزرگ مصر

---

۱. همان، ص ۵۳، سند نمرهٔ ۲۱۲، ۱۱ دی ۱۳۰۴.
۲. همان، ص ۵۴.
۳. همان، ص ۵۶ ـ ۵۵، سند شمارهٔ ۵۴، سواد ترجمهٔ روزنامهٔ ام‌القری، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۴۴.
۴. همان، ص ۵۷، سند مورخ ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۴۴.

مبنی بر ممنوعیت رفتن به زیارت خانهٔ خدا بود، که اقدام مشابه سایر کشورها، از جمله مسلمانان هند، را به دنبال داشت.[۱]

حبیب‌الله هویدا، سرکنسول ایران در سوریه، که پیش از این به دستور وزارت خارجه به شبه‌جزیره رفته و با ابن‌سعود و ملک علی دیدار کرده بود، طی نامه‌ای کوتاه، در ۲۴ دی ۱۳۰۴، از اقدام ابن‌سعود ابراز شگفتی کرد و این کار ابن‌سعود را خلاف گفت‌وگوهای او با هویدا و غفارخان جلال‌السلطنه، وزیرمختار ایران در جده، دانسته بود.[۲]

به دنبال این دگرگونیها و به پیروی از چند دولت اسلامی، ایران نیز، که به عنوان تنها کشور شیعی جهان، نگران حوادث شبه‌جزیره و سرنوشت اماکن مقدس مورد احترام شیعیان بود، رفتن به زیارت خانهٔ خدا را ممنوع اعلام کرد. تلاشهای نمایندگان دولت ابن‌سعود نیز، برای تشویق ایران به اعزام حجاج، بی‌نتیجه ماند. از جمله تلاش کنسول ابن‌سعود در دمشق بود، که طی نامه‌ای به هویدا، به دولت معظمهٔ ایران و رعایای آن اطمینان داده بود که «موجبات رفاه و راحتی رعایای دولت ایران را فراهم ساخته و مسافرت آنان را در حجاز تأمین نماید».[۳]

خود ابن‌سعود نیز، با فرستادن نامه‌ای به کنسولگری ایران در جده ضمن تکذیب رواج اخبار خلاف واقع، اوضاع حجاز را امن اعلام کرد.[۴] علاوه بر این نامهٔ ویژه برای ایران، ابن‌سعود اعلامیهٔ عمومی دیگری، در همان روز، خطاب به مسلمانان نوشت و ضمن تکذیب اخبار مربوط به «به تعطیلی کشاندن شعائر اسلامی» اعلام کرد « تأمین رفاه و راحتی حجاج، از لحظهٔ ورود به سرزمینهای مقدس در حجاز تا زمان خروج آن»[۵] را تضمین می‌کند.

با همهٔ این وعده‌ها، تردید و نگرانی دیگر کشورها در مورد حوادث حجاز برطرف نشده بود. دولت ایران طی اطلاعیه‌ای، در ۱۵ اسفند ۱۳۰۴، رسماً بر ممنوعیت عزیمت زائران به حج تأکید کرد. در این اطلاعیهٔ نخست‌وزیر به وزارت خارجه، آمده بود «مقتضی است که به

---

۱. همان، ص ۶۰، سند نمرهٔ ۲۲، ۲۶ حمل ۱۳۰۴، از عین‌الملک به وزارت خارجه.
۲. همان، ص ۵۸، سند نمرهٔ ۲۵۴، ۲۴ دی ۱۳۰۴، از حبیب‌الله هویدا به وزارت خارجه.
۳. همان، ص ۶۱۰، سند نمرهٔ ۱۲۷، ۱۲ نیسان ۱۹۲۵، کنسول سلطان نجد در دمشق به کنسول دولت ایران در دمشق و سوریه.
۴. همان، ص ۶۴، سند مورخ ۲۵ رجب ۱۳۴۴، از عبدالعزیز بن عبدالرحمان الفیصل آل سعود به کنسولگری ایران در جده.
۵. همان، ص ۶۵

اطلاع عامه برسانید که دولت از امنیت و آسایش حجاج در حج نگران است و توصیه می‌کند که امسال از حج خودداری نمایند».[۱]

سرکنسول ایران در عراق (بین النهرین)، در ۱۵ اسفند ۱۳۰۴ و ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۵، نیز به وزارت خارجه تأکید کرده بود برخی از رؤسای کاروانها درصدد برآمده‌اند حجاج ایرانی را برای بردن به حج فریب دهند و ضمن هشدار در این مورد، اطمینان داده بود که برای هیچ کس تذکرهٔ (ویزا) حج صادر نخواهد کرد.[۲] دولت ایران، در پاسخ به اعتراض افرادی همچون سید علی‌اکبر آیت‌الله زاده اصفهانی از زنجان، علت منع مسافرت حجاج را «وضعیت حجاز» ذکر کرد.[۳]

با وجود اینکه یک سال پس از این، دولت ایران رفتن زائران ایرانی به خانهٔ خدا از راههای دیگر، به‌جز عراق، را آزاد گذاشته بود،[۴] برخی از حجاج ایرانی که از راه سوریه و راههای دیگر به مکه می‌رفتند، پس از بازگشت، از اوضاع امن آنجا سخن می‌گفتند.[۵] با این همه، گزارشهای رسمی نمایندگان ایرانی و حجاج، از بدرفتاری با حجاج ایرانی، به نگرانیهای دولت ایران دامن می‌زد و این دولت را بر ممنوعیت اعزام زائران مصمم‌تر می‌کرد. در پاسخ به همین گزارشها، وزیرمختار ایران در مصر، طی مصاحبه‌ای با روزنامه السیاسة، نارضایتی خود و دولت ایران را از این رفتارها اعلام کرد.[۶] نخست‌وزیر ایران، طی اعلامیهٔ عمومی اول تیر ۱۳۰۵، اعمال وهابیان را شدیداً محکوم کرد و این گونه رفتارها را نمونهٔ «تجدید اعمال ادوار توحش و جاهلیت» دانست و به آنها اعتراض کرد. نخست‌وزیر ایران از سایر «ملل و دول اسلامی» نیز خواست تقاضای ایران را، مبنی بر برپایی «مجمع عمومی ملل اسلامی» و «تسویه و حل مقررات حرمین شریفین»، بپذیرند.[۷]

---

۱. همان، ص ۶۶، سند نمرهٔ ۱۴۹۰۶، ۱۵ اسفند ۱۳۰۴، از رئیس‌الوزرا به وزارت امور خارجه.

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۳۰، پروندهٔ ۲، سال ۱۳۰۵، «منع مسافرت حجاج به مکه و حمله‌دارها». ۳. همان.

۴. همان، کارتن ۵، پروندهٔ ۲، ۱۶ اسفند ۱۳۰۶، «منع مسافرت حجاج به مکه، نامهٔ رئیس‌الوزرا به وزارت امور خارجه».

۵. برای نمونه نک: همان، ۴ مرداد ۱۳۰۶، «نامهٔ قنسولگری ایران در نجف به وزارت خارجه».

۶. همان، گزارش شمارهٔ ۷.

۷. محقق، پیشین، ص ۶۸ ـ ۶۷، ۱۳۰۵/۴/۱، «اعلامیهٔ عمومی رئیس الوزرا در محکومیت اعمال وهابیان».

تحریم و ممنوعیت رفتن زائران به مکه به مدت سه سال، یعنی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ش، ادامه یافت. کنسولگری ایران در جده گزارشهایی از بدرفتاری با حجاج ایرانی، از جمله «حمله به مجلس عزاداری عاشورا» در مکه[1] و نظایر آن، میفرستاد که در تداوم این ممنوعیت تأثیری بسیار داشت. سفارت ایران در مصر نیز این اخبار را تأیید می‌کرد[2] و عزم دولت ایران را در نفرستادن حجاج ایرانی برای جلوگیری از بدرفتاری با آنها در مراسم حج، استوارتر می‌کرد. گروهی از حجاج ایرانی، که از راههایی نظیر سوریه، بادکوبه، و روسیه به حج می‌رفتند، در سال ۱۳۰۷ بیش از سالهای دیگر، با مشکلات ناشی از بدرفتاری مأموران سعودی مواجه شدند.[3] بنابر گزارش کنسول ایران در جده، در سال۱۳۰۷/۱۳۴۶ ق حدود۳۴۰۳ زائر ایرانی موفق شدند به حج بروند.

دورهٔ دوم: شناسایی دولت سعودی

با آنکه روابط دو کشور به سبب مسائل مذهبی تیره شده بود، با کناره‌گیری ملک علی از حکومت حجاز، در سال ۱۹۲۵ / ۱۳۰۴ ش، و دعوت ابن‌سعود از مسلمانان، برای حضور در کنفرانس مکه و تصمیم‌گیری برای آیندهٔ حجاز، دولت ایران ترغیب شد با رژیم جدید ارتباط برقرار کند. این مطلب، به‌ویژه پس از اعزام هویدا در ۱۳۰۴ به حجاز و ملاقات او با ابن‌سعود و ملک علی، سلطان شکست‌خورده، جدی‌تر شد.

نوشته‌های مربوط به روابط ایران و ابن‌سعود و اسناد موجود، با شفافیت به مأموریت هویدا نمی‌پردازند و میان آنها چندگانگی وجود دارد؛ مثلاً، اسناد بایگانیهای وزارت خارجهٔ ایران مأموریت هویدا را سفری به منظور تحقیق و تفحص در مورد درگیریهای حجاز معرفی می‌کند و هویدا نیز، در گزارش ۱۱ دی ۱۳۰۴، هدف مأموریت سفر به حجاز را، همراه غفارخان جلال‌السلطنه، وزیرمختار ایران در مصر، دست یافتن به حقیقت می‌داند،[4]

---

۱. همان، ص ۷۰ ـ ۶۹، سند نمرهٔ ۳۶، ۹ محرم ۱۳۴۷، «از کنسولگری ایران در جده، به سفارت ایران در مصر»؛ همان، ص ۷۲ ـ ۷۱، سند نمرهٔ ۴۳.

۲. همان، ص ۷۴ ـ ۷۳، سند نمرهٔ ۱۵۴۹، مورخ ۱۳۰۷/۱۱/۲۰، «از سفارت ایران در مصر به وزارت خارجه».

۳. برای نمونه نک: گزارشهای گوناگون مربوط به مسافرت حجاج در مکه و سوءرفتار با آنها، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۳۰، پروندهٔ ۱۵، سال ۱۳۰۷؛ نیز، همان، کارتن ۳۰، پروندهٔ ۱۶، سال ۱۳۰۷.

۴. محقق، پیشین، ص ۴۶، سند نمرهٔ ۲۱۱، ۱۱ دی ۱۳۰۴، «از حبیب‌الله هویدا به وزارت امور خارجه پیرامون وقایع حجاز».

اما در کتابهایی که پژوهشگران سعودی دربارهٔ این مأموریت نوشته‌اند، آن را تلاش ایران برای میانجیگری بین ابن‌سعود و ملک علی معرفی می‌کنند.[۱]

همان‌گونه که از گزارش هویدا برمی‌آید، هنگام حضور او در حجاز ملک علی هنوز اقتدار اندکی داشت. این واپسین روزهای حکومت او بود و ابن‌سعود، با تصرف شهرهای مکه و سپس جده، در دسامبر ۱۹۲۵، و سرانجام تصرف مدینه، در ژانویهٔ ۱۹۲۶، به حکومت ملک علی پایان داد. ابن‌سعود، در ملاقات با هویدا، از دولت ایران خواست رژیم او را به رسمیت بشناسد و افغانستان را نیز به این کار تشویق کند.[۲]

به نظر می‌آید دولت ایران با فرستادن هیئتی به حجاز، برای شرکت در کنفرانس مکه، موافق بوده است. گرچه در کتابهای نویسندگان سعودی یا غربی به این نکته اشاره‌ای نشده است، اما اسناد بایگانی وزارت خارجهٔ ایران از این موضوع حکایت می‌کند؛ از آن جمله، می‌توان به سند مأموریت هویدا،[۳] که ظاهراً بر مبنای دستور نخست‌وزیر به وزارت خارجه تنظیم شده است، اشاره کرد. در این سند، ضمن تأکید بر تمایل ایران به برقراری «روابط دوستانهٔ صمیمی با دولت حجاز» و «روانه‌کردن مأمور و نماینده»، از هویدا خواسته شده است پیرامون کنفرانس ملل اسلامی در حجاز تحقیق کند:

> ضمناً خود شما درصدد تحقیق باشید که مجمعی که از نمایندگان دول اسلامی بنا بود منعقد کند چه شده. خواهند کرد یا نه و چه وقت خواهند کرد و حالا نیاتشان چیست و امور از چه قرار است؟[۴]

در مورد چگونگی برپایی این کنفرانس نیز میان منابع ایرانی و سعودی اختلاف نظر وجود دارد. در اسناد و کتابهای سعودی به برپایی این کنفرانس و مشارکت نمایندگان ملل مسلمان اشاره شده است و تاریخ آن را مراسم حج سال ۱۹۲۶ / ۱۳۰۵ ش ذکر می‌کنند، و می‌گویند به‌رغم اختلافات مذهبی میان ایران و سعودیها، ایران این دعوت را پذیرفت، و فقط مصر، به رهبری فؤاد پاشا، از پذیرفتن این دعوت سر باز زد.[۵]

---

1. Saeed M. Badeeb, *Saudi-Iranian Relations, 1932-1982,* London: Center for Arab-Iranian Studies and Echoes, 1993. p. 35.

۲. محقق، پیشین، ص ۵۳، سند نمرهٔ ۲۱۲، ۱۱ دی ۱۳۰۴.

۳. همان، ص ۶۳، متأسفانه سند مربوطه که با عنوان سند شمارهٔ ۱۹ در اسناد روابط ایران و عربستان سعودی کوشش علی محقق درج شده، بدون تاریخ است و پس از اسناد مربوط به گزارش هویدا از شبه‌جزیره آورده شده است. مشخص نیست که آیا این سند حکم مأموریت اولیهٔ هویدا است یا خیر.

۴. همان.

5. *Ibid.,* p. 34.

گرچه در سند مربوط به مأموریت هویدا، تمایل قلبی ایران برای حضور در این کنفرانس مشهود است و هویدا نیز موظف به تهیهٔ گزارش در مورد برپایی کنفرانس ملل اسلامی بوده است، اما به برپایی این کنفرانس و حضور نمایندهٔ ایران در آن، در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اشاره‌ای نشده است؛ ضمن آنکه از متن گزارشهای هویدا برمی‌آید که ابن‌سعود، پس از به دست گرفتن زمام امور حجاز، چندان رغبتی به برپایی این کنفرانس نداشته است. در این گزارش می‌خوانیم:

پس از استیلای بر مدینه و جده از گفته و عهد سابق خود که کتباً و شفاهاً نموده بوده است منصرف شده است، زیرا به موجب بیانات شفاهی او در حضور جناب آقای غفارخان و این بنده و به موجب نصوص مراسله که به وزارت جلیله یعنی دولت علّیهٔ ایران و دولت افغانستان فرستاده است، اجتماع نماینده‌ها را برای این تقاضا کرده بود که جمع شده در خصوص آتیهٔ حجاز و تعیین شکل حکومت آن قراری اتخاذ نمایند. حالیه به کلی از عهد خود منصرف شده است و از قرار منشورات جرائد معلوم می‌شود که عجله نموده و خود را پادشاه حجاز اعلان نموده است که دول و ملل اسلامی در مقابل یک امر واقعی واقع شوند.[1]

سایر اسناد موجود در بایگانی وزارت خارجهٔ ایران، که برخی از آنها متن اعلامیه‌های ابن‌سعود است و پیش‌تر به آن اشاره شد، حاکی از آن است که این کنفرانس بر پا نشده است، یا به گفتهٔ ابن‌سعود ملل اسلامی دعوت او را نپذیرفتند.

نکتهٔ دیگری که در سند مأموریت هویدا بدان اشاره شده است، اما در سایر اسناد اثری از آن دیده نمی‌شود، این است که ظاهراً ابن‌سعود، در اواخر ۱۳۰۴ یا اوایل ۱۳۰۵، به مناسبت پادشاهی رضاشاه پیام تبریکی برای او می‌فرستد و به دنبال این پیام تبریک به هویدا مأموریت داده می‌شود به حجاز برود و پیام ایران را، دربارهٔ تمایل به دوستی با حکومت سعودی و شرکت در کنفرانس ملل اسلامی، به ابن‌سعود ابلاغ کند. در بخشی از این سند آمده است:

ابن‌سعود تلگراف تبریک به حضور اعلیحضرت همایونی مخابره نموده، چون هنوز سلطنت او شناخته نشده، مقتضی نبود از طرف اعلیحضرت مستقیماً جواب مخابره شود. مقرر فرمودند شما خودتان نزد او رفته و از جانب اعلیحضرت اظهار امتنان و ملاطفت نمایید و خاطرنشان

---

۱. محقق، پیشین، ص ۵۹ ـ ۵۸، سند نمرهٔ ۲۵۴، ۲۴ دی ۱۳۰۴، «از حبیب‌الله هویدا به وزارت امور خارجه».

کنید که اعلیحضرت و دولت و ملت ایران نسبت به حجاز و مدینه و مکه، که قبله‌گاه مسلمین است، علاقهٔ تامه دارند و مایلند روابط دوستانهٔ صمیمی با دولت حجاز برقرار شود و مأمور و نماینده روانه نمایند.[۱]

متأسفانه، بدون تاریخ بودن این سند و درج آن پس از گزارشهای مأموریت هویدا بـه حجاز، در پایان ۱۳۰۴، این شبهه را ایجاد می‌کند که ممکن است تلگرام تبریک ابن‌سعود پس از اتمام مأموریت هویدا و بازگشت او به سوریه، در اوایل ۱۳۰۵، فرستاده شده باشد. اگر چنین باشد، ابهام همچنان باقی است، چون در اسناد وزارت خارجه، به پیام تـبریک ابن‌سعود و یا مأموریت دوم هویدا، در اوایل ۱۳۰۵، اشاره‌ای نشده است. هویدا، از ۱۳۰۷ به بعد، که زمینهٔ دوستی بیشتر بین دو کشور فراهم شد، به مأموریت حجاز رفت و پس از آن به سفارت ایران در آن منطقه منصوب شد.

همان‌گونه که در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران آمـده است، بـا وجـود تـمایل ایـران و سعودیها به برقراری روابط دوستانه با هم، همچنان مسائلی وجود داشت که اخـتلافات را دامن می‌زد، از جمله اختلافات مذهبی بر سر اماکن متبرکهٔ مکه و مدینه، که ایرانیها توجه خاصی به آن داشتند، مسائل سیاسی و روابط ایران با حکومت حـجاز و نـجد و مـلحقات آن.[۲]

از عواملی که سبب می‌شد ایران حکومت حجاز را به رسمیت نشناسد قرارداد ۲۰ می ۱۹۲۷، بـین انگـلیس و ابـن‌سعود، بـود کـه در آن بـه مسـئلهٔ بـرقراری روابـط دوسـتانه و مسالمت‌آمیز میان ابن‌سعود و بحرین، کویت، قطر و عمان پرداخته شده بود. دولت ایران به این قرارداد اعتراض کرد و اگرچه بیشتر با دولت انگلیس مخالف بود، اما همین قرارداد از موانع برقراری روابط میان ایران و سعودی شد.[۳]

همین اختلافات میان ایران و حکومت حجاز و نجد و ملحقات آن، در سالهای ۱۳۰۷ ـ ۱۹۲۸/۱۳۰۶ ـ ۱۹۲۷، انگیزه‌ای شد تا دو کشور برای رفع آن بکوشند. در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران و نیز در منابع عربی و غربی مطلبی دربارهٔ چگـونگی و جـزئیات دقـیق آغـاز

---

۱. همان، ص ۶۳.

۲. «حکومت حجاز و نجد و ملحقات آن» تا پیش از تصرف نواحـی اسـتان عَسیر در جـنوب حـجاز، در ۱۹۳۱، و اعلام رسمی پادشاهی عربستان سعودی در ۱۹۳۲، نام رسمی حکومت شبه‌جزیره بوده است؛ نیز نک:

Badeeb, *op.cit.*, p.20.

3. *Ibid.*, p. 30.

روابط دوستی بین دو کشور و زمینه‌های آن دیده نمی‌شود. نخستین نشانهٔ موجود در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، ترجمهٔ مقاله‌ای از جریدهٔ العراق، مورخ ۱۴ محرم ۱۳۴۷، است که در آن آمده است:

> از قرار اخبار واصله، در طهران بین شاه ایران و ابن‌سعود مراسلاتی ردّوبدل شده و نتیجه این شده که اختلافات مذهبی بین دو مملکت دوستانه می‌شوند و بنابراین حکومت ایران منع مسافرت حجاج به مکه را منتفی نموده و حکومت حجاز هم متعهد شده است که وسایل آزادی حجاج ایرانی را در حجاز کاملاً فراهم کرده و آنها را از تبلیغات وهابیها مصون دارد.[۱]

از اسناد و گزارشهای پراکندهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران چنین برمی‌آید که ابن‌سعود مدیر امور شرقی وزارت خارجهٔ خود را، در مصر، به دیدار غفارخان، وزیرمختار ایران، فرستاده و به ایران پیغام داده است اگر دولت ایران نماینده‌ای برای بستن پیمان با او به حجاز بفرستد[۲]، او نیز آماده است «پسرش را همراه هدایای بزرگ نزد اعلیحضرت بفرستد.» این مطلب در تلگراف پاکروان، از مقامات بلندپایهٔ وزارت خارجهٔ ایران، به هویدا، سرکنسول ایران در شام (دمشق)، در تاریخ ۱۶ تیر ۱۳۰۷، درج شده و از هویدا خواسته شد برای این مذاکره آماده شود، چون او را برای مأموریت حجاز برگزیده‌اند.[۳] در حالی که هویدا به نمایندگی دولت ایران و به دستور و توصیهٔ تیمورتاش، وزیر دربار، در ۱۰ تیر ۱۳۰۷ اعزام شده بود.[۴]

در آغاز مذاکرات میان ایران و سعودی، دولت ایران شروطی را برای شناسایی حکومت حجاز مطرح کرد. سفارت ایران در مصر، طی نامه‌ای در ۱۰ مرداد۱۳۰۷، پس از آگاهی از این خبر، برای برقراری روابط ایران و سعودی و بستن پیمان دوستی شروط زیر را پیشنهاد کرد:

۱. تعمیر مزار ائمهٔ بقیع، ۲. آزادی مذهبی شیعیان به‌خصوص در قطیف و الاحساء، ۳. واگذارکردن قضاوت در مورد حجاج ایرانی در موسم حج به مأموران ایران و تبدیل قصاص دست‌بریدن و گردن‌زدن اتباع متوطن حجاز به مجازات دیگر، ۴. تسلیم متروکات

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۳۰، پروندهٔ ۱۵، سال ۱۳۰۷، «روابط ایران و سعودی».

۲. همان، اسناد ایران و عربستان، کارتن ۴۴، پروندهٔ ۱۹، سال ۱۳۰۷، نامهٔ ۸ خرداد ۱۳۰۷، سفیر ایران در مصر (غفارخان جلال‌السلطنه).

۳. همان.

۴. همان.

متوفیات حجاج ایرانی به مأموران ایران.[1] پیش از این پیشنهاد به وزارت خارجهٔ ایران، سفارت ایران در مصر، که مسئولیت نمایندگی ایران در حجاز را بر عهده داشت، طی نامه‌ای به محمدعلی لاری، کنسول ایران در جده، همین موارد را شرایط ایران برای شناسایی نظر گرفته بود.

از مکاتبات محمدعلی لاری به نظر می‌رسد که سعودیها آشکارا این شرایط را نپذیرفتند، اما به برخی از شروط، ضمنی و بدون دادن سند کتبی، ترتیب اثر دادند. مقامات سعودی تعمیر مزار ائمهٔ بقیع و کشیدن دیوار دور قبرستان بقیع را به نظر ابن‌سعود واگذار کردند؛ همچنین بدرفتاری با حجاج ایرانی را نیز تکذیب کردند. در مورد متروکات متوفیات ایرانی نیز سعودیها قول رفتار ویژه ندادند و اعلام کردند که با ایرانیها همانند دیگران رفتار می‌شود.[2] یوسف یاسین، از مقامات بلندپایهٔ وزارت خارجهٔ حجاز، طی نامه‌ای به سفارت ایران در مصر تأکید کرد حکومت حجاز پیش‌تر اعلام کرده هیچ شرایطی را، قبل از آنکه کشورش به رسمیت شناخته شود، نخواهد پذیرفت و پس از آن است که شروط پیشنهادی را بررسی خواهد کرد.[3] سفارت ایران در مصر نیز، طی ارسال نامه‌ای برای وزارت خارجه در اوایل فروردین ۱۳۰۷، تأکید کرده بود که بیشتر اختلافات میان ایران و حجاز مذهبی است نه سیاسی.[4]

پیمان دوستی ایران و سعودی. در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران و نیز کتابهای نویسندگان سعودی، ایرانی و غربی، از جزئیات مذاکرات ایران و حجاز اطلاع چندانی به چشم نمی‌خورد، اما ظاهراً دو طرف از اختلافات خود به نوعی صرف‌نظر کرده بودند. بر اساس گزارش سفارت ایران در بغداد، در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۴۸ و به نقل از مقاله‌ای در جریدةالوطن چاپ بغداد، دولت ایران حکومت آل سعود را به رسمیت شناخت و رضاشاه در این زمینه تلگرافی به مکه مخابره کرد. بر اساس گزارش این روزنامهٔ عربی:

در واقع بعد از مقدماتی که فراهم شده بود و بعد از مسافرت میسیون حجاز به طهران که حامل

---

۱. همان، همان کارتن، پروندهٔ ۱۴، سال ۱۳۰۷، «روابط ایران و سعودی، شناسایی دولت حجاز».

۲. همان، ۱۷ شوال ۱۳۴۷، «رایرت کنسول ایران در جده، به سفارت ایران در مصر».

۳. همان، نامهٔ ۱۸ رمضان ۱۳۴۶، «یوسف یاسین در ریاض به سفارت ایران در مصر».

۴. همان.

نامهٔ پادشاه جزیرةالعرب برای وارث تاج و تخت اکاسره بود و برای همین مقصود به طهران رفت، انتظار می‌رفت دولت ایران حکومت حجاز و بغداد را بشناسد و اکنون که این مقصود به حصول پیوست، انتظار می‌رود معاهدهٔ مودت بین مملکتین نیز منعقد گشته و تبادل نمایندگان سیاسی بین طرفین بر طبق قوانین جاریهٔ بین‌المللی به عمل آید.[۱]

دو کشور، طی مذاکرات ۱۳۰۷، رفته رفته به تفاهم رسیده بودند و ایران تصمیم گرفته بود هویدا را نمایندهٔ رسمی خود معرفی کند. به گزارش جریدةالوطن بغداد، که پیش‌تر به آن اشاره شد، هویدا در ژوئن ۱۹۲۸ نامه‌ای، از طرف اعلیحضرت پادشاه ایران، برای ملک عبدالعزیز برده بود و مقدمات شناسایی حکومت حجاز را فراهم کرده بود.[۲]

ابن‌سعود، در نامه‌ای به تاریخ ۱۶ محرم ۱۳۴۸، آقایان عبدالله القصل و محمد عبدالرئوف را برای مذاکره با ایران و انعقاد قرارداد به وزارت خارجهٔ ایران معرفی کرده بود.[۳] وزارت خارجهٔ ایران، در نامهٔ مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۸، به عبدالله القصل، رئیس هیئت نمایندگی حجاز، موضوع به رسمیت شناختن حکومت حجاز را به این شرح اعلام کرد:

خوشوقتیم به اطلاع برسانیم که دولت شاهنشاهی ایران به تاریخ امروز دولت حجاز و نجد را به رسمیت شناخته و تلگرافی از ریاست وزرا به وزارت خارجهٔ حجاز و نجد مراسله شده است.[۴]

رضاشاه نیز، در ۲۳ مرداد ۱۳۰۸، طی نامه‌ای به ملک عبدالعزیز بن سعود از اعزام هیئت سعودی برای عقد قرارداد ابراز خرسندی کرد و از ابن‌سعود بسطِ عدل و امنیت و فراهم‌کردن وسایل آسایش و رفاه حجاج را تقاضا کرد و ابراز امیدواری کرد که روابط دو کشور در آینده توسعه و بهبود یابد.[۵] عبدالعزیز بن سعود نیز در پاسخ، با فرستادن نامه‌ای ضمن تشکر از رضاشاه، آغاز دورهٔ جدید در روابط صمیمانهٔ متقابل را آرزو کرد.[۶]

پس از فرستادن این نامه‌ها، زمینهٔ بستن پیمانهای دوستی بین دو کشور فراهم شد.

---

۱. محقق، پیشین، ص ۷۵، سند شمارهٔ ۲۶، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۴۸، از سفارت ایران در بغداد به وزارت خارجه دربارهٔ ترجمهٔ جریدةالوطن بغداد در باب شناسایی دولت حجاز و نجد از طرف ایران.

۲. همان.

۳. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۱۳، سال ۱۳۰۸، «روابط ایران و سعودی، قراردادهای ایران و حجاز».

۴. همان.

۵. همان، نامهٔ رضاشاه به عبدالعزیز.

۶. همان، نامهٔ عبدالعزیز به رضاشاه.

عهدنامهٔ مودت بین ایران و حجاز، در تاریخ ۲ شهریور ۱۳۰۸/۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۴۸، به‌دست «حاج مهدیقلی‌خان هدایت، نخست‌وزیر ایران، به نمایندگی از اعلیحضرت رضاشاه و شیخ عبدالله القصل و شیخ محمد عبدالرئوف، به نمایندگی از اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد، در ۵ مادّه به امضا رسید».[1] مادّهٔ اول آن به دوستی و صلح دائم و روابط مستحکم بین دو طرف، مادّهٔ دوم به چگونگی انتخاب و اعزام نمایندگان، مادّهٔ سوم به حقوق و مزایای اتباع دو کشور در خاک یکدیگر و مسئلهٔ آسایش و امنیت حجاج ایرانی، مادّهٔ چهارم به تمایل دو کشور برای مذاکرات و عقد قراردادهای سیاسی و تجاری و اقتصادی، اختصاص داشت.[2]

این عهدنامه را، در ۱۹ دی ۱۳۰۸، مجلس شورای ملی ایران تصویب کرد و رضاشاه آن را، در ۱۲ بهمن ۱۳۰۸، توشیح کرد.

عهدنامهٔ مودّت، در ۱۹ خرداد ۱۳۰۹/ ۹ ژوئن ۱۹۳۰، در جده بین دو طرف مبادله شد و در مرداد ۱۳۰۹، به بایگانی جامعهٔ ملل متحد فرستاده شد. در مذاکرات کمیسیون خارجهٔ مجلس شورای ملی ایران، در اواخر آبان ۱۳۰۸، برخی نمایندگان دربارهٔ عهدنامهٔ مودت اظهارنظر کرده بودند. روحی، از نمایندگان، گفته بود ایران منافع فراوانی در حجاز دارد، اما این قرارداد فقط به مسائل دینی اشاره کرده است. علی دشتی نیز در این کمیسیون گفته بود که حکومت حجاز بیشتر به ایران نیاز دارد و باید از این وضع استفاده کرد. در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران به توضیحات ۳۰ آذر نخست‌وزیر، در حضور کمیسیون خارجهٔ مجلس، در مورد قرارداد اشاره شده است، اما به جزئیات آن بحثها نپرداخته است.[3] یکی از نویسندگان سعودی، به نقل از گزارشهای دیپلماتیک انگلیس، به این نکتهٔ مهم اشاره می‌کند که ظاهراً هیئت سعودی، در دوران اقامت خود در تهران و به هنگام بستن پیمان مودت، پیشنهاد اتحاد نظامی را نیز به ایران داده بود که بر اساس آن در صورت حملهٔ نظامی به یکی از دو کشور، طرف مقابل به کشوری که به آن حمله شده کمک کند. بنا به این گزارش، دولت ایران این پیشنهاد را نپذیرفت و به توافق بر سر موارد دیگر، از جمله

---

۱. همان، «روابط ایران و عربستان، عهود و قراردادهای ایران و حجاز»؛ برای متن کامل عهدنامهٔ مودت نک: محقق، پیشین، ص ۷۹ ـ ۷۷. ۲. همان.

۳. نک: بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، پیشین.

وعدهٔ عدم تجاوز، بسنده کرد؛[1] اما در اسناد موجود در وزارت خارجهٔ ایران به چنین موضوع یا پیشنهادی اشاره نشده است.

دورهٔ سوم: گسترش روابط در دوران سفارت حبیب‌الله هویدا (۱۳۱۳ ـ ۱۳۰۹)

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، حبیب‌الله هویدا (عین‌الملک) به‌علت آشنایی پیشین با مسائل حجاز و ابن‌سعود (مأموریت ۱۳۰۴) و تسلط به زبان عربی، به توصیهٔ تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه، سفیر ایران در حجاز شد. ابن‌سعود مراتب خشنودی خود را از این انتصاب، طی نامه‌ای به رضاشاه در ۲۰ مه ۱۹۳۰ / ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۹، ابراز کرد و در پاسخ به نامهٔ رضاشاه، که هویدا آن را تسلیم کرده بود، آمادگی خود را برای هرگونه همکاری با نمایندهٔ ایران اعلام کرد.[2]

هویدا نیز، طی چند گزارش، شرح استقبال شایستهٔ مقامات سعودی را از خود به وزارت خارجه فرستاد.[3] هویدا اندکی بعد، در ۸ خرداد ۱۳۰۹، به هنگام سفر ملک‌سعود و خانواده‌اش به جده، با وی دیدار کرد و طی گزارشی مفاد تقدیم‌نامهٔ رضاشاه به ابن‌سعود و استقبال ابن‌سعود از گسترش روابط با ایران را به وزارت خارجه شرح داد.[4]

هویدا، در سالهای مأموریت خود در حجاز، با مشکل عمده‌ای روبه‌رو نشد و تحول چشمگیری نیز در روابط ایران و عربستان روی نداد. یکی از مشکلات هویدا در این سالها، کمبود کنسولگریهای ایرانی در حجاز و نجد و کل شبه‌جزیرهٔ زیر نفوذ آل سعود بود. او، طی نامه‌ای به تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۰۹ به وزارت خارجه، از دولت ایران خواست در آینده با تأسیس کنسولگری در مدینه و نجد «برای حفظ حجاج و اتباع از تعدیات متصوره»[5] موافقت کند.

---

1. Badeeb, *op.cit.*, p. 49.

منبع گزارش دیپلماتیک انگلستان به این شرح است:

Public Recored Office, London, Telegram no. E 6322/3704/91, dated: 10 Nov, 1929, From Mr. Bond to Mr. Butler.

۲. بایگانی اسناد وزارت خارجه، کارتن ۲۰، پروندهٔ ۲۴، سال ۱۳۰۹، «روابط ایران و سعودی».

۳. محقق، پیشین، ص ۸۰، سند نمرهٔ ۲، ۱۳۰۹/۱/۲۲، از هویدا به وزارت خارجه، دربارهٔ ورود به حجاز و استقبال از او.

۴. همان، ص ۸۵ ـ ۸۲، سند نمرهٔ ۱۰۸ و ۱۰۹، ۸ خرداد ۱۳۰۹.

۵. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۵۰، پروندهٔ ۷۱/۱۸۹، سال ۱۳۱۰، «راپرت هویدا به وزارت خارجه».

گزارشهای بعدی از جده حاکی از آن است که حداقل یک کنسولگری در نجد، به ریاست محمدعلی لاری، تأسیس شده بود. هویدا در دوران مأموریت خود از مقامات سعودی خواسته بود فردی را، در سمت نمایندهٔ رسمی و بلندپایهٔ خود، به تهران بفرستند. جالب آنکه مقامات وزارت خارجهٔ سعودی مدتی بعد همان فردی را که هویدا در جریان ملاقات خود با فؤاد حمزه، وزیر خارجهٔ حجاز، فردی مناسب برای نمایندگی در ایران خطاب کرده بود، به عنوان نمایندهٔ رسمی خود معرفی کردند.[۱]

رشید پاشا، نمایندهٔ رسمی حکومت حجاز و نجد که پیش از آن نمایندگی شبه‌جزیره را در استانبول در دوران عثمانی بر عهده داشت، نمایندگی سعودی در هر دو کشور ایران و عراق را نیز بر عهده گرفته بود. وزارت خارجهٔ ایران، طی نامهٔ مورخ ۱۴ تیر ۱۳۱۰ به هویدا، از او انتقاد کرده بود که بهتر بود «قبل از دخول در مذاکره در خصوص رشید پاشا، نظر دولت علیّهٔ متبوعه را استخراج می‌کردید». هویدا، در نامهٔ مورخ ۱۸ مرداد ۱۳۱۰، پاسخ داد «این مذاکره عمدی نبوده و بنده در جواب فؤادحمزه، رشید پاشا را مثال زدم، که ابن‌سعود خیلی فوری اقدام کرد».[۲] این مطالب نشان می‌دهد که ابن‌سعود و مقامات سعودی برای حبیب‌الله هویدا و دیدگاههای او احترام خاصی قائل بودند و بسیار سریع رشید پاشا را به نمایندگی خود در تهران منصوب کردند. هنگامی که وزارت خارجهٔ ایران از هویدا، پرسیده بود که رشید پاشا قرار است در عراق مستقر شود یا ایران، هویدا پاسخ داده بود که او گاهی در عراق و گاه در تهران خواهد بود.[۳]

ظاهراً هویدا به مقامات حجاز توصیه کرده بود، به‌علت سابقهٔ دیرینهٔ روابط ایران و حجاز، نمایندهٔ ویژه‌ای برای ایران اعزام کنند و سپس، مأموریت بستن قرارداد با عراق را بر عهدهٔ او بگذارند.[۴] از گزارشهای هویدا چنین برمی‌آید که قرار بود مقامات وزارت خارجهٔ حجاز، این نکته را به شخص ابن‌سعود اطلاع دهند تا او در این‌باره تصمیم بگیرد.[۵] هویدا در مأموریت خود بار دیگر، در اردیبهشت ۱۳۱۰، با ملک عبدالعزیز در جده دیدار کرد.[۶] در دی ۱۳۱۰ نیز پیام تبریک رضاشاه را، به مناسبت جشن سالگرد جلوس ملک عبدالعزیز به پادشاهی نجد، به وی داد.[۷]

---

۱. همان. ۲. همان. ۳. همان.
۴. همان. ۵. همان.
۶. محقق، پیشین، ص ۸۸، سند نمرهٔ ۴۸، اول اردیبهشت ۱۳۱۰.
۷. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۵۱، پروندهٔ ۷۱/۳۱۵، سال ۱۳۱۰.

نقطهٔ اوج روابط ایران و پادشاهی حجاز و نجد و ملحقات در ۱۳۱۱ بود که فیصل بن‌سعود به ایران سفر کرد. او، که پس از سفر خود به اروپا از راه شوروی عازم ایران بود، در اوایل تیر ۱۳۱۱، به تهران وارد شد. پیش از آن وزارت خارجه، با ارسال نامه‌ای به کنسولگری ایران در باکو، تفلیس و باطوم، به مقامات وزارت خارجهٔ ایران دستور داده بود که به استقبال فیصل بروند. به دستور تیمورتاش، وزیر دربار، به وزارت خارجه، هویدا نیز از حجاز به ایران دعوت شد تا «در موقع ورود فیصل به سبب آشنایی با او حضور داشته باشد».[۱] هویدا نیز، طی نامه‌ای در ۱۰ فروردین ۱۳۱۱، به وزارت خارجه توصیه کرده بود که «در پذیرایی از فیصل سعی شود اُبهت ایرانیان از طریق بازدید از قصرها و رژهٔ قشون و به همراه پذیرایی جالب توجه، بیم و امید هر دو را در دل فیصل زنده کند و به رخ او کشیده شود».[۲]

به توصیهٔ هویدا، از فیصل، ولیعهد حجاز، و همراهان او در دوران اقامت شش روزه‌اش در تهران پذیرایی شایانی شد و پس از رفتن آنها نیز دولت ایران نشانهای اهدایی را برای آنها فرستاد. این نشانها در زمان اقامت هیئت حجاز به آنها داده نشد و علت آن شاید این بود که وزارت خارجهٔ ایران القاب دقیق فیصل و همراهان او را نمی‌دانست. به همین علت، طی نامه‌ای از هویدا خواسته بود عناوین و القاب دقیق آنها را به اطلاع برساند تا نشانها برای آنها فرستاده شود.[۳]

در دوران سفارت هویدا، شش فروند کشتی جنگی ایران، که از اروپا خریداری شده بود، در بندر جده پهلو گرفتند و هویدا، ضمن ارسال گزارشی در این باره، از استقبال گرم دولت سعودی از کشتیها و پذیرایی ملوانان ایرانی خبر داده بود.[۴] هویدا در دوران مأموریت خود با مشکلات مربوط به حجاج ایرانی نیز روبه‌رو بود و گزارشهای گاه‌گاهی حجاج یا نمایندگیهای ایران از سایر نقاط منطقه در مورد مشکلات مذکور به ایران او را به دردسر می‌انداخت. همین گزارشها، که با تکذیب وکیل کنسولگری ایران در جده روبه‌رو می‌شد، سبب شد تا وزارت داخله (کشور) از وزیر خارجه و حبیب‌الله خان هویدا بخواهد،

---

۱. همان، کارتن ۱۲ و ۱۹، پروندهٔ ۱۱۵، سال ۱۳۱۱، «مسافرت فیصل پسر دوم ابن‌سعود به ایران».
۲. همان.
۳. برای آگاهی از نامهٔ وزارت خارجه و پاسخ هویدا و ذکر القاب و عناوین هیئت، نک: محقق، پیشین، ص ۹۴-۹۳، اسناد شمارهٔ ۳۶ و ۳۷.
۴. همان، ص ۹۷ ـ ۹۵، سند شمارهٔ ۳۸.

در ۲۷مهر ۱۳۰۹، در کمیسیون ویژهٔ وزارت داخله برای رسیدگی به شکایات حجاج مبنی بر بدرفتاری مأموران سعودی شرکت کنند.[۱]

همچنین دربار پهلوی از هویدا خواسته بود از آل جمعه، تبعهٔ عراق که ظاهراً اموال او درحجاز مصادره شده بود، نزد ابن‌سعود و مقامات حکومت حجاز شفاعت کند. هویدا در پاسخ، ضمن اشاره به سابقهٔ بد آل جمعه نزد آل سعود و طرح ضمنی مسئله در دیدار با فؤاد حمزه بیک، وزیر خارجهٔ حجاز، به ایران پیشنهاد داده بود در این موضوع دخالت نکنند، زیرا «ابن‌سعود حتی وساطت امیر فیصل و بنده را هم نپذیرفته و شدیداً از بابت این شفاعت عصبانی هم شده است». ظاهراً غفارخان جلال‌السلطنه، سفیر ایران در مصر، نیز طی ارسال نامه‌ای به دربار شاهنشاهی پیشنهاد کرده بود در این مورد وساطت نکنند.[۲]

مأموریت هویدا در فروردین ۱۳۱۳ به پایان رسید و وزارت خارجهٔ ایران ضمن فراخواندن او، محمدعلی مقدم را به نمایندگی ایران در عربستان سعودی منصوب کرد. در اسناد وزارت خارجه علت پایان مأموریت هویدا روشن نشده و ممکن است بیماری هویدا، که در گزارشهای خود به آن اشاره کرده بود[۳]، و یا روند کاری عادی وزارت خارجه سبب پایان کار او شده باشد.[۴]

دورهٔ چهارم: از کاهش روابط دوجانبه تا برکناری رضاشاه (۱۳۲۰ ـ ۱۳۱۴)

به نظر می‌رسد که پایان دوران مأموریت هویدا در عربستان سعودی، نشانه‌ای از کاهش اهمیت روابط دو کشور نیز بود. ملک عبدالعزیز ابن‌سعود طی نامه‌ای خطاب به رضاشاه مراتب خشنودی خود را از دوران مأموریت هویدا اعلام کرد و خواستار گسترش روابط دو کشور شد.[۵]

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۳۷، پروندهٔ ۶۳/۹۴، سال ۱۳۰۷.

۲. همان، کارتن ۲۰، پروندهٔ ۲۴، سال ۱۳۰۹.

۳. از جمله نک: محقق، پیشین، ص ۹۱، نامهٔ ۱۳۱۱/۲/۹، هویدا به وزارت خارجهٔ ایران پیرامون حج آن سال و ناخوشی هفتاد روزهٔ خود او.

۴. تیمورتاش وزیر دربار، یک بار از اینکه هویدا در گزارش مربوط به مراسم جشن سالگرد پادشاهی ابن‌سعود از تاریخ هجری قمری به‌جای شمسی استفاده کرده بود عصبانی شد و ضمن اعتراض به وزارت خارجه خواسته بود تا در این موضوع به «آقای هویدا بگویید در ایران ماهها شمسی است نه قمری. زین پس تاریخ را با شمسی ذکر کنند»، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۵۱، پروندهٔ ۷۱/۳۱۵، سال ۱۳۱۰.

۵. محقق، پیشین، ص ۹۸، سند شمارهٔ ۳۹.

محمدعلی مقدم، در دوران کوتاه سفارت خود در عربستان، بیشتر درگیر مسئلهٔ حجاج و به‌ویژه چگونگی انتقال دریایی حجاج ایرانی از عربستان و اجارهٔ کشتیهای خارجی برای آسان‌ساختن انتقال حجاج به مکه بود. براساس تلاشهای او قرار بود یک شرکت کشتیرانی فرانسوی حجاج ایرانی را از بیروت به جده و بر عکس نقل و انتقال دهد.[۱]

در همین سال، یعنی ۱۳۱۴، سفارتخانه‌های ایران در پاریس و لندن از قول فیصل، ولیعهد عربستان، که به این کشورها سفر کرده بود، گزارش داده بودند که وی به سفر دوباره به ایران ابراز تمایل کرده است. وزیرمختار ایران در لندن در گزارش خود گفته بود که با ولیعهد عربستان در لندن ملاقات کرده و فیصل گفته است چنانچه برای بازگشت به حجاز از راه ترکیه سفر کند ممکن است به ایران هم بیاید.[۲] چون چنین سفری در آن زمان انجام نشد، به نظر می‌رسد که او از طریق دریا عازم عربستان شده باشد.

در فروردین ۱۳۱۵، دولت ایران تصمیم گرفت سفارت خود در عربستان را تعطیل کند و مسئولیت امور عربستان را بر عهدهٔ سفارت ایران و سفیر اکردیتهٔ ایران، احمد راد در مصر، بگذارد. محمدعلی مقدم نیز به مأموریت بالکان فرستاده شد. پیش از این اقدام یک روزنامهٔ عربی به‌نام العالم‌العربی گزارش داده بود که ایران «سفارت خود در حجاز را الغاء کرده و دلیل دولت ایران این است که کنسولگری هم می‌تواند کار سفارت را انجام دهد».[۳]

ابن‌سعود، در پایان فروردین ۱۳۱۵، ضمن ارسال نامه‌ای برای رضاشاه از زحمات محمدعلی مقدم تشکر کرده بود و از انتخاب احمد راد، وزیرمختار ایران در مصر، در سمت سفیر اکردیتهٔ حجاز ابراز خوشحالی کرد.[۴] به نظر می‌رسد مشکلات مالی هر دو کشور در این سالها علت اصلی کاهش روابط بوده است. گزارشهایی که محمدعلی مقدم دربارهٔ وخامت اوضاع اقتصادی عربستان سعودی می‌فرستاد[۵] و گزارشهای هویدا پیش از وی[۶] از وخامت امور مالی عربستان حکایت می‌کرد.

ایران نیز در این سالها گرفتار مشکلات مالی گستردهٔ ناشی از خودداری انگلیس و شرکت نفت انگلیس از پرداخت حق سهم ایران از نفت و هزینه‌های گستردهٔ پروژه‌های

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۶۳، پروندهٔ ۱۴، سال ۱۳۱۴.

۲. همان، کارتن ۱۶، پروندهٔ ۱۶، سال ۱۳۱۴.

۳. همان، کارتن ۶۴، پروندهٔ ۴۴، سال ۱۳۱۴.

۴. همان، کارتن ۷۱، پروندهٔ ۳۴، سال ۱۳۱۵.

۵. همان، کارتن ۱۲، پروندهٔ ۸۵، سال ۱۳۱۵.

۶. همان، کارتن ۲۸، پروندهٔ ۵۲/۲۰۷، سال ۱۳۱۱.

رو به رشد نوسازی در کشور بود. کمبود شدید ارز خارجی دولت ایران را، از ۱۹۳۵ به بعد، دچار بحران مالی کرد. اگر دولت آلمان، با قرارداد پایاپای اقتصادی خود در ۱۹۳۵، به کمک ایران نیامده بود،[۱] کشور به نوعی سقوط اقتصادی دچار می‌شد.

در دی ۱۳۱۸، دوران مأموریت جواد سینکی، وزیرمختار ایران در مصر و سفیر اکردیتهٔ ایران در عربستان، به پایان رسید و رضاشاه، با فرستادن نامه‌ای به عبدالعزیز، مأموریت سینکی را پایان‌یافته اعلام کرد.

با فراخواندن سفیر ایران در عربستان و تعیین احمد راد، سفیر ایران در مصر، به سمت سفیر آکردیته در عربستان، نه فقط سطح روابط، بلکه سطح گزارشهای ارسالی از عربستان نیز کاهش یافت، به‌گونه‌ای که در بایگانی اسناد وزارت امور خارجه گزارش کمتری پیرامون مسائل حجاج یا سایر امور مربوط به روابط ایران و سعودی، در سالهای ۱۳۱۵-۱۷، به چشم می‌خورد.[۲] پس از آن علی‌اکبر بهمنی وزیرمختار و سفیر فوق‌العادهٔ ایران در مصر و عربستان شد و، در بهمن ۱۳۱۹، با اعتبارنامهٔ خود از مصر عازم عربستان شد و ضمن انجام مناسک حج با ابن‌سعود دیدار کرد. او در گزارش این سفر و دیدار خود با فیصل از قول وی از دولت ایران گلایه کرده بود که چرا در گذرنامهٔ ایرانیان جمله‌ای با این عنوان نوشته شده است که «این تذکره[گذرنامه] برای رفتن به تمام ممالک معتبر است مگر ممالکی که ذیلاً اسم برده می‌شود: حجاز». به گزارش بهمنی، فیصل گلایه کرده بود که بین دو کشور دوست این مسائل نباید وجود داشته باشد و این عبارت نباید روی تذکره قید شود. وزارت خارجه نیز در نامه‌ای اعلام کرده بود این عبارت برای اتباع ایرانی خارج از کشور نیست و آنها همچنان می‌توانند به مکه بروند.[۳] آخرین سند مربوط به روابط ایران و عربستان در دوران پادشاهی رضاشاه، نامه‌ای از سفیر کبیر ایران در مصر است که در آن به «نامه‌ای از سوی عبدالعزیز برای اعلیحضرت رضاشاه» اشاره شده است. با این همه، نه نامه و نه حتی اطلاعی از موضوع و محتوای آن در اسناد به چشم نمی‌خورد.[۴]

از ۱۳۱۷ به بعد، دو کشور ایران و عربستان برای برپایی اجلاس اتحاد دولتهای اسلامی

---

۱. در این‌باره نک: فاطمه پیرا، روابط خارجی ایران و آلمان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۲۷۰-۲۶۴.

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۷۱، پروندهٔ ۱۰۸، سال ۱۳۱۸؛ ابن سعود نیز در نامه‌ای به رضاشاه از خدمات سینکی سپاس‌گزاری کرد، نک: همان، پروندهٔ ۶۱، سال ۱۳۱۹.

۳. همان، پروندهٔ ۶۶، سال ۱۳۱۹. ۴. همان، کارتن ۲۰، پروندهٔ ۱۰، سال ۱۳۲۰.

تلاش کردند. نخستین گزارش در این مورد، «راپرت کنسولگری ایران در کراچی» است که از کوشش عصمت اینونو، رئیس جمهور ترکیه، برای برپایی اجلاس «انجمن دول اسلامی» در آنکارا خبر می‌دهد. بر اساس این گزارش قرار بوده است نمایندگان دولتهای اسلامی همچون حجاز، یمن، عراق، افغانستان، ایران، مصر و ترکیه، تا مارس ۱۹۳۹، در آنکارا جمع شوند و در کنفرانس اتحاد کشورهای اسلامی شرکت کنند.[۱] ظاهراً وزارت امور خارجهٔ ایران از سفارت کبرای خود در آنکارا جزئیات این مسئله را جویا شده بود. سفارت ایران، در نامهٔ شمارهٔ ۵۶۵۳۹ مورخ ۴ اسفند ۱۳۱۷، نوشته است که در «محافل رسمی و نیمه‌رسمی ترکیه صحبت از چنین کنفرانسی نیست».[۲]

به نوشتهٔ سفارت ایران در آنکارا، به‌علت مؤمن‌بودن عصمت اینونو، «طبقهٔ متوسط و عوام‌الناس اشاعاتی دارند مبنی بر اینکه ایشان عادات و رسوم منسوخ دینی را احیا خواهند کرد و این شایعه نیز در همان باره بوده است. ولی همچنان که مستحضر هستید، ماه مارس رو به اتمام است و چنین کنفرانسی تشکیل نشده است».[۳]

دولت ایران، از سالهای ۱۳۱۶ / ۱۹۳۸ به بعد، با وخیم‌شدن اوضاع اروپا و خطرات شروع جنگ جهانی و احتمال گسترش آن به منطقه، درصدد برآمد ضمن بهبود روابط خود با همسایگان، زمینه‌های برپایی اجلاس کشورهای همسایه را در تهران، برای بستن پیمان دوستی و امنیتیِ منطقه‌ای، فراهم کند. به دنبال بهبود روابط ایران با افغانستان و عراق، در ۱۳۱۶، به دعوت ایران نخستین کنفرانس منطقه‌ای خاورمیانه‌ای قرن بیستم، در سال ۱۳۱۷ / ۱۹۲۸، در کاخ سعدآباد برپا شد. پیامد این گردهمایی، پیمان ۱۹۳۸ سعدآباد بود که در آن دولتهای ایران، ترکیه، عراق و افغانستان به دوستی، دخالت نکردن در امور یکدیگر، شرکت نکردن در تفاهمات بین‌المللی و نیز شرکت نکردن در عملیات خصمانهٔ نیروی سوم علیه یکدیگر تأکید کرده بودند.[۴]

گزارش تلاشهای ایران برای تشویق عربستان به پیوستن به پیمان سعدآباد از نکات درخور توجه در روابط ایران و عربستان در این سالها بود. روزنامهٔ الاستقلال چاپ بغداد، در

---

۱. همان، کارتن ۱۲، پروندهٔ ۱۹۶، سال ۱۳۱۷.

۲. همان، کارتن ۱۲۰، پروندهٔ ۳۰، سال ۱۳۱۸.

۳. همان.

۴. علیرضا بیگدلی، «پیمان سعدآباد»، فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی، ش ۹، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۷۸ ـ ۱۶۹؛ نیز نک: Ramazani, *op.cit.,* pp. 272-275.

شمارهٔ مورخ ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۴۰، گزارش داده بود که علی‌اکبر بهمنی، سفیرکبیر ایران در مصر و سفیر اکردیتهٔ ایران در سعودی، قصد دارد به عربستان برود و برای پیوستن عربستان به پیمان سعدآباد با دولت سعودی مذاکره کند. به گزارش این روزنامه، «پیوستن عربستان به این پیمان مرکزیت او را در میان دولتهای شرقی و عربی تقویت خواهد کرد و از خطر آتیه در امان خواهد بود».[1] همانند برخی دیگر از گزارشهای روزنامه‌های عراقی، سایر منابع، از جمله اسناد وزارت خارجهٔ ایران، از چنین اقدامی خبر نمی‌دهند.

با آغاز جنگ جهانی دوم در ۱۹۳۹ و گسترش آن، پیمان سعدآباد اهمیت خود را از دست داد، زیرا برخی از کشورهای عضو پیمان، به‌ویژه ترکیه، برخلاف تعهدات خود با بستن پیمان ۱۹۳۹ با انگلیس عملاً مفاد قرارداد را نقض کردند. با گسترش هر چه بیشتر جنگ، مطبوعات مسکو ایران را به امان دادن به آلمانها و تلاش برای نزدیکی به آلمان نازی متهم کردند. گرچه دولت انگلیس به گزارشهای مطبوعات و رسانه‌های شوروی دربارهٔ خطر آلمانها در ایران توجهی نمی‌کرد، اما حملهٔ اوت ۱۹۴۱ هیتلر به شوروی و پیشروی سریع آلمانها به‌سوی قفقاز سبب شد چرچیل به اتحاد با استالین گرایش پیدا کند.

پس از بسته‌شدن قرارداد اتحاد میان متفقین، برای رساندن تدارکات به جبههٔ شوروی، آنان تصمیم گرفتند ایران را اشغال کنند و در سوم شهریور ۱۳۲۰، از شمال و جنوب و غرب به ایران حمله کردند. دولت ایران جز همکاری با متفقین چاره‌ای نداشت. دولت اتحاد جماهیر شوروی که وجود رضاشاه را مانع رسیدن به اهداف و استراتژیهای آیندهٔ خود برای شوراییکردن ایران می‌دانست، با جوسازی و زمینه‌سازی، او را وادار به کناره‌گیری کرد.

رضاشاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ / ۱۹۴۱، برای جلوگیری از تخریب شهرهای ایران، به‌ویژه تهران، که در صورت کناره‌گیری‌نکردن او (رضاشاه) از قدرت، در معرض حملهٔ نیروهای ارتش سرخ بود، ناچار شد از مقام خود به نفع پسرش کنار برود. با برکناری رضاشاه و تبعید او به افریقای جنوبی، دوران تازه‌ای از سیاستهای ایران در عرصهٔ داخلی و خارجی شروع شد.

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۷۱، پروندهٔ ۱۰۸، سال ۱۳۱۸.

بخش دوم

ایران و عربستان در دورهٔ محمدرضاشاه پهلوی

از پایان جنگ جهانی دوم تا دههٔ ۱۹۷۰

روابط ناپایدار، از برکناری رضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

پس از اینکه متفقین (شوروی و انگلیس) ایران را اشغال و رضاشاه را وادار به کناره‌گیری از قدرت کردند، روابط ایران و عربستان دچار دگرگونی شد. این دگرگونی بیشتر از آنکه از رویدادهای درونی کشور ناشی شود، متأثر از رویدادهای منطقه‌ای و جهانی بود.

پس از شروع جنگ جهانی دوم، به خصوص در سالهای ۲۰-۱۳۱۵، هر یک از دو کشور ایران و عربستان درگیر مشکلات خاص خود بودند و به گسترش روابط اهمیتی نمی‌دادند. به عبارت دیگر، مقامات دو کشور، به‌ویژه نخبگان سیاسی ایران، به گسترش روابط با یکدیگر علاقهٔ چندانی نشان نمی‌دادند. ایران، در این دوره، بیشتر گرفتار مشکلات و بحرانهای درونی و منطقه‌ای شده بود. این گرفتاریها سبب می‌شد که نخبگان سیاسی ایران گسترش روابط با عربستان را در اولویت قرار ندهند و با تمرکز بر دیپلماسی منطقه‌ای و بین‌المللی در پی از میان برداشتن مشکلات موجود بر سر راه ایران باشند.

در سالهای میان شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ایران درگیر همین مشکلات درونی و بین‌المللی بود. عمده‌ترین این گرفتاریها، که گسترش روابط ایران و عربستان به‌طور خاص و ایران و اعراب را به‌طور عام بی‌اهمیت می‌کرد، اشغال ایران در فاصلهٔ سالهای ۲۴ـ۱۳۲۰ بود.

تلاش اتحاد جماهیر شوروی برای ایجاد جنبشهای جدایی‌طلب قومی در آذربایجان و کردستان، ایران را با بحران عظیمی روبه‌رو کرد و یکپارچگی آن را به خطر انداخت. همین امر سبب شد که ایران، تا اواسط ۱۳۲۵، درگیر روابط سیاسی درونی و بین‌المللی شود و برای آزادسازی مناطق اشغالی شمال غرب از دست نیروهای ارتش سرخ و بازگرداندن اقتدار دولت بر استانهای آذربایجان و کردستان بکوشد.

پس از پایان دادن به اشغال مناطق شمالی از دست شوروی، بحران دیگری که همهٔ توجه ایران را در سیاست خارجی جهانی و منطقه‌ای به خود معطوف کرد، مسئلهٔ ملی‌شدن صنعت نفت جنوب بود، که از سال ۱۳۲۷ به بعد آغاز شد. جبههٔ ملی ایران در ۱۳۲۸ تشکیل شد و دکتر محمد مصدق در ۱۳۳۰ به نخست‌وزیری رسید و سیاست ملی‌شدن نفت را وارد مرحلهٔ اجرایی کرد، اما با این حال، بحران ملی‌شدن صنعت نفت ایران و درگیری با انگلیس از ۱۳۲۶، یعنی زمان درج تبصرهٔ واحده در تصمیم مجلس پانزدهم برای ردّ موافقتنامهٔ قوام ـ سادچیکف برای تأسیس شرکت مشترک نفت ایران و شوروی، آغاز شده بود.

از آن زمان، دولت انگلیس بیشترین توان خود را برای جلوگیری از اقدام مجلس شورای ملی برای ملی‌کردن نفت جنوب به‌کار گرفت. این در حالی بود که تلاش دولت ایران، از ۱۳۲۷ تا زمان روی کار آمدن مصدق، بیشتر صرف این می‌شد که با سیاست انگلیس برای بازداشتن ایران از اجرای تبصره مجلس پانزدهم در ملی‌کردن صنعت نفت جنوب مخالفت یا موافقت کند.

این بحران در دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا وارد مرحلهٔ جدیدی شد. رزم‌آرا موافق طرح انگلیس برای جلوگیری از ملی‌کردن صنعت نفت و گرفتن امتیازات مالی جدید در چارچوب لایحهٔ الحاقی گس ـ گلشائیان بود. پس از روی کار آمدن دکتر مصدق این بحران به اوج خود رسید. سالهای ۱۳۳۲ ـ ۱۳۳۰ نیز صرف رفع مشکلات ملی‌شدن نفت با انگلیس و سپس طرح مشترک انگلیس و امریکا برای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد. این بحرانهای پی‌درپی تمامی سالهای پس از ۱۳۲۰ را در برگرفت و روابط ایران ـ سعودی را بی‌اهمیت کرد.

با این همه، ایران و عربستان در این سالها درگیر مشکلات ناشی از روابط دوگانه و بحرانهای موجود در آن بودند. روابط ایران و سعودی در این دوازده سال دچار فراز و نشیب بود تا آنکه این روابطِ بی‌اهمیت رفته‌رفته قطع شد. پس از چند سال دو کشور تلاش خود را، برای برقراری روابط و عادی‌ساختن آن، از سر گرفتند.

در مجموع، روابط ایران و عربستان، در سالهای ۳۲-۱۳۲۰، را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

۱. مرحلهٔ نخست از ۲۳ـ۱۳۲۰ که در آن مسئلهٔ گرفتاریهای حجاج ایرانی عمده‌ترین موضوع بحث روابط دو کشور بود و به بحرانی منجر شد که به قطع روابط انجامید.

۲. قطع روابط از سال ۲۷ـ۱۳۲۳ که در این دوره دولت ایران تصمیم گرفت به‌علت بی‌توجهی عربستان به مشکلات حجاج ایرانی و در پی بحران ناشی از اعدام یک زائر ایرانی (نک: بند ۲ در همین فصل) و اصرار رهبران عربستان مبنی بر درستی این حکم اعدام، روابط خود را با عربستان قطع کند.

۳. از سال ۳۲ـ۱۳۲۷ که دو دولت تصمیم گرفتند دوباره روابط سیاسی برقرار کنند و به گسترش روابط اقتصادی بپردازند.

محمدرضاشاه پهلوی، در پایان این دوره و پس از کودتای ۲۸ مرداد، اقتدار کامل حکومت ایران را به دست گرفت و در عربستان با درگذشت ملک عبدالعزیز، ملک‌سعود روی کار آمد.

۱. مشکلات حج و جنگ جهانی دوم (۱۳۲۳ ـ ۱۳۲۰)

موضوع حج و مشکلات حجاج ایرانی عمده‌ترین مسئلهٔ ایران و سعودی در سالهای پس از ۱۳۲۰ بود. حتی پیش از اشغال ایران و برکناری رضاشاه نیز موضوع حج، در روابط ایران و عربستان، موضوعی محوری بود؛ ضمن اینکه در سالهای پس از ۱۳۱۸ ایران نمایندهٔ عالی‌رتبه‌ای در عربستان نداشت، و جواد سینکی نمایندهٔ ایران از آن کشور فراخوانده شده بود و مسئولیت امور اتباع ایران در سعودی، از جمله حجاج، را سفارت ایران در قاهره بر عهده داشت.

اصولاً آغاز جنگ جهانی دوم نه تنها اروپا بلکه خاورمیانه را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. جنگ جهانی دوم بر مسئلهٔ حجاج عازم عربستان تأثیر گذاشت. مشکلات مالی عربستان نیز سبب شده بود تا دولت این کشور در راه ایجاد تسهیلات برای حجاج با مشکلاتی مواجه شود.

در این سالها، حجاج ایرانی، به‌ویژه آنهایی که از راه عراق و شهرهای مقدس شیعه عازم عربستان می‌شدند، با مشکلات بسیاری مواجه بودند. همین مسئله سبب شد سفارت ایران در عراق طی نامه‌ای از وزارت خارجهٔ ایران بخواهد که مانع آمدن زائران ایرانی از راه عراق شود، و ضمن تماس با دولت سعودی از آنها خواسته شود که راه بصره و کویت

به‌عنوان راه اصلی حج برای ایرانیان تعیین شود.[۱] کاظم آزرمی، نمایندهٔ ایران در امور حج، نیز طی گزارشی از بدبودن راههای عراق و نیز خرابی وسایل حمل و نقل شکایت کرده بود و خواسته بود که عامل این بی‌توجهی مشخص شود.[۲]

افزایش مشکلات حج سبب شده بود دولت ایران، در ۱۳۲۱، حفاظت از منافع ایران در حجاز را به دولت و نمایندهٔ مصر واگذار کند. سفارت ایران در قاهره، در ۲۷ آبان ۱۳۲۱، به وزارت خارجهٔ ایران گزارش داده بود نخست‌وزیر مصر نیز این درخواست را پذیرفته است. سفارت ایران در بغداد در همین سال، ضمن گزارش ملاقات با کاردار سفارت عربستان سعودی در پایتخت عراق، نوشت که به‌گفتهٔ کاردار سعودی، «دولت سعودی امسال در هیچ یک از راهها هیچ‌گونه وسایلی نداشته و کوچک‌ترین وعدهٔ مساعدت و همراهی هم نمی‌دهد و معتقد است که وسایط نقلیه و غیره در دسترس ندارد. چون خزانهٔ پادشاه بر اثر حوادث سال گذشته متضرر شده است، دیگر امسال نمی‌خواهند که این امر تکرار شود».[۳]

ظاهراً همین مشکلات سبب شده بود دولت ایران رفتن به حجاز را، در ۱۳۲۱، ممنوع اعلام کند. به‌گزارش ادارهٔ کل شهربانی، با وجود این ممانعت، تعدادی از حجاج ایرانی از راه کویت و سایر راهها عازم حج می‌شدند و مشخص نیست که، با وجود قید ممنوعیت در گذرنامهٔ آنها، این افراد چگونه توانسته‌اند از کشور خارج شوند و به آنجا بروند.[۴] سفارت ایران در بغداد نیز، ضمن اشاره به همین مطلب و اینکه ۴۰۰ زائر ایرانی با گذرنامهٔ مرتب وارد بغداد شدند، گزارش داده بود که آنها با مشکل کمبود وسایل حمل و نقل برای رفتن به حج مواجه‌اند. به‌گزارش همین سفارت، در ۱۲ آذر ۱۳۲۲، عده‌ای از زائران خانهٔ خدا، ترجیح داده‌اند به‌جای رفتن به حج، به زیارت اماکن مقدس شیعه بپردازند.[۵]

۲. اختلاف مذهبی برسرحج و قطع روابط

در گرماگرم مشکلات موجود بر سر راه حجاج ایرانی در سعودی و مشکلات ناشی از سفر غیرقانونی زائران ایرانی به حج، حادثه‌ای روی داد که تأثیر بسیار بدی در روابط دو کشور

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۶۳، پروندهٔ ۱۰، سال ۱۳۲۰.

۲. همان.

۳. همان، کارتن ۵۵، پروندهٔ ۹، سال ۱۳۲۱، «مسافرت به مکه».

۴. همان، «نامهٔ ادارهٔ کل شهربانی به وزارت خارجه».

۵. همان، کارتن ۵۵، پروندهٔ ۱، سال ۱۳۲۲، «مسافرت حجاج ایرانی به مکهٔ معظمه».

به‌جای گذاشت و به قطع آن منجر شد. ظاهراً در دی ۱۳۲۲، یکی از حجاج ایرانی به نام ابوطالب یزدی در حین طواف به دور خانهٔ خدا، در برابر گرمای آفتاب، دچار مشکل مزاجی می‌شود و غذایی را که خورده بود بالا می‌آورد. مأموران سعودی او را به بی‌احترامی عمدی به خانهٔ خدا متهم می‌کنند و نزد قاضی شرع می‌برند؛ قاضی هم حکم می‌کند فوراً او را گردن بزنند و حکم اجرا می‌شود.

سعودیها آن زائر را به توهین عمدی متهم کردند، اما گزارشهای ارسالی از نمایندگی ایران در قاهره و نیز نمایندگان اعزامی در حج نشان می‌داد که چون او شیعه بود به عمل او ظنین شده و او را گردن زده‌اند. ظاهراً نمایندگان ایرانی حاضر در حج آن سال برای نجات حاجی ایرانی به مقامات مصری، که حافظ منافع ایران بودند، متوسل شدند ولی آنها قادر یا مایل به مداخله در کار نبودند. به گزارش روزنامهٔ العراق چاپ بغداد، به همین علت حفاظت منافع ایران به عراق سپرده شد.[1]

قربانی، یکی از مقامات سفارت ایران در قاهره که در مراسم حج شرکت داشت، موضوع گردن زدن حاجی ایرانی و تلاش نمایندهٔ ایران برای ترغیب مقامات مصری در عربستان به مذاکره با دولت سعودی و جلوگیری از قتل وی را در گزارش خود، در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۲۲، آورده است. به گزارش وی، وزیرمختار مصر در عربستان در زمان حادثه به جده رفته بود ــ البته قربانی شک داشت که او واقعاً به جده رفته بود یا «نمی‌خواست رو نشان دهد»[2] ــ و نمایندهٔ ایران تلاش کرد تا صبری ابوعلم پاشا، وزیر دادگستری مصر را، که در مکه به سر می‌برد، به تماس با مقامات سعودی وادار کند. رفتن این دو به شهربانی سعودی و ملاقات با رئیس شهربانی نیز سودی نداشت. فضای بسیار نامساعدی علیه حجاج شیعه به وجود آمده بود.[3] قربانی، موضوع به هم خوردن حال ابوطالب یزدی را چنین گزارش داد:

> از قرار معلوم، حاجی بدبختی که بی‌گناه و در نتیجهٔ جهل و تعصب مقتول شد، از اهالی یزد بود و با عیال خود به حج مشرف شده بود و در حال طواف و در نتیجهٔ گرمی هوا و کسالت حالت استفراغ به او دست می‌دهد و برای اینکه قی او زمین را آلوده نکند، در دامن احرام خود استفراغ می‌کند. عده‌ای از حجاج احمق و متعصب، که غالباً مصری بوده‌اند، او را در این حال

---

۱. همان، کارتن ۵۵، پروندهٔ ۲، سال ۱۳۲۳، «مسافرت حجاج».

۲. علی محقق، اسناد روابط ایران و عربستان سعودی (۱۳۵۷ـ۱۳۰۴ش)، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵-۹۹، سند شمارهٔ ۴۰، گزارش قربانی ـ سفارت ایران در مصر به وزارت خارجه، در خصوص مسئلهٔ حاجی مقتول ایرانی و وقایع حج سال ۱۳۲۲.

۳. همان.

مشاهده می‌نمایند و چون این امر بی‌اساس بین سنّیها شایع است که شیعیان حرم مکه و مدینه را متعمداً ملوّث می‌کنند، به او حمله نموده و کتک سختی به او می‌زنند و دامن احرام از دست بیچاره رها شده، قی روی زمین حرم می‌ریزد... همان عده و عده‌ای دیگر بر علیه او شهادت می‌دهند به تهمت اینکه متعمداً در حرم مکه تغوّط نموده، او را محکوم به قتل می‌کنند و، به‌طوری که شرح آن در بالا گفته شد، او را به قتل می‌رسانند.[۱]

ماجرای قتل حاجی ایرانی، در گزارش روزنامهٔ لنکستر دیلی‌پست،[۲] در ۷ فوریهٔ ۱۹۴۴، به شیوه‌ای دیگر گزارش شده بود. به نوشتهٔ روزنامهٔ فوق:

عده‌ای از زوّار ایرانی به قهوه‌خانه‌ای در مکه مراجعه کرده و خواستند غذای مطلوبی تناول کنند که صاحب قهوه‌خانه گوشت بزغاله به آنها خوراند. این زائران مسموم شده و در حین احرام حالشان به هم می‌خورد. هزاران زائر موضوع را به پاسبانان اطلاع می‌دهند. پاسبانان خواستند بیگانگان را که به مقدسات آنها توهین کرده فوراً به قتل برسانند اما عاقبت تصمیم گرفتند قضیه را به قاضی، که از طرف ابن‌سعود مسئول رسیدگی به جرمهای ارتکابی حجاج در محوطه حرام است، ارجاع دهند. او تصمیم گرفت که سرکردهٔ حجاج را گردن زده و از بقیه درگذرد. این فتوا بدون تأخیر و در حضور هلهلهٔ مردم اجرا شد.[۳]

اعدام زائر ایرانی تأثیر بسیار بدی در ایران بر جای گذاشت و به موضوعی جنجالی تبدل شد. سفارت ایران در قاهره در این باره یادداشت اعتراض‌آمیزی به وزارت خارجهٔ عربستان فرستاد و خواستار جزئیات خبر و پاسخ وزارت خارجهٔ سعودی در مورد «این کار غیرقانونی و مخالف شرع و انسانیت» به «حق یکی از حجاج ایرانی و اتباع دولت مسلمان و دوست که با هزاران آرزو خواستار انجام فریضهٔ حج و زیارت کعبه را دارند»، شد.[۴]

اما وزارت خارجهٔ سعودی، طی پاسخی طولانی و ضمن اشاره به خدمات سعودی به حجاج ایرانی و اهمیت احترام حجاج به بیت‌الله‌الحرام، حجاج ایرانی را مسئول توهین عمدی به خانهٔ خدا قلمداد کرد و چنین نوشت:

بیت‌الله‌الحرام پیش از ورود حجاج ایرانی به مکه طاهر بود، از هر امری که صیانت از آن

---

۱. همان، ص ۱۰۴.

2. *Lancaster Daily Post.*

۳. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۵۸، پروندهٔ ۱۶، سال ۱۳۲۳، «اعدام یک نفر زائر ایرانی در مکه».

۴. محقق، پیشین، ص ۱۰۶، سند شمارهٔ ۴۱، یادداشت سفارت ایران در قاهره به وزارت خارجهٔ سعودی.

ضرورت داشت. ولی پس از ورود بعضی از حجاج ایرانی به مکه و ورود آنان به بیت‌اللهالحرام، مسلمانان و مستخدمین حرم ملاحظه نمودند که در اطراف حرم و در پیرامون مقام ابراهیم و در محل طواف قاذوراتی دیده می‌شود و تمام حجاج مسلمان این عمل را به ایرانیان نسبت می‌دهند. دولت دستور داد که حرم را تحت مراقبت دقیق قرار دهند. این بود که شخص مذکور در یادداشت سفارت ایران را در حال اقدام جنایت دستگیر نمودند، در حالی که قاذورات مستراحها را در دامن احرام خود برداشته و در محل طواف دور خانهٔ خدا می‌ریخت که صدها میلیون مسلمان آن را مقدس می‌شمارند.

پس از اینکه وقوع این جنایت با دلایل شرعی و اقرار شخص نامبرده ثابت گردید، چاره‌ای جز اجرای احکام صریح قرآن در این مورد که می‌فرماید: «وَمَنْ یُرِدْ فیهِ بِالْحٰادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ اَلیمٍ» نبود، (یعنی کسی که در خانهٔ خدا اراده و نیت الحاد و ظلم نماید او را به عذاب الیم گرفتار خواهیم کرد. [حج، ۲۷].

عذاب دنیا قتل است و عذاب آخرت، مطابق نص کتاب خدا، عذاب جهنم است. چه جرم و جنایتی از این شنیع‌تر و منکرتر که شخصی از خانهٔ خود بیرون آمده، دشت و بیابان را بپیماید به منظور اینکه خانهٔ خدا را به نجاست آلوده و ملوث کند؟... و حال آنکه به تطهیر این خانه از نجاست و کفر و شرک امر فرموده چه می‌فرماید: «و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود» یعنی خانهٔ مرا برای طواف‌کنندگان و نمازگزاران و کسانی که به رکوع و سجود می‌پردازند تطهیر کن ..... لذا دولت عربی سعودی موردی برای اعتراض سفارت ایران نمی‌بیند، زیرا که نسبت به مجرم جز به فرمان خدا و مطابق کتاب او حکمی اجرا نگردیده است.[1]

این پاسخ تند وزارت خارجهٔ سعودی سبب خشم ایران شد و سفارت ایران در قاهره، در پاسخ به نامهٔ سعودیها، استدلال آنها را نپذیرفت و تأکید کرد:

جای هیچ گونه تریدی نیست که عملی که از طالب نام ایرانی دیده شد، فقط بر اثر کسالت و کاملاً اضطراری بوده و با این حال معلوم نیست چگونه دولت سعودی در یادداشت خود کراراً به آیات قرآنی استناد می‌جوید. در این مورد برخلاف کلام الهی (لیس عَلی الْمَریض حَرَج) رفتار نموده و تبعهٔ یک دولت اسلامی دوست خود را در موقعی که مهمان و در پناه او بوده است دست‌بسته گردن زده و به حال همسر بیچارهٔ او رحم و شفقت ننموده است. عجیب‌تر آن است که وزارت امور خارجهٔ سعودی برای پرده‌پوشی این امر فجیع استدلال به آیاتی از قرآن کریم نموده و آیهٔ شریفهٔ (...) را مدرک و مجوز این عمل قرار داده در حالی که در هیچ یک از

---

۱. همان، سند شمارهٔ ۴۲، ص ۱۱۰ ـ ۱۰۸.

تفاسیر معتبر اشعاری به آن نیست که عمل ناشی از شخص مقتول منطبق با مدلول این دو آیه است.[۱]

با توجه به وخیم‌شدن روابط بین ایران و عربستان سعودی، ظاهراً دولت مصر درصدد برآمد بین دو کشور میانجیگری کند و پیشنهاد داد اعلامیهٔ سه جانبه‌ای در این زمینه انتشار یابد. سفارت ایران در مصر، طی گزارشی به وزارت خارجه، ضمن تشکر از نحاس پاشا، نخست‌وزیر مصر، که برای حل اختلافات بین ایران و عربستان، می‌کوشد، اعلام می‌کند که ایران خواستار عذرخواهی سعودیها است و اینکه:

چنانچه تا ۲۶ مارس، ششم فروردین ۱۳۲۳ اقدام مساعدی در رفع این توهین و جبران قتل ابوطالب نشود، دولت مصمم است قطع هرگونه رابطهٔ سیاسی و اقتصادی با دولت عربی سعودی بنماید.[۲]

سفارت ایران در قاهره طی تلگرافی همین موضوع را به اطلاع وزارت خارجهٔ عربستان سعودی رساند. اما وزارت خارجهٔ سعودی، در پاسخ به این تلگراف، بر درست‌بودن و شرعی بودن تصمیم قاضی سعودی در اعدام ابوطالب یزدی تأکید و اعلام کرد نمی‌خواهد به رابطهٔ دوستانهٔ دو کشور لطمه‌ای وارد شود.[۳]

بازتاب گستردهٔ موضوع قتل حاجی ایرانی در نامه‌های پادشاهان (سران) دو کشور، محمدرضاشاه پهلوی و ملک عبدالعزیز، کاملاً مشهود است. پادشاه ایران، طی نامه‌ای به ملک‌عبدالعزیز و در پاسخ به پیام تبریک نامبرده به مناسبت نوروز ۱۳۲۳،[۴] از او خواست دولت سعودی با روشی دوستانه مسائل فی‌مابین را حل کند و برای حفظ روابط دوستانه تلاش کند.[۵] ملک عبدالعزیز، طی نامه‌ای خطاب به پادشاه ایران، مجدداً به قانونی‌بودن گردن زدن حاجی ایرانی و تطابق آن با احکام شرع اسلام تأکید کرد[۶] و در عین حال، تداوم روابط دوستانه میان دو کشور را خواستار شد.

رد و بدل شدن این نامه‌ها و تأکید سعودیها بر قانونی‌بودن اقدام خود سبب شد دولت

---

۱. همان، سند شمارهٔ ۴۳، ص ۱۱۲.
۲. همان، سند شمارهٔ ۴۴، ص ۱۱۳.
۳. همان، سند شمارهٔ ۴۵، پاسخ وزارت خارجهٔ عربی سعودی به سفارت ایران در قاهره، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۵.
۴. همان، سند شمارهٔ ۴۶، پیام تبریک ملک عبدالعزیز به محمدرضاشاه پهلوی، ص ۱۱۷.
۵. همان، سند شمارهٔ ۴۷، از محمدرضاشاه به ملک عبدالعزیز، ص ۱۱۸.
۶. همان، سند شمارهٔ ۴۸، از ملک عبدالعزیز در باب درخواست حل مسائل فی‌مابین، ص ۱۲۰ ـ ۱۱۹.

ایران، طبق تصمیم پیشین خود مبنی بر قطع روابط عمل کند و عراق را حافظ منافع ایران در سعودی قرار دهد. تصمیم به قطع رابطه در نامهٔ باقر کاظمی، وزیر خارجهٔ ایران، به ساعد مراغه‌ای، نخست‌وزیر ایران، بازتاب یافته بود:

> قرار بود ششم فروردین روابط با کشور سعودی قطع شود. با جوابهای حکومت سعودی و جریان امر تأخیر بیش از این مخالفت مطاع عالیه و حیثیات ایران [است]، واجب است تلگرافاً فرمایند فوراً روابط قطع و حفظ منافع به دولت عراق واگذار شود.[۱]

از گزارشهای سفارت ایران در قاهره، در تیر ۱۳۲۳، چنان برمی‌آید دولت ایران درصدد بوده است نظر مساعد کشورهای عربی مصر، عراق و نیز انگلیس و امریکا را به نادرست بودن اعدام حاجی ایرانی به دست آورد و قطع رابطه با سعودی را بر آن مبنا توجیه کند.

سفیر کبیر ایران در قاهره، در گزارش ۸ تیر ۱۳۲۳، می‌نویسد دولت مصر کلاً طرفدار حکومت سعودی است و اجازه نمی‌دهد در مطبوعات مصر مطلبی علیه سعودی انتشار یابد، زیرا به گفته نحاس پاشا، نخست‌وزیر آن کشور «با هر دو کشور دوست است و دلیل ندارد یک مشاجرهٔ قلمی توسط جراید در این باب برپا و بالاخره باعث آشفتگی وضعیت بشود، این است که دستور داده است هیچ خبری در این موضوع منتشر ننماید»[۲]

از گزارش سفیر ایران در قاهره چنین برمی‌آید که علمای شیعه در این مورد دولت ایران را تحت فشار قرار داده بودند. سفیر ایران در مصر طرفدار قطع رابطه نبود و بیشتر مسئلهٔ تحریم حج را به در پاسخ به عمل سعودیها پیشنهاد می‌کرد و بر آن بود که این مسئله بهترین و مؤثرترین فشار علیه سعودی خواهد بود. سفیر ایران در مصر، در پایان گزارش خود، به بی‌تمایلی کشورهای منطقه و جهان، برای درگیرشدن با این موضوع، اشاره می‌کند و می‌گوید:

> حال به هر نحوی که دولت صلاح می‌دانند اقدام خواهند فرمود. منظور این است که دولت به هیچ وجه انتظار مساعدتی از طرف مصر و انگلیس و امریکا و حتی عراق نباید داشته باشد، زیرا تمام این دول خود در این موقع منافعی در حجاز دارند که موضوع ابوطالب را در درجهٔ آخر قرار می‌دهند.[۳]

---

۱. همان، سند شمارهٔ ۴۹، از کاظمی به ساعد دربارهٔ قطع رابطه با کشور عربی سعودی، ص ۱۲۱.

۲. همان، سند شمارهٔ ۵۱، سفارت ایران در قاهره به وزارت امور خارجه، ص ۱۲۴.

۳. همان.

مسئلهٔ قتل ابوطالب یزدی به دست دولت سعودی در کاهش سفر حجاج ایرانی به عربستان تأثیر فراوانی داشت. سفارت ایران در بغداد، طی گزارشی به وزارت خارجه در ۲۹ آبان ۱۳۲۴، تعداد حجاج آن سال را ۶۶ نفر دانسته است که در مقایسه با ۴ تا ۵ هزار نفر در سالهای گذشته بسیار ناچیز بود.

موضوع رفتن حجاج به مکه به یکی از بحثهای مجلس شورای ملی نیز تبدیل شد و مجلس چهاردهم از دولت خواست موضع خود را در قبال حج روشن کنند. هیئت دولت ایران نیز، در جلسهٔ ۷ تیر ۱۳۲۴، کمیسیونی را به نمایندگی از وزارت خارجه مأمور کرد، پس از تبادل نظر با مجلس، اقدام کند. این کمیسیون نظر سفارتخانه‌های ایران در قاهره و بغداد را نیز جویا شد. وزارت خارجه ایران طی نامه‌ای، در ۲۴ تیر ۱۳۲۴، به نخست‌وزیر نوشت با توجه به مشکلات اخیر و نیز ناتوانی عراق در تهیهٔ وسایل حمل و نقل «قضیه در هیئت دولت مطرح و تصمیم مقتضی در خصوص منع مسافرت حجاج اتخاذ گردد».[۱]

به دنبال این تصمیم و توصیه، وزارت کشور طی اعلامیه‌ای موضوع ممنوعیت رفتن حجاج ایران به مکه را اعلام کرد:

> نظر به مشکلات موجود برای مسافرت به مکه از حیث وسایل نقلیه و غیره و نظر به اینکه تأمین آسایش و رفاه حجاج در طی این مسافرت هنوز میسر نیست، لهذا وزارت کشور به اطلاع عموم می‌رساند که در سال جاری ترخیص به مسافرت مکه داده نخواهد شد.[۲]

۳. از سرگیری روابط در ۱۳۲۷

ارسال نامهٔ عبدالعزیز، پادشاه عربستان، به محمدرضاشاه پهلوی اولین نشانه‌های پایان دادن به بحران چندسالهٔ ایران و عربستان، بر سر مسئلهٔ اعدام حاجی ایرانی، بود. ظاهراً نامهٔ عبدالعزیز، که در آن به برقراری روابط بین دو کشور ابراز تمایل شده است، با میانجیگری و تلاش برخی شخصیتهای عربی، از جمله عادل بیک عسیران، نوشته شده بود که بر همکاری ملل اسلامی تأکید می‌کرد. نامهٔ ملک عبدالعزیز نیز نشان‌دهندهٔ تأثیر اقدامات عسیران در پادشاه سعودی است. در نامهٔ عبدالعزیز آمده است که «موجب کمال

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۵۵، پروندهٔ ۱۶، سال ۱۳۲۴، موضوع «مسافرت حجاج به مکه».
۲. همان، اعلامیهٔ وزارت کشور.

مسرت ماست که مناسبات دوستی قدیمی خود را، که گردی از فترت برآن نشسته بود، با دولت آن اعلیحضرت تجدید کرده که آبها به مجاری سابق خود بازگردد».[۱]

عبدالعزیز تصمیم گرفت وزیرمختاری را به دربار ایران معرفی کند تا برای برقراری رابطه اقدام کند. محمدرضاشاه پهلوی در پاسخ به این نامه، از تصمیم سعودیها به برقراری روابط و اعزام وزیرمختار استقبال کرد و نیز قول داد ایران نیز وزیرمختاری به دربار سعودی اعزام کند. شاه در نامهٔ خود، در پاسخ به پیام ملک عبدالعزیز، گفت:

> با علاقهٔ تامی که ما و دولت ما مخصوصاً به دامنهٔ روابط حسنه و تحکیم رشته‌های مودت بین ایران و کشورهای اسلامی داریم، از سوءتفاهم موجود بین دو کشور همواره ملامت خاطر داشتیم و بنابراین تمایل آن اعلیحضرت را با حسن قبول تلقی نموده و یقین داریم با توجه به اهتمام خاص آن اعلیحضرت و ورود وزیرمختاری که به دربار ما مأمور خواهد شد، دورهٔ جدیدی در مناسبات دو کشور آغاز خواهد گردید.[۲]

در همین دوران، مسئلهٔ حجاج ایرانی و رفتن آنها به حج نیز مطرح شد. فتوحی، معاون وزیر خارجهٔ ایران، در پایان فروردین ۱۳۲۷، با ارسال نامه‌ای به نخست‌وزیر از او خواست با توجه به برقراری روابط بین ایران و سعودی پس از تبادل نامه‌های اخیرِ رهبران دو کشور، در مورد رفتن اتباع ایران به حج تصمیم‌گیری شود، زیرا از نقاط گوناگون در این‌باره از وزارت خارجهٔ ایران سؤال می‌شود؛ از آن جمله انجمن ایرانیان مقیم بمبئی در هند از کنسولگری ایران پرسیده بود: «آیا مسافرت به کشور سعودی در سال جاری برای ادای موسم حج آزاد است یا نه؟».[۳] پس از برقراری روابط و رفتن مجددِ حجاج ایرانی به مکه، وزارت امورخارجهٔ ایران از دولت سعودی خواست تا برای سهولت مسافرت حجاج ایرانی اقدامی شایسته به عمل آید و اینکه «دولت شاهنشاهی انتظار دارد تدابیر مقتضی از طرف مأموران دولت عربی سعودی اتخاذ گردد تا حجاج ایرانی از حداکثر تسهیلات ممکنه استفاده کرده و اجازه ندهند که نسبت به حجاج ایرانی در ادای مناسک حج و فرایض دینی آنها هیچ‌گونه مشکلاتی ایجاد شود و وسایل امنیت و آسایش و اطمینان آنها را فراهم نمایند».[۴] سفارت عربستان سعودی در تهران نیز، پس از چند ماه، در پاسخ به نامهٔ

---

۱. همان، «نامهٔ ابن‌سعود دربارهٔ تجدید روابط دوستانه»؛ نیز نک: محقق، پیشین، ص ۱۲۵، سند شمارهٔ ۵۲.

۲. محقق، پیشین، سند شمارهٔ ۵۳، ص ۱۲۷، از محمدرضاشاه پهلوی به ملک ابن‌سعود.

۳. همان، سند شمارهٔ ۵۴، ص ۱۲۸.

۴. همان، سند شمارهٔ ۵۵، ص ۱۳۰.

وزارت امور خارجهٔ ایران اعلام کرد دولت عربستان سعودی نهایت کوشش خود را برای محافظت و تأمین امنیت حجاج به کار می‌بندد و حجاج ایرانی را نیز، مانند دیگر حجاج، مشمول این محافظت و نگاهداری می‌داند و، به هیچ وجه، مایل نیست کوچک‌ترین آسیب و زیانی به ایشان وارد شود.[۱]

روابط ایران و عربستان در دوره‌ای از سر گرفته شد که در تاریخ خاورمیانه از مهم‌ترین دوره‌ها به‌شمار می‌رفت. در این سالها، یعنی ۴۸ ـ ۱۹۴۷، تقسیم فلسطین به دو کشور یهودی و عربی، تأسیس اسرائیل و سرانجام، جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل روی داد. ایران هم در این رویدادها به نوعی درگیر بود. ایران از اعضای کمیتهٔ تحقیق سازمان ملل متحد برای حل مسئلهٔ فلسطین بود که این کمیته راه‌حل نهایی خود را، دال بر تقسیم، در مجمع عمومی در نوامبر ۱۹۴۷ عرضه کرد. البته باید به این نکتهٔ مهم توجه کرد که ایران جزو گروه اقلیت کمیسیون تحقیق سازمان ملل متحد بود که با تقسیم فلسطین به دو کشور عرب و یهود مخالفت می‌کرد و راه‌حل فدرالیسم، یعنی یکپارچگی فلسطین، را پیشنهاد می‌داد. با این همه، گروه اقلیت نتوانست حرف خود را به کرسی بنشاند و گروه اکثریت طرح تقسیم را عرضه کرد. به نظر می‌رسد نامهٔ دکتر محمد طلعت طه، رئیس اتحاد اسلامی جهانی، خطاب به سفیر کبیر ایران در قاهره در ۱۹۴۸ در تأیید طرفداری ایران از یکپارچگی فلسطین و حمایت آن کشور از مسلمانان بوده باشد، بدین ترتیب که «مراتب امتنان اتحاد اسلامی جهانی از رویهٔ دوستانه‌ای که دولت موقر جناب‌عالی نسبت به اعراب فلسطین پیش گرفته است، به اولیای محترم دولت ابلاغ فرمایند».[۲]

در اسفند ۱۳۲۸، عبدالحسین اسفندیاری، وزیرمختار ایران در جده، در گزارشی به تهران اعلام کرد نیروهای «ارتش عربستان که در کنار مصریها با یهود جنگیده به عربستان برگشته و جشنهای متعددی برای آن برقرار است».[۳] در سالهای پس از برقراری روابط بین ایران و عربستان، روابط اقتصادی و بازرگانی دو کشور نیز به نوعی رونق گرفت و مقادیر فراوانی برنج و گندم به درخواست حمزه غوث، وزیرمختار عربستان در تهران، به عربستان سعودی صادر شد.[۴]

---

۱. همان، سند شمارهٔ ۵۶، ص ۱۳۱.

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۳۰، پرونده‌های ۳۶۳ ـ ۳۶۲، سال ۱۳۲۷، «اتحاد اسلامی جهانی در قاهره».

۳. همان، کارتن ۲۲، پروندهٔ ۲۴، سال ۱۳۲۹، «گزارشات سفارت جده».

۴. همان، کارتن ۲۲، پرونده‌های ۲۶۶ ـ ۱۰۴، سال ۱۳۲۷، «روابط اقتصادی ایران و عربستان»؛ نیز نک: محقق، پیشین، ص ۱۶۳ـ۱۶۱، سند شمارهٔ ۷۶۷.

برخی شرکتهای بازرگانی ایران نیز، در سالهای بعد ابراز تمایل کردند در جده شعبه‌ای دایر کنند.[۱] عربستان سعودی، از ۱۳۳۰ به بعد، خواستار حل مسئلهٔ حمل و نقل هوایی حجاج ایرانی به مکه و رسیدن به توافق در این زمینه شد.

بر اساس این پیشنهاد، مقرر شد حجاج ایرانی با هواپیماهای ایرانی به عربستان بروند و با هواپیماهای سعودی به ایران بازگردند.[۲] سفارت ایران در جده نیز، طی گزارشی مفصل در ۱۳۳۲، خواستار گسترش روابط اقتصادی با عربستان شد و ضمن اشاره به تلاش ترکیه برای توسعهٔ روابط اقتصادی با سعودی، فهرستی از کالاهای صادراتی ایران را عرضه کرد. بنا به گزارش او، نخِ کرکِ شتر و موی بز، عبا، قالی و قالیچه، حبوبات و غیره، اغنام و احشام و خشکبار از جمله کالاهای صادراتی ایران به سعودی بودند. جعفر رائد، کاردار ایران، در این گزارش به دو مشکل عمدهٔ حمل و نقل و حواله و ارز و لزوم حل آنها برای گسترش روابط اشاره کرد.[۳]

۴. ملی‌شدن صنعت نفت و موضع سعودیها و اعراب

همان‌گونه که در صفحات نخستین این فصل گفته شد، در سالهای پایانی دههٔ ۱۳۲۰، مسئله ملی‌شدن نفت ایران، که از مهم‌ترین بحرانهای سیاسی کشور بود، روی داد. همین گرفتاری و پیامدهای اقتصادی و سیاسی ناشی از آن سبب شد سیاست خارجی ایران بیشتر متوجه رفع اختلافات با انگلیس، با میانجیگری امریکا، شود. با این همه، بحران ملی‌شدن صنعت نفت بازتاب گسترده‌ای در جهان عرب، از جمله عربستان سعودی، پیدا کرد و با حمایت اعراب مواجه شد. البته این بحران، خطرات گسترش موج ملی‌شدن به خاورمیانه را نیز در پی داشت و همین نیز از نگرانیهای کشورهای انگلیس و امریکا محسوب می‌شد. عربستان سعودی از این نکته آگاه بود و بر تلاش برای جلوگیری از تأثیر آن حادثه در روابط نفتی امریکا ـ سعودی تأکید می‌گذاشت.

سفارت ایران در جده، طی گزارش مورخ ۱۷اسفند ۱۳۲۹، یعنی در روزهای اوج بحث طرح ملی‌شدن صنعت نفت در مجلس شورای ملی، نوشت امیر فیصل، وزیر خارجهٔ

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۵۴، پروندهٔ ۵، سال ۱۳۲۹، روابط بازرگانی با عربستان سعودی.

۲. محقق، پیشین، ص ۱۶۴، سند شمارهٔ ۷۸.

۳. همان، ص ۱۷۱ ـ ۱۶۵، سند شمارهٔ ۷۹.

سعودی و نایب‌السلطنه این کشور، در اتحادیهٔ عرب تأکید کرده است که «موضوع ملی‌شدن صنعت نفت (ایران) هیچ گونه تأثیری درمورد قرارداد با شرکت نفت امریکایی آرامکو ندارد و ما مثل سابق با شرکت مزبور طبق قرارداد منعقده رفتار خواهیم کرد».[۱]

مقامات عربستان سعودی، در جلسات خصوصی با ایرانیها، اقدام دکترمحمد مصدق در ملی‌کردن صنعت نفت را ستایش می‌کردند. مظفر اعلم، وزیرمختار ایران در جده در ۸ آبان ۱۳۳۰، از این جلسات خصوصی گزارشی به ایران فرستاده بود. او در این گزارش می‌نویسد:

... در ضیافت شامی که توسط امیر فیصل ابن‌سعود برگزار شد، راجع به ملی‌شدن صنعت نفت و خدمات صادقانه جناب آقای دکتر محمد مصدق و رجال دولت و جبههٔ ملی صحبت جریان داشت و ایشان کلی تعریف کردند. پس از صرف شام هم مجلس تا پاسی از شب ادامه یافت و صحبت حاضرین در اطراف ایران می‌چرخید و از خبر به‌کار انداختن کارخانهٔ تصفیهٔ شمارهٔ ۷۰ آبادان که خبرش رسیده بود ابراز خشنودی کردند.[۲]

در این سالها، مطبوعات کشورهای گوناگون عرب، گزارشهای مفصلی دربارهٔ ملی‌شدن صنعت نفت ایران، که حاکی از حمایت آنها، از ایران بود، منتشر کردند. روزنامهٔ البلاد، چاپ بیت‌المقدس (زیر نظر اردن) گزارش مفصلی از گفته‌های کنت روس، مدیر شرکت سابق نفت ایران و انگلیس، و داستان شکست و ننگ انگلیس، بعد از اخراج از ایران، را انتشار داد. در بخشی از این گزارش، به نقل از مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس، نوشته شده بود:

ظاهراً دولت انگلیس انتظار داشت که کابینهٔ جناب آقای دکتر محمد مصدق هرلحظه از کار برکنار شود و همین تصور بزرگ‌ترین خبط سیاسی بود. بر سیاستمداران ما لازم بود بدانند جناب آقای دکتر محمد مصدق قوی‌ترین فردی در ایران می‌باشد که تاکنون به مقام نخست‌وزیری رسیده‌اند و بر ما لازم بود خواه‌ناخواه یک نوع اتفاقی با معظم‌له بکنیم... اینجانب همواره از دولت انگلیس انتقاد می‌کنم زیرا در هیچ موقع نتوانسته سیاست خود را، نسبت به دولت ایران، معین نماید و نتیجه آن شد که ایرانیان موقع کوچ دادن کارشناسان انگلیسی از آبادان تمسخر کرده و ضمناً لطمهٔ بزرگی به هیبت انگلستان وارد گردید.[۳]

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۲۲، پروندهٔ ۲۴، سال ۱۳۲۹، «گزارشات سفارت جده».
۲. همان، کارتن ۹، پروندهٔ ۶۱، سال ۱۳۳۰، «اوضاع سیاسی و اداری عربستان سعودی».
۳. همان، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۳۲، سال ۱۳۳۰، «نشریات راجع به ایران و عربستان و ماوراء اردن».

در همین دوره، روزنامهٔ فلسطین نیز، در شمارهٔ ۳ آذر ۱۳۳۰، گزارش داده بود «دکتر حسین فاطمی، معاون نخست‌وزیر ایران، به مصر و سودان جهت مقابله با انگلیس قول همکاری داده و قرار کرده که به مصر نفت و بنزین بفروشد و سالانه مبلغ یک میلیون تن از مواد نفتی با مصر معامله شود».[۱]

روزنامهٔ الدفاع (ظاهراً چاپ اردن) نیز، در گزارش ۱۱ آذر ۱۳۳۰، مطلبی از قول آیت‌الله کاشانی منتشر کرده بود. بر اساس این گزارش«آیت‌الله کاشانی پیشنهاد تأسیس یک بلوک اسلامی عربی ـ جهانی داده و در قبال دو بلوک کمونیستی و دموکراتیک، بلوکی بی‌طرف که خطر جنگ جهانی دوم را از بین خواهد برد»[داده است].[۲]

مطبوعات عربی به‌ویژه مواضع و اظهار نظرهای دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر ایران و رهبر ملی‌شدن صنعت نفت، را بازتاب می‌دادند. از جملهٔ روزنامهٔ الاردن، چاپ امّان، که در شمارهٔ ۷ دی ۱۳۳۰ اظهارت دکتر مصدق را، دربارهٔ مذاکره با مقامات بانک جهانی در امریکا، منتشر کرده بود. همین روزنامه دلیل مصدق را در ردکردن پیشنهاد بانک جهانی، تطابق نداشتن آن با مقررات ملی‌شدن صنعت نفت ایران ذکر کرده بود و اینکه «نمایندگان بانک قصد تحت نظر گرفتن صنایع نفت و استخدام مجدد مستشاران انگلیسی را داشته‌اند».[۳] روزنامهٔ الدفاع، در شمارهٔ ۲۵ آذر ۱۳۳۰، نیز از قول امریکاییان نوشت که مصدق از امضای قرارداد مربوط به کمک نظامی امتناع ورزیده است، و پیشنهادهای آوریل هریمن، نمایندهٔ امریکا، را نپذیرفته است و «به همین دلیل امریکا ناچار شده است از ارسال اسلحه به ایران خودداری کند».[۴]

روزنامه‌های اسرائیلی نیز اخبار ملی‌شدن صنعت نفت ایران را مفصلاً منتشر کرده بودند، اما لحن آنها بی‌طرفانه‌تر می‌نمود. از جمله می‌توان به گزارش مورخ ۳۰ دی ۱۳۳۰ جروزالم پست اشاره کرد که در آن گزارش مفصلی پیرامون مواضع سیاسی و اقتصادی دکتر مصدق و طرح اصل چهار ترومن آمده بود.[۵] همین روزنامه در شمارهٔ مورخ ۳۰/۱۱/۳ خود مواضع هیئت وزیران ایران را در مورد شرایط پذیرش مأموران سیاسی انگلیس چاپ کرده بود. به نوشتهٔ جروزالم پست ایران در این باره دو شرط اساسی گذاشته بود:

---

۱. همان. ۲. همان. ۳. همان.
۴. همان، گزارش روزنامهٔ الدفاع. ۵. همان، روزنامهٔ جروزالم پست (اسرائیل).

۱. این مأموران نباید از اشخاص سابق بر این که در ایران کار می‌کرده‌اند باشند.[1]
۲. از مأمورانی که سابقاً در مستعمرات انگلیس کار کرده‌اند نباید انتخاب شوند.

همین روزنامه، در گزارش شماره ۱۴ بهمن ۱۳۳۰، نوشته بود دولت ایران مستر هانکی، سفیر کبیر منتخب انگلیس، را نپذیرفته است.[2]

روزنامه‌های فلسطینی، به‌علت آشنایی قبلی با آیت‌الله کاشانی، هنگام اقامت وی در فلسطین اخبار و مواضع مربوط به ایشان را نیز انتشار می‌دادند. روزنامهٔ فلسطین، در شمارهٔ ۱۲ بهمن ۱۳۳۰، از قول منبع مطلعی نوشت مصدق، بنا به درخواست آیت‌الله کاشانی، «دستور برچیده‌شدن کلیهٔ ادارات اطلاعات امریکا در خارج از تهران را صادر کرد». به نوشتهٔ روزنامهٔ فلسطین، «امریکا از این بابت اظهار تأسف کرد و مقامات واشنگتن گفتند که ایران اولین کشور غیرکمونیستی است که چنین اقداماتی می‌کند». برخی از گزارشهای این روزنامه‌ها نیز جنبه‌های مذهبی ملی‌شدن صنعت نفت و تصمیمات دولت مصدق را بازتاب می‌دادند. برخی از این گزارشها به نظردرست نمی‌آید. مثلاً، روزنامهٔ الاردن، در شمارهٔ ۱۰ بهمن ۱۳۳۰، خبر داده بود «دولت ایران قانون منع واردکردن، آشامیدن و تولید مشروبات الکلی را تصویب کرد».

در گزارشهای وزیرمختار ایران به موضوعِ مطبوعات سعودی اشاره‌ای نشده است. به‌نظر می‌رسد در این زمان مطبوعات این کشور اهمیت چندانی نداشته‌اند. از این منظر، گزارشهای مظفر اعلم ارزش تاریخی بیشتری داشته است، زیرا معمولاً مواضع مقامات سعودی را به ایران گزارش می‌کرده است. او، در یکی از گزارشهای خود، از ابراز همدردی نمایندگان دولتهای اسلامی با ایران و انزجار از ترور نافرجام دکتر حسین فاطمی و آمدن آنها به سفارت ایران برای ابراز این همدردی سخن گفته است. به گزارش مظفر اعلم:

> اقدامات برجستهٔ دولت کنونی (مصدق) تأثیرات عمیقی در تمام محافل مسلمان این نواحی داشته و همگی آنها این اقدامات را با تحسین و ثنای فراوان ذکر می‌کنند. حتی علمای مکه و مدینه هم می‌گویند که ما همیشه برای توفیق دولت مصدق در بقاع متبرکه دعا می‌کنیم.[3]

جعفر رائد، کاردار ایران در عربستان، نیز طی گزارش سال ۱۳۳۲، از علاقهٔ مقامات عربستان سعودی به نهضت ملی ایران سخن گفت. وی به‌ویژه به راسم الخالدی، مدیر

---

۱. همان، شروط ایران برای سفیر بعدی انگلیس.
۲. همان.
۳. همان، ۳۰/۱۱/۲۷، نامه از سفارت جده به وزارت خارجه.

«بنگاه پول» سعودی، اشاره کرده بود که طی ملاقات با او به ستایش از نهضت ایران پرداخته بود. خالدی، که در اصل فلسطینی بود، در سالهای آخر حکومت رضاشاه به «همراه [حاج امین الحسینی] مفتی بیت‌المقدس به ایران پناهنده بود (به هنگام فرار از دست مقامات انگلیسی در فلسطین) و در ایران مورد حمایت و احترام و پذیرایی قرار گرفته و سپس از ایران فرار کرده بود». بر اساس گزارش رائد «او به ایران و ایرانی علاقهٔ فراوان دارد و به نهضت اخیر ایران این علاقه را فراوان‌تر نموده است و در حقیقت می‌توان او را از ایران دوستان صمیمی به‌شمار آورد».[1]

همان‌گونه که گفته شد، به برخی از گزارشهای خبری مطبوعات عربی نیز، به‌لحاظ درستی و نادرستی، می‌توان تردید کرد؛ از جمله گزارش مورخ ۵ اسفند ۱۳۳۰ روزنامهٔ الجزیره دربارهٔ برکناری افسران توده‌ای در ارتش ایران. به نوشتهٔ این روزنامه ۲۸ افسر عالی‌رتبهٔ ارتش، که عضو حزب توده بودند، به دستور شاه ایران بازداشت و برکنار شدند. این گروه کمونیستی «قصد اجرای انقلاب» داشتند.[2]

گذشته از این بازتابِ مثبت، اخبار مربوط به ملی‌شدن صنعت نفت، روابط ایران و عربستان، در ۳۲ـ۱۳۳۰، بیشتر به گسترش فعالیتهای اقتصادی محدود می‌شد. دو کشور در ۱۳۳۱ نیز قرارداد بازرگانی بستند. قرارداد مذکور، که شش مادّهٔ اساسی داشت، به موافقت دو کشور برای صدور کالاهای ایرانی به سعودی و فراهم‌کردن تسهیلات برای فعالیتهای تجاری آزاد اتباع دو کشور در قلمرو ایران و عربستان مربوط می‌شد. البته این قرارداد به روابط تجاری در سطح گسترده نمی‌پرداخت و مدت آن یک سال بود که در صورت توافق طرفین تمدید نیز می‌شد.[3]

اصولاً ایران و عربستان، در سالهای ۱۳۲۰ تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در روابط خود بیشتر به مشکلات حج و تا حدی مسائل اقتصادی می‌پرداختند و تحول چشمگیری در روابط فی‌مابین روی نداد. قطع چند سالهٔ روابط بین دو کشور، عمده‌ترین نشانهٔ بی‌اهمیتی این روابط برای سیاست‌گذاران ایران و درگیرشدن آنها در بحرانهای داخلی و خارجی ناشی از اشغال ایران و سپس ملی‌شدن صنعت نفت بود.

---

۱. محقق، پیشین، ص ۱۶۹، سند شمارهٔ ۷۹.

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۳۲، سال ۱۳۳۰.

۳. همان، کارتن ۱۱، پروندهٔ ۳۲، سال ۱۳۳۱، «قرارداد بازرگانی ایران در عربستان».

فصل چهارم

دوستی: ایران و عربستان در دورهٔ جنگ سرد عربی (۱۹۶۷ ـ ۱۹۵۴)

برخلاف سالهای ۳۲ ـ ۱۳۲۰، روابط ایران و عربستان در سالهای ۶۴ ـ ۱۹۵۴ بیش از آنکه تحت تأثیر تحولات داخلی باشد، تابع دگرگونیهای منطقه‌ای بود. ایران و عربستان دیگر بر سر مسائلی چون حج و نظایر آن درگیر نبودند، بلکه دگرگونیهای منطقهٔ خاورمیانه و محیط عربی به گسترش روابط دو کشور و دوستی بیشتر بین آنها منجر شد.

دههٔ ۱۹۵۰ و نیمهٔ نخست دههٔ ۱۹۶۰، برای خاورمیانه، به‌ویژه بخش عربی آن، دورهٔ پرتلاطمی بود. در این سالها خاورمیانه، بیش از هر زمان دیگر، دچار اختلافات و رقابتهای درونی شد و به‌ویژه جهان عرب به دو اردوگاه دشمن، محافظه‌کاران و رژیمهای تندروی شبه‌سوسیالیستی عرب، تقسیم شد.

در این دوران که مالکوم کر آن را جنگ سرد عربی خطاب کرده است،[1] کشورهای خاورمیانه‌ای، تحت تأثیر دگرگونیهای کلان‌تر نظام جهانی، در دو بلوک طرفدار شرق و غرب و یا طرفداران وضع موجود و هواخواهان دگرگونیهای انقلابی در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند. ایران و عربستان در این میان از مهم‌ترین بازیگران اردوگاه طرفداران وضع موجود بودند و با سیاستهای هواخواهان دگرگونیهای انقلابیِ متأثر از بلوک شرق مخالفت می‌کردند.

بنابراین، در دوران جنگ سرد عربی و یا به‌طور کلی دوران جنگ سرد در خارومیانه، روابط ایران و عربستان، با وجود برخی اختلافات، همچون پیمان بغداد و عضویت ایران در

---

1. Malcolm H. Kerr, *The Arab Cold War: Gamal Abd-al-Nasir and his Rivals, 1952-1970*, NewYork: Oxford University Press, 1971.

آن و یا مسئلهٔ روابط ایران و اسرائیل، رو به گسترش گذاشت و منافع، دیدگاهها و سیاستهای مشترک در برابر دگرگونیهای منطقه‌ای، آنها را به یکدیگر نزدیک‌تر کرد. دو کشور با دشمنان مشترک نیز روبه‌رو بودند و همین نکته از عوامل نزدیکی آنها به یکدیگر بود. ایران و عربستان نه تنها با کمونیسم و گسترش نفوذ شوروی و طرفداران آن مخالف بودند، بلکه دشمنان منطقه‌ای، چون ناصریسم و بعثیسم نیز داشتند این مشترکات سبب شد تا مسائل اختلاف‌برانگیزی چون مسئلهٔ حج، پیمان بغداد و یا رابطهٔ ایران و اسرائیل ناچیز جلوه کند.

همان‌گونه که گفته شد، مسئلهٔ حج در این دوره، دیگر همچون دورهٔ قبل، عامل مهم اختلاف‌برانگیز میان دو کشور نبود و دو کشور، به‌ویژه عربستان سعودی، برای آسان ساختن زیارت حجاج ایرانی اقداماتی انجام می‌دادند. وزارت بهداری ایران، در ۱۳۳۲، به وزارت خارجه پیشنهاد کرد از عربستان سعودی بخواهد «قطعه زمینی را مجاناً در مکه و جده در اختیار ایران بگذارد و دو اردوگاه برای حجاج (با استفاده از وجوه خود آنها) تهیه شود»[۱] بر اساس این تصمیم، قرار بود وزارت بهداری ایران تجهیزات پزشکی و عده‌ای پزشک به عربستان بفرستد تا مسئولیت امور بهداشتی زائران ایران را بر عهده بگیرند.

چند سال بعد نیز، در ۱۳۳۷، به‌علت گسترش سفر زائران به عربستان، دولت ایران تصمیم گرفت «کمیسیون دائمی حج و زیارت» تأسیس کند. این کمیسیون وظیفهٔ سازمان‌دهی امور مالی حجاج و تعیین صلاحیت داوطلبان زیارت حج را بر عهده داشت و مسافرت به عربستان را فقط از راه هوا و دریا، و نه خشکی، مجاز دانست.[۲]

با وجود این، در آن سالها بسیاری از ایرانیان از راه زمین به زیارت خانهٔ خدا می‌رفتند. این افراد در کشورهایی چون سوریه و اردن و عراق به سفارت‌خانه‌های ایران مراجعه می‌کردند تا گذرنامهٔ سفر به حج بگیرند و سفارت‌خانه‌های ایران نیز، بنا به دستور، از این کار خودداری می‌کردند، زیرا بر طبق تصمیمات کمیسیون حج و زیارت، زائران باید در ایران برای گرفتن گذرنامه اقدام و قبلاً ثبت‌نام می‌کردند.

همین مسئله سبب شد ایرانیان سرگردان شوند و دولت تصمیم گرفت چند هواپیما به

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۵۷، پروندهٔ ۸، سال ۱۳۳۲، «تأسیس درمانگاه در مکه و جده برای حجاج ایرانی».

۲. همان، کارتن ۵۷، پرونده‌های ۲ ـ ۱، سال ۱۳۳۷، «کمیسیون دائمی حج و زیارت».

کشورهای اردن و سوریه بفرستد تا ایرانیان را به کشور بازگردانند.[۱] همچنین، برخی زائران و حجاج ایرانی، پس از پایان مراسم حج، به‌جای بازگشت به ایران برای زیارت مکانهای مقدس شیعه (عتبات عالیات) به عراق و سوریه می‌رفتند و در آنجا با گرفتاریهایی مواجه می‌شدند. همین امر سبب شد که آیت‌الله بروجردی از شاه بخواهد برای رفع سرگردانی حجاج اقدام کند.[۲] نکتهٔ درخور توجه این است که بر طبق گزارشها، مشکلات حجاج ایرانی ناشی از سهل‌انگاریهای کمیسیون حج و زیارت عنوان شده است تا اقدامات دولت عربستان.[۳]

بازگشت شاه به ایران، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با مرگ عبدالعزیز بن سعود، نخستین پادشاه سعودی، و روی کار آمدن ملک سعود بن عبدالعزیز هم‌زمان شد. شاه ایران، که پس از کودتا و کنارزدن رقیب خود دکتر مصدق وارد مرحلهٔ تازه‌ای از زندگی و اقتدار سیاسی خود شده بود، درصدد گسترش روابط خارجی ایران با جهان خارج برآمد. به دنبال از سرگیری روابط با انگلیس و بستن قرارداد کنسرسیوم نفت، شاه برای گسترش روابط با سعودیها اقدام کرد.

در اواخر ۱۳۳۲ بود که خبر دعوت شاه از ملک سعود، برای آمدن به ایران، انتشار یافت سفارت ایران در اردن، به نقل از روزنامهٔ اردنی الدفاع، اعلام کرد ظهیرالاسلام، نمایندهٔ شاهنشاه ایران، با سفر به عربستان سعودی یک قطعه نشان پهلوی، به ملک سعود، و یک قطعه نشان درجهٔ یک تاج، به امیر فیصل ولیعهد سعودی، تقدیم کرد و از طرف محمدرضاشاه پهلوی جلوس ملک سعود به تخت سلطنت سعودی را تبریک گفته است.[۴]

روزنامهٔ الدفاع، به نقل از ظهیرالاسلام، گزارش داده بود که ملک سعود دعوت شاه ایران را، برای سفر به تهران، پذیرفته است. مدتی بعد، محمدرضاشاه پهلوی طی نامه‌ای رسماً از ملک سعود، برای دیدار از تهران، دعوت کرد. شاه در دعوت خود گفته بود:

> اینک بی‌نهایت خوشوقت خواهم شد چنانچه آن اعلیحضرت دعوت رسمی را که به وسیلهٔ جناب حسین دیبا، وزیرمختار، از طرف من به عمل آمده قبول فرموده و آرزوی دیرین را

---

۱. همان، کارتن ۵۷، پرونده‌های ۴ ـ ۲، سال ۱۳۳۷، «تضییقات وارده بر حجاج ایرانی».

۲. همان. ۳. همان.

۴. علی محقق، اسناد روابط ایران و عربستان سعودی (۱۳۵۷ـ۱۳۰۴ش)، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲، سند شمارهٔ ۵۷.

عملی ساخته و به تهران تشریف‌فرما شوند. بی‌شک، دیدار فرخندهٔ آن برادر گرامی موجبات خرسندی من و ملت ایران را فراهم خواهد کرد.[۱]

ملک سعود سرانجام، در آگوست ۱۹۵۵، به ایران سفر کرد و حدود یک هفته در ایران به سر برد. دو طرف، در پایان این دیدار، بیانیهٔ مشترکی صادر کردند که در آن به همکاریهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی اشاره شده بود.[۲] برخی از گزارشهای سفارت انگلیس در تهران به وجود اختلاف نظر میان دوطرف بر سر مسائلی چون پیمان بغداد اشاره کرده بودند. بنا به این گزارشها، ملک سعود باور داشت پیمان بغداد دربردارندهٔ برخی مواد محرمانه به نفع اسرائیل بوده است.[۳]

براساس اسناد وزارت خارجهٔ بریتانیا، ملک سعود در دیدار با سفیر ایران در مصر، در آوریل ۱۹۵۶ که در عربستان انجام شد، به او گفته بود شنیده است در پیمان بغداد مفادی محرمانه به زیان عربها و به سود اسرائیل وجود دارد.[۴] همچنین گزارشهای دیپلماتیک سفارت انگلیس در تهران از نارضایتی ملک سعود، از نحوهٔ پذیرایی در تهران، خبر داده بودند و اینکه ابن‌سعود علت آن را مخالفت با پیمان بغداد می‌دانست.

به همین علت، ملک سعود در ظهران به مقامات سعودی دستور داده بود که بحرینیهایی که ریشهٔ ایرانی یا نامهای ایرانی دارند را نپذیرند.[۵] بنا به نوشتهٔ منابع سعودی، در ایران نیز محمدرضاشاه پهلوی، در مصاحبه‌ای خصوصی با روزنامه‌نگاری امریکایی، گفته بود از اینکه منشی مخصوص ملک سعود در ماشین ابن‌سعود در برابر او زانو زده بود، شگفت‌زده شده است.[۶] با همهٔ این گزارشها، ایران در همین سال از ادعای حاکمیت عربستان سعودی بر واحهٔ بوریمی، که انگلیس آن را متعلق به شیخ‌نشینها می‌دانست، حمایت کرد. ایران نیز انتظار داشت سعودیها از ایران، در اعتراض به بدرفتاری انگلیسیها با ایرانیان مقیم بحرین، حمایت کنند.[۷]

---

۱. همان، ص ۱۳۲، سند شمارهٔ ۵۸.

2. Saeed M. Badeeb, *Saudi - Iranian Relations, 1932 - 1982,* London: Center for Arab- Iranian Studies and Echoes, 1993, p. 53.

3. From British Embassy in Tehran to Foreign Office in London (*PRO*). Tehran no. Ep 10395/19 May 39, 1956.

4. From British Embassy in Tehran to London (*PRO*). Telegraph no. 406, April 25, 1956.

5. *Ibid.,* Telegraph no. 1062/156. Jan 19, 1956.

6. Badeed, *op.cit.*

7. British Embassy in Tehran to London. Telegraph no. 1622/4/56, Feb. 22, 1956, cited in Badeeb, *op.cit,* p. 145.

چندی بعد، بحران سوئز روی داد و انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر حمله کردند. نگرش ایران و عربستان به این پدیده متفاوت بود. عربستان سعودی از مصریها و ناصر حمایت می‌کرد، اما شاه بیشتر موضع بی‌طرفی در پیش گرفت و با استناد بر پیمان بغداد در صدد میانجیگری برآمد.[۱] گرچه برخی منابع عربی علل شگفت‌آوری همچون دلخوری محمدرضاشاه پهلوی از رفتار فوزیه، همسر مصری او، را علت موضع خصمانه در برابر مصر ذکر کرده‌اند،[۲] اما باید توجه کرد که عضویت ایران در پیمان بغداد و درگیربودن انگلیس به عنوان عضو پیمان در ماجرای بحران کانال سوئز، علت بی‌طرفی ایران در این بحران بود.

در همین زمان، اختلافات ایران و مصر بر سر اقدام ناصر در تغییر نام خلیج فارس به عبارت مجعول «خلیج عربی» آغاز شد و رسانه‌های خبری عربستان نیز همین عنوان را به‌کار بردند. سفارت ایران در جده، طی ارسال نامه‌ای رسمی برای وزارت خارجهٔ سعودی، به رادیو عربستان و نیز روزنامهٔ البلاد چاپ مکه، در شمارهٔ مورخ ۳۱ ژوئن ۱۹۵۶، که نام مجعول «خلیج عربی» را به‌کار برده بودند به‌شدت اعتراض کرد و خواستار جبران این خطا شد.[۳]

سفر مارس ۱۹۵۷ شاه به عربستان سعودی و اقامت شش روزهٔ او در آن کشور به این اختلافات پایان داد و به‌گسترش روابط دوستانهٔ میان دو کشور منجر شد. ملک سعود، شاه ایران را به عربستان دعوت کرد و محمدرضاشاه این دعوت را پذیرفت. محمدرضاشاه پهلوی در نامه به ملک سعود تأکید کرده بود که «اطمینان می‌دهم که نهایت تلاش خود را برای بهترکردن و تقویت روابط صلح‌جویانه بین دو کشور انجام دهیم و مطمئناً راه طولانی به‌سوی صلح و همکاریهای بین‌المللی را طی نموده و ترقی جایگاه پرعظمت اسلام در دنیای پرآشوب کنونی را عینیت خواهد بخشید».[۴]

شاه، در جریان اقامت شش روزهٔ خود در سعودی که شامل سفر به جده، مکه و مدینه نیز می‌شد، در صدد میانجیگری بین عراق و عربستان برآمد. بنا به‌گزارش منابع سعودی، شاه در این سفر پیشنهاد داد پیمان دفاعی ایران ـ سعودی منعقد شود تا بتواند سعودی را از مصر و سوریه دور و محور پیمان بغداد را در خاورمیانه تقویت کند. بر اساس همین

---

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: البرز، ۱۳۷۳، ص۲۴۵ ـ ۲۴۳.

2. Badeeb, *op.cit.*, p. 53.

۳. محقق، پیشین، ص ۱۳۷، سند شمارهٔ ۶۰، ۱۳۳۵/۳/۱۰.

۴. همان، ص ۱۳۸، سند شمارهٔ ۶۱

منابع، ملک سعود این پیشنهاد را رد نکرد و قول داد مفاد این پیمان را بررسی کند.[۱] گزارشهای دیپلماتیک محرمانهٔ انگلیس حاکی از آن است که انگلیس پیشنهاد شاه ایران را خطری بزرگ برای شیخ‌نشینهای خلیج فارس می‌دانست و، به همین سبب، از پیمان دفاعی سه جانبه میان ایران، سعودی و عراق علیه کمونیسم طرفداری می‌کرد.[۲]

در دیدار شاه و ملک سعود مسئلهٔ رابطهٔ تیرهٔ بین عربستان و انگلیس نیز مطرح شد. ملک سعود در این مورد به شاه گفته بود اگر انگلیس از ادعای حاکمیت عربستان بر واحهٔ بوریمی حمایت کند، حاضر است روابط خود را با آن کشور بهبود بخشد. شاه پیشنهاد کرده بود عربستان، با میانجیگری کشور سوئیس، به مذاکره با خود انگلیس بپردازد.[۳] روابط عربستان و انگلیس، در ۱۹۶۳، پس از حملهٔ مصر به یمن از سر گرفته شد.

پس از این دیدار شاه و صدور اعلامیهٔ مشترک هر دو دربارهٔ مسائل منطقه‌ای، روابط ایران و سعودی به‌سرعت گسترش یافت. از سوی دیگر، روابط عراق و سعودی نیز، که بر سر پیمان بغداد تیره شده بود، با دیدار ملک سعود با فیصل، پادشاه عراق، رو به بهبود گذاشت. دو کشور در بیانیه‌ای مشترک، دیدگاههای هماهنگ خود را پیرامون مسئلهٔ فلسطین، انقلاب الجزایر و روابط دوجانبه عربی ـ اسلامی بیان کردند.[۴]

روابط ایران و عربستان، از ۱۹۵۷ به بعد، بر اثر حوادث منطقه‌ای گسترش یافت. دو کشور در ۱۳۳۸ نیز موافقت‌نامه‌ای در زمینهٔ حمل و نقل هوایی امضا کردند. این توافق به دنبال پیشنهادهای پیشین سعودی منعقد شد و مقرر شده بود شرکتهای هواپیمایی دو کشور برای حمل و نقل حجاج ایرانی از سهم برابر برخوردار باشند.[۵]

۱. منافع مشترک و مواضع هماهنگ در منطقه

در دهۀ ۱۹۵۰ و نیمهٔ نخست دهۀ ۱۹۶۰، رویدادها و دگرگونیهای منطقه‌ای در خاورمیانه نقش مهمی در گسترش روابط ایران و سعودی بازی کرد. به عبارت دیگر، هر دو کشور

---

1. Badeeb, *op.cit.*, p. 54.
2. British Embassy in Tehran to Foreign Office in London (*PRO*), Report no. 37, March 28, 1957.
3. *Ibid.*

۴. برای این بیانیه، نک: بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۹، پروندهٔ ۲۸، سال ۱۳۳۶، «اوضاع سیاسی و اداری عربستان».

۵. در مورد متن کامل توافق‌نامهٔ هوایی، نک: همان، کارتن ۲۹، پروندهٔ ۱۱، سال ۱۳۳۸، «موافقت‌نامهٔ هوایی بین ایران و عربستان».

ایران و عربستان، در بسیاری از دگرگونیها و بحرانهای منطقه‌ای خاورمیانه، دیدگاه و مواضع مشترک داشتند.

این بحرانهای منطقه‌ای در خاورمیانهٔ عربی، که ناشی از جنگ سرد در نظام جهانی بود، به جنگ سرد عربی مشهور شد. کشورهای مصر و عربستان در دو سوی این کشمکش قرار داشتند و اردوگاه محافظه‌کار و رادیکال عربی را، که اولی طرفدار حفظ وضع موجود و دومی طرفدار دگرگونی انقلابی بود، نمایندگی می‌کردند.

در این جنگ سرد عربی، دولت ایران در برابر جریان رادیکال عربی به رهبری ناصر قرار گرفت و با جبهه میانه‌رو عربی هم‌داستان شد. همین امر از عوامل اصلی گسترش روابط دوستانهٔ تهران و ریاض بود. با این همه، در بحث دگرگونیهای منطقه‌ای، دو موضوع عامل اختلاف دیدگاههای ایران و عربستان بود: مسئلهٔ پیمان بغداد و رابطهٔ ایران با اسرائیل. در مورد نخست عربستان آرام‌آرام دیدگاه مخالفت با پیمان بغداد را معتدل کرد و با اعضای آن از در دوستی درآمد، و در مورد دوم شایعهٔ روابط ایران و اسرائیل سبب تا حدی تیرگی روابط می‌شد، هر چند که سایر عوامل و دگرگونیهای منطقه‌ای به بهبود روابط ایران و سعودی کمک کرد.

الف. مشکل پیمان بغداد

موضوع مخالفت ملک سعود با پیمان بغداد، که میان ترکیه، عراق، ایران و انگلیس بسته شده بود، در دیدار ملک سعود از تهران، در ۱۳۳۴ /۱۹۵۵، مطرح شد، اما لطمه‌ای بر روابط دو کشور نزد.

سعودیها در برابر برخی از پایه‌گذاران پیمان بغداد نظیر ترکیه موضع‌گیری سخت‌تری داشتند. به گزارش نمایندگی ایران از جده، در ۱۶ شهریور ۱۳۳۴، همین تیرگی روابط ترکیه و عربستان سبب شد مقامات بلندپایهٔ ترکیه در جشنهای پادشاهی ملک سعود، در سفارت سعودی در آنکارا، شرکت نکنند.[1]

ملک سعود، در سالهای نخستین پیمان بغداد، با آن به‌شدت مخالف بود و معتقد بود که «پیمان بغداد به دشمنان عرب خدمت می‌کند و هیچ فرد عرب باایمانی با آن موافقت

۱. همان، کارتن ۹، پروندهٔ ۲۸، سال ۱۳۳۴، «اوضاع سیاسی و اداری عربستان».

نکرده و حاضر نیست که بدان مرتبط شود».[۱] پیش از این نیز، به نقل از منابع عرب و گزارشهای محرمانهٔ دیپلماتیک انگلیس از تهران، نوشتیم ملک سعود بر آن بود که در پیمان بغداد مفاد محرمانه‌ای به نفع اسرائیل گنجانده شده است (بنگرید به صفحات پیشین).

ملک سعود و محمدرضاشاه پهلوی در تهران، ضمن بحث پیرامون پیمان بغداد، از کنفرانس باندونگ در اندونزی حمایت کردند. این نکته در بیانیهٔ مشترک هر دو رهبر عربی و ایرانی دیده می‌شود که در آن آمده بود «هر دو کشور به پیروی کامل از اصول منشور سازمان ملل متحد به پشتیبانی از اعلامیهٔ باندونگ علاقه‌مند می‌باشند».[۲]

چندی بعد، ایران نیز به پیمان بغداد پیوست، ولی ملک سعود همچنان با این پیمان مخالف بود. در این زمان عربستان و مصر رابطهٔ حسنه‌ای داشتند و اختلافات آنها شروع نشده بود. مواضع عربستان و مصر، در مخالفت با پیمان بغداد، با یکدیگر هماهنگ بود.

وزیر دفاع عربستان، در آوریل ۱۹۵۶، در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در قاهره از اینکه نام پیمان مذکور «بغداد» گذاشته شده بود ابراز شگفتی کرد و گفت بغداد شهری عربی و مهد عباسیان بوده است و این پیمان مایهٔ افتخار عرب نیست.[۳] در برابر این موضع‌گیریها فیصل اعلام کرد «عراق، به کمک دولتهای اسلامی، در پیمان بغداد برای جلوگیری از دشمنی با مصر و با مساعی ایران، ترکیه، پاکستان، برای برقراری آرامش و صلح در خاورمیانه و سلامت کشورهای عربی و اسلامی، اقدامات لازمه را به عمل آورده است».[۴]

این موضع‌گیری عراق از درگیریهایی متأثر بود که فرانسه و انگلیس برای بازپس‌گیری کانال سوئز با مصر داشتند. این جهت‌گیری به حوادث ملی‌شدن کانال سوئز اشاره می‌کرد که در جریان آن اعضای پیمان بغداد برای آشتی دادن مصر با کشورهای فرانسه و انگلیس، قبل از حملهٔ آنها به مصر با کمک اسرائیل، میانجیگری می‌کردند.[۵] در برابر این

---

۱. همان.

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۵۰، پروندهٔ ۳۸، سال ۱۳۳۴، «مسافرت پادشاه سعودی به ایران».

۳. همان، کارتن ۹۵، پروندهٔ ۲۳، سال ۱۳۳۴، «گزارشات گوناگون از سفارت جده».

۴. همان، کارتن ۹، پروندهٔ ۲۸، سال ۱۳۳۵، «اوضاع سیاسی و اداری عربستان».

۵. در مورد بحران سوئز، نک: آنتونی گوست و لوئیز جانمن، بحران سوئز، ترجمهٔ علی معصومی و غلامرضا امامی، تهران: مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷.

موضع‌گیریهای خصمانه در برابر پیمان بغداد، ایالات متحدهٔ امریکا، به عنوان یکی از دوستان عربستان سعودی، به دفاع از اصول این پیمان برخاست. وزیر خارجهٔ امریکا طی صدور اعلامیه‌ای به استقلال دولتهای ترکیه، ایران، پاکستان و عراق ابراز تعهد کرد.

بنا به اعلامیهٔ وزیر خارجهٔ امریکا، «این چهار دولت در بحران خاورمیانه همواره حافظ و مجری مقررات سازمان ملل متحد بوده و تصمیم به برقراری صلح نموده‌اند».[۱] به گزارش سفارت ایران در جده، «مسئولین امریکا اعلام داشته‌اند که این بیانیه در حکم اخطار به دولت اتحاد جماهیر شوروی و سوریه و سایر کشورهای عربی است».[۲] در این دوره برای عضویت سایر کشورهای عرب در پیمان بغداد نیز تلاشهایی انجام شد، اما هیچ کشور عربی دیگری، به این پیمان نپیوست و حتی صائب سلام، از مقامات برجستهٔ لبنان، اعلام کرد «ملل عرب علیه پیمان هستند زیرا نتیجهٔ ارادهٔ استعمار است».[۳]

هیئت نمایندگی عربستان سعودی در سازمان ملل نیز بیانیه‌ای صادر کرد که در آن آمده بود«کشور عربی سعودی بیش از پیش با پیمان بغداد مخالف است و خیال الحاق به این پیمان را ندارد».[۴]

ب. دکترین آیزنهاور و حمایت دوجانبه از آن

تحولات بعدی در جهان عرب و خاورمیانه، سبب شد مخالفت سعودی با پیمان بغداد کاهش یابد، بنابراین یکی از موانع کوچک در راه گسترش روابط ایران و سعودی از میان برداشته شد. به نظر می‌رسید پیمان خرید اسلحه بین مصر و چکسلواکی در ۱۹۵۵ و حوادث پس از ملی‌شدن کانال سوئز، توجه سیاستگذاران بزرگ جهانی و در پی آن کشورهای میانه‌رو عربی را، به امکان نفوذ شوروی از طریق مصر به خاورمیانه، برانگیخت.

محمود صلاحی، سفیر ایران در عربستان، در گزارشی، در ۱۹۵۶ از جده، نوشت «ملک سعود با تندروی ناصر در مصر و نزدیکی با شوروی موافق نیست و گفته است چنانچه عمال شوروی در اجرای نقشهٔ ترسیمی خود موفق شوند، مخاطراتی متوجه خاورمیانه گردیده و آتش آن دامن همهٔ ملتهای مسلمان را خواهد گرفت».[۵] به نظر می‌رسد امریکائیها در این

---

۱. همان.　　۲. همان.　　۳. همان.

۴. دربارهٔ دیدگاههای عربستان سعودی دربارهٔ پیمان بغداد، نک:

James Wynbrandt and Fawaz Gerges. *A Breif History of Saudi Arabia*. New York: Checkmark Books, 2001, pp. 214-215.

۵. همان.

مرحله برای آرام‌کردن موضع عربستان سعودی، در مخالفت با پیمان بغداد و عضو عرب آن، به تلاشهایی دست زدند. ملک سعود، در پایان نوامبر ۱۹۵۶، به امریکا سفر کرد و، ضمن دیدار با آیزنهاور، پیرامون مسائل خاورمیانه مذاکره کرد.

بنا به گزارش سفارت ایران در جده، «ملک سعود درصدد است حسن تفاهم بین امریکا و کشورهای عرب ایجاد نماید».[۱] روزنامهٔ نیویورک تایمز نیز در همین مورد نوشت امریکا با فروش تسلیحات، از جمله هواپیما و تانک، به سعودی موافقت کرده است. به گزارش خبرگزاری یونایتدپرس، در این ملاقات آیزنهاور به ملک سعود گفته بود عربها باید بدانند «اسرائیل به وجود آمده تا باقی بماند و امریکا حاضر نیست زوال اسرائیل را ببیند ولی قبول هم نمی‌کند که اسرائیل به توسعه‌طلبی بپردازد».[۲] در حین سفر ملک سعود به امریکا، ظاهراً امریکائیها برای از میان برداشتن دشمنیهای بین عربستان و عراق میانجیگری کردند و زمینهٔ ملاقات ملک سعود با امیر عبدالله، ولیعهد عراق، را فراهم کردند. رادیو بغداد نیز این ملاقات و مذاکرات میان آن دو را نشانهٔ وحدت و هماهنگی دو کشور دانست.[۳]

اندکی بعد، امریکا به‌کمیسیون نظامی پیمان بغداد پیوست و تلاشهای خود را برای هماهنگی و آشتی میان میانه‌روهای عرب، به‌ویژه عربستان، با عراق و اردن گسترش داد. در اوایل ژوئن ۱۹۵۷، شورای پیمان بغداد در کراچی تشکیل جلسه، داد و در این جلسه، که ملوین لوید، نخست‌وزیر انگلیس، نیز در آن شرکت داشت، ناظران امریکایی، ضمن اعلام پیوستن امریکا به کمیسیون نظامی پیمان، از نزدیکی روابط عربستان و عراق ابراز خشنودی کردند.[۴] پس از آن، ملک سعود به کشورهای عراق و اردن سفر کرد و بدین ترتیب مخالفتهای میان سه کشور میانه‌رو عرب در مورد پیمان بغداد به پایان رسید. ملک سعود از عراق، در مه ۱۹۵۷، دیدار کرد و رهبران دو کشور، با صدور بیانیه مشترکی در مورد مسائلی چون فلسطین، تحکیم روابط عربی ـ اسلامی، انقلاب الجزایر و سیاستهای اسرائیل در خلیج عقبه، موضعی یکسان گرفتند.[۵] در همین دوران دکترین آیزنهاور در مورد

---

۱. همان. ۲. همان. ۳. همان.

۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۹، پروندهٔ ۲۸، سال ۱۳۳۶، «اوضاع سیاسی و اداری عربستان».

۵. همان.

خاورمیانه اعلام شد. بر اساس این دکترین، دولت امریکا در برابر تهدیدهای شوروی از دولتهای خاورمیانه‌ای به‌لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی حمایت می‌کرد.

از این دکترین ایران، عربستان و همچنین سایر کشورهای میانه‌رو عرب چون عراق، اردن و لبنان حمایت کردند.[۱] در واقع، این دکترین نشانهٔ آغاز جنگ سرد عربی در خاورمیانه بود. کشورهای رادیکال عرب چون مصر و سوریه در برابر میانه‌رویهای عربها موضع گرفتند و آنها را عوامل امریکا خواندند.[۲] دکترین آیزنهاور عامل دیگری بود که به نزدیکی ایران و عربستان و یکسان‌شدن سیاستهای آنها دربارهٔ دگرگونیهای خاورمیانه انجامید.

پ. کشمکش بر سر شناسایی اسرائیل

از دیگر مسائل بحث‌برانگیز میان ایران و عربستان و اختلافات جزئی آنها، شایعات مربوط به روابط ایران و اسرائیل و شناسایی این کشور از سوی ایران بود. سعودیها، در دههٔ ۱۹۵۰، دربارهٔ مسئلهٔ اسرائیل بسیار حساس بودند و مسئلهٔ حضور یهودیان یا شرکتهای یهودی در ایران سبب بروز اختلاف بین ایران و عربستان سعودی می‌شد. مثلاً سفارت ایران در جده، در اوایل ۱۳۳۲، گزارش داد که کشورهای عرب داد و ستد با بنگاههای تابع دولتهای دیگر را، که در اسرائیل فعالیت دارند، ممنوع کرده‌اند و «به همین خاطر، فهرستی از شرکتهای یهودی مقیم ایران در نشریهٔ البلاد السعودیه مورخ ۱۹۵۳/۵/۲ شامل ۷۷ بنگاه به چاپ رسیده و تجارت با آنها محدود شده است».[۳]

دولت سعودی گاه در این موارد رسماً مداخله می‌کرد و به فعالیتهای تبلیغی اسرائیل در ایران اعتراض می‌کرد. از جمله، وزارت خارجهٔ عربستان سعودی، در ۱۹۵۷ با فرستادن نامه‌ای به سفارت ایران در جده، به تبلیغات روزنامه‌های ایران و یا اتباع اسرائیل در ایران به نفع اسرائیل و تشویق یهودیان ایرانی به مهاجرت به فلسطین اشاره کرد نوشت و این‌گونه تبلیغات به زیان مصالح دولتهای عرب است و دولت سعودی «انتظار دارد که به

---

۱. دربارهٔ مواضع سعودی، پیرامون دکترین آیزنهاور، نک: Wynbrandt, *op.cit.*, pp. 217-219.

۲. دربارهٔ فشارهای مصر و سوریه بر لبنان و بحران ۱۹۵۸ این کشور، نک:
Charles Winslow, *Lebanon:* war and *Politics in a Fragmented Society*, London: Routledge, 1996. pp. 109-110.

۳. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۵۳، پروندهٔ ۴۵، سال ۱۳۳۲، «روابط بازرگانی ایران و عربستان».

مطبوعات ایران دستور دهند حدودی را برای این قبیل تبلیغات، که زبان‌آور مصالح عرب است، قائل شوند».[۱] این موارد گاه در رابطهٔ میان عربستان و ایران پیش می‌آمد، اما صدمهٔ چندانی به گرمی روابط نمی‌زد.

جنجالی که بر سرشایعهٔ شناسایی اسرائیل از سوی ایران، در اواخر دههٔ ۱۹۵۰، رخ داد، از مهم‌ترین مسائل مربوط به بحث اسرائیل در روابط ایرانی ـ عربی و ایران ـ سعودی بود. روزنامه‌های طرفدار مصر و ناسیونالیسم رادیکال عرب جنجال به راه انداختند تا آنجا که شاه ایران، طی مصاحبه‌ای، به این نکته اشاره کرد که دولت ایران اسرائیل را به صورت دوفاکتو، در اواخر دههٔ ۱۹۴۰، شناسایی کرده است و این مسئلهٔ تازه‌ای نیست.[۲] این مصاحبهٔ شاه، که برخی از مطبوعات عربی آن را به صورت فشرده مخابره کردند، این تصور را به وجود آورده بود که شاه به شناسایی دوژور (کامل) اسرائیل اشاره کرده است.[۳] این مسئله سبب شد عبدالناصر به‌شدت عکس‌العمل نشان دهد و دستور قطع روابط مصر با ایران را صادر کند. اتحادیهٔ عرب نیز خواستار قطع روابط همهٔ عربها با ایران شد. توجه به این نکته ضروری است که با همهٔ جنجال‌آفرینیهای ناسیونالیستهای رادیکال عرب و ناصریستها علیه ایران، دولت عربستان سعودی روابط خود را با ایران قطع نکرد.

شاه ایران، در واکنش به این جنجالها، تصمیم گرفت رسماً سفیری به اسرائیل بفرستد که ظاهراً با سفر ملک حسین، شاه اردن، به ایران و میانجیگری کشورهای میانه‌رو عرب از این کار خودداری کرد.[۴] مدتی بعد، بحث صدور نفت ایران به اسرائیل جنجال دیگری در روابط ایرانی ـ عربی به وجود آورد و جمهوری متحدهٔ عربی (مصر و سوریه) از کشورهای عرب خواست روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کنند.[۵] کشورهای عرب این درخواست را نپذیرفتند و محمدرضاشاه پهلوی نیز با فرستادن نامه‌ای برای رهبران عرب توضیح داد، که موضع ایران در شناسایی دو فاکتوی اسرائیل تغییر نکرده است.[۶] با گذشت زمان، مسئلهٔ روابط ایران ـ اسرائیل به مسئله‌ای فرعی در روابط ایران ـ عربی تبدیل شد و هرگز مانع گسترش روابط ایران و سعودی نشد.

---

۱. محقق،پیشین، ص ۱۴۱، سند شمارهٔ ۶۳.

2. *Foreign Reports Bulletin* (*FRB*), 22 Aug st 1965.

3. Badeeb, *op.cit.*, 1993, p. 55.

4. *Ibid.*

5. *FRB*, 25 Augst, 1960.

6. Badeeb, *op.cit.*

ت. موضع مشترک در بحران لبنان، اردن و جمهوری متحدهٔ عربی در ۱۹۵۸

بحرانهای اردن و لبنان، در ۱۹۵۸، از مواردی بود که ایران و عربستان سعودی، در سالهای پایانی دههٔ ۱۹۵۰، دربارهٔ آن دیدگاه مشترکی داشتند. هر دو بحران در پی اوج‌گیری کشمکش میان ناصریستها و میانه‌روهای عرب بر سر سیاستهای ناصر و طرفداران او روی داد.

وحدت مصر و سوریه و تشکیل جمهوری متحدهٔ عربی، در ۱۹۵۸، سر آغاز این بحرانها بود.[۱] طرفداران ناصر، در اردن و لبنان، با فشار آوردن بر دولتهای ملک‌حسین، پادشاه اردن، و کمیل شمعون، رئیس‌جمهور لبنان، خواستار پیوستن آنها به جمهوری متحدهٔ عربی بودند. ناصریستها در اردن در پی حرکت رادیکال درصدد بودند، با کودتا، حکومت هاشمی را سرنگون کنند.

به درخواست حکومت اردن، نیروهای چترباز انگلیسی برای دفاع از سلطنت هاشمی در این کشور فرود آمدند و حکومت توانست شورشیان ناصری و ملی‌گرای عرب را درهم بکوبد. در این بحران، دولت ایران در کنار حکومت اردن قرار گرفت و اعلام کرد حاضر است برای برقراری ثبات حکومت هاشمی نیروی داوطلب نظامی به آنجا اعزام کند.

برخی مطبوعات عربی، به‌ویژه در مصر، به مسئلهٔ حمایت سعودی از شورش اشاره می‌کردند،[۲] اما در واقع، حکومت سعودی با شورشهای ملی‌گرایان رادیکال عرب و ناصری در اردن مخالف بود. برخی گزارشها نیز حاکی از آن بود که مطبوعات مصری با واردکردن اتهامات غیراخلاقی و غیراسلامی به مقامات اردن، همچون اعمال منافی عفت و شرب خمر، درصدد بودند مقامات سعودی را علیه مقامات اردن تحریک کنند و مانع نزدیکی عربستان و اردن شوند.[۳]

همین علل به بحران سال ۱۹۵۸ لبنان نیز منجر شد. نیروهای لبنانی طرفدار ناصر و

---

۱. دربارهٔ جمهوری متحدهٔ عربی و اتحاد مصر و سوریه، نک: ژان پی یر درینیک، خاورمیانه در قرن بیستم، ترجمهٔ فرنگیس اردلان، تهران: جاویدان، ۱۳۶۸، ص ۲۷۱-۲۶۸، نیز نک:

Robert Henry Stephens, pp. 277-303; *Nusser: a political Biography*, NewYork: Harmonds, 1973; Harvey H. Smith, *Area Handbook for the United Arab Republic, Washington D. C: American University press, 1970.*

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۹، پروندهٔ ۲۸، سال ۱۳۳۶، «اوضاع سیاسی و اداری عربستان».

۳. همان.

ملی‌گرایی‌پان‌عربی، با تظاهرات در شهرهای لبنان و اعمال فشار بر دولت کمیل شمعون، که مخالف جمهوری متحدهٔ عربی و موافق دکترین آیزنهاور بود، خواهان پیوستن لبنان به جمهوری متحدهٔ عربی بودند. کمیل شمعون نیز در برابر این فشارها از دولت امریکا کمک خواست. نیروهای امریکایی مستقر در مدیترانه وارد این کشور شدند و بر طبق وعده‌های دکترین آیزنهاور از دولت کمیل شمعون حمایت کردند.[1]

موضع دولتهای ایران و عربستان سعودی در این زمینه هماهنگ بود و هر دو با تحریکات ناصری و چپ‌گرایانه، که به نظر آنها ثبات لبنان و خاورمیانه را برهم می‌زد، مخالف بودند. ایران و عربستان سعودی، از درخواست کمیل شمعون، مبنی بر آمدن نیروهای نظامی امریکا به لبنان به حمایت از شمعون، استقبال کردند.[2] این موضع مشترک در موضوع کودتای ۱۹۵۸ عراق و سرنگونی حکومت هاشمی نیز ادامه پیدا کرد؛ گرچه برخی منابع حاکی از آن است که ملک‌سعود از سرنگونی حکومت هاشمی در بغداد و پایان عضویت عراق در پیمان بغداد تا حدی خشنود بود. به هرحال، ملک‌سعود به هیچ وجه از حکومت جدید به رهبری عبدالکریم قاسم، که رابطهٔ محکمی با کمونیستها و اتحاد جماهیر شوروی داشت، حمایت نمی‌کرد. در واقع، کودتای عراق، یعنی سرنگونی حکومت پادشاهی و استقرار جمهوری، هر دو نظام پادشاهی ایران و عربستان را به یک میزان نگران کرده بود و آنها را برای تلاش هماهنگ، برای مقابله با این‌گونه تهدیدات، بیشتر به یکدیگر نزدیک می‌کرد.

ث. رویارویی با ناصریسم و پان عربیسم

روی کار آمدن ناصر در مصر، در ۲۲ ژوئیهٔ ۱۹۵۲، سرآغاز دوره‌ای جدیدی در این کشور و جهان عرب بود. ناصر، به‌ویژه پس از ملی‌کردن کانال سوئز در۱۹۵۶، به قهرمان اعراب تبدیل شد و حرکت او برای بسیاری از نخبگان جوان و ملی‌گرایان عرب سرمشق شد.

---

۱. دربارهٔ این دگرگونیها و مواضع امریکا، نک: مصطفی امامی، سیاست خارجی امریکا نسبت به اسرائیل و برخورد آن با جمهوری متحدهٔ عربی، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴.

2. Badeeb, *op.cit.*, p. 45.

نیز: دربارهٔ بحران ۱۹۵۸ لبنان، نک:

P.J. Vatikiotis, *The History of Modern Egypt From Muhammad Ali to Mubarak,* Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1992, pp. 261-264.

سیاستهای ایران و عربستان، در مخالفت هر دو کشور با اقدامهای طرفداران عبدالناصر در خاورمیانه، هماهنگ بود. با این همه، نباید گمان کرد که دو کشور ایران و عربستان سعودی از همان آغاز روی کار آمدن نظام جدید در مصر با آن مخالفت می‌کردند. آغازگر این اختلافات خود ناصر و طرفداران انقلابی و ملی‌گرای او در خاورمیانه بودند که به سیاستهای کشورهای میانه‌رو عرب همچون عربستان و اردن و عراق و لبنان یا کشورهای غیرعرب همچون ایران و ترکیه حمله می‌کردند.

پیوستن ایران به پیمان بغداد، آغاز دشمنی مصر ناصری با ایران بود. با این همه، در جریان بحران سوئز اعضای پیمان بغداد درصدد برآمدند بین دولت مصر با دولتهای انگلیس و فرانسه میانجیگری‌کنند. هیئتی ایرانی نیز در قاهره با عبدالناصر دیدار کرد.[1] دولت ایران معاملهٔ تسلیحاتی میان ناصر و بلوک شرق را برای خاورمیانه خطرناک می‌دید و عامل رخنهٔ اتحاد جماهیر شوروی به خاورمیانه می‌دانست.

عربستان سعودی با ناصر ابراز همدردی می‌کرد. نه تنها عربستان، همچون ناصر، از مخالفان پیمان بغداد به‌شمار می‌رفت، بلکه از مدافعان سرسخت ناصر در مصر، برای ملی کردن کانال سوئز، و مخالفت با حملهٔ سه جانبهٔ انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر بود، اما سیاستها و دگرگونیهای بعدی عربستان را نیز به‌سوی مخالفت با ابتکارات و اقدامات ناصر و ناصریستها کشاند. سعودیها نیز، همانند ایرانیها، از معاملهٔ تسلیحاتی میان مصر و چکسلواکی نگران بودند و آن را آغاز رخنهٔ شوروی در خاورمیانه می‌دانستند.

به هر روی، این دشمنیها میان ناصر و دولتهای ایران و سعودی، با طرح دکترین آیزنهاور در ۱۹۵۷ برای مقابله با تهدیدات کمونیستی در خاورمیانه، شدت یافت وناصریستها طرفداران دکترین مذکور را، که شامل ایران و رژیمهای میانه‌رو عرب می‌شد، به باد حمله و انتقاد گرفتند و به همراهی با امپریالیسم متهم کردند.[2] پس از آن پاسخهای

---

۱. علیقلی اردلان، وزیر خارجهٔ ایران و رئیس هیئت ایرانی، در خاطرات خود به جلسهٔ گرم و دوستانه با ناصر اشاره کرد و اینکه ناصر در پایان جلسه به شوخی به هیئت ایرانی گفته بود: امان از دست شما ایرانیها که در داخل و خارج ما را آرام نمی‌گذاریدا منظور از داخل، اشارهٔ ناصر به همسر ایرانی‌تبار خود بود، که اصالت شیرازی داشت. برای آگاهی بیشتر، نک: مهدوی، پیشین، ص ۲۴۴؛ احمدی، «وحدت اعراب: سراب یا واقعیت، بررسی تلاشهای وحدت‌طلبانهٔ اعراب پس از جنگ جهانی دوم»، مجلهٔ سروش، ش ۵۶ ـ ۵۴، خرداد و تیر ۱۳۵۹، ص ۱۵.

۲. دربارهٔ انتقادهای مصر به طرفداران دکترین آیزنهاور، نک: Winslow, *op.cit.,* p. 111.

سعودی و ایران به حکومت مصر آغاز شد. بحرانهای ۱۹۵۸ نیز این دشمنیها و جنگ تبلیغاتی دو طرف علیه یکدیگر را به مرحلهٔ تازه‌ای وارد کرد. به گفتهٔ یکی از نویسندگان سعودی:

هم ایران و هم عربستان سعودی در برابر تلاشهای اتحاد شوروی، برای رخنه در خاورمیانه، مقاومت می‌کردند و تلاشهای خود را، برای ایستادگی در برابر جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر وشعارهای انقلابی او در منطقه، هماهنگ ساختند. علاوه بر این، ملک‌سعود و محمدرضاشاه پهلوی این دیدگاه یکسان را داشتند که ناصر مسئول کشاندن اتحاد جماهیر شوروی به منطقه است.[1]

حمایتهای ایران از سیاستهای ملک‌حسین و کمیل شمعون، در برابر تحریکات ناصریستها در این دو کشور، به تیرگی بیشتر روابط ایران و مصر منجر شد و در ۱۹۵۹ و آغاز ۱۹۶۰، با جنجال بر سر روابط ایران و اسرائیل، به اوج خود رسید. مطبوعات مصری، که تبلیغات گسترده‌ای را در مورد روابط پنهانی شاه ایران و اسرائیل آغاز کرده بودند، به شایعهٔ تلاش شاه برای شناسایی دوژور اسرائیل دامن زدند. هنگامی که شاه، در مصاحبه با روزنامهٔ کیهان، اعلام کرد ایران، در سالهای پایانی دههٔ ۱۹۴۰، اسرائیل را به صورت دو فاکتو، و نه دوژور، شناسایی کرده است و درصدد نیست پا را از این فراتر بگذارد، مطبوعات مصری با حذف بخشهایی از این مصاحبه چنین وانمود کردند که شاه شناسایی کامل اسرائیل را تأیید کرده است.

این مسئله به اقدام خشمگینانهٔ ناصر برای قطع رابطه با ایران و آغاز دشمنیهای بیشتر بین جمال عبدالناصر و محمدرضاشاه پهلوی منجر شد. میانجیگریهای کشورهای میانه‌رو عرب، چون اردن و لبنان، نیز نتوانست به تیرگی روابط ایران و مصر پایان دهد، اما خشم شاه را، به مواضع ناصر و احتمال دست‌زدن به اقدام واکنشی برای فرستادن سفیر رسمی به اسرائیل، تا حدی فرو نشاند و سبب شد شاه از این کار خودداری کند و به اتحادیهٔ عرب قول دهد که از شناسایی کامل (دوژور) اسرائیل پرهیز خواهد کرد.

این مسئله سبب شد وزیر خارجهٔ لبنان، که ریاست اجلاس وزرای خارجهٔ اتحادیهٔ عرب را بر عهده داشت، از شاه ایران سپاسگزاری کند.[2] عربستان سعودی نیز از این اقدام

---

1. Badeeb, *op.cit,* pp. 54-5; *Foreign Reports Bulletin (FRB),* 18 May 1959.

2. Badeeb, *op.cit*, p. 56.

شاه خشنود بود و می‌توانست با اطمینان خاطر بیشتری به گسترش رابطهٔ دوستانه با ایران اقدام کند. تیرگی روابط عربستان سعودی و مصر، از سالهای آغازین دههٔ ۱۹۶۰، وارد مرحلهٔ جدیدی شد و رفته‌رفته با حوادث یمن به اوج خود رسید. این دشمنی میان عربستان و مصر سبب شد ایران و عربستان بیشتر به یکدیگر نزدیک شوند؛ شاه ایران نیز از مواضع و جهت‌گیریهای پادشاه عربستان در برابر تندرویهای ناصر پشتیبانی می‌کرد.

ایران از دشمنی بین نظام سعودی و انقلابیون مصری آگاهی داشت و نمایندگیهای سیاسی ایران شرح این تیرگی روابط را گزارش می‌کردند؛ از جمله گزارش سفارت ایران در جده، که اختلافات قاهره و ریاض را دنبال می‌کرد. نمایندگی ایران، در اواسط ۱۹۵۷، از اقدامات وابستگان نظامی مصر در کشورهای عرب گزارشی تهیه کرد و نوشت این اقدامات سبب طرد آنها از این کشورها شده است. اردن و مصر از جملهٔ این کشورها بودند. به گزارش سفارت ایران از جده این مسئله به تیرگی شدید رابطهٔ سعودیها و مصریها منجر شد و «حتی میسیونی هم برای رفع سوءتفاهمات از طرف جمال عبدالناصر به جده آمدند که نتوانستند در این زمینه توفیقی به دست آورند».[1] همچنین در گزارش ۱۴ مهر ۱۳۳۶ سفارت ایران در جده آمده است که دولت مصر «از دو عمل اعلیحضرت ملک سعود رنجیده است: ۱.ایشان در موقع مسافرت به آلمان و عبور از بیروت با کمیل شمعون رئیس جمهور لبنان ملاقات نموده‌اند، ۲. با محمود ابوالفتح از مخالفین رژیم فعلی مصر در آلمان دیدار کرده‌اند».[2]

دشمنی مصر و سعودی در ماجرای اتحاد مصر و سوریه و شکل‌گیری جمهوری متحدهٔ عربی، در ۱۹۵۸، و به دنبال آن بحرانهای لبنان و اردن و سرانجام کودتای ۱۹۵۸ ملی‌گرایان عرب علیه نظام پادشاهی عراق، مقامات سعودی را بیش از گذشته به اقدامات ناصریستها در جهان عرب مشکوک کرد.[3]

مطبوعات مصر تبلیغات گسترده‌ای را علیه سعودیها آغاز کردند و این کشور را به خرابکاری در جمهوری متحده و تلاش برای درهم شکستن آن متهم می‌کردند. مطبوعات

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۹، پروندهٔ ۲۸، سال ۱۳۳۶، «اوضاع سیاسی و اداری عربستان».
۲. همان.
۳. در مورد اختلافات بین عربستان و مصر از سال ۱۹۵۸ به بعد، به‌ویژه تا اوایل دههٔ ۱۹۶۰، نک:
David Holden and Richard Johns. *The House of Saud: The Rise of the Most powerful Dynasty in the Arab world,* NewYork: Rinehaut and winston, 1981, pp. 197-223.

مصر گزارشهایی از این تلاشها منتشر کردند که ادعا می‌کردند مستند است، از جمله دادن کمک مالی به افسران سوری (سرهنگ سراج) برای کارشکنی در کار جمهوری متحدهٔ عربی.[۱] سفارت ایران در توکیو، طی گزارشی در ۵ فروردین ۱۳۳۷، به بازتاب تبلیغات رسانه‌های مصری علیه ملک‌سعود پرداخت و نوشت روزنامه‌های ژاپنی اتهامات مقامات مصری علیه پادشاه عربستان را، مبنی بر اختصاص مبالغ هنگفت برای از بین بردن ناصر، بازتاب داده‌اند. مطبوعات ژاپنی همچنین اخبار مطبوعات مصر را بازتاب دادند و به شایعهٔ بروز اختلاف میان خاندان سعودی، به‌ویژه بین ملک‌سعود و ولیعهد او ملک فیصل، پرداختند و تفویض اختیارات ملک‌سعود به برادر خود فیصل را شکست ملک‌سعود و پیروزی جمال عبدالناصر دانستند.[۲] بنابر این گزارش:

> مقامات مصری می‌گویند که بر عهده گرفتن این قوا و اختیارات از طرف فیصل به این معنا است که اکنون تمام اختیارات در ید قدرت او قرار گرفته و مالاً عربستان به جمهوری متحدهٔ عرب خواهد پیوست... اما در واشنگتن این عقیده وجود دارد که ملک سعود هیچ یک از اختیارات خود را از دست نداده و عربستان سعودی به جمهوری متحدهٔ عرب ملحق نخواهد شد.[۳]

در راستای همین جنگ رسانه‌ای و روانی مصر علیه عربستان، در مارس ۱۹۵۸ نیز روزنامهٔ الشعب، چاپ قاهره، گزارشی انتشار داد که بر اساس آن فیصل، ولیعهد سعودی، «در پاسخ به نامهٔ برادر خود برای مراجعت (از امریکا) به ریاض شرایط زیر را برای همکاری با وی نگاشته است: ۱. بر عهده گرفتن اختیارات کامل نخست‌وزیری و وزارت خارجه، ۲. عدم شرکت مشاورین ملک سعود در جلسات هیئت دولت، ۳. اخراج جمال‌الحسینی مستشار ملک‌سعود از مقام خود، ۴. رسیدگی به توطئه علیه جمهوری متحدهٔ عربی».[۴] روزنامهٔ روزالیوسف، از مطبوعات مصری، گزارشی را مبنی بر استعفای دو تن از کارمندان سفارت عربستان در سوریه، در اعتراض به اقدامات دولت سعودی و بازگشتن به

---

۱. در این مورد نک: احمدی، پیشین.

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، گزارش سفارت ایران در توکیو، کارتن ۱۱، پروندهٔ ۳۲ ـ ۱، سال ۱۳۳۷، «اوضاع داخلی و سیاسی عربستان».

۳. همان.

۴. همان.

عربستان تا اصلاح حکومت سعودی، منتشر کرد. بعدها، گزارش دیگری این گزارش روزالیوسف را تکذیب کرد.[۱]

ناصریستها همچنین به جنگ روانی گسترده‌ای علیه سعودی دست زدند. آنان می‌خواستند با انتشار اخبار نادرست یا تفسیر دگرگونیهای سیاسی عربستان از اختلافات میان خاندان سعودی به نفع خود بهره گیرند، از جمله جنگِ روانیِ انتشار اخبار مربوط به شکل‌گیری جریانهای سیاسی در عربستان علیه سیاستهای ملک‌سعود. علاوه بر مطبوعات مصر، مطبوعات متحد آنها در دمشق نیز همین سیاست را دنبال می‌کردند. سفارت ایران در سوریه از دمشق گزارشی را، در اوایل ۱۹۵۹، به تهران فرستاد که در آن به تأسیس «جبههٔ متحد ملی» در عربستان سعودی، از قول جراید دمشق، اشاره شده بود.

بنا بر این گزارش، جبههٔ نامبرده هفت درخواست مهم از امیرفیصل (و نه ملک سعود!) مطرح کرده بود. تخلیهٔ پادگانهای امریکایی در ظهران، تأسیس مجلس مقننه، آزادی مطبوعات، پیوستن به جمهوری متحدهٔ عربی، رسیدگی به حقوق مالی کارکنان آرامکو، لغوِ برده‌فروشی، برابری شیعیان با سنیها در امور حقوقی و آزادی فرایض مذهبی آنها از جمله خواسته‌های جبههٔ متحد ملی بود.[۲] بسیاری از این تبلیغات نادرست از کار درآمد، چون مواضع بعدی مقامات سعودی، به‌ویژه فیصل، علیه جمهوری متحدهٔ عربی و هماهنگ با سیاستهای ملک‌سعود بود.

با این همه، عربستان سعودی در راه تنش‌زدایی با قاهره تلاش می‌کرد، از جمله سفر امیرفیصل به قاهره و تلاش برای بهبود روابط قاهره و ریاض. فیصل همچنین، با در پیش گرفتن مواضع نرم، درصدد برآمد مصریها را به در پیش گرفتن سیاست میانه‌روی تشویق کند. ضیاءالدین قریب، نمایندهٔ ایران در مصر، در جریان سفر فیصل با او ملاقات کرد. در این ملاقات، فیصل به تیرگی روابط با امریکا و مصر و رفتن مصر به‌سوی بلوک شرق اشاره کرده بود. به گفتهٔ فیصل، سیاستهای امریکا و خودداری آن از دادن هرگونه کمک مالی و اقتصادی و فروش اسلحه به مصر و خرید مواد اولیهٔ صادراتی آن کشور، دولت مصر را به

---

۱. همان.

۲. همان؛ درمورد گروههای مخالف مورد حمایت ناصریستها در عربستان، نیز نک:

Mordechai Abir, *Saudi Arabia in the Oil Era, Regime and Elites: Conflict and Cooperation*, Boulder: Westview Press, 1988, pp. 74-78, 112-120.

برقراری رابطه با شوروی وادار کرده است.[۱] به دنبال این اقدام آشتی‌جویانه امیرفیصل، جمال عبدالناصر، عبدالحکیم عامر، معاون خود، را به عربستان فرستاد تا برای بهبود روابط تلاش کند.

با این همه، این تلاشها نتوانست از گسترش اختلافات سعودی و مصر جلوگیری کند. گسترش اختلافات میان دو کشور بیشتر به دگرگونیهای بعدی خاورمیانه عربی مربوط می‌شد. جمهوری متحدهٔ عربی، که از اتحاد مصر و سوریه به وجود آمده بود، علاوه بر سعودی، کشورهای هم‌جوار را نیز نگران کرد. در برابرِ جمهوری متحدهٔ عربی و برای مقابله با چالشهای وحدت‌گرایانهٔ آن، اتحاد دیگری به نام اتحاد هاشمی (دول فدرال) در حال شکل‌گیری بود که در آن دو کشور عراق و اردن، که هر دو از خاندان هاشمی بودند، حضوری چشمگیر داشتند.[۲]

مطبوعات سوریه و مصر، که حملات گسترده‌ای را علیه ملک‌سعود آغاز کرده بودند، عربستان سعودی را محرک اصلی اما پشت پردهٔ این اتحاد محافظه‌کارانه میان عراق و اردن می‌دانستند و ضمن حمله به رژیمهای عراق و اردن، به عربستان سعودی نیز حمله‌ور می‌شدند. سفارت ایران در جده، طی گزارشی در اواسط ۱۹۵۸، به این نکته اشاره کرد:

> رادیوها و مطبوعات دول فدرال عرب (اردن و عراق) و جمهوری متحدهٔ عرب (مصر و سوریه) به مشاجرات کلامی مشغول هستند و گاهی هم مقامات عالیهٔ کشور عربی سعودی مورد حمله شدید ادارهٔ تبلیغات جمهوری متحدهٔ عرب واقع می‌گردند، ولی به دستور ملک‌سعود رادیو و مطبوعات سعودی هیچ‌گونه پاسخی در این‌باره منتشر نمی‌کنند و عقیدهٔ اعلیحضرت ملک‌سعود این است که اختلافات فی‌مابین دول عرب باید برطرف شود و مشاجرات کلامی به نفع دشمن تمام می‌شود.[۳]

آنچه عربستان و ایران را بیشتر نگران کرد کودتای ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم در عراق بود که نظام پادشاهی عراق را به نظام جمهوری تبدیل کرده بود. در پی این کودتا و دگرگونیهای آن، حملات تبلیغاتی سعودی و جمهوری متحدهٔ عرب علیه یکدیگر شدت یافت.

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، ۱۳۳۷/۹/۱۸، «ملاقات سفیر کبیر ایران ضیاء الدین قریب با امیر فیصل».

۲. دربارهٔ اتحادیهٔ هاشمی عراق و اردن، نک: احمدی، پیشین.

۳. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۱۱، پروندهٔ ۳۲ ـ ۱، سال ۱۳۳۷، «اوضاع داخلی و سیاسی عربستان»، گزارش ۱۳۳۷/۲/۱۰، «سفارت جده به وزارت خارجه».

حملات تبلیغاتی مطبوعات جمهوری متحدهٔ عربی در مقابل سعودی سبب شد مقامات عربستان به اقدام متقابل دست بزنند و تلاشهایی که هر دو طرف برای بهبود روابط در سفر فیصل و سپس عبدالحکیم عامر به‌کار بسته بودند، بی‌نتیجه ماند. دولت سعودی، در پاسخ به این حملات مطبوعاتی قاهره و دمشق، در اواسط ۱۹۶۱ پردهٔ اهدایی مصریها را برای خانهٔ کعبه رد کرد. سفارت ایران در جده طی گزارشی به این مسئله اشاره کرد:

> با بروز اختلافات بین عربستان و مصر، عربستان پردهٔ کعبه را که توسط مصریها تهیه شده و در عید قربان عوض می‌شد نپذیرفته و دستور داده است که این پرده در عربستان تهیه شود. با این حال، روز ۵ ذی‌الحجه سال جاری کشتی حامل ۱۱۰۹حاجی مصری با پردهٔ مزبور در بندر جده لنگر می‌اندازد. مأمورین سعودی، ضمن تشریفات لازم برای پیاده‌شدن حجاج، پرده را نمی‌پذیرند و چون پرده را نمی‌پذیرند کشتی مصری هم اجازه پیاده‌شدن به حجاج نداده و به مصر مراجعت می‌کند.[۱]

ادامهٔ حملات مطبوعاتی مصر، که پس از این ماجرا افزایش یافت، سبب شد عربستان واکنشهای شدیدتری نشان دهد. عربستان در برابر اقدامات جمهوری متحدهٔ عربی، که گروهی را به نام جبههٔ ملی در عربستان درست کرده بود (نک: صفحات پیشین)، به مخالفان جمال عبدالناصر اجازه داد تا «ارگانی به نام مصریهای آزادی‌خواه تشکیل دهند. این گروه، که استادان دانشگاه مصری هستند، همه روزه از رادیو صوت‌الاسلام و مکه فجایع و فضایح و عملیات جمال عبدالناصر را، که به عنوان رژیم دموکراسی انجام می‌دهد، انتشار می‌دهند و اخیراً آنها را در نشریه‌ای به چاپ می‌رسانند».[۲]

از دیگر اقدامات سعودیها در برابر حملات مصریها، اقدام به برقراری رابطه با فرانسه و انگلیس بود. دولت سعودی، در ۱۹۵۶، برای نشان دادن پشتیبانی خود از ناصر، برای ملی کردن کانال سوئز، و همچنین پس از حملات هوایی انگلیس و فرانسه به مصر، روابط خود را با این دو کشور قطع کرده بود.[۳] حملات ناصریستها به سعودی سبب شد مقامات عربستان، پس از چند سال، درصدد برآیند رابطه با انگلیس و فرانسه را از سر بگیرند.

---

۱. همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۲۴، سال ۱۳۴۱، گزارش ۱۳۴۱/۲/۳۰، «اوضاع داخلی و سیاسی عربستان».

۲. همان.

۳. دربارهٔ حمایت سعودیها از مصر در جریان ملی‌شدن آبراه سوئز، نک: Wynbrandt, *op.cit.*, pp. 215-217.

روابط سعودی و فرانسه، در اواسط سپتامبر ۱۹۶۲، از سر گرفته شد. تا آن زمان، ایتالیا حفاظت از منافع فرانسه را بر عهده داشت.[۱] روابط سعودی با انگلیس مشکلات بیشتری داشت، زیرا سعودیها، در دههٔ ۱۹۵۰، با این کشور بر سر واحهٔ بوریمی اختلاف داشتند. سعودیها باور داشتند انگلیس، با حمایت از شیخ‌نشینهای کوچک خلیج فارس، مانع پیوستن واحهٔ بوریمی به عربستان شده است.

در اواخر ۱۹۶۲، با تشدید اختلافات مصر و سعودی و به دنبال مذاکرات قبلی روابط میان انگلیس و عربستان سعودی از سر گرفته شد و کولین کارل، نمایندهٔ دائم انگلیس در سازمان ملل، به عنوان سفیر این کشور در عربستان انتخاب شد.

اوج اختلافات عربستان سعودی و مصر، که تقویت روابط دوستانهٔ ایران و سعودی را سبب شد، کودتای سرهنگان چپ‌گرای یمنی، در ۱۹ سپتامبر ۱۹۶۲، بود. این کودتا، که علیه امام یمن انجام شد، با مخالفت ایران و سعودی هر دو مواجه شد و هیچ‌یک از دو کشور، با سیاستی هماهنگ، رژیم جدید یمن را به رسمیت نشناختند. هر دو کشور نیز، در راستای همین هماهنگ‌سازی روابط و مخالفت با رخنهٔ کمونیسم در خاورمیانه و جهان اسلام، به امام یمن کمک نظامی دادند.[۲] این هماهنگیها، به‌ویژه پس از تهدیدات نظامی مصر و یمن علیه عربستان، افزایش یافت. در ۱۹۶۲، چند فروند هواپیمای نظامی یمن به خاک عربستان تجاوز و آنجا را بمباران کرد. رژیم سرهنگان یمن از دولت عبدالناصر تقاضای کمک کرده بود، مصر نیز نیروهای نظامی خود را به یمن فرستاده بود، دولت سعودی بر آن بود که در واقع این تجاوز را هواپیماهای مصری انجام داده‌اند. سفارت ایران، طی فرستادن گزارشی به تهران، نوشت:

> دولت سعودی نامه‌ای به سفارت کبری شاهنشاهی ایران ارسال کرد که در آن تجاوز هواپیماهای یمن با خلبانهای مصری به خاک عربستان (قریه‌های مرزی)، در صبح جمعه ۲ نوامبر ۱۹۶۲ و کشته و زخمی‌شدن اهالی محکوم شده است. حکومت سعودی گفته است شکی ندارد که این حملات کار یاغیان برضد حکومت یمن نیست، بلکه کار جمهوری متحدهٔ عربی (مصر) است.[۳]

---

۱. همان.

2. Badeeb, *op.cit.*, p. 56.

۳. همان.

در واقع، مداخلهٔ نظامی مصر در یمن، عربستان و ایران را واداشت تا به امام پیشین یمن، که از حکومت برکنار شده بود، کمک نظامی بدهند تا بر ضد کودتاچیان بجنگد.[۱] کمک نظامی ایران به سلطنت‌طلبان یمن، به‌ویژه از سال ۱۹۶۴ به بعد، افزایش یافت.

علاوه بر ایران، کشورهای اردن و مراکش به طرفداران امام (پادشاه) یمن کمک می‌کردند. به نوشتهٔ منابع عربی، گرچه شاه به یمن سرباز نفرستاد، اما با کمکهای نظامی شامل اسلحه، تدارکات و آموزش، از تلاش عربستان سعودی پشتیبانی کرد. ایران، با کمک عربستان سعودی، سربازان یمنی وفادار به سلطنت را به پایگاههای نظامی ایران منتقل می‌کرد و به آنها فنون لازم را آموزش می‌داد.[۲] این دگرگونیها اوج همکاریها و دوستیهای ایران و سعودی در دهۀ ۱۹۶۰ و همچنین بیانگر گسترش جنگ سرد عربی در برابر مداخلات ناصر در یمن بود.[۳]

مسئلهٔ همکاری ایران و عربستان در بحران یمن و گسترش رادیکالیسم به خاورمیانه، برای محمدرضاشاه پهلوی اهمیت بسیاری داشت تا آنجا که او در همان روزهای آغازین بحران، در مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی، گفته بود مداخلهٔ مصر در یمن به منظور ضربه زدن به عربستان سعودی انجام شده و هدف [ناصر] به‌دست‌گرفتن کنترل ذخایر جزیرةالعرب است.[۴]

این هماهنگی سیاستها بین ایران و عربستان با واکنش سخت رادیکالهای پان‌عرب روبه‌رو شد و ملی‌گرایان پان‌عرب در سوریه، که پس از کودتای ۱۹۶۳ حزب بعث روی کار آمده بودند، زمزمه‌هایی را در مورد تعلق استان خوزستان، در جنوب غرب ایران، به جهان عرب آغاز کردند. این دعاوی علیه تمامیت ارضی ایران با واکنش سخت شاه روبه‌رو شد و در حرکتی متقابل، روابط ایران را با سوریه قطع کرد. حزب بعث سوریه، که رقیب اصلی ناصریسم محسوب می‌شد و از عوامل شکست جمهوری متحدهٔ عربی و جدایی این دو کشور از هم بود، خود را پیشتاز پان‌عربیسم و نمایندهٔ «امت عرب» می‌دانست.

طرح دعاوی الحاق‌گرایانه علیه ایران در واقع با روی کار آمدن بعثیها در سوریه و بعدها

---

۱. دربارهٔ رویارویی عربستان و مصر بر سر یمن، نک: Wynbrandt, *op.cit.*, pp. 221-222.

2. Badeeb, *op.cit.*, p. 129.

۳. دربارهٔ کشمکش سعودی و مصر بر سر یمن، نک:
Badeeb, *The saudi-Egyptian Conflict over North Yemen, 1962-1970*, Boulder: Westview Press, 1986.

4. *Foreign Reports Bulltien (FRB)*, 28 Nov. 1962.

در عراق شروع شد. یوسف زعین، نخست‌وزیر سوریه، طی مصاحبه‌ای استان خوزستان را بخشی از سرزمین اعراب خوانده بود، و آن را بخشی از اصول و آرمانهای حزب بعث، که به شکل‌گیری وطن بزرگ‌تر عربی باور داشت، عنوان کرد.[1] دولت ایران، در پاسخ به این اظهار نظرهای الحاق‌گرایانه، سفیر خود را از سوریه فراخواند[2] و سپس روابط خود را با سوریه قطع کرد.

با گسترش حمله‌های نظامی هواپیماهای مصری، که از جانب یمن به‌سوی عربستان پرواز می‌کردند، ایران نیز حمایت خود را از عربستان گسترش داد. دولت عربستان سعودی نیز، برای مقابله با تجاوزات نظامی علیه خاک خود، سفارت ایران در جده را از این دگرگونیها و تهدیدات آگاه می‌کرد تا سفارت ایران آنها را به اطلاع دولت در تهران برساند. در یکی از این بیانیه‌ها که به سفارت ایران در جده داده شد، دولت سعودی ضمن آگاه کردن ایران از بسیج مردمی در برابر تجاوزات، اتهامات مصر را، مبنی بر اینکه عربستان در یمن نیروی نظامی دارد، تکذیب کرد.[3] علی عاصمی، کاردار سفارت ایران، در یکی از گزارشهای خود نوشت:

> در هفتهٔ نخست نام‌نویسی برای بسیج عمومی در ریاض متجاوز از ۳۰ هزار نفر و در جده ۱۸ هزار نفر داوطلب شده‌اند و از ساعت ۹/۵ تا۱۲ شب در میدان ارتش حاضر و مشغول فراگیری آموزش نظامی‌اند. حتی بعضی خاندان سلطنتی هم در این زمره‌اند.[4]

سفیر ایران در عربستان نیز طی گزارشی، در ۱۸ اسفند ۱۳۴۱، ضمن اشاره به تجاوز هواپیماهای مصری به خاک عربستان و نابودی یک بیمارستان در شهر آبها در منطقهٔ عَسیر، به واکنش دولت عربستان اشاره کرد و نوشت: «امیرفیصل در دیدار از ظهران، در این زمینه گفته است که به جهت حفظ منافع مسلمین و حفظ وحدت نمی‌خواهد دست به مقابله به مثل بزند».[5]

علاوه بر بحث یمن و بحران آن، ایران و عربستان در مورد برخی دیگر از دگرگونیهای منطقهٔ عربی نیز موضع هماهنگ داشتند. یکی از این مسائل اختلافات عراق و کویت و

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۳۵، پروندهٔ ۲۸، سال ۱۳۴۴، «انتشارات مطبوعات عربستان راجع به ایران».
۲. همان.
۳. همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۲۴، گزارش ۴۱/۱۱/۴، «اوضاع داخلی و سیاسی عربستان».
۴. همان.
۵. همان، گزارش ۴۱/۱۲/۱۸، سفیر کبیر ایران.

ادعاهای الحاق‌گرایانه عراقیها دربارهٔ خاک کویت بود. دولت کویت، که به تازگی استقلال خود را به دست آورده بود، در برابر این دعاوی عراقیها هیئتی را به اتحادیهٔ عرب و قاهره فرستاد و خواستار تضمین برای استقلال خود شد.

دولت عربستان سعودی، ضمن حمایت از استقلال کویت و تمامیت ارضی آن، بر طبق تصمیم اتحادیهٔ عرب داوطلب اعزام نیرو به کویت شد. اتحادیهٔ عرب، گرچه زیر نفوذ ناصر بود، ولی از آنجا که در این دوران میان ناصر و عبدالکریم قاسم، رئیس جمهور عراق، دشمنیهایی بروز کرده بود، ادعای عراق را نپذیرفت و با اعزام نیرو موافقت کرد. بنا به تصمیم سعودی و قبول اتحادیهٔ عرب، دولت عربستان سعودی سرلشکر عبدالله عیسی را به فرماندهی کل قوای نیروی اعزامی منصوب کرد و سرتیپ کامل الدباغ السعودی فرماندهی رکن نیروها را بر عهده گرفت. چندی بعد، به‌علت گسترش حملات نظامی مصر و یمن به عربستان، بخش عمده‌ای از این نیروها به کشور خود بازگشتند.

برخی نیروهای معتدل مخالف در ایران حمایت ایران از عربستان و هماهنگی سیاستهای دو کشور را، در سالهای پایانی دههٔ ۱۹۵۰ و اوایل دههٔ ۱۹۶۰ در خاورمیانه، قبول داشتند. در فاصلهٔ سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ که فضای باز سیاسی ایران آغاز شد، دکتر علی امینی مقام نخست‌وزیری را بر عهده گرفت. گرچه علی امینی مخالف سیاستهای داخلی شاه در زمینهٔ مسائل توسعهٔ سیاسی بود، اما از سیاست خارجی او در منطقه، و از جمله هماهنگی با عربستان، بسیار حمایت می‌کرد.

علی امینی، در ۱۳۴۱ به دعوت ملک سعود، در مراسم حج حضور یافت و در جریان ملاقات با پادشاه عربستان سعودی «دربارهٔ لزوم تقویت روابط دو کشور و همکاری نزدیک‌تر میان کشورهای مسلمان، مخصوصاً ایران و عربستان سعودی، در مقابل دولتهای مخالف و مرامهای ضددین و مبادی اسلام مذاکره کردند».[1]

---

۱. همان، گزارش ۱۳۴۱/۱۲/۳۰، سفیر کبیر ایران ضیاءالدین قریب.

فصل پنجم

گسترش روابط در دوران ملک‌فیصل (۱۹۷۵ ـ ۱۹۶۴)

ملک‌سعود در ۱۹۶۴ درگذشت و ولیعهد او، فیصل، به پادشاهی سعودی رسید. ملک‌فیصل، به‌علت فعالیتهای دیپلماتیک خود برای منطقه، شناخته شده بود و رادیکالهای عرب نیز برای او احترام قائل بودند. او درصدد بود با در پیش گرفتن روشهای نوین، به‌ویژه پرداختن بیشتر به مسئلهٔ فلسطین و وحدت کشورهای اسلامی، روابط عربستان با کشورهای عرب و غیرعرب را بهبود بخشد.

چون فیصل در دورهٔ ولیعهدی خود به ایران سفر کرده بود و پادشاه ایران نیز او را به‌خوبی می‌شناخت، روابط ایران و عربستان به‌سرعت گسترش یافت. شخصیت فیصل تنها عامل گسترش این دوستی نبود، و منافع و دیدگاهها و سیاستهای مشترک دو کشور، در برابر دگرگونیهای منطقه‌ای و جهانی، عامل نخستین آن به‌شمار می‌رفت.

چالش رادیکالیسم عربی، به‌ویژه ناصریسم، و رخنهٔ اتحاد جماهیر شوروی و ایدئولوژی کمونیسم در خاورمیانه و به‌ویژه منطقهٔ خلیج‌فارس همچنان بزرگ‌ترین عامل نزدیکی روابط فیصل و محمدرضاشاه پهلوی بود. هر دو رهبر از سیاست همبستگی اسلامی حمایت می‌کردند، که درواقع جانشین وحدت مبتنی بر اندیشهٔ پان‌عربی یا پرولتاریایی قلمداد می‌شد. یگانگی دیدگاهها و سیاستهای دو کشور ایران و عربستان، به عنوان قدرتمندترین کشورهای اقتصادی منطقه، سبب می‌شد کشورهای میانه‌رو عربیِ دیگر، نظیر لبنان، اردن، کویت و عمان، نیز از الگوی ایران و عربستان پیروی کنند.

به‌طور کلی، مهار رادیکالیسم چپ مارکسیستی و عربی و گسترش همبستگی اسلامی را، تا ۱۹۶۸، عامل نخستین نزدیکی روابط ایران و عربستان می‌توان دانست. از ۱۹۶۸ به بعد، مسئلهٔ بیرون‌رفتن انگلیس از خلیج‌فارس و امنیت منطقه به مهم‌ترین

نگرانی دو کشور تبدیل شد و تهران و ریاض را به همکاری با یکدیگر، برای جلوگیری از رخنهٔ شوروی و تندروی منطقه‌ای، واداشت. گرچه در این دوره بحران بحرین و جزایر سه‌گانه در خلیج فارس و ادعای ایران دربارهٔ مالکیت بر بحرین و جزایر تا حدی در روابط ایران و عربستان خلل ایجاد کرد، اما هرگز به تیرگی روابط نینجامید. سیاست نوین ایالات متحدهٔ امریکا، مبنی بر پشتیبانی از کشورهای دوست و قدرتمند منطقه‌ای برای جلوگیری از رخنهٔ کمونیسم، که به دکترین نیکسون معروف است، نیز به گسترش روابط میان ایران و عربستان کمک کرد.

یکسانی دیدگاههای تهران و ریاض در این مورد سبب شد اختلافات حاشیه‌ای، همچون مسئلهٔ نفت و سیاست قیمت‌گذاری آن، در دوستی دو کشور مهم منطقهٔ خلیج فارس خللی وارد نکند. در این دوره، ایران و عربستان در زمینه‌های فرهنگی و مذهبی نیز با یکدیگر همکاریهای بیشتری داشتند. ملک فیصل، در ۲ نوامبر ۱۹۶۴، رسماً پادشاه عربستان شد. در واقع، او عملاً از مارس ۱۹۶۴ این مسئولیت را برعهده گرفت و شاهزاده خالد را به ولایتعهدی برگزید. عباس آرام، وزیر امور خارجهٔ ایران، در مارس ۱۹۶۴ به عربستان سفر کرد تا مراتب خشنودی شاه ایران را از به تخت نشستن ملک فیصل ابراز کند. این سفر در گسترش روابط دوستی عربستان و ایران نقش مهمی بازی کرد و سبب شد ملک فیصل در آغاز سفر خود به کشورهای اسلامی، در آذر ۱۳۴۴/ دسامبر ۱۹۶۵، نخست از ایران دیدار کند و سپس به اردن، لبنان و پاکستان برود. این دیدار به نزدیکی بیش از پیش سیاستهای دو کشور کمک کرد.

مسائلی چون اقدامات ناصر در گسترش ملی‌گرایی عربی در خاورمیانه، ماجرای یمن، مسائل خلیج فارس، مسئلهٔ نفت و بلندپروازیهای شوروی برای رخنه در منطقه از جمله موضوعاتی بود که محمدرضاشاه پهلوی و ملک فیصل به آن پرداختند.[1] بیانیهٔ پایانی دیدار رهبران ایران و عربستان بیانگر همگونی دیدگاههای آنان در برابر دگرگونیهای منطقه‌ای بود. در این بیانیه موارد زیر آمده بود:

۱. دو کشور طرفداری کامل خود را از حقوق ملت فلسطین بر حسب تصمیمات سازمان ملل اعلام می‌کنند.

---

1. Saeed M. Badeeb, *Saudi-Iranian Relations, 1932-1982*, London: Center for Arab-Iranian Studies and Echoes, 1993, p. 58.

۲. از حقوق ملت یمن برای تعیین مسالمت‌آمیز سرنوشت خود بدون هیچ گونه نفوذ خارجی طرفداری می‌کنند.

۳. شاه و ملک فیصل از سران کشورهای اسلامی برای وحدت نظر و دفاع از مصالح مشترک خود با حضور در کنفرانسی اسلامی دعوت کردند.[۱]

ملک فیصل، در بازگشت از سفر ایران، خشنودی خود را از توجه شاه به اوضاع شبه‌جزیرهٔ عربستان ابراز کرد.[۲] دولت ایران نیز دیدار ملک فیصل را «گامی مهم در فراهم‌سازی زمینهٔ وحدت کشورهای اسلامی» دانست.[۳] گرچه شاه ایران از پیشنهادهای فیصل در مورد نقش اسلام و بهره‌برداری از آن برای همبستگی اسلامی پشتیبانی می‌کرد، اما تأکید می‌کرد به‌جای اسلام سنتی، اسلامی مدرن و سازگار با پیشرفت و ترقی ارائه شود.

به نوشتهٔ بادیب، پژوهشگر سعودی، شاه در گفت‌وگویی خصوصی گفته بود:

> می‌ترسم این تصور نادرست به وجود آید که اسلام با پیشرفت واقعی مخالف است و اینکه گردهمایی رهبران اسلامی به باشگاهی از پادشاهان تبدیل شود. امیدوارم که ملک فیصل بر یک اسلام مدرن تأکید کند و نشان دهد که چگونه می‌توان از آن برای دست‌زدن به پیشرفت راستین بهره‌برداری کرد.[۴]

سفر ملک فیصل به ایران نه تنها به گرمی بیشتر روابط دو کشور کمک کرد، بلکه سبب شد افکار عمومی و رسانه‌های ایران نیز دیدگاه مثبت‌تری دربارهٔ رهبر سعودی در پیش گیرند؛ مثلاً، مطبوعات ایران شدیداً به اقدام شهردار نیویورک برای در پیش گرفتن رفتار دور از ادب و نزاکت دیپلماتیک با ملک فیصل، در زمان سفر او به امریکا، انتقاد کردند. ظاهراً ملک فیصل، در حضور مطبوعات امریکایی در واشنگتن، از صهیونیسم و سیاستهای اسرائیل انتقاد کرده بود، و شهردار نیویورک که از این موضع‌گیری ناراحت شد و میهمانی شامی را که به افتخار فیصل برپا کرده بود لغو کرد. رسانه‌های خبری ایران، در ژوئن

---

۱. علی محقق، اسناد روابط ایران و عربستان سعودی (۱۳۵۷ ـ ۱۳۰۴ش)، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۴۳؛ بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی اسرائیل، کارتن ۶، پروندهٔ ۳۹، سال ۳۹ ـ ۱۳۳۸.

2. Badeeb, *op.cit*. 3. *Iranian Almanac*, 1964-65, p. 253.

۴. مصاحبه با محمدرضاشاه پهلوی، ۳۰ مارس ۱۹۶۶.

Foreign Reports Bulltien (FRB), April 6 1966; Badeeb, *op.cit.*, 1993, p. 59.

۱۹۶۶/خرداد ۱۳۴۵، این اقدام را شدیداً به باد انتقاد گرفته بودند.[1] این موضع‌گیری رسانه‌ها، و احتمالاً دولت ایران، مقامات سعودی را بیشتر بر گسترش روابط با ایران تشویق کرد و سبب شد عمرسقاف، وزیر خارجهٔ عربستان، سفری پنج روزه به ایران انجام دهد.

سقاف به هنگام ورود به فرودگاه مهرآباد تهران در ۵ تیر ۱۳۴۵/ ۲۶ ژوئن ۱۹۶۶ گفت دوستی ایران ـ سعودی نمونهٔ کامل برادری اسلامی و روابط همسایگی است.[2] در این دوران، روابط ایران و عراق بر سر مرزها و مالکیت اروندرود تا حدی رو به تیرگی گذاشته بود و وزیر خارجهٔ عربستان سعودی درصدد بود میان دو کشور میانجیگری کند. شاه اختلاف ایران و عراق بر سر مرزها و اروندرود را با روابط میان عربستان و یمن مقایسه می‌کرد. وزیر خارجهٔ عربستان می‌خواست از میانه‌روی رهبران عراق (برادران عارف)، که سیاست تند عبدالکریم قاسم را کنار گذاشته بودند، بهره‌برداری کند و اختلافات بین ایران و عراق از یک سو، و عراق و کویت از سوی دیگر را حل کند.

ملک فیصل نیز قصد داشت با برپایی اجلاسی این مسائل را میان رهبران عراق، ایران و کویت به بحث گذارد[3] و با زدودن تیرگیها، طرح همبستگی اسلامی را میان کشورهای میانه‌رو خاورمیانه تقویت کند. میانجیگریهای عربستان میان ایران و عراق ظاهراً مفید افتاد و مقامات عراقی با درخواست ایران، مبنی بر تشکیل کمیسیون مشترک مذکور در قرارداد۱۹۳۷ ایران و عراق بر سر آبراه اروندرود، موافقت کرده بودند که کودتای ۱۹۶۸ حزب بعث این فرصت را از میان برد.[4]

ایران و عربستان، در دههٔ ۱۹۶۰، علاوه بر تلاش برای جلوگیری از گسترش رادیکالیسم عربی ناصری ـ بعثی در خاورمیانه و منطقهٔ خلیج فارس در برخی بحرانهای منطقه‌ای، همچون کشمکش هند و پاکستان، سیاستهای هماهنگی در پیش گرفتند. در این کشاکش

---

1. *Ibid.*

2. *Iranian Almanac*, 1967, p. 253.

3. Badeed, *op.cit.*

۴. دربارهٔ این مسئله و نیز قرارداد ۱۹۳۷ و کمیسیون مشترک، نک: گزیدهٔ اسناد مرزی ایران و عراق، تهران: واحد نشر اسناد، ۱۳۶۸، ص۱۳۷ـ۶۱؛ محسن گنج بخش زمانی، «نقش انگلیس در انعقاد معاهدهٔ سرحدی ۱۹۳۷ ایران و عراق»، فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی، ش ۱۹، تابستان ۱۳۸۳، ص ۲۷۵ ـ ۲۳۳؛ مسعود کوهستانی‌نژاد، چالشها و مقالات ایران و عراق در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۴، ص ۳۷۹ ـ ۳۳۹.

به‌ویژه در جنگ ۱۹۶۵، ایران و عربستان از پاکستان در برابر هند، حمایت کردند. حمایت ایران از پاکستان فقط جنبهٔ راهبردی نداشت، و از هم‌پیمانی آنها در پیمان سنتو یا سازمان عمران منطقه‌ای[1] ناشی نمی‌شد، بلکه جنبه‌های امنیتی و عقیدتی نیز داشت. چون بلوک شرق، به‌طور کلی، از هند حمایت می‌کرد و هند نیز با اتحاد جماهیر شوروی رابطه داشت، شکست پاکستان در کشمکش با دهلی‌نو گسترش نفوذ کمونیسم در منطقه قلمداد می‌شد. این نکته به تلاشهای اتحاد جماهیر شوروی و جریانهای چپ‌گرایانه برای دامن زدن به شکافهای قومی در بلوچستان و پاکستان مربوط می‌شد.[2] به این علت، ایران با پاکستان منافع مشترکی داشت. همچنین ایران نیز، همانند عربستان سعودی، با توجه به مسلمان‌بودن اکثریت مردم پاکستان از این کشور حمایت می‌کرد.

هم شاه و هم فیصل احساس می‌کردند غرب، و مخصوصاً ایالات متحدهٔ امریکا، پاکستان را رها کرده‌اند، اما در مقابل، شوروی از هند حمایت می‌کند. شاه و مقامات پاکستان تصور می‌کردند به‌علت عضویت اسلام آباد در سنتو، غرب و امریکا باید از این کشور حمایت سیاسی ـ نظامی کنند. این برداشت به‌ویژه پس از جنگ ۱۹۶۲ هند و پاکستان به وجود آمد، و برخی تحلیلگران بر آن‌اند که شکل‌گیری سازمان عمران منطقه‌ای پیامد همین سرخوردگی ایران، پاکستان و ترکیه از سنتو و حمایت‌نکردن این سازمان از پاکستان و ترکیه در کشاکش بحرانهای هند و پاکستان و بحران قبرس و نظایر آن بوده است.[3]

بدین ترتیب، ایران و عربستان هر دو حمایت خود را از اسلام‌آباد، در جریان جنگ ۱۹۶۵، و پس از آن کشمکش بر سر ایالت کشمیر اعلام کردند. هر دو کشور گمان می‌کردند قدرتهای غربی به پاکستان خیانت کرده‌اند. هر دو نیز بر اهمیت حمایت از پاکستان، به عنوان عضو فعال سنتو، و مهم‌تر از آن یک کشور مسلمان، آگاه بودند.[4]

در کنار مسئلهٔ پاکستان، تلاش مشترک ایران و عربستان برای جلوگیری از رخنهٔ

---

1. Regional Cooperation Development (RCD).

۲. در مورد تلاش شوروی برای رخنه در بلوچستان پاکستان و ایران، نک:

Seligs, Harrison, *In Afghanistan's shadow: Baluch Nationalism and soviet Temptation,* Washington D. C: Carnegie, 1980, pp. 127-132.

۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: البرز، ۱۳۷۳، ص ۳۴۱-۳۳۵.

4. Badeeb, *op.cit.*

رادیکالیسم پان‌عربی در منطقهٔ شبه‌جزیرهٔ عربستان و خلیج‌فارس در دورهٔ زمامداری فیصل نیز همچون دوران ملک‌سعود ادامه یافت. ایران، به‌ویژه در نیمهٔ نخست دههٔ ۱۹۶۰، به نیروهای طرفدار نظام سلطنتی پیشین این کشور کمکهای نظامی نیز می‌کرد و همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، نیروهای نظامی یمنی را در خاک ایران آموزش می‌داد.[۱]

بحران، در ۱۹۶۷، وارد مرحلهٔ جدیدی شد، زیرا در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ در پی کودتایی، رژیم چپ‌گرای سوسیالیستی به رهبری سرهنگان طرفدار ناصر در یمن جنوبی بر روی کار آمد. رژیم جدید، که سیاستهای تند و دشمنانه‌ای در برابر عربستان و دیگر رژیمهای محافظه‌کار عرب در شبه‌جزیره و منطقهٔ خلیج فارس در پیش گرفته بود، نه تنها حساسیت عربستان بلکه دیگر دولتهای عربی، مانند سلطان‌نشین عمان و شیخ‌نشینهای جنوب خلیج فارس، را برانگیخت.

این دگرگونیها سبب شد سایر کشورهای عربی منطقه نیز به بلوک ایران ـ عربستان بپیوندند و از گسترش تندرَوی عربی و رخنهٔ کمونیستی احساس خطر کنند. از این پس، همکاریهای ایران و عربستان وارد مرحلهٔ جدیدی شد. ایران و عربستان، برای همکاریهای گسترده‌تر در این زمینه، درصدد برآمدند تا اختلافات پیشین میان خود را بر سر فلات قاره و جزایر خلیج فارس کنار گذارند. کنارگذاشتن این اختلافات وقتی به ضرورتی اساسی تبدیل شد که حزب پان‌عرب رادیکال بعث، در ژوئیهٔ ۱۹۶۸، در پی کودتایی خونین علیه عبدالرحمان عارف، دوست عربستان و ایران، قدرت را به‌دست گرفت.

این چالش جدید، به تلاشهای پیشین برای حل اختلافات ایران و عربستان شتاب داد. بر اساس این توافق، حاکمیت عربستان بر جزیرهٔ عربی و حاکمیت ایران بر جزیرهٔ فارسی رسمیت یافت و خط مرزی فلات قاره تعیین شد. اسناد این قرارداد، در ۱۱ بهمن ۱۳۴۷، در جده مبادله شد. بر این اساس، ایران در جزیرهٔ فارسی پایگاه نظامی دریایی داشت و می‌توانست از آن برای استخراج نفت از زیر آبهای خلیج فارس استفاده کند. منوچهر اقبال، مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران، و احمد زکی یمانی، وزیر نفت عربستان سعودی، اسناد این توافق را امضا کردند. مادّهٔ نخست این توافق‌نامه چنین می‌گفت:

---

1. *Ibid.,* p. 129.

طرفین متقابلاً حق حاکمیت ایران را بر جزیرهٔ فارسی و حق حاکمیت عربستان را بر جزیرهٔ عربی به رسمیت می‌شناسد. هر یک از جزایر دارای کمربندی از دریای ساحلی به عرض ۱۲مایل دریایی از حد پست‌ترین خط جزر از هر یک از جزایر مذکور خواهد بود. در ناحیه‌ای که کمربندهای مزبور تداخل می‌نمایند، یک خط مرزی که دریای ساحلی دو جزیره را جدا نموده و در تمام طول خود از حد پست‌ترین جزر هر یک از دو جزیره به فاصلهٔ مساوی باشد ترسیم خواهد شد.[۱]

پس از توافق امریکا و شوروی در سازمان ملل بر سر اینکه از بستر دریا استفادهٔ نظامی نکنند، در ۱۹۶۹، وزارت خارجهٔ ایران از عربستان سعودی خواست تا به‌علت اهمیت این مطلب و آثار آن برای ایران، کویت و عربستان، این کشورها باید به اقدامی مشترک دست بزنند و از کشورهای بزرگ و سازمان ملل بخواهند که «توافقهای حاصله، مستقیم یا غیرمستقیم، شامل خلیج فارس نشود».[۲] دولت عربستان نیز طی نامه‌ای از دولت ایران خواسته بود آثار این توافق بین‌المللی بر منطقهٔ میان سه کشور را بیشتر توضیح دهد تا سه طرف به اقدامی مشترک ضروری دست بزنند.[۳] توافق دو کشور بر سر فلات قاره، زمینهٔ همکاریهای بیشتر را، به‌ویژه با توجه به تهدیدهای برآمده از روی کارآمدن رژیم پان‌عرب یمن جنوبی و حزب بعث در عراق، فراهم کرد. در همین دوران، انجمن دوستی ایران-عربستان، که پس از سفر ۱۹۶۵ فیصل به ایران، به ریاست امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر ایران، شکل گرفته بود و دفتر کاری در تهران و ریاض داشت،[۴] فعالیتهای خود را بیشتر کرد.

در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۶۰، ایران موضع خود در برابر مسئلهٔ فلسطین و کشمکش عربی-اسرائیلی را به موضع اعراب نزدیک‌تر کرد. این امر، به‌ویژه پس از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، شتاب گرفت. پس از این جنگ و به‌ویژه پس از اینکه اسرائیل دو منطقهٔ کرانهٔ باختری و نوار غزه را اشغال کرد، محمدرضاشاه پهلوی آشکارا اسرائیل را محکوم کرد و خواستار پایان اشغال کرانهٔ باختری و نوار غزه شد. مسئلهٔ اعراب و اسرائیل و گزارشهای مربوط به روابط ایران و اسرائیل از مسائل مهم اختلاف‌برانگیز بین ایران و

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی ایران در جده، موافقت‌نامهٔ فلات قاره، کارتن ۱۵، پروندهٔ ۱۲، سال ۱۳۴۷.
۲. همان، کارتن ۱۷/۱، پروندهٔ ۳۱، سال ۱۳۴۸.
۳. همان، نامهٔ ۱۳۸۹/۵/۲۲، وزارت خارجهٔ عربستان سعودی.
4. *Iranian Almanac*, 1964-65, p. 253.

عربستان بود، و این مسئله، در دههٔ ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، بارها و بارها در حاشیهٔ روابط دو کشور مطرح بود.

سعودیها در گذشته چند بار به مسئلهٔ فعالیت شرکتهای یهودی ـ اسرائیلی در ایران و نیز احتمال درگیربودن این شرکتها در روابط اقتصادی دو کشور حساسیت نشان داده بودند و در چند مورد نیز در زمینهٔ تحریم شرکتهای اسرائیلی در ایران و یا شرکتهای مرتبط با یهودیان هشدار داده بودند. اندکی پیش از جنگ شش روزه نیز وزارت بازرگانی عربستان سعودی در برابر رابطهٔ برخی شرکتهای ایرانی با اسرائیل و تحریم آنها موضع گرفت. بر اساس اسناد موجود در بایگانی وزارت خارجهٔ ایران، «در پی این تصمیم بسیاری از شرکتهای ایرانی از جمله پلاسکوکار، فریدون زرتشتی و شرکا و صنایع پارس هرگونه وابستگی به اسرائیل را رد کرده و از اینکه کشورهای عرب با آنها معامله نمی‌کنند به وزارت خارجه شکایت کردند».[1] این مسئله در ایران جدی شده بود تا آنجا که شرکت فروشگاه فردوسی نیز هر گونه رابطه با اسرائیل و یهودیان را تکذیب کرد.[2]

موضع‌گیری آشکار شاه و دولت ایران، پس از جنگ شش روزه، به نفع فلسطینیها و محکوم‌کردن اسرائیل برای اشغال سرزمینهای فلسطینی، نقطهٔ عطفی در روابط ایرانی ـ عربی و گرایش ایران به اعراب و جلب دوستی آنها به‌شمار می‌رفت. موضع‌گیری شاه چنان مؤثر بود و سبب خشنودی سعودیها شد که ملک فیصل را تشویق کرد، در دسامبر ۱۹۶۷، برای تشکر از شاه به تهران سفر کند. ملک فیصل، طی سخنرانی در مجلس شورای ملی ایران، در حضور محمدرضاشاه پهلوی، شجاعت او را ستود و تأکید کرد اسلام عامل اتحاد دو ملت است. وی خطاب به شاه ایران اعلام کرد «اکنون زمان آن رسیده است که میان دو کشور همکاری و هماهنگی بیشتری صورت بگیرد».[3] سفر فیصل که چند روز به طول انجامید، در گسترش روابط دو کشور بسیار سودمند بود. هر دو پادشاه توافق کردند وزرای خارجهٔ ایران و عربستان برای تبادل دیدگاههای خود هر از چند گاه با یکدیگر دیدار کنند. در همین سفر، فیصل رسماً از محمدرضاشاه برای دیدار از عربستان، در ۱۹۶۸، دعوت کرد.[4]

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۴، سال ۱۳۴۶.
۲. همان.

3. Badeeb, *op.cit*, p. 60. 4. *Ibid.*

۱. به‌سوی گسترش همکاریهای فرهنگی

هم‌زمان با گسترش روابط سیاسی ایران و عربستان، روابط و مناسبات فرهنگی دو کشور نیز از زمان روی کارآمدن ملک فیصل رو به گسترش گذاشت. با اینکه در سالهای نخستین دهـهٔ ۱۹۶۰، یـعنی در سـالهای ۴۲ ـ ۱۳۴۱، دولت ایـران اعـتراض خـود را مـبنی بـر عرب‌خواندن برخی چهره‌های فرهنگی و علمی ایرانی همچون ابوعلی‌سینا و یـا زکـریای رازی و ابوریحان بیرونی در رسانه‌های سعودی اعلام کرده بود، اما این مسـائل در روابـط کلی سیاسی ایران و عربستان بسیار حاشیه‌ای می‌نمود. روزنامهٔ المدینه، در ۳۰ دی ۱۳۴۲، ابن‌سینا را از افتخارات عرب خوانده بود. افراسیاب نوایی، سفیر ایران، ضمن اعـتراض بـه این روزنامه و در مورد این «اشتباه» تذکر داده و گفته بود «بهتر بود گفته می‌شد ابن‌سینا از مفاخر اسلام است».[1]

پیش از آن، الندوه، روزنامهٔ چاپ مکه، در مقاله‌ای پیرامون «اندیشهٔ عقلی نزد اعراب»، ابن‌سینا زکریای رازی و ابوریحان بیرونی را عرب خوانده بود؛ سفارت ایران ضمن تذکر به آن روزنامه پیشنهاد کرده بود «بهتر بود عنوان مقاله "اندیشهٔ عقلی در اسـلام"»[2] گـذاشـته می‌شد.

چنان‌که گفته شـد، ایـن مسـائل جـزئی خـلل چـندانـی در گسـترش روابـط سـیاسی و اقتصادی دو کشور وارد نمی‌کرد. در همین دوره، روابط فرهنگی و آموزشی میان ایران و عربستان نیز در حال گسترش بود. همکاریهای دانشگاهی در عرصهٔ پزشکی از این موارد بود. در این دوره، عربستان طرح گسترش آموزش پزشکی را در دانشگاههای خود در دست داشت و بیشتر مایل بود از کشورهای قدرتمند مسلمان، همچون ایران، یاری بخواهد. در همین زمینه، یوسف المهاجری، وزیر بهداری سعودی، گفته بود ایران اعلام آمادگی کرده است به عربستان پزشک و لوازم تدریس پزشکی در دانشگاه را بدهد.

ظاهراً، در نامه‌ای که وزارت بهداری ایران به وزارت بهداشت عربستان فـرستاد، آمـده بـود: «اعـلیحضرت شـاهنشاه (ایـران) بـرادر اعـلیحضرت مـلک‌سعودند و روابـط دیـنی و همسایگی ایجاب می‌نماید که با شما همکاری نموده و همه‌گونه خدمت برای شما انجام

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۹، پروندهٔ ۱۸، سال ۱۳۴۲؛ برای آگاهی از متن کامل نامهٔ سفیر ایران به سردبیر روزنامهٔ مدینه و نیز متن کامل مقاله المدینه دربارهٔ ابن‌سینا، نک: محقق، پیشین، ص ۲۲۰ ـ ۲۱۸.

۲. همان، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۵، سند نمرهٔ ۷۶۵.

دهیم».[۱] وزیر بهداری عربستان همچنین ابراز تمایل کرده بود دانشجویان سعودی را برای فراگیری رشته‌های پزشکی، به خرج عربستان، به ایران اعزام کند.[۲] در این نوع روابط آموزشی و فرهنگی، دانشگاه شیراز پیشتاز بود، و شاید هم به‌علت نزدیکی به عربستان برگزیده شده بود. مدتی بعد نیز هیئتی از بانوان آموزگار عربستان سعودی، برای آشنایی با تجربهٔ آموزش و پرورش در ایران، به ایران سفر کردند.[۳]

به دنبال ابراز تمایل دو کشور به گسترش روابط فرهنگی، سفارت ایران در جده، طی گزارشی محرمانه، به وزارت امور خارجهٔ کشور راهکارهایی برای توسعهٔ روابط فرهنگی بین دو کشور ایران و عربستان عرضه کرد. در این گزارش، سفیر ایران، ضمن اشاره به فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی سایر کشورها در عربستان، بر اهمیت کارهای فرهنگی و تبلیغی برای معرفی ایران و پیشرفتهای ایران، به‌ویژه در دوران حج، تأکید کرد. از پیشنهادهای سفیر ایران تأسیس خانهٔ فرهنگی در محل سفارت ایران در جده بود. وی از دادن چنین پیشنهادی این اهداف را دنبال می‌کرد: به نمایش گذاردن نشریات، کتابها و فیلمهای ایرانی، تلاش برای رفع شبهات موجود دربارهٔ ایران، مقابله با یاوه‌هایی که مغرضین دربارهٔ بی‌اعتنایی ایرانیان به دین اسلام و نفوذ تمایلات یهودی و زرتشتی در ایران مطرح کرده‌اند، مقابله با اکاذیب علمای وهابی دربارهٔ شیعه از طریق توزیع کتابهای درجهٔ اول شیعه در فقه و اصول و کلام و حدیث و تفسیر از علامهٔ حلی و خواجه نصیر. جلب توجه ملک فیصل به گسترش روابط فرهنگی دو کشور، تشکیل جلسات سخنرانیهای زبان‌دانان ایران در عربستان، تأسیس نمایشگاه دائمی در سفارت ایران در جده، برای جلوه‌دادن آثار هنری ایران، از دیگر پیشنهادهای سفیر ایران بود. سفیر ایران، در پایان پیشنهادهای خود نوشته بود:

> ایران همیشه به دانش و هنر در بین عرب ضرب‌المثل بوده است. با فعالیتهای پیگیر تبلیغاتی ـ فرهنگی و هنری و اقتصادی به سهولت می‌توان جهان عرب را واقف نمود که این افتخارات منحصر به گذشته نبوده و امروز هم در قلب آسیا مملکتی به وجود آمده است که در آن تعالیم مقدسهٔ اسلام با تازه‌ترین و پیشروترین ترقیات همدوش و هم‌عنان است و

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، گزارش روزنامهٔ البلاد، چاپ جده، ۱۳۴۲/۱/۲۰.

۲. همان.

۳. محقق، پیشین، ص ۲۲۱.

به‌خوبی می‌تواند سرمشق سایر ممالک اسلامی که قدم در راه ترقی نهاده‌اند واقع گردد.[۱]

ابراز تمایل دو کشور برای گسترش روابط فرهنگی سرانجام، در ۱۳۴۶، به قرارداد فرهنگی ایران و عربستان منجر شد. در گزارش نمایندگی ایران در جده، این قرارداد را دکتر هدایتی، وزیر آموزش و پرورش ایران، و حسن آل شیخ، وزیر معارف عربستان، در جده امضا کردند. بر اساس این قرارداد فرهنگی، توافق شد دانشگاه پهلوی شیراز دانشکده‌ای پزشکی در ریاض تأسیس کند. فراهم‌کردن تسهیلات برای مبادله، توزیع و فروش کتاب، استفاده از کتب خطی، اجرای برنامه‌های فرهنگی، علمی و ورزشی، تشویق برپایی نمایشگاههای علمی و ادبی و تاریخی، ایجاد تسهیلات در مبادله و نمایش فیلمهای فرهنگی و مستند علمی، مسافرت دسته‌جمعی استادان و دانشجویان و فرهنگیان به کشورهای یکدیگر، تبادل استادان، سخنرانان و ورزشکاران، تدریس زبان دو کشور توسط استادان کشورها، اعطای بورس تحصیلی به اتباع یکدیگر، تأسیس انجمنهای فرهنگی در پایتخت دو کشور و اقدام برای معادل شناختن مدارک تحصیلی دو کشور از جمله مفاد این عهدنامهٔ فرهنگی بود.

دو کشور کمیسیون مشترکی را نیز برای اجرای این توافق‌نامه سازماندهی کردند. سفارت ایران از جده گزارشی دربارهٔ بازتاب این توافق فرهنگی نوشت:

> استقبال از این قرارداد بی‌سابقه است و تیتر اول روزنامه‌هاست. به موجب قرارداد دانشگاه پهلوی با وزارت معارف سعودی، ظرف شش ماه دانشکدهٔ پزشکی ریاض توسط دانشگاه پهلوی ساخته و آماده خواهد شد. این دانشکده ظرفیت صد دانشجو دارد که با ۲۵ نفر شروع به کار خواهد کرد.[۲]

پیش از امضای این توافق فرهنگی، که ۱۱ مادّه داشت،[۳] هیئتی از دانشگاه پهلوی شیراز، در ۲۷ شهریور ۱۳۴۶، برای بررسی و مطالعهٔ طرح تأسیس دانشکدهٔ پزشکی ریاض به عربستان مسافرت کرد و ضمن بازدید از بیمارستان مرکزی و نظامی شهر ریاض، از دانشگاه این شهر نیز دیدار کرد.

---

۱. همان، ص ۲۲۶ ـ ۲۲۲، سند شمارهٔ ۹۵.

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی جده، قرارداد فرهنگی ایران و عربستان، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۱۰۰، سال ۱۳۴۶.

۳. برای آگاهی از متن کامل این توافق، نک: محقق، پیشین، ص ۲۳۴ ـ ۲۳۱، سند شمارهٔ ۹۹.

در اواسط آذر ۱۳۴۶ نیز شیخ حسن بن عبدالله آل شیخ، وزیر معارف سعودی، برای امضای نهایی دو قرارداد فرهنگی دیگر با وزارت آموزش و پرورش و دانشگاه پهلوی شیراز به ایران سفر کرد. او پس از بازگشت به عربستان، ضمن اشاره به دیدار با محمدرضاشاه پهلوی و ابراز تمایل وی به گسترش روابط دو کشور، گفت: «ملت ایران بهترین احساسات را نسبت به میهن ما دارند».[1] به دنبال این سفرها قراردادی رسمی برای تأسیس دانشکدهٔ پزشکی ریاض وزیر معارف عربستان و امیر متقی، نمایندهٔ اسدالله علم، رئیس وقت دانشگاه پهلوی، امضا شد و دانشگاه پهلوی شیراز مأمور انجام این کار شد.[2] مدتی بعد، سفارت ایران طی گزارشی از جده اعلام کرد وزارت معارف عربستان سعودی تصمیم گرفته است فارغ‌التحصیلانِ دبیرستانهایِ سعودیِ مایل به تحصیل در رشتهٔ پزشکی را منحصراً به ایران اعزام کند. اسدالله علم، وزیر دربار و رئیس وقت دانشگاه پهلوی شیراز، طی نامه‌ای در آذر ۱۳۴۶ خطاب به شیخ حسن آل شیخ، وزیر معارف عربستان، جزئیات دقیق‌تر تصمیمات دانشگاه شیراز را، در مورد برنامه‌های عملیاتی برای ساختن دانشکدهٔ پزشکی ریاض، اعلام کرد.[3]

روابط فرهنگی میان ایران و عربستان همانند روابط سیاسی و اقتصادی در طول دههٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ گسترش یافت. دولت سعودی، بر اساس تصمیمات مبتنی بر توافق فرهنگی سال ۱۳۴۶ و توافق تأسیس دانشکدهٔ پزشکی توسط دانشگاه شیراز، دانشجویان خود را برای تحصیل رشتهٔ پزشکی و احتمالاً سایر رشته‌ها به ایران فرستاد. دولت ایران علاوه بر پذیرش این دانشجویان، بورسیه‌هایی را نیز برای دانشجویان سعودی مایل به تحصیل در دانشگاه شیراز در نظر گرفت و وزارت خارجهٔ ایران طی نامه‌ای به سفارت عربستان سعودی، در ۱۳۵۲، موضوعِ دادن اعطای بورس دانشگاه شیراز به دانشجویان سعودی را اعلام کرد.

بر اساس نامهٔ وزارت خارجهٔ ایران، دانشجویان بورسیه «از پرداخت شهریه و سایر هزینه‌های تحصیلی معاف می‌باشند. ضمناً هر یک ۳۰۰۰ ریال کمک هزینه دریافت

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۱۰، سال ۱۳۴۶.
۲. برای متن کامل این قرارداد، نک: محقق، پیشین، ص ۲۲۸ ـ ۲۲۷.
۳. همان، سند شمارهٔ ۱۰۱، ص ۲۳۹ ـ ۲۳۶.

خواهند داشت»[۱]. سفارت عربستان نیز طی استقبال از این تصمیم اعلام کرد دانشجویانی را برای تحصیل در رشته‌های حقوق و پزشکی در نظر می‌گیرد.[۲] برخی از دانشجویان سعودی در رشته‌های اقتصاد و پزشکی دانشگاه شیراز و برخی نیز در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شدند. در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، گزارشهایی در مورد مشکلات امتحانات این دانشجویان و ضعف آنها در زبان انگلیسی، که زبان رسمی دانشگاه پهلوی شیراز بود، اشاره شده است.

در میان دانشجویان سعودی، برخی دانشجویان دختر نیز در رشتهٔ پزشکی در دانشگاه شیراز تحصیل می‌کردند.[۳] در مورد احتمال اشتغال به تحصیل دانشجویان ایرانی در عربستان گزارشهای چندانی در اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران در دست نیست. فقط در یکی از گزارشهای مربوط به امور بحرین، در ۱۳۴۹، به اشتغال به تحصیل سه دانشجوی ایرانی در دانشکدهٔ امور مذهبی عربستان اشاره شده است.[۴]

بهره‌برداری پژوهشگران ایران از منابع خطی فارسی موجود در عربستان نیز از جمله موارد همکاری فرهنگی دو کشور بود. نسخ خطی کتابهای فارسی، به‌ویژه در مدینه و مکه، بسیار ارزشمند بودند. در ۱۳۴۵، محمدتقی دانش‌پژوه، استاد دانشگاه تهران و از مقامات برجستهٔ بخش نسخ خطی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به عربستان رفت و از نسخ خطی موجود در آن شهرها عکسبرداری کرد.[۵]

۲. تلاش مشترک برای جایگزینی اندیشهٔ همبستگی اسلامی

گسترش روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران و عربستان بر پایه‌ای مشترک استوار بود. برخلاف دیدگاههای انقلابی و رادیکالی، که سیاست خارجی ایران در دورهٔ پهلوی دوم را سیاستی کاملاً غرب‌گرا و بر اساس نزدیکی به غرب و اسرائیل و دوری از جهان اسلام می‌داند، مطالعهٔ دقیق‌تر منابع اصیل، به‌ویژه اسناد بایگانی وزارت امور خارجهٔ ایران و

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۲۱، پروندهٔ ۱۸، سال ۱۳۵۲، «واگذاری بورسهای تحصیلی دانشگاههای ایران».

۲. همان.

۳. همان، پروندهٔ ۸، سال ۱۳۵۲، «واگذاری بورسهای تحصیلی در دانشگاه شیراز».

۴. همان، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۴، سال ۱۳۴۹، «واگذاری بورسهای تحصیلی در دانشگاه شیراز».

۵. تعداد این نسخ خطی ۴۱۴ عدد ذکر شده است اما مشخص نیست که دانش‌پژوه از همهٔ آنها نسخه‌برداری کرده است یا نه. نک: همان، کارتن ۱۲، پروندهٔ ۱۶، سال ۱۳۴۵، آثار فرهنگی ایران و عربستان.

سایر اسناد مرتبط در نهادهای بایگانی، به‌ویژه خاطرات شخصیتهای نزدیک به پادشاهان پهلوی و نیز نوشته‌ها و اسناد و مدارک موجود در عربستان سعودی و نوشته‌های پژوهشگران آن، گویای این نکته است که مسئلهٔ مذهب نقش مهمی در تیرگی و یا نزدیکی روابط دو کشور داشته است.

در حالی که مسئلهٔ اختلافات شیعه و سنی، به‌ویژه تندرویهای وهابیت علیه تشیع در سالهای دههٔ نخست حکومت رضاشاه، نقش مهمی در تیره‌شدن روابط داشت، در دورهٔ محمدرضاشاه پهلوی و روی کار آمدن پادشاهان معتدل سعودی، این اختلافات رفته‌رفته کم‌رنگ شد و با شکل‌گیری بلوکهای جهانی و بلوکهای منطقه‌ای، مسئلهٔ اسلام و همبستگی اسلامی سبب شد روابط ایران و عربستان دوباره گسترش یابد. این نکته، گرچه تا حدی اهمیت سیاسی داشت و چون ابزاری برای رویارویی نظامهای میانه‌روِ خاورمیانه با رژیمهای رادیکال متمایل به بلوک شرق و اتحاد شوروی از آن بهره‌برداری می‌شد، اما نمی‌توان روی آوردن به بحث همبستگی اسلامی را، صرفاً، سیاست ابزارگرایانهٔ دور از اعتقادات مذهبی طرفین، به‌ویژه پادشاه ایران، دانست. خاطرات شخصیتهای بسیار نزدیک به محمدرضاشاه پهلوی، به‌ویژه خاطرات بسیار مهم اسدالله علم، وزیر دربار او، بیانگر نفوذ اعتقادات دینی اسلامی در او بوده است، و موضع‌گیری او در برابر رادیکالیسم اسلامی را بیشتر می‌توان از جنبه‌های سیاسی و کشمکش بر سر قدرت تفسیر کرد، نه از سر اعتقادات ضداسلامی او.

مسئلهٔ همبستگی اسلامی عاملی مهم در برابر گسترش اندیشه‌های کمونیستی بود و نقش مهمی در نزدیک‌سازی دو کشور، در دورهٔ پهلوی دوم، بازی می‌کرد. اندیشه‌های کمونیستی، از نظر شاه ایران و پادشاهان سعودی، نماد اساسی ضداسلامی محسوب می‌شد. البته باید توجه کرد که خاندان سعودی، از دههٔ ۱۹۲۰، بر مسئلهٔ همبستگی اسلامی تأکید می‌کردند، ولی در آن زمان، به‌علت درگیریهای داخلی در شبه‌جزیره و سایر عوامل سیاست مذکور، چندان موفق نبود. جریانهای دیگر خاورمیانه نیز به همبستگی اسلامی توجه می‌کردند، روابط میان ایران و عربستان در قرن بیستم را نمی‌توان بدون توجه به عامل مهم ایدهٔ همبستگی اسلامی دقیقاً بررسی کرد.

چنین که پیش‌تر اشاره شد، ملک عبدالعزیز بن‌سعود، پس از پیروزی بر خاندان هاشمی در حجاز برای تعیین تکلیف آیندهٔ سیاسی شبه‌جزیره، خواستار تشکیل کنفرانسی

اسلامی، با حضور نمایندگان کشورهای اسلامی، شد. این پیشنهاد، که در سالهای ۲۵-۱۹۲۴ چند بار مطرح شد با استقبال چندانی روبه‌رو نشد. در نخستین کنفرانس اسلامی، که در ۱۹۲۶ به ابتکار عبدالعزیز بن سعود بر پا شد، ایدهٔ مذکور با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و اندکی بعد، پیش از رخنهٔ بلوک‌بندی شرق و غرب به خاورمیانه، بحث کنفرانس اسلامی در منطقه مطرح بود.

روزنامهٔ الاهرام مصر، در خرداد ۱۳۳۳/ ژوئن ۱۹۵۴، خبری را مبنی بر برپایی کنفرانس اسلامی در حج آن سال، با حضور سران کشورهای اسلامی، منتشر کرد. به گزارش سفارت ایران از جده، پس از پیگیری سفرای خارجی مقیم جده مشخص شد که این خبر درست نیست. جعفر رائد، کاردار وقت سفارت ایران در عربستان، بر آن بود که احتمالاً این کنفرانس ممکن است «پیشنهاد رهبران جوان مصر، از جمله جمال عبدالناصر، باشد که می‌خواهد به‌جای کنفرانس هر سالهٔ اخوان‌المسلمین، که این چنین حالتی داشت، کنفرانسی بر پا کرده، مسائلی راجع به مسلمین عنوان کنند و از اجتماع مسلمین به نفع خود استفاده برند».[1] بعد از مدتی مشخص شد که ظاهراً قرار است کنفرانسی در بیت‌المقدس بر پا شود که هدفش بحث پیرامون مسئلهٔ فلسطین و اختلافات اعراب و اسرائیل است.

بر اساس گزارش سفارت ایران از جده خطاب به وزارت خارجهٔ ایران، «فکر اولیهٔ این کنفرانس توسط جمعیة‌الاسرا در بیت‌المقدس به وجود آمده است».[2] این جمعیت هیئتهایی را به پاکستان فرستاده و از پاکستان خواسته است دعوت از سایر کشورها را بر عهده بگیرد، اما وزیر خارجهٔ پاکستان، در سفر به مصر، اعلام می‌کند مسئلهٔ فلسطین عربی است و عربها باید پیش‌قدم شوند.

بعد از آن کشورهای اردن، عراق، عربستان اندونزی و پاکستان با این کنفرانس موافقت کردند، ولی مصر به آن پاسخ مساعد نداد. تفسیر نمایندگی ایران از جده آن بود که «مصر نمی‌خواهد نقش رهبری اعراب را از دست بدهد»،[3] و معتقد است که این کنفرانس اختلاف اعراب را بیشتر آشکار می‌کند. کاردار سفارت ایران به وزارت خارجهٔ ایران پیشنهاد کرد چنانچه این کنفرانس شکل بگیرد «خوب است دولت شاهنشاهی هم در آن شرکت کرده و

---

۱. همان، کارتن ۵۷، پروندهٔ ۸، سال ۱۳۳۳، «تشکیل کنفرانس اسلامی در موسم حج در حجاز».

۲. همان. ۳. همان.

در تنظیم برنامهٔ آن دخالت مؤثر نموده و نقش برجستهٔ خود را در برقراری صلح و آرامش در خاورمیانه ایفا نماید».[1]

ظاهراً در آن سال کنفرانس اسلامی، به صورت رسمی، برپا نشد. به گزارش سفارت ایران از جده، این کنفرانس را در مراسم حج حسین الشافعی، رئیس هیئت نمایندگی و سرپرست حجاج مصری، غیررسمی برپا کرد و هیچ‌یک از سران دولتها نیز در آن شرکت نکردند. با این همه، در اوایل سال ۱۹۵۵، انور سادات، از مقامات مهم دولت مصر (رئیس جمهور بعدی)، از عربستان دیدار کرد و در پایان این سفر اعلامیه‌ای مشترک به امضای سادات و ابن‌سعود صادر شد که در آن آمده بود:

> از تصادفهای نیک بود که خدا به ما داد که در مراسم حج سال گذشته با حضرت غلام‌محمد، فرمانروای پاکستان، و آقای جمال عبدالناصر، رئیس جمهور مصر، ملاقات کردیم و میان ما توافق شد که کنفرانس اسلامی جهت بالابردن سطح دینی و فرهنگی و اجتماعی و تقویت روابط دوستی و برادری اسلامی در آیندهٔ نزدیک در مکه تشکیل شود. ملاقات آقای انور سادات، وزیر مشاور و دبیرکل موقت کنفرانس اسلامی، روز پنجشنبه دوم رجب ۱۳۷۴ فرصت خوبی برای این کار بود.[2]

گرچه بحث کنفرانس اسلامی با روی کار آمدن ملک فیصل جدی شد و به مرحلهٔ عملیاتی خود رسید، اما پیش از او نیز این موضوع در روابط ایران و عربستان سعودی و ملاقاتهای رهبران دو کشور مطرح بود. مثلاً در ۱۹۵۵، به هنگام دیدار ملک‌سعود از تهران، بحث پایان دادن به اختلاف کشورهای اسلامی مطرح شد و شاه نیز بر ضرورت این کار تأکید کرد.[3] محمدرضاشاه پهلوی به نوبهٔ خود در جریان دیدار رسمی از عربستان سعودی، در اوایل ۱۹۵۷، در مصاحبهٔ مطبوعاتی با خبرنگاران، به ضرورت برپایی کنفرانس اسلامی اشاره کرد. به گزارش سفارت ایران از جده، شاه در این مصاحبه اعلام کرد «امیدوارم که این کنفرانس با استقبال ملک سعود روبه‌رو شود».[4]

در این دوران، جنگ سرد عربی در خاورمیانه میان میانه‌روها، به رهبری عربستان، و تندروها، به رهبری جمال عبدالناصر، در حال آغازشدن بود و بدیهی بود پیشنهادهای

---

۱. همان.
۲. همان، گزارش ۱۳۳۳/۱۲/۲۸ جده.

3. Badeeb, *op.cit*, p. 87.

۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۱۴۲، پروندهٔ ۵، مسافرت اعلیحضرت به عربستان.

ایران و عربستان در مورد کنفرانس اسلامی می‌توانست موفقیت‌آمیز باشد. پس از پایان سفر محمدرضاشاه پهلوی به عربستان، کمیل شمعون، رئیس جمهور لبنان، و پیش از او نیز عبدالله خلیق، نخست‌وزیر سودان، به عربستان سفر کردند و در بیانیه‌ای مشترک بر تقویت روابط میان کشورهای عرب تأکید کردند.[۱] اندکی پس از این دیدارها، ملک‌سعود، در ۱۱ مه ۱۹۵۷، به عراق سفر کرد. ظاهراً در جریان سفر مذکور، ملک حسین، پادشاه اردن، نیز به عراق سفر کرد و با هم به مذاکره پرداختند.[۲]

هم‌زمان با این رفت‌وآمدها و بحث بر سر برادری اسلامی، گزارشهایی دربارهٔ تلاش برای رفع اختلافات میان شیعه و سنی و نزدیک‌سازی آنها انتشار یافت. به‌گزارش سفارت ایران از جده، این مسئله در جریان بحث برپایی کنفرانس اسلامی انتشار یافته بود. بر اساس این گزارش و به نقل از خبرگزاری خاورمیانه:

> بعضی از بزرگان که در مصر و کشورهای شرقی به امور اسلامی اشتغال دارند از وزیر اوقاف مصر، آقای شیخ احمد باقوری، تقاضا نموده‌اند که کنفرانس اسلامی عمومی در قاهره یا تهران منعقد گردد و علمای شیعه و سنی در آن شرکت کنند و چون در اصول قرآن و سنت اختلافی موجود نیست، لذا برای رفع اختلاف در فرع اقدام نمایند. آقای باقوری موافقت کرده و اظهار داشت نامه‌ای به علمای ایرانی نوشته شود و در هر کشوری که مناسب می‌دانند آن را تشکیل دهند و نامه‌هایی به علمای مسلمین درلبنان، سوریه و رؤسای هیئتهای رسمی اسلامی در عراق و ایران فرستاده شود. در آغاز نامه‌ها این طور شرح داده شد، که مطامعی که موجب دوری اخوت اسلامی است باید از بین برود. آقای باقوری تصریح کرد که بعضی از علمای بزرگ با پیشنهاد تشکیل کنفرانس اسلامی اظهار مسرت نمودند.[۳]

با مرگ ملک‌سعود و روی کارآمدن فیصل، در ۱۹۶۴، مسئلهٔ همبستگی اسلامی بیشتر اهمیت یافت. فیصل زمانی روی کار آمد که به نظر می‌رسید اوضاع یمن به مرحلهٔ بدون بازگشت رسیده است، و امکان بازگرداندن حاکمیت آن کشور به حامیان پادشاه سابق امکان‌پذیر نیست. نیروهای ناصری، که در سراسر خاورمیانهٔ عربی نفوذ گسترده‌ای داشتند، خود را تثبیت کرده بودند. بنابراین، تداوم سیاستهای سخت‌افزاری پیشین دوران ملک‌سعود، که ایران هم در آن به سعودیها بسیار کمک می‌کرد، کاملاً جواب‌گوی مشکلات

---

۱. همان.
۲. همان، کارتن ۵۳، پروندهٔ ۱۱، سال ۱۳۳۶.
۳. همان، کنفرانس برای توافق شیعه و سنی، کارتن ۵۷، پروندهٔ ۱۴، سال ۱۳۳۶.

نبود. ظهور ناصریسم، و خطرناک‌تر از آن گسترش ایدئولوژی کمونیسم، در منطقهٔ خاورمیانه، یک پاسخ ایدئولوژیک بومی می‌طلبید.

طبیعی است که ملی‌گرایی عربی نیز، که بسیار به چپ گرایش پیدا کرده بود و در ناصریسم و بعث‌گرایی جلوه می‌کرد، نمی‌توانست پاسخ‌گوی چالش ایدئولوژیک جذاب سوسیالیستی ـ کمونیستی باشد. در این دوران، اسلام‌گرایی راهکاری اساسی قلمداد شد. فقط فیصل نبود که در این سالها اسلام‌گرایی و همبستگی اسلامی را پاسخ اصلی به این چالش می‌دانست، در مصر، نظریه‌پردازان اخوان‌المسلمین نیز در برابر چالش ایدئولوژیک چپ‌گرایانه کمونیستی و سوسیالیستی عربی به بازسازی ایدئولوژیک خود مشغول بودند. سید قطب، بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز ایدئولوژی اسلام‌گرایانهٔ رادیکال، در همین سالها در داخل و بیرون از زندان مشغول فعالیت بود و انتشار کتاب معروف خود معالم فی الطریق (نشانه‌های راه) را آغاز کرده بود.[1]

در حالی که اسلام‌گرایان فعال درون و برون اخوان‌المسلمین با رادیکال‌کردن جنبش اسلامی در پی پاسخگویی به چالش چپ‌گرایانهٔ کمونیسم و ناصریسم ـ بعثیسم بودند، در شرق عربی، ملک فیصل، با تکیه بر ثروت سعودی، مسئلهٔ میانه‌روی اسلامی را، بر اساس اندیشهٔ همبستگی اسلامی، پیش می‌برد. همان‌گونه که حرکت سید قطب پاسخ ایدئولوژیک اسلام‌گرایی خود را در برابر جنبشهای کمونیستی و پان‌عربی رادیکال ناصری ـ بعثی به پیش می‌برد، فیصل با پیش آوردن گسترده‌تر ایدهٔ همبستگی اسلامی، به عنوان استراتژی سیاسی، به چالش رژیمهای رادیکال متمایل به چپ کمونیستی یا پان‌عربی پاسخ می‌داد.

عواملی چون پیشینهٔ بحث وحدت و همبستگی اسلامی در عربستان و نقش ایران و محمدرضاشاه پهلوی در این زمینه، که او هم از این بحث به عنوان ابزاری در برابر رژیمهای متمایل به بلوک شرق در منطقهٔ خاورمیانه بهره‌برداری می‌کرد، سبب شد

---

۱. در مورد این دگرگونیهای نظری در اخوان و نقش سید قطب، نک: هرایر دکمجیان، جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب، بررسی پدیدهٔ بنیادگرایی اسلامی، ترجمهٔ حمید احمدی، تهران: کیهان، ۱۳۸۳، ص ۱۷۰ ـ ۱۶۴؛ ژیل کپل، پیامبر و فرعون، جنبشهای نوین اسلامی در مصر، ترجمهٔ حمید احمدی، تهران: کیهان، ۱۳۸۳، ص ۷۵ ـ ۳۱.

ملک فیصل، پس از نشستن بر تخت پادشاهی سعودی، ایران را، بیش از هر کشور دیگری، هم‌پیمان و همراه خود بداند. به همین علت، فیصل، با توجه به اهمیت ایران به عنوان یک کشور مهم اسلامی و خاورمیانه‌ای، در ۱۹۶۵ تصمیم گرفت برای دیدار با محمدرضاشاه پهلوی به تهران سفر کند. این سفر در تقویت پیوند دوستی ایران و عربستان بسیار سودمند بود، و پادشاهان دو کشور در پایان این سفر بیانیهٔ مشترکی صادر کردند که در بخشی از آن چنین آمده بود:

> بر کشورهای اسلامی واجب است که مشکلات خود را بررسی کنند، روابط خود را توسعه بخشند و هماهنگ با هم به‌سوی دستیابی به اهداف فوق اسلامی برای رونق و پیشرفت ملل اسلامی حرکت کنند و عدالت اجتماعی را برای آنها به ارمغان آورند.[۱]

بیانیهٔ مشترک ایران و سعودی بر توافق میان دو پادشاه بر ضرورت برپایی کنفرانس اسلامی، برای بحث پیرامون منافع متقابل کشورهای اسلامی و رسیدن به وحدت مسلمانان، تأکید می‌کرد. ملک فیصل، در دسامبر ۱۹۶۷ نیز، به دنبال موضع‌گیری شاه علیه اسرائیل و محکوم‌کردن اشغال سرزمینهای فلسطینی، به ایران آمد و ضمن سپاسگزاری از شاه موضوع وحدت و همبستگی اسلامی را دنبال کرد.

تمایل شاه ایران به بحث همبستگی اسلامی و تأکید بر آن به عنوان راه مقابله با چالشهای منطقه‌ای در این توجه فیصل به اهمیت ایران تأثیر فراوانی داشت. ایران، در آن دوره، از مبتکران و بنیان‌گذاران بحث همبستگی اسلامی بود و، در عین حال، به اهمیت عربستان سعودی، به عنوان مرکز جهان اسلام، و به جایگاه این کشور و نقش اساسی رهبران سعودی در تشویق وحدت نیز توجه داشت.

شاه می‌دانست که شیعیان، در مقایسه با اهل سنت، در اقلیت‌اند و ایران نمی‌تواند رهبر این جریان باشد، بلکه مرکزیت عربستان، به‌علت وجود شهرهای مقدس مکه و مدینه و همچنین نفوذ اقتصادی و معنوی رهبران سعودی در جهان اسلام، اقتضا می‌کند که سعودیها پیشتازی همبستگی اسلامی را در عمل بر عهده بگیرند، اما ایران می‌تواند به عنوان کشوری قدرتمند و بانفوذ در خاورمیانه و جهان اسلام، پشتیبان اصلی این حرکت

---

1. Badeeb, *op.cit*, p. 87; *Al-Manhaj* (Jaddeh), vol. 27, p. 671.

باشد. بدین علت بود که ایران همیشه سعودیها را به در پیش گرفتن این سیاست تشویق می‌کرد و خود نیز، پا به پای سعودیها، در همهٔ گامهای سیاسی و فرهنگی به‌سوی همبستگی اسلامی حرکت می‌کرد.

ایران در گردهماییهای پیش از سفر دسامبر ۱۹۶۵ ملک فیصل، در مورد همبستگی اسلامی، حضوری چشمگیر داشت و همین نکته نیز سبب می‌شد فیصل به در پیشگیری سیاست همبستگی اسلامی‌اش دلگرم شود. یکی از این گردهماییها، که به دومین کنگرهٔ عمومی اسلامی معروف بود، در شهر مکه در ۱۶ آوریل ۱۹۶۵/۲۸ فروردین ۱۳۴۴ بر پا شد. در این گردهمایی، فریدون مشایخی، سفیر ایران، حضور چشمگیری داشت. از ایران علمای بزرگ شیعه، همچون آیت‌الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای، شیخ حسن‌علی راشد، و شیخ عبدالکریم زنجانی، دعوت شده بودند، که دو شخصیت آخر به‌علت کسالت نتوانستند در آن شرکت کنند.[1] در این کنفرانس چند کمیسیون برای پیگیری مسائل اسلامی تشکیل شد. در قطعنامهٔ پایانی این نشست به نقش محوری عربستان در پیگیری وحدت اسلامی اشاره شده بود و تأسیس آموزشگاه و همچنین مجمع اسلامی مرکب از فقها و علما در مکه، برای تبلیغ و دعوت اسلامی، پیش‌بینی شده بود.

در این قطعنامهٔ مفصل، که حدود ۳۵ صفحه بود، به مسائل و مشکلات آن روز جهان اسلام و تلاش کنفرانس و کشورها برای رسیدگی به آنها اشاره شده بود. از جمله مفاد قطعنامهٔ کنفرانس اسلامی مکه، می‌توان به این موضوعات اشاره کرد:

استعمارزدایی از جهان اسلام، پیگیری مسئلهٔ فلسطین، مسلمانان اتیوپی، رفع تبعیض‌نژادی، بحران سومالی، اریتره، سلطهٔ کمونیسم شوروی بر ترکستان شرقی و غربی، مسئلهٔ مسلمانان قبرس، مسلمانان هند، مسئلهٔ کشمیر، مناطق اشغالی مغرب، مسئلهٔ یمن، مالزی، مشکلات گسترش اسلام در زنگبار، ضرورت توجه به قانون‌گذاری اسلامی و مسائل و مشکلات اقلیتهای اسلامی در سایر کشورها.[2] حضور فعال ایران در این نشست و پشتیبانی از موضوع همبستگی اسلامی به نوعی حمایت از موضع سعودی و ملک فیصل در رویارویی با چالشهای منطقه‌ای رادیکالیسم پان‌عربی ناصری و بعثی بود.

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۱۱، پروندهٔ ۴، سال ۱۳۴۴، «شرکت ایران در کنفرانس مکه».

۲. همان، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۱۲، پروندهٔ ۱۵، سال ۱۳۴۵، «کنفرانس اسلامی مکه و قطعنامه آن».

در این سالها، مطبوعات سعودی درگیر مبارزهٔ قلمی با مصریها بودند و مصر را به خدشه واردکردن به وحدت اسلامی مسلمانان و خودفروختگی در برابر کمونیسم متهم می‌کردند. پیروی ناصر از کمونیسم بیانگر اتحاد استراتژیک او با اتحاد جماهیر شوروی بود که سیاست اعمال فشار بر اسلام‌گرایان و میانه‌روهای طرفدار همبستگی اسلامی را در پی داشت. در ۱۹۶۵، درگیری شدیدی میان سعودی و مصر ناصری صورت گرفت و دشنامها و حملات رسانه‌ای آنها علیه یکدیگر به اوج خود رسید. مسئلهٔ دخالت مصر در یمن از علل مهم این تیرگی روابط بود. به گزارش سفارت ایران از جده، در این سال «سران دو کشور اظهارات تندی را علیه یکدیگر ایراد می‌کردند».[1]

در این سالها هر کدام از کشورهای مصر و عربستان از گروههای مخالف دیگری نیز حمایت می‌کردند. در حالی که سعودیها طرفدار جریانهای اسلام‌گرایی چون اخوان‌المسلمین و حلقهٔ سیدقطب بودند، ناصریها نیز به تشکیل گروههای ملی‌گرای مخالف حکومت عربستان، همچون گروه «اتحاد خلق جزیرةالعرب»،[2] کمک می‌کردند. گرچه در همین دوران، یعنی در اوت ۱۹۶۵، ناصر و فیصل در جده با یکدیگر ملاقات کردند، اما برای پایان دادن به کشمکش به نتیجه نرسیدند. اندکی پس از همین ملاقات، در پایان اوت ۱۹۶۵، ناصر در جریان سفر به مسکو از توطئهٔ امپریالیسم امریکا برای نابودی انقلاب مصر سخن گفت و گروه اخوان‌المسلمین را کانون این توطئه دانست. همین امر سبب شد بار دیگر اخوان‌المسلمین سرکوب شوند و اعضای حلقهٔ سید قطب دستگیر شوند. فعالیت دوبارهٔ اخوان‌المسلمین، تحت نفوذ سیدقطب، و حضور احتمالی برخی از عناصر اخوان در کنفرانس مکه و حمایت عربستان از آنها، از عوامل این سرکوب بود.[3] سال بعد، ناصر سیدقطب را، به رغم میانجیگری شخصیتها و دولتهای کشورهای اسلامی، اعدام کرد.

---

۱. همان، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۲۷، سال ۱۳۴۵، «گزارشهای سیاسی».

۲. دربارهٔ این گروه، نک: فرد هالیدی، عربستان بدون سلاطین، ترجمهٔ بهرام افراسیابی، تهران: روزبهان، ۱۳۶۰، ص ۵۵ ـ ۵۲.

۳. ظاهراً در دورهٔ سرکوب اخوان، بعد از ۱۹۵۴، برخی عناصر اخوان نظیر عبدالفتاح اسماعیل و دیگران در عربستان سعودی به فعالیت و سازماندهی علیه ناصر مشغول بودند. بین این عناصر برخی ملاقاتهای مشخصی نیز در عربستان صورت می‌گرفت. برای یکی از این دیدارها، نک: زینب غزالی، روزهایی از زندگانی من، ترجمهٔ سید کمال حاج سید جوادی، تهران: نشر و ترجمهٔ بین‌المللی، ۱۳۶۹، ص ۶۶ ـ ۵۹.

ناصریستها همچنین عربستان را به دادن اسلحه و کمک مالی به اخوان‌المسلمین متهم می‌کردند.[1] طبیعی است که حمایت شاه از سعودی در این کشاکشها تأثیر فراوانی در ملک فیصل می‌گذاشت و اهمیت ایران در منطقه و مشارکتش در بحث همبستگی اسلامی سبب می‌شد فیصل به ایران توجه ویژه‌ای کند.

همچنین، ایران به عنوان یک کشور مسلمان غیرعرب، امتیازی برای گفتمان همبستگی اسلامی جهانی به‌شمار می‌آمد. همانگونه که پیش از این گفته شد، سفر ۱۹۶۵ فیصل به ایران و اعلامیهٔ مشترک او و شاه ایران دربارهٔ همبستگی اسلامی، و هم‌چنین سفر دوم فیصل به تهران، در دسامبر ۱۹۶۷، پس از اینکه دولت ایران اسرائیل را در جنگ ۱۹۶۷ محکوم کرد، مسئلهٔ همبستگی اسلامی را در مسیری هموار قرار داده بود. محمدرضاشاه پهلوی در جریان سفر نوامبر ۱۹۶۸ خود به عربستان نیز بر لزوم همبستگی اسلامی تأکید کرد. شاه، در سخنرانی ۹ نوامبر ۱۹۶۸ در عربستان، ضمن تأکید بر همبستگی اسلامی، تلاشهای فیصل در این زمینه را تحسین کرد. به نوشتهٔ یک پژوهشگر سعودی، شاه در این سخنرانی فیصل را با لقب «امیرالمؤمنین» خواند.[2] از آنجا که در این‌باره در منابع ایرانی و اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران اطلاعی وجود ندارد، و علمای شیعه نیز سخنی در اعتراض به این مطلب ابراز نکردند، بعید به نظر می‌آید که پادشاه ایران با چنین عنوانی از فیصل یاد کرده باشد؛ با این همه، تحسین تلاشهای فیصل مدنظر پادشاه ایران بوده است. همین پژوهشگر سعودی در این مورد می‌نویسد توجه شاه که نمایندهٔ کشوری با اکثریت شیعی بود، به نقش فیصل در منطقه «یک گام اساسی در جهت متحدساختن و هم‌بسته‌کردن مقامات امت اسلامی محسوب می‌شد».[3]

گسترش روابط ایران و سعودی، بر اساس همبستگی اسلامی، فقط به این محدود نمی‌شد، بلکه دو کشور در تلاش برای تأسیس نهادهای لازم، برای رسیدن به این همبستگی، نیز با یکدیگر همکاری اساسی و نزدیک داشتند. این نکته به‌ویژه با تأسیس نهادی رسمی، مربوط به همبستگی مسلمانان نمود پیدا کرد که به برپایی سازمان کنفرانس اسلامی انجامید. ایدهٔ تأسیس چنین نهادی، نخستین بار، در نشست ۱۹۲۶ جده، که سعودیها آن را نخستین کنفرانس اسلامی می‌خوانند، پیشنهاد شد، اما جنبهٔ حاشیه‌ای

۱. کیل، پیشین، ص ۲۳ ـ ۲۲.

2. Badeeb, *op.cit*, p. 88. 3. *Ibid.*

داشت. چنین نهادی در آن زمان تشکیل نشد، چون بسیاری از کشورهای اسلامی هنوز مستعمره بودند و هنوز چالشی جدی برای گسترش اسلام، به عنوان یک دین، به‌وجود نیامده بود.[1]

با تشکیل چند کشور مستقل اسلامی، در دههٔ ۱۹۴۰و ۱۹۵۰، اندیشهٔ برپایی سازمانی اسلامی قوت بیشتری یافت و عربستان سعودی و ایران، هر دو، از آن پشتیبانی کردند. بنابراین، هنگامی که انجمن برادری اسلامی پاکستان[2] خواستار برپایی کنفرانس اسلامی، در فوریهٔ ۱۹۴۹، در کراچی شد، هم عربستان و هم ایران با حضور در آن موافقت کردند و پذیرفتند که این انجمن را سازمانی اسلامی با عنوان «سازمان کنگرهٔ جهان اسلام»[3] بخوانند. دو سال، بعد یعنی در ۱۲ ـ ۹ ژانویهٔ ۱۹۵۱، این سازمان دومین کنفرانس خود را در کراچی برپا کرد؛ هم ایران و هم عربستان در آن حضور یافتند. کنفرانس ۱۹۵۱ نقش برجستهٔ سازمان را در آن دوران تأیید کرد.

دومین نهادی که ایران و عربستان در برپایی آن نقش اساسی داشتند «جامعهٔ جهان اسلام»[4] بود، که در مه ۱۹۶۲ در مکه بر پا شد. برپایی آن جامعه سنگ بنای روابط میان عربستان و جهان اسلام، به‌ویژه ایران، بود. فیصل در ۱۹۶۲، پیشنهاد داد این اجلاس پس از پایان مراسم حج برگزار شود. ایران با حضور در کنفرانس مذکور توافق کرد «و محمدرضاشاه پهلوی نیز همان نگرانیهای ملک فیصل را داشت».[5] فیصل، که در آن زمان ولیعهد عربستان بود، ریاست جلسات کاری این کنفرانس را، که در ۱۸ مه ۱۹۶۲ در مکه، آغاز شد بر عهده داشت. پس از دو روز بحث، نمایندگان تصمیم گرفتند سازمان اسلامی دیگری به نام «جامعهٔ جهانی اسلامی»[6] بر پا کنند. ایران، پس از فیصل، از بنیان‌گذاران این نهاد به‌شمار می‌رفت. بنیان‌گذاری این نهاد سنگ بنای دیگری در روابط مذهبی میان عربستان و ایران بود. ایران عضو بنیان‌گذار بسیاری از شوراها و آژانسهای جامعهٔ جهانی اسلامی محسوب می‌شد.

سومین نهاد مهمی که عربستان و ایران به تأسیس آن کمک کردند سازمان کنفرانس

---

1. *Ibid.* 2. Pakistani Islamic Brotherhood Association.
3. Organaization of the Congress of Islamic World.
4. The League of the Islamic World. 5. Badeeb, *op.cit.*
6. Muslim World League.

اسلامی[1] بود که امروز هم مهم‌ترین سازمان همبستگی اسلامی در جهان به‌شمار می‌آید. این سازمان پس از جنگ شش روزهٔ اعراب و اسرائیل و در اوج دوستی میان ملک فیصل و محمدرضاشاه پهلوی و به دنبال سفر نوامبر ۱۹۶۸ او بـه عـربستان شکـل گـرفت و پـیامد مستقیم مشورتهای این دو پادشاه به‌شمار می‌آمد. در آن زمان، رژیمهای رادیکال عربی و جنبشهای چپ‌گرای مارکسیستی این تلاشهای ایران و سعودی را، که از ۱۹۶۵ یعنی زمان سفر نخست فیصل به ایران آغاز شده بود، نوعی اتحادیهٔ نـیروهای مـرتجع خـاورمیانه در برابر کشورهای مترقی این منطقه می‌دانستند. فیصل، در جریان دیدار خود از تـهران در دسامبر ۱۹۶۵، و به هنگام سخنرانی در مجلس شورای ملی از لزوم ایجاد اتحادیهٔ اسلامی در برابر نفوذ مخرب خارجی در خاورمیانه و جهان اسلام سخن گفت. این پیشنهاد، تیرگی بیشتر روابط مصر و سعودی را به دنبال داشت.[2]

با ایـن هـمه، ایـران و عـربستان ایـن دیـدگاه را سـیاسی مـی‌دانسـتند و رد مـی‌کردند. محمدرضاشاه پـهلوی، در پـایان فـروردین ۱۳۴۵/ اواخـر آوریـل ۱۹۶۶، در مـصاحبه‌ای بـا یونایتدپرس به این موضوع پرداخت. سفارت ایران در جده طی گزارشی شرح این مصاحبه را، که در منطقه بازتابی گسترده یافته بود، بـه نـقل از روزنـامهٔ سـعودی عکـاظ بـه وزارت خارجهٔ ایران فرستاد. شاه در این مصاحبه، در پاسخ به پرسش خبرنگار امریکایی در مورد نظرات گوناگون پیرامون اتحاد اسلامی پیشنهادی ایران و عربستان گفت:

> عده‌ای معتقدند در خفا یک نوع توطئه یا تـبانی بـین گـروهی از دول اسـلامی کـه دارای رژیمهای فئودال و عقب‌مانده هستند، جهت ایجاد جبهه‌ای به صورت یک اتحاد (Pact) بر علیه کشورهایی که خـود را دول اسـلامی و تـرقی‌خواه مـی‌نمایند، وجـود دارد. ایـن گـفته مسخره‌آمیز است زیرا طرحهای توسعه در ایران خیلی پیشرفته‌تر از طرحهای مشابه آن در دول دیگر است. در ثانی، ما اگر خواهان آنیم که کاری انجام دهیم این کار را هرگز بـرای خدمت به رژیمهای مختلف نمی‌نماییم بلکه بر عکس ما می‌خواهیم اولاً آنچه دارای نفع فراوان برای دول اسلامی است، صورت گیرد، و ثانیاً بهترین راهها را جهت اقدام مشترک در بالا بردن سطح زندگی دول اسلامی دیگر و بهبود اوضاع کشاورزی، صنعتی و فـرهنگی و دانشگاهی آنان جست‌وجو می‌نمایم.[3]

---

1. The Organization of the Islamic Conference.

۲. در این باره، نک: پیتر منسفیلد، ناصر، ترجمهٔ محمدرضا جعفری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ص ۲۰۵.

۳. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۲۸، پروندهٔ ۳۵، سال ۱۳۴۵، «مطبوعات عربستان راجع به ایران».

در همین دوران، یعنی اوایل سال ۱۹۶۷، مقامات عربستان تلاشهای گستردهای را برای آمادهسازی و فراهم کردن زمینهٔ شکلگیری سازمان کنفرانس اسلامی و پیشبرد همبستگی اسلامی آغاز کردند. عمدهترین نهادی که در داخل عربستان به این کار سرگرم بود، رابطة العالم الاسلامی (سازمان ارتباطات جهان اسلام) بود که از آن زمان تاکنون، مسئولیت تبلیغ اسلام در سراسر جهان را بر عهدهٔ این سازمان گذاشته است. در اوایل ۱۹۶۷، شیخ محمد سرور الصبان، دبیرکل این سازمان، عمر سقاف، قائممقام وزارت خارجهٔ سعودی و وزیر حج و اوقاف سعودی به ایران سفر کردند. این هیئت پس از ایران به پاکستان رفت تا با مقامات آنجا نیز پیرامون ضرورت تأسیس یک سازمان و طرح همبستگی اسلامی گفتوگو کنند. وی پس از بازگشت به عربستان، ضمن مثبت خواندن سفر خود به ایران و پاکستان، گفت «با مردمی مواجه شدیم که به دین اسلام قویاً پایبندند و از همبستگی مسلمانان طرفداری میکنند».[1] در جریان دیدار شیخ سرور الصبان، که چند روز طول کشید، وزیر خارجهٔ ایران به هیئت سعودی گفت: «ملت ایران طرفداری و پشتیبانی شدید خود را نسبت به همبستگی اسلامی که اعلیحضرت ملک فیصل برای آن دعوت نموده است، نشان میدهد».[2]

آنچه به تلاش کشورهای اسلامی، بهویژه عربستان سعودی و ایران، برای تشکیل یک سازمان مسئول تقویتِ ارتباط و همبستگی اسلامی شتاب داد، آتشسوزی مسجدالاقصی، در ۱۹۶۹، به دست یک یهودی افراطی بود. این حادثه، که دولت ایران بهشدت آن را محکوم کرد، خشم مسلمانان سراسر جهان را برانگیخت و فیصل را تشویق کرد که خواستار برپایی یک کنفرانس اسلامی در شهر رباط در مراکش شود. وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی، از جمله ایران، در اواسط شهریور ۱۳۴۸ در رباط گردهم آمدند تا تاریخ دقیق کنفرانس سران را، برای پایان شهریور همان سال، مشخص کنند.

محمدرضاشاه پهلوی، با اشتیاق به فراخوان پاسخ مثبت داد. او، شخصاً، در کنفرانس رباط،[3] حاضر شد و دربارهٔ همبستگی مسلمانان و محکوم کردن آتشسوزی مسجدالاقصی

---

۱. همان، کارتن ۲۸، پروندهٔ ۵۳، سال ۱۳۴۵.
۲. همان.
3. Badeeb, *op.cit.*,pp. 88, 90.

سخنرانی کرد.[1] به گزارش روزنامهٔ الحیات، محمدرضاشاه در کنفرانس رباط، برای رفع هر گونه سوءظن پیرامون موضع ایران، پیشقدم شد و گفت «ایران حاضر است برای دفاع از حقوق اعراب فلسطین اسلحه به دوش بگیرد و این بیانات با ابراز احساسات شدید و کف‌زدنهای ممتد حضار مخصوصاً انقلابیون مصر مواجه گردید».[2]

در پی کنفرانس رباط، سازمان کنفرانس اسلامی رسماً تأسیس شد و بیت‌المقدس به‌عنوان مرکز همبستگی آن برگزیده شد، اما چون اسرائیل بیت المقدس را اشغال کرده بود، جده مرکز موقت همبستگی شناخته شد. استقرار این سازمان گام مثبت دیگری در دوستی دینی میان عربستان سعودی و ایران به‌شمار می‌رفت.[3] ایران و عربستان در سالهای بعد نیز علاقهٔ بسیاری به ادامهٔ همکاری و در پیش گرفتن مواضع یکسان، به‌ویژه در جریان نشستهای کنفرانس وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی تحت نظارت سازمان کنفرانس اسلامی از خود نشان دادند. به نوشتهٔ بادیب، پژوهشگر سعودی، «این همکاری از آنجا ادامه یافت که ایرانِ زمانِ شاه خود را یکی از بنیان‌گذاران مفهوم وحدت میان همهٔ کشورهای اسلامی در نظر می‌گرفت. محمدرضاشاه پهلوی نخستین کسی بود که اندیشهٔ تشکیل بازار مشترک اسلامی را مطرح کرد».[4]

در نخستین نشست وزرای خارجهٔ کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، که در مارس ۱۹۷۰ در جده برگزار شد، ایران حضور چشمگیری داشت. زاهدی، وزیر خارجهٔ ایران، در این کنفرانس، با اشاره به مسئلهٔ فلسطین، گفت: «بیت‌المقدس به قلب و روح ما نزدیک است و ما به حمایت از هر کوششی که در راه آزادسازی این شهر مقدس به عمل آید ادامه خواهیم داد... باید از مشاجرات بپرهیزیم و کوشش خود را برای حل مشکلات صرف کنیم».[5] در این نشست، ایران و عربستان، به همراه سایر کشورهای مسلمان (در کلْ ۲۲ کشور)، از کلیهٔ کشورها، به‌ویژه شوروی، انگلیس، امریکا و فرانسه خواستند کوششهای

---

۱. دربارهٔ شرکت شاه در کنفرانس نک: امیر اسدالله علم، یادداشتهای علم، تهران: مازیار ـ معین، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۶۳ ـ ۲۶۲.

۲. برای آگاهی بیشتر از اجلاس رباط و نقش ایران در آن، نک: بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۱۷، پروندهٔ ۲۹، سال ۱۳۴۸، «مندرجات خبرگزاریهای عرب».

3. Badeeb, *op.cit.* 4. *Ibid.*

۵. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۱۱، سال ۱۳۴۹، «کنفرانس وزیران خارجهٔ ممالک اسلامی در جده».

خود را برای عقب‌نشینی نیروهای اسرائیل، از سرزمینهایی که به دنبال جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اشغال شده بود، توسعه دهند.[۱]

در سالهای اولیهٔ دههٔ ۱۹۷۰، که مسائل امنیت خلیج فارس و ارزش نفت تا حدی بین ایران و عربستان اختلاف سلیقه ایجاد کرده بود، حضور ایران در کنفرانس اسلامی همچنان چشمگیر بود و وزیر خارجهٔ ایران تأثیر فراوانی در نشستهای وزرای خارجهٔ کنفرانس اسلامی داشت. این حضور، به‌ویژه در نشست سوم وزرای خارجی در اوایل مارس ۱۹۷۲، اهمیت داشت و عباس خلعتبری، وزیر خارجهٔ ایران، در رأس هیئتی عالی‌رتبه در کنفرانس فعال بود.[۲]

مسئلهٔ همبستگی اسلامی و ضرورت اینکه کشورهای اسلامی در برابر مشکلات جهان اسلام و منطقهٔ خاورمیانه سیاستی یکسان در پیش گیرند، گرچه در دههٔ ۱۹۷۰ و به‌ویژه دورهٔ زندگانی فیصل تا ترور او در ۱۹۷۵ مطرح بود، اما با توجه به اینکه ملی‌گرایی رادیکال پان‌عرب، پس از شکست اعراب در جنگ شش روزه با اسرائیل و مهم‌تر از آن مرگ عبدالناصر، در سپتامبر ۱۹۷۰، و روی کار آمدن انور سادات میانه‌رو، دچار ضعف شده بود، این مسئله رفته‌رفته اهمیت پیشین خود را از دست داد و مسئلهٔ امنیت خلیج فارس، اختلافات ایران و پان‌عربیسم بر سر جزایر ایرانی تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی و مسئلهٔ اوپک و اختلاف بر سر قیمت‌گذاری نفت در چارچوب سازمان اوپک اولویت بیشتری پیدا کردند.

با مرگ ناصر و روی کار آمدن سادات، به‌ویژه پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، بحث همبستگی اسلامی رفته‌رفته کم‌رنگ شد و مسئلهٔ صلح عربی ـ اسرائیلی قوت گرفت. هم‌زمان با ضعف پان‌عربیسم رادیکال، ایدئولوژی مارکسیسم و جنبش کمونیستی نیز در اواسط دههٔ ۱۹۷۰، پایگاه ایدئولوژیک خود را از دست داد. به دنبال این عوامل مؤثر، ظهور رادیکالیسم اسلامی، در دههٔ ۱۹۷۰ در مصر و سایر نقاط، میانه‌روی اسلامی را به‌شدت تحت‌الشعاع قرار داد.

گرچه ایران با عربستان سعودی، مصر، کویت، اردن، مراکش و کشورهای دیگر عرب

---

۱. همان؛ برای آگاهی بیشتر از کنفرانس وزرای خارجهٔ اسلامی در جده، نک: همان، کارتن ۱۷، پروندهٔ ۲۱، سال ۱۳۴۹.

۲. همان، کارتن ۲۰، پروندهٔ ۱۴، سال ۱۳۵۱، «گزارشهای یک ساله سفارت ایران در عربستان».

رابطه‌ای دوستانه داشت، اما مسئلهٔ جزایر خلیج فارس سبب شد جبههٔ تازه‌ای از رادیکالیسم عرب به سرپرستی عراق، سوریه و لیبی به نوعی تلاش کنند ایران را نیز، همچون اسرائیل، دشمن اعراب جلوه دهند. همین مسئله تا حدی دلسردی و دلگیری ایران را سبب شد. گرچه شاه همچنان دوست نزدیک و همکار فیصل پادشاه عربستان محسوب می‌شد، اما با کاهش اهمیت طرح همبستگی اسلامی، به عنوان جانشین رادیکالیسم چپ، در دههٔ ۱۹۷۰، ایران شور و شوق چندانی برای سازمان کنفرانس اسلامی و یا همبستگی اسلامی نشان نمی‌داد. کشمکشهای لفظی و رسانه‌های حزب بعث عراق، سوریه و لیبی با ایران و به‌ویژه حضور قذافی در نشست کنفرانس اسلامی لاهور سبب شد تا شاه ایران آن کنفرانس را تحریم کند و در آن شرکت نکند.[۱]

گرچه شاه در نشست اوایل ۱۹۷۵ قاهره شرکت کرد و در آنجا نیز دربارهٔ اهمیت همبستگی و برادری اسلامی سخن گفت، اما، برای این موضوع، انگیزهٔ خود را از دست داده بود. او در ملاقاتی خصوصی این موضوع را به اسدالله علم، وزیر دربار و نزدیک‌ترین دوست و محرم رازهای خود، گفته بود. اسدالله علم در این‌باره نوشت:

> نطقهای شاهنشاه را در عمان و قاهره تقدیم کردم. ملاحظه فرمودند [و گفتند] نطق قاهره روی «برادری اسلامی» خیلی تکیه می‌کند. این برادری اسلامی چه نفعی تا کنون به ما رسانده است؟ به علاوه، ما را زیاد در جرگهٔ عربها آلوده می‌کند. حذف شود. عرض کردم در نطق سادات زیاد به آن تکیه شده. فرمودند آخر او منفعت از این حرف می‌برد و ما ضرر می‌کنیم. حذف کنید و یا لااقل کمتر باشد.[۲]

---

۱. علم، پیشین، ج ۴، ص ۱۶. ۲. همان، ص ۳۶۷.

بخش سوم

پایان سلطهٔ بریتانیا بر خلیج فارس و مسئولیتهای منطقه‌ای نوین ایران و سعودی

درآمد

روابط ایران و عربستان سعودی، از سالهای پایانی دهۀ ۱۹۶۰ تا انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹، به‌طور کلی رو به گسترش گذاشت و با وجود تأثیر عوامل اختلاف‌برانگیزی همچون ادعای ایران در بحرین و جزایر سه‌گانه در خلیج فارس، اختلاف بر سر مسئلۀ اعراب و اسرائیل و سرانجام اختلاف بر سر قیمت نفت، عوامل مشترکی چون امنیت منطقۀ خلیج فارس و خاورمیانه و لزوم رویارویی با رویدادهایی چون کودتای ۱۹۶۷ مارکسیستی یمن، کودتای ۱۹۶۸ حزب بعث در عراق، نفوذ شوروی به منطقۀ خلیج فارس و اقیانوس هند و شاخ افریقا تبلور پیدا کرد، دو کشور را به گسترش روابط دوستانه با یکدیگر ترغیب کرد. افزایش همکاریهای سیاسی و امنیتی و نیز حجم مسافرتهای دوستانه به خاک یکدیگر، از اواسط دهۀ ۱۹۷۰ به بعد، نشانۀ گسترش این روابط بود. ایران و عربستان در این دوران، یعنی از اواخر دهۀ ۱۹۶۰ تا اواخر دهۀ ۱۹۷۰، با کمک یکدیگر صلح و ثبات را در منطقه برقرار کردند و بر سر بسیاری از مسائل، به قرار زیر، به توافق رسیدند:

۱. حفظ امنیت و ثبات خلیج فارس؛
۲. تمایل به حل کشمکش اعراب و اسرائیل و احقاق حقوق فلسطینیها؛
۳. ضرورت عقب‌نشینی اسرائیل از بیت‌المقدس؛
۴. بالابردن همبستگی اسلامی در میان ملتهای اسلامی و دادن کمک مالی به کشورهای اسلامی؛
۵. پیشبرد روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی با جهان غرب، به‌ویژه امریکا؛
۶. مبارزه با کمونیسم و جلوگیری از رخنۀ کمونیستی به جهان اسلام، عرب و قارۀ افریقا.[1]

تأمین امنیت و ثبات منطقۀ خلیج فارس در درجۀ نخست و خاورمیانه در درجۀ دوم نتیجۀ

---

1. Saeed M. Badeeb, *Saudi - Iranian Relations, 1932 - 1982*, London: Center for Arab-Iranian Studies and Echoes, 1993, p. 67.

همکاریهای دوستانهٔ ایران و سعودی بود. این همکاریها، با وجود تفاوتهایی که در دیدگاههای دو کشور وجود داشت، زمینهٔ صلح و ثبات در منطقه را، در دههٔ ۱۹۷۰، فراهم کرد. یکی از پژوهشگران غربی، این اوضاع را به خوبی توصیف کرده است:

> عمده‌ترین دلیل و مهم‌ترین منبع ثبات منطقهٔ خلیج فارس، تا حدی زیاد نتیجهٔ همکاری ایران و سعودی بود که آن نیز خود از یکسان‌بودن اهداف منطقه‌ای ناشی می‌شد. نگرانی رهبران سعودی از ایران و بلندپروازیهای قدرت آن، هر چه بود، باز هم می‌پذیرفتند که هر دو کشور در زمینهٔ منابع و علل استقرار ثبات با یکدیگر اشتراک نظر دارند. هر دو از نقش شوروی در منطقه می‌ترسیدند و هر دو از بروز هر گونه نشانهٔ رادیکالیسم با هر منبع و منشأ نگران بودند. آنها می‌خواستد از کشمکش مسلحانه در منطقه، در حد امکان، پرهیز شود و از تولید نفت و خطوط کشتیرانی در برابر رخنهٔ خارجی و خرابکاری جلوگیری کنند. ایران نیز، با همهٔ قدرت نظامی‌اش، قادر نبود مشروعیت رهبری سعودی را در میان کشورهای عرب به چالش بکشد. درهمین حال، عربستان سعودی با همهٔ نفوذ اقتصادی و اجتماعی‌اش، فاقد قدرت برتر نظامی بود.[1]

عوامل بحث‌برانگیز بسیاری در روابط ایران و عربستان وجود داشت، اما مسئلهٔ حفظ امنیت در منطقه این دو کشور را ناگزیر کرد روابط خود را گسترش دهند. در این فصل، به تحلیل اختلافها و توافقهای دو کشور بر سر مسائل منطقه‌ای از سالهای پایانی دههٔ ۱۹۶۰ تا انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹ می‌پردازیم.

---

1. R. Hass, "Saudi Arabia and Iran: The Twin Pillars in Revolutionary Times". in H. Amirsadeghi, ed., *The Security of Persian Gulf*. London: Croom Helm, 1981.

فصل ششم

عوامل اختلاف‌برانگیز پس از اعلام خروج انگلیس از خلیج‌فارس

در گرماگرم تلاشهای شاه و عربستان سعودی برای گسترش روابط بین دو کشور و مقابله با چالشهای ناشی از رادیکالیسم خاورمیانه‌ای، هرولد ویلسون، وزیر خارجهٔ انگلیس، طی اعلامیه‌ای، در ژانویهٔ ۱۹۶۸، به سیاست کشورش در مورد خروج از خلیج‌فارس تا سال ۱۹۷۱ اشاره کرد. اعلامیهٔ مذکور، که در دورهٔ گسترش جنگ سرد خاورمیانه‌ای صادر شد، نگرانی برخی از کشورهای منطقه‌ای و خوشحالی برخی دیگر را برانگیخت. در حالی‌که اعلام خروج انگلیس از منطقه سبب خشنودی شیوخ بحرین، قطر، عمان و آنچه به سواحل متصالحه معروف بودند شد، ایران و عربستان از امنیت آیندهٔ منطقه نگران بودند.[1]

با این همه، ایران از همان آغاز اعلامیهٔ خروج انگلیس، برای تبدیل‌شدن به کشور مسئول امنیت منطقه اعلام آمادگی کرده بود. محمدرضاشاه پهلوی بیشتر مایل بود همهٔ کشورهای منطقه، طی قراردادی، این مسئولیت را بر عهده بگیرند، و در ۷ ژانویهٔ ۱۹۶۸ نیز اعلام کرده بود که برای هر نوع همکاری، برای دفاع از امنیت منطقه آماده است.[2] دولت امریکا نیز، که در این سال درگیر جنگ ویتنام بود و آمادگی پذیرش مسئولیت دفاع از امنیت خلیج‌فارس را نداشت، در ژانویهٔ ۱۹۶۸ اعلام کرد این مسئولیت باید بر عهدهٔ کشورهای منطقه باشد.[3]

ایران و عربستان سعودی، به عنوان دو کشور مهم منطقه، نگران بودند که عقب‌نشینی انگلیس و برچیده‌شدن پایگاه‌های آن از منطقه به گسترش شوروی و ناصریسم منجر شود. این نگرانی به‌ویژه برای شاه بیشتر بود، زیرا از شورشهای اواسط ۱۹۶۶ در اردن و گسترش

1. Henner Furtig, *Iran's Rivalry with 3 audi Arabia, Between the Gulf wars*, 1991, p. 2.

2. *Ibid.* 3. *Ibid.*, p. 5.

آن به عربستان بیمناک شده بود.[1] این نگرانی دو کشور از امنیت منطقه، رفته‌رفته جای خود را به برخی اختلاف نظرها داد.

در حالی‌که شاه ایران به قرارداد امنیتی همه‌جانبه بین تمامی کشورهای منطقه متمایل بود، کشورهای عربی اتحاد و هماهنگی میان خود را در اولویت قرارداده و سپس به هماهنگی با ایران تمایل داشتند. به‌ویژه عربستان و کویت، و پس از آنها، بحرین، بیشتر مایل بودند برای امنیت منطقه برنامهٔ مشترکی داشته باشند، تا قراردادی انفرادی با ایران به عنوان بزرگ‌ترین کشور منطقه.[2] شاه، که از گسترش کمونیسم به منطقه نگران بود، اعلام کرده بود اگر کشورهای منطقه نتوانند از امنیت خود دفاع کنند، او این کار را خواهد کرد. با این همه، ایران و عربستان بر سر چند مسئله اختلاف نظر داشتند. این اختلافات بیشتر به قضیهٔ حاکمیت ایران بر بحرین و جزایر خلیج فارس (ابوموسی، تنب کوچک و بزرگ) مربوط می‌شد.

۱. مسئلهٔ بحرین و روابط ایران و عربستان

مسئلهٔ بحرین از کشمکشهای دیرپای میان ایران و انگلیس، از اوایل دههٔ دوم قرن نوزدهم، بود. پس از آنکه انگلیس به بهانهٔ دزدان دریایی و مبارزه با آنها، در ۱۸۲۰، بحرین را گرفت، ایران به این اقدام اعتراض کرد. با این همه، بحرین، به مدت بیش از ۱/۵قرن، در کنترل انگلیس بود و گفت‌وگوهای بین ایران و انگلیس، در اوایل دههٔ ۱۸۲۰، در دههٔ ۱۸۶۰ و سپس در زمان آغاز پادشاهی رضاشاه در ۱۹۲۷، به جایی نرسید.

گرچه انگلیس در ۱۸۲۲ و ۱۸۶۹ به نوعی حاکمیت ایران بر بحرین را پذیرفته بود و اظهارات ویلیام بروس، فرمانده نیروی دریایی، در ۱۸۲۲ و اعلامیهٔ ارل کلارندون، در ۱۸۶۹، نیز حاکی از این امر بود، اما این مسئله به اشغال بحرین به دست انگلیس خاتمه نداد.

اختلافات بین رضاشاه و انگلیس، از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰، نیز به نفع ایران تمام نشد. اعتراض ایران به این کشور نیز، در مجمع عمومی جامعهٔ ملل، فایده‌ای نداشت. انگلیس دعاوی ایران را، در مورد بحرین، نمی‌پذیرفت.[3]

---

1. Badeeb, *op.cit.,* 1993, p. 59.
2. Furtig, *op.cit.,* pp. 2-3.
3. Rouhollah K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs. 1500-1941.* Charlottesville: University Press of Virginia, 1966.

به محض صدور اعلامیهٔ انگلیس در مورد خروج از خلیج فارس، در اواخر سال ۱۹۶۷، ایران مسئلهٔ حاکمیت بر بحرین را مطرح کرد. بدیهی‌ست که بر سر این موضوع بین ایران و عربستان اختلاف نظر وجود داشت. عربستان بیشتر حامی شیخ بحرین بود، اما درصدد بود از طریق میانجیگری، با حمایت از شیخ بحرین، مسئله را حل کند. در اوایل ۱۹۶۸، ایران، عربستان سعودی و کویت را به هماهنگی با بحرین متهم کرد.[۱] حمایت عربستان از بحرین،، به‌ویژه سفر فوریهٔ ۱۹۶۸ شیخ بحرین به عربستان سعودی سبب شد شاه سفر خود را به عربستان لغو کند چون این کار را نوعی شناسایی ضمنی شیخ بحرین می‌دانست.

لازم به توضیح است سفر شاه به عربستان در فوریهٔ ۱۹۶۸ مقرر شده بود، اما چون پیش از آن، یعنی در ۱۵ فوریهٔ ۱۹۶۸، شیخ عیسی آل خلیفه، شیخ بحرین، به عربستان سفر کرده بود، شاه به این امر اعتراض کرد و سفر خود را لغو کرد. فیصل و شیخ عیسی اعلامیهٔ مشترکی انتشار داده بودند و شاه گفته بود سفر شیخ عیسی به عربستان به منزلهٔ شناسایی او به عنوان حاکم بحرین قلمداد می‌شد.[۲] به نوشتهٔ یکی از پژوهشگران سعودی به نقل از گزارشهای انگلیس، فیصل به شیخ عیسی گفته بود هرگونه حمله به بحرین حمله به عربستان قلمداد می‌شود و به آن پاسخ داده خواهد شد.[۳] هم‌زمان با این بحثها، مطبوعات عربستان نیز دوباره از واژهٔ مجعول «خلیج عربی»، به‌جای عبارت تاریخی خلیج فارس، استفاده کردند و همین مسئله اعتراض ایران را در پی داشت.[۴]

در همین زمان، عربستان و ترکیه اعلامیهٔ مشترکی صادر کرده بودند که در آن از خلیج فارس با نام خلیج عربی یاد شده بود. این امر محمدرضاشاه پهلوی را بسیار عصبانی کرده بود.[۵]

با این همه، سفر شاه به نشانهٔ اعتراض به سفر شیخ عیسی به عربستان و اعلامیهٔ مشترک او با فیصل لغو شد. این نکته را بعدها منوچهر فرتاش، نمایندهٔ شاه در سعودی، به مشاور ملک فیصل گفته بود.[۶] در واکنش به این اقدامِ دولت ایران، عربستان سعودی

---

1. Badeeb, *op.cit.*, p. 60.
2. Faisal bin salman Al-saud, *Iran, saudi Arabia and the Gulf*, london: I. B. Tauris, 2003, pp. 32-33.
3. *Ibid.*, p. 32.
4. Badeeb, *op.cit.*
5. Al-Saud, *op.cit.*, p. 33.
6. *Ibid.*

اطلاعیه‌ای منتشر کرد و در آن گفت در اعلامیهٔ مشترک بحرین و عربستان سعودی، هیچ مطلب خاصی علیه ایران درج نشده بود.[1]

با وجود این، دیدار شیخ عیسی آل خلیفه لطمه‌ای به روابط ایران و سعودی نزد و نگرانی هر دو از امنیت منطقه سبب شد مسئلهٔ بحرین در زمرهٔ اختلافات جزئی دو کشور باقی بماند. به نوشتهٔ یک منبع سعودی، فیصل نیز چندان از لغو سفر شاه دلگیر نشده بود و آن را نتیجهٔ «غرور جوانی» شاه می‌دانست.[2] بنا بر اهمیت روابط ایران و عربستان، ظاهراً شاه در مه همان سال (۱۹۶۸) نامه‌ای به شخص فیصل نوشته و خواسته بود که فیصل در جریان سفر شاه به اتیوپی و اقامت کوتاه در جده با او ملاقات کند. فیصل نیز این پیشنهاد را پذیرفت و، بنا به گزارش منابع سعودی، این جلسه که قرار بود فقط چهل دقیقه باشد بیش از پنج ساعت به طول انجامید.[3] در این دیدار، شاه به فیصل قول داد، در نوامبر ۱۹۶۸، رسماً به عربستان سفر کند. در این سفر، که از ۹ تا ۱۴ نوامبر ۱۹۶۸ به طول انجامید، شاه بر سر مسائل منطقه‌ای و از جمله حقوق فلسطینیها، با سعودی به توافق و اشتراک نظر رسید.[4] به هر روی، مسئلهٔ بحرین به یکی از اختلافات اساسی آن دوران میان ایران و اعراب تبدیل شده بود.

گرچه عربستان و کشورهای دیگر میانه‌رو عرب، در مورد بحرین موضعی معتدل داشتند، برخی رژیمهای رادیکال منطقه، همچون عراق، سوریه و مصر، در برابر ایران موضعی خصمانه گرفته بودند. دولت ایران، گرچه همچنان بر حاکمیت بر بحرین اصرار می‌کرد، اما به دشواری بحث و چگونگیِ بازگرداندن حاکمیت ایران بر آن جزیره آگاهی داشت. بحرین در ایران به مسئله‌ای ملی تبدیل شده بود و هر گونه سهل‌انگاری در آن می‌توانست مشکل‌آفرین باشد. نه تنها مجلس شورای ملی ایران بحرین را استان چهاردهم ایران اعلام کرده بود، بلکه جریانهای ملی‌گرا در ایران، به‌ویژه حزب پان‌ایرانیست، نیز برای تعلق بحرین به ایران فعالیت می‌کردند، و شعرای ملی‌گرا در این زمینه اشعار حماسی می‌سرودند؛ چنان‌که محمد قاضی، شاعر و نویسنده و مترجم کُرد، قصیده‌ای بلند دربارهٔ بحرین و تعلق آن به ایران سرود. آگاهی از این مسائل سبب شد شاه ایران، ضمن اعتقاد به

---

1. *Ibid.*, p. 34.
2. Nazir Fansa, Tehran: *The Fate of the west*, paris: Jaques Arakel Publications, 1988, p. 79.
3. Badeeb, *op.cit.*, p. 61, 74. 4. *Ibid.*

دشواربودن اعادهٔ حاکمیت بر بحرین و تلاش برای حل و فصل مسالمت‌آمیز آن، محتاطانه عمل کند و مسئلهٔ بحرین را به‌گونه‌ای حل کند که در داخل ایران مشکلی پیش نیاید.

بر سر مسئلهٔ بحرین، بین ایران و انگلیس نیز اختلافهای شدیدی وجود داشت. علاوه بر بحرین، مسئلهٔ اعادهٔ حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه در خلیج فارس بر این اختلافها افزوده بود. به‌طور کلی، دولت ایران و شخص شاه بر آن بودند که انگلیس در این‌گونه اختلافها از شیوخ عرب خلیج فارس حمایت می‌کند. به نظر می‌رسد که شاه شخصاً، یا در نتیجهٔ بررسیهای کلی خود و مشورت با بازیگران بزرگی همچون ایالات متحده و انگلیس و مصالح کلی آیندهٔ ایران در منطقه، به این نتیجه رسیده بود که مسئلهٔ بحرین را باید به روشی مسالمت‌آمیز حل کرد، اما در مسئلهٔ جزایر هیچ گذشتی نکرد. در پی همین برداشت نهایی بود که شاه، طی مصاحبه‌ای در ژانویهٔ ۱۹۶۹، اعلام کرد که اگر مردم بحرین نخواهند به ایران ملحق شوند، او نیز اصراری بر الحاق بحرین به ایران ندارد و از ادعای خود صرف‌نظر می‌کند.[1]

این مصاحبه و اظهار نظر، بسیاری را در داخل و خارج ایران شگفت‌زده کرد. در این میان، بیش از همه عربستان سعودی و شخص ملک فیصل خشنود بود، چون به عنوان دوست شاه از یک سو، و میانجی شیوخ عرب خلیج فارس و ایران از سوی دیگر، می‌توانست به بهترین وجه برای خود اعتبار کسب کند. این موضع‌گیری روابط میان ایران و عربستان را گسترده‌تر کرد. پس از آن، مشورتها و ملاقاتهای بسیاری میان دو کشور انجام شد. از آن جمله می‌توان به دیدار اردشیر زاهدی، وزیر خارجهٔ ایران، با فیصل، در اکتبر ۱۹۷۰ در ژنو، پیرامون مسئلهٔ بحرین و جزایر سه‌گانه اشاره کرد.[2]

منابع سعودی نیز تمایل داشتند چشم‌پوشی شاه از بحرین را به سیاست او برای به خطر نینداختن روابط با سعودی تفسیر کنند.[3] اما این نکتهٔ اساسی را نباید فراموش کرد که شاه می‌خواست با کوتاه‌آمدن از ادعای حاکمیت ایران بر بحرین، ادعای حاکمیت ایران بر جزایر ابوموسی و تنب کوچک و بزرگ را استحکام بخشد و بر سر این موضوع، به نوعی، معامله کند. برخی منابع سعودی چنین معامله‌ای میان ایران و انگلیس، بر سر بحرین و

1. Furtig, *op.cit.*,p. 3; Al-Saud, *op.cit.*, p. 127.
2. Badeeb, *op. cit.*, p. 63.
3. Al-Saud, *op.cit.*, p. 126.

جزایر (یعنی واگذاری بحرین و گرفتن جزایر)، را شایعه خواندند و در مورد وجود واقعی چنین توافقی ابراز شک و تردید کرده‌اند.[1] گرچه توافق نوشته شده‌ای در این مورد وجود ندارد، اما برخی نوشته‌های شخصیتهای نزدیک به شاه ایران از وجود چنین معاملهٔ نانوشته‌ای حکایت می‌کنند. در این زمینه، خاطرات و یادداشتهای امیر اسدالله علم، وزیر دربار شاه، بیش از هر چیز افشاکننده است و حاکی است که شاه انتظار داشت، در برابر واگذاری بحرین، انگلیس و نیز عربستان سعودی شیوخ دیگر خلیج فارس، به‌ویژه شیخ شارجه و رأس‌الخیمه، را به پذیرش تعلق جزایر سه‌گانه به ایران متقاعد کنند.

مقامات انگلیسی در جریان مذاکرات و دیدارهای خود با مقامات ایرانی به این نکته اعتراف می‌کردند که جزایر به ایران تعلق دارد و حق ایران بر آن جزایر مسلم است، اما با توجه به قراردادهای پیشین خود با شیوخ مذکور از اظهار نظر آشکار خودداری می‌کردند. مایکل استوارت، وزیر خارجهٔ انگلیس، در جریان دیدار با اسدالله علم، در ۲۷ مه ۱۹۶۹، به این نکته اشاره کرده بود. اسدالله علم، در مورد این ملاقات با مایکل استوارت و سخنان او در مهمانی شام سفارت انگلیس در تهران، چنین می‌نویسد:

> ... با آنکه شاهنشاه (ایران) با آن بلندنظری و جهان‌بینی، راه‌حلی برای مسئلهٔ بحرین پیش پای شما گذاشته‌اند، باز هم راجع به جزیره‌های ابوموسی و تنب که مورد احتیاج ایران در جنگهای (متعارف) و به علاوه متلعق به ایران است و شما خودتان می‌دانید که آن را از ما گرفته‌اید و به شیخها بخشیده‌اید و میراث نامبارک شما برای آنهاست، این همه اشکال‌تراشی می‌کنید. یعنی شارجه و رأس‌الخیمه را در مقابل ایران می‌تراشید. اینها برای ما قابل‌فهم نیست. در صورتی که باز هم بعد از رفتن شما، همین ایران است که باید آنها را حفظ کند. قدری فکر کرد و گفت، درست می‌گویی ولی خیلی منصفانه و عاقلانه جوابی داد که خوشم آمد. گفت فلانی، این حرفها صددرصد درست است، ولی با وصف این ما هم نمی‌توانیم از جهان عرب صرف‌نظر کنیم. اما می‌توانم بگویم که برای واگذاری این دو جزیره به شما وظیفهٔ ماست که نهایت سعی و جدیت را بکنیم.[2]

نوشته‌ها و یادداشتهای علم حاوی نکته‌های افشاکننده‌ای است. این یادداشتها، که به نحوی حوادث سالهای بعد از ۱۹۶۸ را در برمی‌گیرد، جزئیات جالبی از بحثهای میان ایران و مقامات انگلیس و نیز جایگاه رابطهٔ ایران و عربستان سعودی را نشان می‌دهد.

---

1. *Ibid.*, p. 127.

۲. علم، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۰.

ظاهراً دولت انگلیس نیز، که با ایران و عربستان و همچنین شیوخ عرب رابطه داشت، با میانجیگریهای پیچیدهٔ خود درصدد بود بحران را به نوعی حل کند که همهٔ طرفها راضی باشند و منافع انگلیس نیز در منطقه تأمین شود. با این همه، شاه ایران آشکارا گذشت از مسئلهٔ بحرین را به حل مسئلهٔ جزایر خلیج فارس موکول کرد. اسدالله علم در اشاره به دیدارش با شاه، ۷ خرداد ۱۳۴۸ / ۲۸ مه ۱۹۶۹، و همچنین بحثهای خود با وزیر امور خارجهٔ انگلیس بر سر جزایر سه‌گانه و بحرین می‌نویسد:

صبح شرفیاب شدم و گزارش دیشب را به عرض رساندم. فرمودند: «به آنها بگو مسئلهٔ جزایر را اول حل کنند تا من امر بدهم کار بحرین به جریان بیفتد». مطلب را با تلفن به سفیر انگلیس گفتم. ضمناً فرمودند از ملک فیصل برای ۱۱ اکتبر دعوت بشود که به ایران بیاید.[۱]

محمدرضاشاه به رابطه با ملک فیصل اهمیت می‌داد و برخی سیاستهای خود در منطقه را به‌سوی گسترش روابط دو کشور ایران و عربستان سوق می‌داد. افزون بر مسئلهٔ بحرین، شاه در موارد دیگر نیز به تداوم روابط حسنه با عربستان اولویت می‌داد. از جملهٔ این موارد مسئلهٔ رابطهٔ ایران با عمان بود که ظاهراً شاه، بنابر ملاحظهٔ روابط خود با فیصل، از گسترش روابط با عمان خودداری می‌کرد.

اسدالله علم، در یادداشت یکشنبه ۲۵ خرداد ۱۴۴۸/ ژوئن ۱۹۶۹، نوشت:

صبح شرفیاب شدم کارهای جاری بود... تلگرافی به آرام تهیه کرده بودم که سلطان‌نشین مسقط اگر غیررسمی می‌آید خوشحال می‌شویم و از ایشان پذیرایی خواهیم کرد و حتی می‌توانند شرفیاب پیشگاه مبارک (شاه) شوند. ولی محض خاطر عربستان سعودی، تاکنون او را به رسمیت نشناخته‌ایم، زیرا امارت عمان را غصب کرده و پادشاهی سعودی از (امام) عمان جانبداری می‌کند. تصویب فرمودند.[۲]

دولت انگلیس از موضع شاه، مبنی بر واگذاری بحرین (در صورت تمایل مردم آن به استقلال)، برای پیشبرد منافع خود در منطقه نهایت بهره‌برداری را می‌کرد، اما ایران انتظار داشت در برابر واگذاری بحرین، جزایر سه‌گانه آبرومندانه به ایران واگذار شود. اسدالله علم، در یادداشت ۱۷ مرداد ۱۳۴۸/ اوت ۱۹۶۹، به این نکتهٔ مهم، یعنی تلاش برای متقاعدکردن شیوخ خلیج فارس به معاملهٔ بحرین با جزایر سه‌گانه، اشاره می‌کند:

---

۱. همان، ص ۲۰۷ ـ ۲۰۶.　۲. همان، ص ۲۱۷ ـ ۲۱۶.

عصری سفیر انگلیس به دیدنم آمد. چهار مطلب می‌گفت، یکی اینکه مایکل استوارت (وزیر خارجهٔ انگلستان) به شیوخ رأس‌الخیمه و شارجه، برای جزایر تنب و ابوموسی فشار آورده است که باید با ایران کنار بیایند. دیگر اینکه، مذاکرات نسبت به بحرین و فرمول نهایی [همه‌پرسی] (تقریباً حاکمیت و همه‌پرسی آمیخته است) دارد پیش می‌رود...[1]

ظاهراً دولت انگلیس در موضوع مهندسی طرح اوتانت، دبیرکل سازمان ملل، برای آنکه آیندهٔ بحرین را موکول به نظرخواهی در بحرین کنند نقش مؤثری داشت. خاطرات علم نشان می‌دهد که ایران از طرح انگلیس و دبیرکل سازمان ملل، برای مراجعه به محافل خاص برای نظرخواهی، چندان راضی نبود، ولی انگلیس اصرار داشت که شیخ عیسی در بحرین همین مسئله را هم به سختی قبول می‌کند.

دولت ایران اظهار می‌کرد که ابتکار حل مسئلهٔ بحرین با خود محمدرضاشاه بوده است تا حسن نیت خود را در این مورد به جهان نشان دهد. محمدرضاشاه راه‌حل همه‌پرسی در بحرین را پس از اصرار و به‌سختی پذیرفته بود و آن را خطری بزرگ برای محبوبیت خود در داخل ایران می‌دانست. یادداشتهای علم این نکته را به‌خوبی نشان می‌دهد. وی در یادداشتهای ۲۲ مرداد ۱۳۴۸/ ۱۲ اوت ۱۹۶۹ می‌نویسد:

صبح شرفیاب شدم. جریان مذاکرات دیروز با سفیر انگلستان را گفتم. خیلی تأیید فرمودند [و گفتند]: «دوباره به او بگو این کار برای من خودکشی است. من البته به خودکشی در صورتی که پای منافع ملت ایران در بین باشد، هیچ اهمیتی نمی‌دهم، ولی این کار به نظر من یک خیانت به ملت ایران است و من دیگر این را نمی‌توانم تحمل بکنم». بعد از ظهر سفیر انگلیس را خواستم و به او گفتم. چون مرد خوبی است مخالفتی نکرد. گفت گزارش خواهم داد.[2]

یادداشتهای علم بیانگر این نکتهٔ مهم است که انگلیس تلاشهای گسترده‌ای را برای راضی‌کردن شاه ایران و شیخ بحرین آغاز کرده بود. وی به جزئیات دقیق پیشنهادهای سفیر انگلیس و دیگر مقامات این کشور در مورد بحرین اشاره و اسناد آن را ارائه کرده است.[3]

---

۱. همان، ص ۲۳۵. ۲. همان، ص ۲۴۰.

۳. نامه‌های رد و بدل شده میان علم و سفیر انگلیس و پیشنهادهای سفیر و مقامات انگلیسی دربارهٔ نوع همه‌پرسی در بحرین، نک: همان، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۲.

محمدرضاشاه به پیشنهادهای انگلیس تمایل چندانی نداشت، زیرا انگلیس بیشتر به طرفداری از شیخ عیسی در بحرین عمل می‌کرد و مایل بود مراجع موردنظر شیخ را که بیشتر طرفداران او بودند به‌عنوان طرفهای مورد پرسش در طرح همه‌پرسی سازمان ملل، به ایران تحمیل کند. اسدالله علم، در یادداشت ۲۷ مرداد ۱۷/۱۳۴۸ اوت ۱۹۶۹، در این باره می‌نویسد:

> در شرفیابی صبح، باز هم در خصوص بحرین صحبت شد. عرض کردم فرمایش شاهنشاه صددرصد درست است. ما مسئول نسل آینده هستیم. چطور می‌توانیم مراجعی [را] که شیخ بحرین تعیین کند، به عنوان نمایندهٔ مردم بحرین و آراء بحرین بدانیم؟[۱]

به هر صورت، ایران حاضر به پذیرفتن مراجع مورد نظر شیخ بحرین نشد. در برابر این مشکلات، دولت انگلیس درصدد بود فارغ از پیشنهادهای شیخ عیسی و ایران، با مشورت با دبیرکل سازمان ملل راه‌حلی را برای چگونگی مراجعه به افکار عمومی در بحرین پیدا کند.

پس از پیشنهاد انگلیس، شاه ایران این راهکار را پذیرفت، اما پافشاری کرد که این کار با هماهنگی خود انگلیس و دبیرکل سازمان ملل صورت بگیرد، و رسماً هم از ایران نخواهند با آن موافقت کند. بنا به نوشتهٔ علم در ۲۰ شهریور ۱۰/۱۳۴۸ سپتامبر ۱۹۶۹:

> امروز بعد از ظهر، گزارش مذاکره با سفیر انگلیس را عرض کردم. [شاه] فقط فرمودند نمایندهٔ ما که نمی‌تواند بگوید آنچه اوتانت با توافق نمایندهٔ انگلیس پیدا کند مورد قبول ما خواهد بود، مشروط به اینکه قبلاً تصویب ما را نخواهند.[۲]

به دنبال این توافق نخستین، عباسعلی خلعتبری، وزیر خارجهٔ ایران، طی ارسال تلگرافی برای امیرخسرو افشار، سفیر ایران در لندن و مسئول اصلی مذاکره دربارهٔ بحرین و جزایر تنب و ابوموسی، و نیز به نمایندهٔ ایران در سازمان ملل گفته بود با راهکار دبیرکل سازمان ملل موافقت کند به شرطی که دبیرکل دربارهٔ طرحهای خود به ایران اطلاعی ندهد و توافق ایران را هم نخواهد. در رونوشت این تلگراف، که به نمایندهٔ ایران در سازمان ملل نیز مخابره شد، دستور داده شده بود:

> نمایندهٔ ما به اوتانت خواهد گفت اگر شما فرمولی برای به‌دست آوردن امیال مردم بحرین

---

۱. همان، ص ۲۵۰. ۲. همان، ص ۲۶۰.

پیدا کنید و آن فرمول را اصلاً به ما نگویید و تصویب قبلی ما را نخواهید به‌طوری که هیچ‌گونه اطلاعات قبلی از آن حاصل نکنیم، ولی فرمول مورد تصویب شخصی شما (او تانت) باشد، ما با آن موافق خواهیم بود و در شورای امنیت هم به تصمیم شورا اعتراض نخواهیم کرد....[۱]

به هر صورت، شاه همه‌پرسی موردنظر سازمان ملل را پذیرفت و هنگامی که ویتوریو گیچیاردی، نمایندهٔ دبیرکل‌سازمان ملل، با مراجعه به برخی محافل در بحرین اعلام کرد مردم بحرین خواستار استقلال از ایران‌اند، این نظر را پذیرفت.

با این همه، درمجلس شورای ملی ایران، که زیر نفوذ نمایندگان موافق شاه بود، در این‌باره اختلاف نظر وجود داشت و برخی به پذیرفتن استقلال بحرین اعتراض داشتند. از آن جمله، مخالفت شدید حزب پان‌ایرانیست بود که رهبر آن، محسن پزشکپور، در مجلس شورای ملی به طرفداری از الحاق بحرین به ایران سخنرانی کرد. همین مسئله سبب شد روابط این حزب با دولت و شاه تیره شود.

مسئلهٔ استقلال بحرین در جلسهٔ ۹ فروردین ۱۳۴۹ /۲۸ مارس ۱۹۷۰ مجلس شورای ملی ایران مطرح شد. در بخشی از اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران آمده است:

در جلسهٔ علنی مجلس شورای ملی مورخ ۱۳۴۹/۱/۹ که قضیهٔ به رفراندوم گذاشتن حاکمیت ایران بر بحرین توسط اردشیر زاهدی، وزیر خارجه، اعلام شد، همهٔ فراکسیونهای مجلس از جمله ایران نوین آقای ارفع، هلاکو رامبد، از حزب مردم، و سناتور حجازی، سناتور عباس مسعودی و مهندس جفرودی در موافقت با حاکمیت سازمان ملل و رفراندوم صحبت کردند به‌جز حزب پان‌ایرانیست، که رهبر فراکسیون پارلمانی این حزب، آقای پزشکپور، شدیداً طی نطقی احساساتی با این قضیه مخالفت کرد.[۲]

با وجود توافق ایران با طرح استقلال بحرین، شاه از این مسئله نگران بود که مردم ایران این اقدام او را نوعی خیانت قلمداد کنند. این نکته و به‌ویژه آیندهٔ جزایر سه‌گانه در خلیج فارس برای او نگرانی ایجاد می‌کرد، زیرا او احساس می‌کرد انگلیس و عربستان به وعده‌های خود، مبنی بر فشار به شیوخ شارج و رأس‌الخیمه برای دست کشیدن از مالکیت

---

۱. همان.

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد روابط ایران و سعودی، امور بحرین، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۴، سال ۱۳۴۹.

جزایر سه‌گانه، عمل نمی‌کند. اسدالله علم، در یادداشت ۱۹ بهمن ۷/۱۳۴۸ فوریهٔ ۱۹۷۰ یعنی روزهای آخر حل‌وفصل مسئلهٔ بحرین، نوشت:

> [شاه] بعد فرمودند مسئلهٔ بحرین دارد حل می‌شود. با کمال آقایی و بزرگواری فرمودند: «حالا که من و تو هستیم آیا فکر می‌کنی در آینده ما را خائن خواهند گفت، یا چنان‌که معتقدم و اغلب سیاستمداران دنیا هم معتقدند، من که حاضر به حل مطلب بحرین شدم، خواهند گفت کار بزرگی انجام دادیم و این منطقه از دنیا را از شر کشمکشهای پوچ و بالنتیجه نفوذ کمونیسم نجات دادیم؟»[1]

۲. بحران جزایر سه‌گانه در خلیج فارس و موضع سعودیها

چنان که پیش‌تر گفتیم، مسئلهٔ جزایر سه‌گانه در خلیج فارس پس از اعلام سیاست انگلیس برای خروج از منطقه مطرح شد و این دو بحران را باید در چارچوب بحرانی واحد در روابط ایرانی ـ عربی بررسی کرد. این نکته از آنجا اهمیت پیدا می‌کند که تمایل ایران به حل مسالمت‌آمیز مسئلهٔ بحرین بدان سبب بود که گذشت ایران از ادعای خود بر بحرین راه را برای پذیرش حاکمیت بر جزایر ابوموسی و تنب کوچک و بزرگ هموار می‌کند.

برخی از نویسندگان و به‌ویژه سعودیها به وجود رابطهٔ مسئلهٔ بحرین و جزایر سه‌گانه تردید دارند و بر این نکته تأکید می‌کنند که فرضیهٔ معاملهٔ ایران و قدرتهای بزرگ و به‌ویژه انگلیس بیشتر ذهنی است تا واقعی. مثلاً یکی از نویسندگان عربستانی در این مورد چنین می‌نویسد:

> شایعه بود که معامله‌ای پنهانی بین ایران و انگلیس صورت گرفته است که بر اساس آن ایران بحرین را می‌دهد ولی از جزایر نمی‌گذرد. در مورد این معامله مدرکی وجود ندارد و مورخان باید آن را ثابت کنند. به هر حال رفتار ایران به گونه‌ای بود که گویا چنین قراردادی وجود دارد.[2]

گرچه مدرکی رسمی دال بر وجود چنین معامله‌ای میان ایران و انگلیس تاکنون پیدا نشده، اما با توجه به نوشته‌های تازهٔ نزدیکان شاه ایران، و نکاتی که در این نوشته‌ها در زمینهٔ گفت‌وگوهای میان مقامات ایرانی و انگلیسی وجود داشته است، وجود معامله‌ای نانوشته را، بین ایران و انگلیس و همچنین مقامات عربی خلیج فارس، یعنی رهبران

---

۱. علم، پیشین، ج ۱، ص ۳۷۶.

2. Al-Saud, *op.cit.*, p. 127.

عربستان و شیوخ بحرین و دیگران، ضمنی تأیید می‌کند. در این میان، بیش از هر چیز خاطرات امیراسدالله علم مسئلهٔ این توافق ضمنی را تأیید می‌کند.

در خاطرات امیراسدالله علم، بارها به مذاکرات او و شاه ایران با مقامات انگلیس، از جمله وزیر خارجه و سفیر این کشور، در تهران اشاره شده است و نشان می‌دهد مقامات انگلیس بر آن بوده‌اند که ایران با گذشتن از ادعای حاکمیت خود بر بحرین می‌تواند حاکمیت عملی و مجدد خود را بر جزایر سه‌گانه اعمال کند. گفته‌های شاه به نقل از علم و نیز نوشته‌ها و برداشتهای خود علم بیانگر همین معاملهٔ نانوشته است. نقل قولهای صفحات پیشین از شاه و علم در مورد مسئلهٔ ارجاع به افکار عمومی در بحرین و نارضایتی و تردید شاه به پذیرش پیشنهاد شیخ عیسی آل خلیفه و سرانجام پذیرفتن پیشنهاد دبیرکل سازمان ملل متحد همه حاکی از این مطلب است که محمدرضاشاه و دولت او، بر اساس گفت‌وگو با مقامهای بلندپایهٔ انگلیس و تأیید ضمنی ایالات متحدهٔ امریکا و عربستان، نوعی معاملهٔ نانوشته را بنیان گذاشتند که طبق آن ایران، با پذیرفتن پیشنهاد همه‌پرسی دبیرکل سازمان ملل، از ادعای خود مبنی بر حاکمیت بر بحرین خواهد گذشت، و انگلیس و عربستان موظف‌اند زمینهٔ دفع اشغال جزایر سه‌گانه و بازگرداندن حاکمیت ایران بر آنها را فراهم کنند.

عملکرد ایران، پس از شناسایی بحرین به عنوان کشوری مستقل، نشان می‌دهد که انگلیس و عربستان بیشتر مایل بودند ایران با اقدام سیاسی ـ نظامی، بدون اینکه تأیید و توافق رسمی آنها را بخواهد، جزایر سه‌گانه را به خاک ایران ضمیمه کند. شاه و مقامات دولت ایران بر آن بودند که به دنبال گذشت ایران از ادعای خود بر بحرین، در درجهٔ نخست مقامهای انگلیس و در درجهٔ دوم مقامات عربستان، بزرگ‌ترین متحد ایران در منطقه، و همچنین مقامات شارجه و رأس‌الخیمه را به پذیرش تعلق جزایر به ایران متقاعد می‌کنند. گفته‌ها و اقدامات محمدرضاشاه نیز این مطلب را می‌رساند، و مقامات انگلیس نیز چنین وعده‌ای را به شاه و مقامات ایرانی داده بودند.

شاه، در برابر کمکهای گسترده به عربستان برای مقابله با تهدیدهای ناصریسم در یمن و عربستان و منطقهٔ خلیج فارس از یک سو، و همراهی با طرحهای اتحاد اسلامی فیصل در برابر طرحهای وحدت عربی ناصر از سوی دیگر، از فیصل انتظار داشت میان ایران و شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه میانجیگری کند و آنها را به پذیرش حاکمیت مجدد ایران بر جزایر

سه‌گانه تشویق کند. با این همه، هر دو کشور انگلیس و عربستان، با وجود وعده‌های پیشین خود، مایل نبودند برای راضی‌کردن شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه فعالانه اقدام کنند و می‌خواستند ایران را به اقدام سیاسی ـ نظامی تشویق کنند و خود در این مورد سکوت کنند و یا با اعتراضی ظاهری به ماجرا پایان دهند.

در مورد وعدهٔ میانجیگری انگلیس بین ایران و شیوخ معترض شارجه و رأس‌الخیمه، که مدعی تعلق جزایر به سرزمین خود بودند، بحثها و دیدارهای بسیاری میان مقامات بلندپایهٔ ایران و انگلیس انجام شد. پس از حل مسئلهٔ بحرین، انگلیس از فشار شیوخ بحرین آسوده شد و بر آن بود که هم ایران را راضی نگه دارد و هم از شیوخ متحد خود، در ماجرای حکومت بر بحرین، از آنها حمایت کند. اما ایران منتظر بود میانجیگری انگلیس در ماجرای جزایر به نتیجه برسد.

انگلیس در این مورد رفته‌رفته موضع خود را عوض کرد و به مقامات ایران توصیه کرد، به‌جای مذاکرهٔ با واسطه، رأساً اقدام کند و حاکمیت خود بر جزایر را عملاً مسجل کند و دیگران را در برابر عمل انجام شده قرار دهد. نوشته‌های امیر اسدالله علم گویای همین نکته، یعنی وعدهٔ انگلیس برای میانجیگری میان ایران و شیوخ خلیج‌فارس و تشویق آنها به پذیرش حاکمیت ایران بر جزایر بوده است. علم، در یادداشتهای ۱۸ آبان ۱۳۴۸/ ۹ نوامبر ۱۹۶۹، می‌نویسد:

> عصر سفیر انگلیس به دیدنم آمد... ضمناً راجع به جزایر با او صحبت کردم (تنب و ابوموسی). گفت ما به قولی که داده‌ایم پایبند هستیم و شیخ شارجه و رأس‌الخیمه را تشویق می‌کنیم.[۱]

البته، ایران پافشاری می‌کرد؛ زیرا جزایر سه‌گانه از قدیم به این کشور متعلق بوده است و برای تأیید آن اسناد تاریخی کافی در اختیار داشت. با این همه، مقامات ایرانی بیشتر مایل بودند مسئله مسالمت‌آمیز و با کدخدامنشی به پایان برسد و از انگلیس نیز انتظار داشتند در این مورد شفاف عمل کند و با قدرت، شیوخ را به این امر راضی کند. به همین علت، با سیاست دفع‌الوقت مقامات لندن مخالفت می‌کردند و از اینکه انگلیس، برخلاف وعده‌های خود، پیش از حل بحران و گذشت ایران، می‌خواهد با سیاست راضی کردن هر دو طرف و خراب‌نکردن وجههٔ خود، ایران را به اقدام نظامی وادارد، ناخشنود بودند.

---

۱. علم، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۲.

واکنش شاه به سیاست انگلیس، که از وعده‌های پیشین خود طفره می‌رفت، نیز بیانگر همین نکته است. اسدالله علم، در یادداشتهای ۱۹ آبان ۱۳۴۸ / ۱۰ نوامبر ۱۹۶۹ در اشاره به سخنان سفیر انگلیس و واکنش شاه، می‌نویسد:

صبح شرفیاب شدم. مطالب دیشب مذاکره با سفیر انگلیس را عرض کردم. راجع به جزایر خیلی برآشفتند. فرمودند مال ماست، چه گهی می‌خورد؟

مواضع محمدرضاشاه پهلوی بیانگر این نکته است که وی انتظار داشت انگلیس نیز در پاسخ به صداقت و حسن‌نیت ایران، که ادعای مالکیت خود بر بحرین را کنار گذاشت، با سیاستی مبتنی بر شفافیت و صداقت سیاسی ـ دیپلماتیک برای حل بحران، یعنی راضی کردن شیوخ، تلاش کند. به همین علت، ایران از بازیهای انگلیس و طفره‌روی این کشور از شفاف‌سازی و شانه خالی‌کردن از بار مسئولیتها خشمگین می‌شد.

با این همه، مقامات انگلیس، که ماجرای بحرین را کاملاً حل‌شده می‌دانستند، به سیاست شانه خالی‌کردن از مسئولیت و وعده‌های داده شده ادامه می‌دادند و بر اقدام ایران به گرفتن جزایر و حل مسئله، بدون درگیرکردن انگلیس و دیگران، اصرار داشتند. امیر اسدالله علم، در ۹ دسامبر ۱۹۶۹، با کاردار سفارت انگلیس در تهران دیدار کرد و موضع حاکمیت ایران بر جزایر را پس از توافق ایران با مسئلهٔ رفراندوم در بحرین مطرح کرد. کاردار سفارت انگلیس، که در مرخصی سفیر جای او را گرفته بود، در مورد جزایر و خواستهٔ ایران به علم گفته بود:

[کاردار سفارت انگلستان]... از آمدن قریب‌الوقوع [شیخهای] رأس‌الخیمه و شارجه گزارشی داد. می‌گفت شیخ رأس‌الخیمه در خصوص قرار جزیرهٔ تنب سخت‌گیری خواهد کرد و همچنین بیشتر [از او] شیخ شارجه راجع به جزیرهٔ ابوموسی. با توجه به آنکه ما به آنها گفته‌ایم باید هر طور هست با ایران کنار بیایند، حال اگر شما به همان تصرف اکتفا و موضوع حاکمیت را فراموش کنید، شاید به مصلحت نزدیک‌تر باشد و زودتر بتوانید این جزایر را بگیرید.[1]

یادداشتهای علم از ناخشنودی شاه ایران از این موضع انگلیس حکایت می‌کند. علم، در ادامهٔ همان یادداشت، می‌نویسد:

---

۱. همان، ص ۳۱۵.

من بعد شرفیاب شدم. جریان را عرض کردم. شاهنشاه متغیر شدند. بالاخره فرمودند اگر ما جزایر را بگیریم، بگذار آنها ادعای مالکیت خودشان را بکنند، یعنی هم ما ادعای خودمان را داشته باشیم هم آنها![1]

انگلیس، همان‌گونه که در مذاکرات خود با مقامات ایران نشان داده بود، برای منصرف کردن شیوخ از ادعای خود بر جزایر اقدامی جدی نکرد، و در واقع میان ایران و شیوخ، با توجه به روابط دوستانهٔ خود با آنها در گذشته و روابط نسبتاً تیره با ایران در طول سالهای سلطنت رضاشاه، دوران ملی‌شدن صنعت نفت و مصدق و حتی دوره‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عملاً با شانه خالی‌کردن از مسئولیت و زیر پا گذاشتن وعده‌های خود و فرار از بحران ایجاد شده، می‌خواست شیوخ رأس‌الخیمه و شارجه را از خود ناراضی نکند و پس از خروج از منطقهٔ خلیج‌فارس سایر اعراب را نیز همچنان دوست خود نگه دارد. از این رو، با وجود درخواستهای سفیر و کاردار انگلیس در تهران مبنی بر گفت‌وگو با شیوخ، دولت انگلیس در عمل اقدامی نکرد و مایل بود ایران و شیوخ، خود مسئله را به‌گونه‌ای حل کنند.

البته، همان‌گونه که سخنان آشکار این مقامات نشان می‌دهد آنها تعلق جزایر به ایران را قبول داشتند، اما ترجیح می‌دادند ایران با اقدام نظامی جزایر را به خاک خود بازگرداند. سفر شیوخ رأس‌الخیمه و شارجه به ایران برای مذاکره با شاه و سایر مقامات ایرانی و اصرار آنها به تعلق جزایر به خود، از همین سیاست انفعالی و واقع‌گریز انگلیس از صحنه حکایت می‌کرد. این مسئله به ناخشنودی ایران از سیاست انگلیس دامن زد و سبب شد مقامات ایرانی، و به‌ویژه شخص محمدرضاشاه پهلوی، از سیاست پیمان‌شکنی لندن به مرز سرخوردگی برسد. علم، در یادداشتهای روز سه‌شنبه ۲ دی ۲۳/۱۳۴۸ دسامبر ۱۹۶۹، ضمن اشاره به دیدار خود با شاه و کاردار انگلیس، می‌نویسد:

تمام ملاقاتهایی که صبح شاهنشاه امر فرموده بودند انجام [دادم] و آخرین آن با شارژ دافر انگلیسی بود که عدم رضایت شاهنشاه را از مذاکرات شیخ رأس‌الخیمه به او ابلاغ کردم. صبح شاهنشاه فرمودند به او بگو این جناب شیخ که هیچ چیز به ما نداد. راجع به حاکمیت بر تنب اصلاً زیر بار نرفت، در مورد قرار دادن یک پادگان در جزیره هم گفت باید تحت نظر افسران

---

۱. همان.

من باشد. خیلی خنده‌دار است! ولی‌شارژ دافر گفت همین قدر که حاضر به برقراری پادگان در آنجا شده است پیشرفت بزرگی است. به هر حال ما به او فشار آورده‌ایم و در آینده نیز فشار خواهیم آورد.[۱]

سفر شیخ رأس‌الخیمه به ایران و گفته‌های او و نیز گفته‌های کاردار انگلیس نشان می‌دهد که شیوخ مذکور مسئلهٔ تصرف جزایر به دست ایران، و نه مالکیت بر آن را پذیرفته‌اند و انگلیس نیز برای راضی نگه‌داشتن هر دو طرف و سیاست «نه سیخ بسوزد و نه کباب» فقط برای متقاعدکردن شیوخ به تصرف جزایر به دست ایران تلاش کرده است و نه تعلق جزایر به ایران.

دولت ایران از عربستان سعودی انتظار داشت در برابر گذشتن از ادعای حاکمیت بر بحرین و پذیرفتن طرح رفراندوم ظاهری دبیرکل سازمان ملل، دولت ریاض، در راستای تحکیم روابط با ایران، در تشویق شیوخ خلیج فارس برای گذشتن از ادعای خود بر جزایر کمک کند. اصولاً، ایرانیها برای گسترش و تقویت روابط با عربستان و حمایت از جایگاه آن در جهان عرب این کشور را تا حدی از تصمیمات خود مبنی بر امکان گذشتن از ادعای حاکمیت و مالکیت بر بحرین آگاه کرده بودند. اعلام رسمی پذیرش طرح رفراندوم در بحرین نیز سبب خشنودی مقامات سعودی و شخص ملک فیصل شده بود.[۲] با این همه، ایران این مسئله را روشن کرده بود که گذشت از بحرین برای پایان دادن بحران در خلیج فارس و ایجاد صلح و ثبات در این منطقه انجام شده است.

از سوی دیگر، دولت ایران و شخص محمدرضاشاه پهلوی، با حمایت از طرحهای فیصل در گسترش همکاری اسلامی و منزوی‌کردن رادیکالیسم چپ‌گرا در جهان عرب، انتظاری جز این نداشتند که عربستان در برابر این اقدامات ایران دست کم از موضع ایران در مسئلهٔ جزایر حمایت کند. ایران، در راستای همین سیاست، در گیرودار بحران بحرین و جزایر، به عربستان سعودی برای نفوذ این کشور در جهان عرب کمک می‌کرد، از جمله حضور شاه در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در رباط مراکش. شاه در گفت‌وگوی خود با علم، آشکارا به او گفته بود صرفاً برای تقویت موضع و منزوی‌کردن رادیکالیسم ناصری در این کنفرانس شرکت می‌کند.[۳]

---

۱. همان، ص ۳۳۲ ـ ۳۳۱.

2. Badeeb, *op.cit.,* 1993, p. 63.

۳. علم، پیشین، ص ۲۶۲.

در کنفرانس سران کشورهای اسلامی نیز شاه، برای تقویت موضع فیصل و نشان دادن نفوذ او در جهان اسلام، او را همراهی می‌کرد. جعفر رائد، سفیر موقت ایران در عربستان که در آن زمان در رباط مراکش حضور داشت، در خاطرات خود می‌گوید: «شاه و فیصل، در حالی که دست در دست یکدیگر داشتند و در حالی که رؤسای جمهور و پادشاهان کشورهای اسلامی به احترام آنها به‌پاخواسته بودند و برایشان کف می‌زدند، وارد تالار کنفرانس اسلامی شدند».[1]

با این همه، عربستان سعودی نیز، همانند انگلیس، حاضر نشد موقعیت خود را نزد شیوخ به خطر اندازد، و آن‌گونه که ایران انتظار داشت، شیوخ را به دست‌کشیدن از ادعای خود بر جزایر، تشویق کند. ایران از این موضع فیصل و سعودیها ناخشنود بود و شاید همین مسئله بر روابط دو کشور در سالهای بعد تأثیری جزئی اما منفی گذاشت. یادداشتهای علم و سخنان محمدرضاشاه پهلوی حاکی از آن است که اگر فیصل برای میانجیگری تلاش بیشتری می‌کردند، شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه از ادعای خود دست می‌کشیدند. شاید این‌گونه موضع‌گیریها تا حدی به بی‌اعتمادی بعدی شاه و مقامات ایران به عربستان و اعراب، به‌طور کلی، انجامید.

تغییر موضع عربستان از نظر مقامات ایرانی نوعی پیمان‌شکنی محسوب می‌شد و در مواضع آن در برابر جهان عرب به‌طور کلی و وحدت اسلامی به‌طور خاص تأثیر گذاشت. علم این وعدهٔ سعودیها را به‌گونه‌ای در یادداشتهای خود بیان می‌کند:

> صبح سفیر انگلیس را برای صبحانه دعوت کرده بودم، پیش من آمد.... راجع به جزایر گفت ما فشار زیادی به شارجه و رأس‌الخیمه وارد کرده‌ایم و حتی به آنها گفته‌ایم اگر با ایران کنار نیایید، بدانید که آنها آنجا را اشغال می‌کنند. ولی این بدبختها رضایت یک کشور عربی دیگر را در همین خصوص جست‌وجو می‌کنند که همان عربستان سعودی است. سعودیها هم چیزی نمی‌گویند، با آنکه قول داده بودند پس از حل قضیهٔ بحرین در این امر کمک خواهند کرد. گفتم، واقعاً از برادران مسلمان عرب جز این انتظاری نیست.[2]

سیاستهای انگلیس و عربستان در برابر مسئلهٔ جزایر، پس از عقب‌نشینی ایران در مسئلهٔ بحرین، به رادیکال‌شدن موضع شاه و دولت او انجامید. گرچه دولت ایران با

1. *Ibid.*, p. 62.

۲. علم، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۹.

فرستادن هیئتهای اعزامی، همچون هیئت تحت سرپرستی اردشیر زاهدی، وزیر خارجهٔ ایران، در کنفرانس وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی، در اواخر مارس ۱۹۷۰، عربستان را به میانجیگری دربارهٔ جزایر تشویق کرد، اما ظاهراً این تلاشهای دیپلماتیک پیامد آشکاری نداشت و مقامات عربستان همچنان محتاطانه در مورد جزایر سه‌گانه اقدام می‌کردند.

دولت ایران بیشتر از مواضع انگلیس ناخشنود بود، و احساس می‌کرد که دولت انگلیس در تداوم سیاستهای پیشین خود، یعنی از آغاز قرن نوزدهم به بعد در دوران رضا شاه و پس از آن، از اعراب در برابر ایران حمایت می‌کند. شاه به‌ویژه احساس می‌کرد که انگلیس بین ایران و عربستان بیشتر مدافع عربستان بوده است. وی در جایی خطاب به وزیر خارجهٔ خود از این نکته گله می‌کرد که چرا در دعوای بین ملک فیصل و شیخ ابوظبی، بر سر واحهٔ بوریمی، دولت انگلیس طرف فیصل و سعودی را گرفته است،[1] اما در دعوای بین ایران و شارجه بر سر جزیرهٔ ابوموسی به‌جای حمایت از ایران، مالک تاریخی و واقعی جزیره است، از شیوخ حمایت می‌کنند.[2]

اصرار انگلیس مبنی بر اشغال جزایر به دست ایران و طرح‌نکردن مسئلهٔ حاکمیت و یا مالکیت سبب می‌شد مقامات ایران این کشور را به حمایت آشکار از شیوخ متهم کنند. سفیر انگلیس در تهران، در دیدارهای خود با مقامات ایرانی، بارها آنها را به شتاب در گرفتن جزایر سه‌گانه تشویق می‌کرد و همین نکته ناخشنودی شاه را برانگیخته بود. مثلاً می‌توان بازتاب این امر را در یادداشت دیدار ۸ خرداد ۱۳۴۹ /۲۸ مه ۱۹۷۰ سفیر انگلیس با اسدالله علم دید:

> سفیر انگلیس را خواستم. اوامر شاهنشاه را به او ابلاغ کردم. فرموده بودند به او بگویم که اولاً از رویهٔ انگلیس نسبت به جزایر خلیج فارس، شاهنشاه خیلی ناراضی هستند، زیرا هیچ تکانی نمی‌خورید... نسبت به جزایر به او گفتم که اگر این کار نشود واقعاً هرگز به حسن نیت شما نمی‌توان اطمینان کرد. قول داد عمل می‌کنند و حسن نیت دارند. باز هم راجع به حق حاکمیت بر آنجا گفت شما چه اصراری دارید که حرف خودتان را در این جهت به کرسی بنشانید؟ همین قدر آنجا را اشغال کنید کار تمام است.[3] درست انگلیسی فکر می‌کند! من هم این عقیده را دارم.

---

۱. دربارهٔ اختلافات سعودی و ابوظبی بر سر واحهٔ بوریمی، نک:

John Bulloch, *The Persian Gulf Unveild*, NewYork: Congdon and weed, 1981, pp. 46-50.

۲. علم، پیشین، ج ۲، ص ۵۳. ۳. همان، ص ۵۶ ـ ۵۵.

اسناد موجود و گفته‌های مقامات بلندپایهٔ ایران نشان می‌دهد که ظاهراً از انگیزه‌های اصرار شیوخ رأس‌الخیمه و شارجه در مورد جزایر، نگرانی آنها در مورد منابع اقتصادی و نفت آنها بود. این در حالی بود که ایران آشکارا اعلام می‌کرد مسئلهٔ جزایر مسئلهٔ حاکمیت ملی ایران و مسئلهٔ امنیت خلیج فارس است و نه منابع احتمالی آنها.

شاه چند بار نیز اعلام کرده بود ایران هرگز به نفت آن جزایر نظر ندارد و حاضر است منافع این مادّهٔ حیاتی را به شیوخ بدهد، اما با اقدام احتمالی شیوخ در مورد آغاز عملیات حفاری نفت در اطراف ابوموسی، که در آن زمان شایع شده بود، به‌شدت مخالفت می‌کرد. شاه این مسئله را در جریان سفر خود به بلژیک، در ژوئن ۱۹۷۰ به داگلاس هیوم، وزیر خارجهٔ انگلیس، گفته بود. علم در این باره می‌نویسد:

در مورد جزایر خلیج فارس و ابوموسی و تنب هم مذاکره فرموده بودند که ناچار باید در دست ما باشد. گو اینکه ما به منابع طبیعی آنجا چشم نداریم و منافع آن را حاضریم به شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه بدهیم. اما حالا اجازه نمی‌دهیم که شیخ شارجه آنجا امتیاز نفت را به کسی بدهد، مگر آنکه پول به‌دست‌آمده در بانکی زیر کلید ما و او بماند، تا تکلیف مالکیت آن معین شود.[۱]

البته، دولت انگلیس در این زمینه، یعنی تهدید شیوخ ام‌القوین و عجمان مبنی بر آغاز عملیات حفاری در جزایر، به آنها هشدار داده بود تا بدین وسیله هم ایران را خشنود کند (اینکه به شیوخ هشدار داده است) و هم شیخ شارجه را و به شیخ شارجه بقبولاند چنانچه این پیشنهاد را بپذیرند برایشان بهتر خواهد بود.

انگلیس طی نامه‌ای به شیوخ ام‌القوین و عجمان هشدار داده بود که موضوع حفاری در ابوموسی را کنار بگذارند. در این نامه آمده بود که «حفاری اثرات جدی در موضع ایران خواهد داشت. جداً توصیه می‌کنیم هیچ‌گونه عملیاتی در حوزه‌ای که مورد ادعای شیوخ شارجه است صورت نگیرد».[۲] سفیر انگلیس در دیدار با وزیر دربار ایران، در مه ۱۹۷۰، گفته بود:

ما فعلاً موضوع اختلاف شارجه و دو شیخ‌نشین را به پیش کشیدیم تا شما برای حفاری

---

۱. همان، ص ۸۲. ۲. همان، ص ۵۷.

ابوموسی به قوه قهریه متوسل نشوید... حالا که به همه گفته‌ایم تا وضع ایران روشن نشود، نخواهیم گذاشت عملی بکنید و ضمناً به آنها گفته‌ایم که تا یک سال دیگر خواهیم رفت و باید فکر ایران را بکنید [چون] زور شما به ایران نمی‌رسد.[۱]

دولت انگلیس، آن گونه که شاه انتظار داشت، بر مسئلهٔ جزایر و تعلق آن به ایران بر شیوخ فشار نمی‌آورد، اما همان‌گونه که اقدام آنها در مورد مسئلهٔ احتمال استخراج نفت و هشدار به شیوخ نشان می‌دهد، تا حدی آماده بود با ایران همکاری کند.

البته، انگلیس تمایل داشت عربستان سعودی، به‌علت دوستی با ایران و همراهی شاه با سیاستهای خاورمیانه‌ای فیصل، بر شیوخ فشار وارد کند و در مذاکرات خود با ایران نیز به این کوتاهی مقامات سعودی اشاره می‌کرد. سفیر انگلیس در تهران چند بار این نکته را به ایرانیها گفته بود و تلاش می‌کرد. مشکل را بیشتر ناشی از موضع سعودیها نشان دهد. از جمله می‌توان به گفته‌های سفیر انگلیس در ایران، که در ۲۷ شهریور ۱۷/۱۳۴۹ سپتامبر ۱۹۷۰ به همراه سر ویلیام لوس، مقام بلندپایهٔ وزارت خارجه، در لندن به دیدار وزیر دربار شاه رفته بود، اشاره کرد:

سفیر انگلیس به من گفت سعودیها خیلی بازی درمی‌آورند و راجع به جزایر یک کلمه به شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه نمی‌گویند.[۲]

همان‌گونه که پیش از این نشان دادیم، مقامات ایرانی از موضع عربستان سعودی بسیار دلگیر بودند و تا حدی اعتماد خود به آنها، و به تبع آن بیشتر به اعراب، را از دست داده بودند. علم، در مورد همین نکته و با اشاره به اظهارات فوق‌الذکر سفیر انگلیس دربارهٔ بی‌میلی عربستان سعودی به میانجیگری بین ایران و شیوخ، ضمن بی‌اعتمادی به صحت اظهارات وی می‌نویسد: «نمی‌دانم [سفیر انگلیس] راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید. به هر صورت، از اعراب امید برادری و همکاری داشتن غلط است».[۳]

به هر حال، موضع انفعالی انگلیس و عربستان سعودی بیش از پیش ایران را سرخورده می‌کرد و با گذشت زمان و حل‌نشدن مسالمت‌آمیز مسئله، بی‌اعتمادی تهران به لندن و ریاض را افزایش می‌داد. این امر سبب می‌شد شاه و مقامات ایران، ضمن تأکید بر تعلق جزایر به ایران، درصدد دست زدن به اقدام مقتضی، یعنی حرکت نظامی برای حل مسئله، برآیند.

---

۱. همان، ص ۵۸. ۲. همان، ص ۱۱۹. ۳. همان.

ملاحظات داخلی، یعنی مسئلهٔ مشروعیت سیاسی شاه و لطمه واردشدن به آن نیز از عوامل سرخوردگی او از انگلیس و سعودیها بود؛ شاه این نکته را چند با بیان کرده بود. گذشته از این، شاه معتقد بود گذشت ایران از ادعای حاکمیت بر بحرین قابل تعمیم به جزایر نیست، زیرا در این صورت ایران در آینده در برابر ملی‌گرایان پان‌عرب ناچار است امتیازات گسترده‌تری نیز بدهد، و پان‌عربها دعاوی بیشتری را در برابر ضعف ایران، در صورت رهاکردن مالکیت جزایر، مطرح کنند. شاه، پیش از این، این مسئله را به وزیر دربار خود گفته بود، و وی نیز همین موضوع را به اطلاع سفیر انگلیس در تهران رسانده بود. اسدالله علم، ضمن اشاره به دیدار ۱۱ ژوئن ۱۹۷۰ با سفیر انگلیس، می‌نویسد:

> به او گفتم... با افکار عمومی ملت ایران که ما نمی‌توانیم بازی کنیم. بحرین را بدهیم، جزایر را هم بدهیم. بعد از کجا که نوبت خوزستان نرسد و این برای رژیم خطرناک است.[۱]

از نیمهٔ دوم ۱۹۷۰ به بعد، ایران با مشاهدهٔ سکوت انگلیس و عربستان سعودی، هر چه می‌گذشت، بر اقدام نظامی برای گرفتن جزایر مصمم‌تر می‌شد، و در این مورد نیز به موضع‌گیری عربها یا دیگران توجهی نمی‌کرد. شاه با توجه به همین موضع انگلیس و سعودیها، در اواخر نوامبر ۱۹۷۰، به وزیر دربار خود گفته بود: «بالاخره با زور اینجا را می‌گیریم، گُه به گور عربها و انگلیسیها[۲]!». همان‌گونه که پیش از این گفته شد، نگرانی و ناخشنودی ایران از این نکته بود که با وجود حل‌شدن مسئلهٔ بحرین و گذشت ایران، هیچ تحولی در این زمینه پیش نیامده است.

شیخ عیسی آل خلیفه، حاکم بحرین، در اواسط ۱۳۴۸ پس از گذشت ایران از ادعای خود بر این جزیره، برای اظهار دوستی با ایران، به تهران سفر کرد. با اینکه شاه از این سفر خشنود بود و معتقد بود که شیخ بحرین پس از آن بیشتر با ایران همراه خواهد بود تا اعراب، اما از اینکه هنوز مسئلهٔ جزایر حل نشده بود ناخشنود به نظر می‌رسید و برای همین از مقامات وزارت خارجه و وزیر دربار خواسته بود که همچنان در مورد جزایر به انگلیس فشار بیاورند.[۳]

در اواخر ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۷۱، ایران در رفتار و بیانیه‌های خود تمایل بیشتری به

---

۱. همان، ص ۶۶. ۲. همان، ص ۱۳۲. ۳. همان، ص ۱۴۹.

گرفتن جزایر نشان می‌داد. به همین علت، شاه به دیپلماتهای خود در سراسر جهان دستور داده بود، در اقدامی هماهنگ، در مورد تعلق جزایر به ایران و تصمیم ایران برای اعمال حاکمیت بر آنها موضع‌گیری کنند.[۱] در این زمینه، حتی ایران احتمال برخورد نظامی با اعراب و قدرتهای بزرگ، به‌ویژه انگلیس، را نیز داده بود و برای مقابله با آن آماده شده بود. گرچه منابع موجود در این مورد مطلبی ننوشته‌اند، اما این نکته به‌صراحت در خاطرات امیر اسدالله علم آمده است. مقامات ایرانی اصولاً بر آن بودند که انگلیس توانایی مقابلهٔ نظامی با ایران را ندارد. اسدالله علم، در جریان ملاقات ۶ دی ۱۳۴۹/اول سپتامبر ۱۹۷۰ با محمدرضاشاه پهلوی، به این نکته اشاره می‌کند:

> من عرض کردم به هر حال کار جزایر اگر با حسن‌نیت انگلیسیها تمام نشود، ناچار باید آنجا را تصرف کرد. بر فرض، انگلیسیها بخواهند مداخلهٔ مسلحانه بکنند، زورشان فعلاً در خلیج فارس به ما نمی‌رسد. چون یک‌پنجم ما هم قدرت هوایی ندارند. برفرض از قبرس طیارات کهنه بیاورند، دیگر آنجا قادر به عمل نخواهند بود. تا کشتی هواپیمابَر هم بیاورند، ما کار را تمام کرده‌ایم.[۲]

البته، چنان که گفتیم، لندن نیز چیزی جز همین، یعنی اقدام نظامی ایران برای گرفتن جزایر، نمی‌خواست و مایل نبود از اعتبار خود، برای خشنودکردن شیوخ در مورد تعلق جزایر به ایران، کم کند. انگلیس این نکته را نه تنها پیش از این، یعنی زمانی که ایران همچنان بر دیپلماسی لندن و ریاض برای خشنودی شیوخ پافشاری می‌کرد، به ایران تذکر می‌داد، بلکه پس از مصمم‌شدن ایران به اقدام نظامی نیز آشکارا از اقدام فوق پشتیبانی می‌کرد.

سفیر انگلیس در تهران، در یکی از دیدارهای خود با وزیر دربار شاه، با توجه به ناخشنودی او از موضع لندن، پشتیبانی خود را از اقدام نظامی ایران اعلام کرده بود:

> عصری سفیر انگلیس آمد. سه ساعت تمام، با عصبانیت نسبت به حالتی که شیخهای خلیج فارس با ما گرفته‌اند، با او مذاکره کردم. گفتم شما دارید با ما بازی می‌کنید و این بخشودنی نیست. اصولاً شما دوست هستید یا دشمن ما؟ چرا می‌گذارید شیخها دائماً دربارهٔ این به بغداد و بحرین و کویت و این طرف و آن طرف بروند و دائماً دربارهٔ این جزایر لعنتی خودشان را بیشتر به رودربایستی بیندازند؟ مثل اینکه با ما هم جز تعارفات خشک مطلب

---

۱. همان، ص ۱۵۱.　۲. همان، ص ۱۵۲.

دیگری ندارند. پس شما چه می‌کنید؟ من باید به شما بگویم [به هر] قیمت شده ما جزایر را می‌گیریم. او هم گفت، من سابقاً گفته‌ام، ما هم دفاع می‌کنیم.[۱]

البته، هنگامی که ایران برای گرفتن جزایر عزم خود را جزم کرده بود، به اقدامات گسترده‌تر سیاسی برای جلب حمایت قدرتهای بزرگ چون امریکا، شوروی و کشورهای قدرتمند عرب چون مصر و عربستان سعودی و کویت دست زد. از دلایل شاه برای بهبود روابط ایران و مصر در دورهٔ ناصر همین مسئله بود، زیرا می‌خواست از طریق دوستی با مصر و بی‌طرف‌کردن آن در بحران جزایر، اقدامات خصمانهٔ کشورهای رادیکال عرب، از جمله عراق و سوریهٔ تحت حاکمیت حزب پان‌عرب بعث و نیز لیبی و یمن، را خنثی کند. به همین علت، در سال ۱۹۷۰، به تلاشهای گسترده‌تری برای جلب دوستی مصر دست زد و توانست در زمان ناصر روابط دو کشور را، پس از ده سال، دوباره برقرار کند.[۲]

در پی همین تلاشها، روابط ایران و مصر، در نیمهٔ دوم ۱۹۷۰، برقرار شد. روی کارآمدن سادات، در مقام رئیس جمهور مصر، پس از مرگ ناصر در سپتامبر ۱۹۷۰، زمینهٔ دوستی بیشتر دو کشور را فراهم کرد؛ دوستی شخصی شاه و انور سادات نیز در این زمینه بسیار مؤثر بود.

به همین علت شاه، در آستانهٔ اقدام نظامی ایران برای برگرداندن حاکمیت بر جزایر، به علم گفته بود مصر مشکلی برای ایران درست نمی‌کند:

در ورود به زوریخ، شاهنشاه مصاحبهٔ مختصر کوتاهی با تلویزیون سوئیس فرمودند و فرمودند جزایر تنب و ابوموسی مال ماست و اگر آنجا را رأس‌الخیمه و شارجه به ما واگذار نکنند، خواهیم گرفت. البته هشدار به شیخهاست که نرم و حاضر به معامله بشوند. در هواپیما خیلی در این خصوص مشورت فرمودند. عرض کردم به امید خدا این [ضربه] را هم بزنید. انگلیسیها که با ما جنگ نخواهند کرد، اعراب هم کمی عرعر می‌کنند کار تمام می‌شود. فرمودند، مصر هم گفته است حرفی ندارم.

گفته‌های شاه نشان دهندهٔ این نکتهٔ مهم است که ظاهراً وی در این زمینه با انور سادات گفت‌وگو کرده و رضایت او را به دست آورده بود. امریکا، با توجه به دوستی با ایران

---

۱. همان، ص ۶۵

۲. در مورد این تلاشها، نک: حمید احمدی، «نظام جهانی و فراز و نشیب روابط ایران و مصر»، مطالعات افریقا، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، ص ۷۷ ـ ۴۳.

و اهمیتی که برای تهران در مورد امنیت خلیج فارس پس از اعلام دکترین نیکسون قائل بود، با اقدام ایران مخالفتی نداشت. برخی اظهار نظر مقامات امریکایی نیز نشان می‌دهد که ایران در این زمینه حمایت امریکا را به دست آورده بود. از جمله می‌توان به گفت‌وگوی وزیر دربار ایران با سفیر امریکا، در آستانهٔ اقدام نظامی ایران، اشاره کرد. علم در یادداشتهای خود، ضمن اشاره به این موضوع، به موضع عربستان سعودی که همچنان می‌خواست خود را از صحنهٔ بحران کنار بکشد و به میانجیگری میان ایران و شیوخ دست نزند، چنین می‌نویسد:

> شب منزل سفیر امریکا رفتم... صحبت جزایر ابوموسی و تنب را کردم و سفیر امریکا گفت می‌دانید انگلیسیها خیلی فشار آورده‌اند که این کار بشود ولی الان ملک فیصل تأمل دارد. گفتم عجب وضع [غریبی] است، شاهنشاه در این منطقهٔ دنیا طوری دارد آماده می‌شود که به درد ملک فیصل و کویت و ترکیه و پاکستان به موقع برسد و ملک فیصل برای ادای یک کلمهٔ موافق این همه فکر می‌کنند؟[1]

گرچه سعودیها، آن گونه که ایران و احتمالاً انگلیس و امریکا انتظار داشتند، برای راضی‌کردن شیوخ اقدامی نکردند، اما به عمل خصمانه‌ای نیز، چه در اعلامیه‌ها و رفتار دیپلماتیک خود در برابر اقدام نظامی ایران در گرفتن جزایر، دست نزدند.

برخی منابع سعودی بر آن‌اند که ملک فیصل درصدد بوده است با برپایی کنفرانسی دربارهٔ خلیج فارس، در دسامبر ۱۹۷۱، میان ایران و شیوخ، موضوع را به روش دیپلماتیک حل کند و در این زمینه نامه‌ای به ایران نیز فرستاده بود،[2] اما در سایر منابع، از جمله اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران و یا یادداشتهای علم و منابع دیگر، به این اقدام و نامهٔ سعودی اشاره‌ای نشده است.

به گفتهٔ این منبع سعودی، شاه ایران از پیشنهاد فیصل نیز استقبال کرده بود، اما در پایان نوامبر ۱۹۷۱، با گرفتن جزایر، کار کنفرانس پیشنهادی نیز ناتمام ماند. مقامات ایرانی با مشاهدهٔ اوضاع و تجزیه و تحلیل مواضع جهانی و منطقه‌ای، در پایان ۱۹۷۱، اطمینان داشتند که به‌جز چند کشور رادیکال عرب، سایر کشورها و نیز سازمانهای بین‌المللی به اقدام نظامی برای بازپس‌گرفتن جزایر اعتراض جدی نخواهند کرد. اسناد وزارت امور

---

۱. همان، ص ۱۷۵.

2. Badeeb, *op.cit.*, p. 63.

خارجهٔ ایران، در مورد اقدام ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ در زمینهٔ گرفتن جزایر، چنین گزارش می‌دهند:

در مورخهٔ ۱۳۵۰/۹/۹ نیروهای ارتش ایران، طبق گزارش نخست‌وزیر به مجلس، در ساعت ۶/۱۵ دقیقهٔ صبح وارد سه جزیرهٔ تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی می‌شوند و در ساعت ۶/۵۰ دقیقه پرچم ایران برفراز کوه حلوا، یعنی بلندترین قلهٔ جزیره ابوموسی، به اهتزاز درمی‌آید. در ابوموسی نیروهای شاهنشاهی مورد استقبال شیخ صفر، برادر شیخ خالد حاکم شارجه، قرار می‌گیرند. در تنب بزرگ، تنها به دلیل اینکه اطلاعی از ورود ارتش شاهنشاهی وجود نداشته، مقاومتهایی صورت می‌گیرد که سه تن از افراد نیروی دریایی ایران (یک افسر و یک مهناو و یک سرباز) کشته می‌شوند و از طرف مقابل هم چهار نفر کشته و پنج نفر زخمی می‌شوند.[۱]

گرچه اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران مطالب مفصلی در زمینهٔ اقدام عراق در شکایت به مجمع عمومی سازمان ملل دارد، اما در مورد عربستان و موضع این کشور چیزی را آشکار نمی‌کند. نویسندگان سعودی در این زمینه، یعنی موضع بعدی فیصل و رهبران این کشور، به مطلب خاصی اشاره نکرده‌اند. بادیب، نویسندهٔ سعودی، گرچه به شگفتی فیصل از اقدام ایران به هنگام تصرف جزایر اشاره می‌کند و می‌گوید که این مسئله گسترش روابط این دو کشور را به تأخیر انداخت، اما به موضع سعودیها اشاره نمی‌کند، و فقط بر آن است که این اقدام ایران منجر به مسابقهٔ تسلیحاتی میان ایران و عربستان شد.[۲]

با این همه، باید گفت که مسئلهٔ مسلح‌شدن ایران و سعودی به سلاحهای نظامی مدرن، از ۱۹۷۲ به بعد، بیشتر به مسئلهٔ امنیت خلیج فارس مربوط می‌شد و اهمیت دو کشور را در این مورد به امریکا و غرب نشان می‌داد. این دگرگونی نه «مسابقهٔ تسلیحاتی»، بلکه نوعی تقویت هم‌زمان بنیهٔ نظام دو کشور بود، که مسئولان اصلی امنیت منطقه، به‌شمار می‌آمدند. حوادث بعد از پایان کار جزایر بیانگر این نکته است که ایران و سعودی همچنان به عنوان دو کشور قدرتمند منطقه با یکدیگر هماهنگ بودند و دوستی خود را تقویت کردند.

از تازه‌ترین تحلیلهای مربوط به روابط ایران و سعودی، که یکی از شاهزادگان این

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۲ ـ ۲۱، سال ۱۳۵۰، تصرف سه جزیرهٔ تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی.

2. Badeeb, *op.cit.*, pp. 63, 121.

کشور نوشته است، نیز همین نکته برمی‌آید. وی ضمن شرح دقیق مسئلهٔ جزایر و اقدام ایران، به موضع تند سعودی اشاره‌ای نمی‌کند و واکنش این کشور را به مسئلهٔ تصرف جزایر به دست ایران نشان نمی‌دهد. وی می‌نویسد بحرین برای سعودی مهم‌تر از جزایر بود و حتی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید حل مسئلهٔ بحرین، یعنی گذشت ایران از حاکمیت خود بر این جزیره، به‌علت به خطر نیفتادن روابط ایران و سعودی بوده است، زیرا ملک فیصل به مسئلهٔ بحرین حساس بود.[1]

این تحلیل تا حدی به واقعیت نزدیک‌تر است، زیرا در نوشته‌های مقامات بلندپایهٔ ایرانی نزدیک به شاه، به‌ویژه اسدالله علم، نیز این نکته آشکارا به چشم می‌خورد که شاه سیاست خود را، در برابر شیوخ خلیج فارس، تا حدی بر مبنای خواستهای فیصل و ملاحظهٔ تضمین گسترش روابط میان دو کشور استوار کرده بود.[2]

بدیهی بود که دست کم انتظار ایران در برابر این هماهنگی و رعایت مصالح دو کشور، سکوت عربستان و دشمنی نورزیدن آن کشور با اقدام ایران برای بازپس‌گیری جزایر بود. نوشته‌های مقامات ایرانی، به‌ویژه اسدالله علم، حاکی از این است که فیصل نیز، پس از پایان کار جزایر، می‌خواست موضوع فراموش شده، پایان‌یافته تلقی شود، و ایران و سعودی در مورد سایر مسائل خلیج فارس به توافق برسند. علم در خاطرات ۱۳آبان ۴/۱۳۵۱ اکتبر ۱۹۷۲، یعنی کمتر از یک سال پس از اینکه ایران جزایر سه‌گانه را بازپس گرفت، به نکات مهمی اشاره می‌کند:

> صبح [نزد شاه] شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. مدیر Foreign Reports امریکا، [هری کرن] از پیش پادشاه عربستان سعودی آمده، پیشنهادی از ملک فیصل آورده بود که چطور است ما مسئلهٔ خلیج فارس را یک‌کاسه حل کنیم تا امر جزایر هم در این بین به تحلیل برود، یعنی در دفاع خلیج فارس به حساب آید و زبان من هم پیش اعراب باز شود. فرمودند، نه ملک فیصل و نه هری کرن می‌فهمند چه می‌گویند. جزایر مال ماست. حالا هم در دست ماست. هیچ‌کس هم حق حرف زدن ندارد. آفرین بر قدرت شاه. بیسمارک هم صد سال پیش گفته بود حرف حساب فقط از دهن توپ خارج می‌شود.[3]

گرچه از نوشتهٔ علم نمی‌توان پی برد پیشنهاد فیصل چه بوده است، اما می‌توان این

---

1. Al-Saud, *op.cit.*, p. 127.

۲. برای نمونه، نک: علم، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۵.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۴۶ ـ ۳۴۵.

نکته را درک کرد که وی خواستار فراموش‌شدن مسئلهٔ جزایر با رسیدن به توافقهای جدید با شاه بر سر مسائل دیگر، همچون نفت و نظایر آن، بوده است.

در این زمان، مسئلهٔ جزایر در سیاستهای منطقه‌ای و جهانی پایان‌یافته قلمداد شد، و نه تنها عربستان، بلکه شیوخ مدعی جزایر، همانند شیخ زاید، حاکم ابوظبی و رئیس بعدی امارات متحدهٔ عربی، به ایران سفر کرده بود، و با برقراری رابطه با ایران به توافق رسیده بود.[۱] کشورهای قدرتمند، به‌ویژه انگلیس نیز، که از آغاز، اقدام نظامی را برای حل مسئلهٔ جزایر به ایران پیشنهاد می‌داد، در تشویق شیخ زاید، شیخ ابوظبی، به امضای قرارداد با ایران و برقراری روابط سیاسی نقش مهمی بازی کرده بود. همین مسئله سبب شد مقامات ایرانی، از جمله شاه، کدورتهای پیشین از موضع این کشور در برابر مسئلهٔ جزایر را فراموش کنند. علم، در یادداشتهای روز ۱۱آبان۲/۱۳۵۱ اکتبر ۱۹۷۲، در مورد گفت‌وگو با سفیر انگلیس می‌نویسد:

> در مراجعت سفیر انگلیس را خواسته بودم، [به] دیدنم آمد. بر حسب امر شاه این مسائل را با او صحبت کردم [و به سفیر انگلیس گفتم]: شیخ زاید، شیخ ابوظبی، اعلامیهٔ مربوط به برقراری روابط بین دو کشور را امضا کرد و متن اعلامیه، به قراری که سفیر ما اطلاع می‌دهد، همان است که تصویب کرده بودیم. پس معلوم می‌شود فشار شما بر او اولاً راست بوده و بعد هم مؤثر بود. بنابراین، تصدیق می‌کنم که شما حالا با ما [رفتار منصفانه] دارید و راضی هستیم. البته این کار به نفع خودتان هم هست. زیرا یک متحد قوی خود را مطمئن می‌سازید که نمی‌خواهید محض خاطر عربها کلاه بر سر او بگذارید.[۲]

۳. نفت و سیاستهای نفتی در دههٔ ۱۹۷۰

پس از مسئلهٔ جزایر سه‌گانه و بحرین، مسئلهٔ دیگری که در دههٔ ۱۹۷۰ بین ایران و عربستان سعودی اختلاف ایجاد کرد، مسئلهٔ نفت و سیاستهای مربوط به آن بود. در این زمینه، دو مسئله بیش از همه عامل اختلاف میان دو کشور بود: نخست مسئلهٔ تحریم نفتی غرب به دست عربستان سعودی و چند کشور دیگر عرب بر سر مسئلهٔ اعراب و اسرائیل و دوم موضوع قیمت‌گذاری برای نفت اوپک.

ایران سیاست کشورهای عربی عضو اوپک را در کاربرد نفت به عنوان سلاح سیاسی در ماجرای اعراب و اسرائیل نمی‌پذیرفت و از آن پیروی نمی‌کرد، همچنین بر سر

---

۱. همان، ص ۳۴۶ـ ۳۴۴.   ۲. همان، ص ۳۴۴.

ماجرای اعراب و اسرائیل نمی‌پذیرفت و از آن پیروی نمی‌کرد، همچنین بر سر قیمت‌گذاری نفت و افزایش بهای آن نیز با عربستان اختلاف داشت. در حالی که عربستان طرفدار کاهش قیمت نفت به سود غرب بود، ایران از افزایش قیمت نفت طرفداری می‌کرد. با این همه، پیش از بررسی روابط ایران و سعودی و تأثیر این دو نکته در آن، باید به نکتهٔ مهم‌تری پرداخت که سبب افزایش نقش اوپک، به عنوان ابزار مهم سیاست‌گذاری نفتی، در جهان شد.

الف. کشورهای اوپک در برابر شرکتهای نفتی غرب

گرچه سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت (اوپک) در ۱۹۶۰ به وجود آمد، اما به مدت یک دهه نقش مهمی در سیاست‌گذاریهای نفتی نداشت. با این همه، سیاستهای غیرمنصفانهٔ شرکتهای نفتی، که کنترل نفت خاورمیانه را بر عهده داشتند، سبب شد کشورهای تولیدکننده رفته‌رفته درصدد برآیند صنعت نفت خود را به دست گیرند.

در این زمینه، ایران نقش مهمی بازی کرد. گرچه ایران در دوران رهبری دکتر محمد مصدق، با ملی‌کردن نفت، پیشتاز کشورهای جهان در احقاق حقوق ملتهای جهان سوم به‌شمار می‌رفت، اما سرنگونی مصدق، در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، و کنترل نفت ایران به دست کنسرسیوم نفتی متشکل از شرکتهای نفتی امریکایی، انگلیسی و هلندی-فرانسوی، آرزوهای مردم ایران را برای ملی‌کردن نفت خود و به دست گرفتن آن به عقب انداخت.[۱] همان‌گونه که در فصلهای نخستین این کتاب اشاره کردیم، از ملی‌شدن صنعت نفت و نهضت دکتر مصدق کشورهای عربی نفت‌خیز، به‌ویژه عربستان سعودی، حمایت کردند و همین مسئله شاید از عوامل تلاش امریکا و انگلیس برای سرنگونی مصدق و جلوگیری از سرایت نهضت او به سایر مناطق خاورمیانه شد.

با وجود این، از اواخر دههٔ ۱۹۶۰، با شتاب‌گرفتن فرایند مدرنیسم در ایران و نیاز آن به درآمدهای بیشتر، بین ایران و کنسوسیوم نفت بر سر سیاستهای آن در قیمت‌گذاری نفت و سایر مسائل مربوط اختلافاتی بروز کرد. ایران نفوذ چندانی در هیئت مدیرهٔ کنسرسیوم نداشت و بیشتر شرکتهای نفتی در این زمینه سیاست‌گذاری می‌کردند.[۲]

---

۱. دربارهٔ قرارداد ایران با کنسرسیوم نفت پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نک: ناصر فرشاد گهر، سیری در قراردادهای نفتی ایران، تهران: پژوهشکدهٔ امور اقتصادی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۹ - ۱۹۶.

۲. دربارهٔ کنسرسیوم و ترکیب آن، نک: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: البرز، ۱۳۶۰، ص ۲۳۰ - ۲۲۸.

از ۱۳۴۸ به بعد، بین ایران و کنسوسیوم بر سر قیمت‌گذاری نفت اختلافاتی بروز کرد. ایران که در فرایند مدرنیسم و صنعتی‌شدن به ارزی که از فروش نفت به دست می‌آمد نیاز داشت، با سیاست کنسوسیوم در کاهش ارزش نفت مشکل پیدا کرد. کنسوسیوم بحرانهای موجود در بازارهای مصرف نفت را علت کاهش ارزش نفت می‌دانست. ناخشنودی ایران از این سیاستها از اوایل دههٔ ۱۹۷۰ بالا گرفت. البته، این ناخشنودی به ایران نیز محدود نمی‌شد، و سایر کشورهای تولیدکنندهٔ نفت، چون الجزایر، لیبی و کشورهای عرب خلیج فارس، نیز در مورد سهم سود حاصله از تولید و فروش نفت با شرکتها اختلاف داشتند. علت این ناخشنودی آن بود که شرکتهای نفتی، تولید و قیمت نفت را پایین نگه می‌داشتند.

نکتهٔ مهمی که باید به آن اشاره کرد این است که همانند سالهای نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، ایران در اختلافات بعدی، با شرکتهای نفتی پیشتاز بود و رهبری را در بسیج تولیدکنندگان نفت علیه شرکتهای غربی بر عهده داشت و همین نکته سبب ناخشنودی کشورهای غرب از ایران بود. ایران درصدد بود با بهره‌برداری از ابزار اوپک به این بسیج دست بزند. به همین علت، اجلاس ژانویهٔ ۱۹۷۰ در ایران برپا شد تا در مورد سیاستهای شرکتهای غربی تصمیم گرفته شود. ایران خواستار اقدام دسته‌جمعی اعضای اوپک علیه شرکتهای نفتی بود.[۱] در این اجلاس، ایران افزایش قیمت نفت را به اوپک پیشنهاد داد. اجلاس بعدی اوپک در ونزوئلا نیز همین مسئله را پیگیری کرد و خواستار گرفتن مالیات و سهم بیشتر از سود نفت شد.[۲]

البته، ایران در کنار کشورهای عربستان و کویت، با سیاست لیبی و الجزایر، مبنی بر افزایش میزان بالای مالیات دریافتی، مخالفت می‌کرد و بر آن بود که با طرح پیشنهادهای معقول زمینهٔ کسب درآمد بیشتر از شرکتها را فراهم کند. ایران به شرکتهای نفتی فشار می‌آورد تا با در نظر گرفتن سهم بیشتری برای کشورهای تولیدکننده، از بابت افزایش قیمت نفت، با سیاست افزایش معتدل مورددرخواست ایران، عربستان سعودی، کویت و حوزهٔ خلیج فارس، مانع درخواستهای افراطیها شوند. شاه ایران در این مورد نقش مهمی بازی می‌کرد و بر آن بود که عربستان، کویت و حتی عراق از سیاستهای او در زمینهٔ افزایش سهم تولیدکنندگان حمایت کنند.[۳]

---

۱. علم، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۵. ۲. همان، ص ۱۸۱ ـ ۱۷۹. ۳. همان، ص ۱۹۰.

این تلاشهای ایران و کشاکش تولیدکنندگان با شرکتهای نفت، سرانجام، در فوریهٔ ۱۹۷۰، به نتیجه رسید و شرکتها با تغییر اصل ۵۰ ـ ۵۰ و افزایش آن به ۴۵ ـ ۵۵ به سود تولیدکنندگان موافقت کردند. در این زمان، بر اثر تلاشهای ایران، قیمت نفت ۳۳ سنت بالا رفت، و با پیشنهاد شرکتها برای افزایش فقط ۲۰ سنت موافقت نشد. در این امر، عربستان سعودی و سایر کشورها نیز از ایران حمایت کردند. امیر اسدالله علم، پس از این توافقها در یادداشتهای خود نوشت:

> واقعاً موفقیت چشمگیر عجیبی است. علاوه بر آنکه تمام کشورهای اوپک این موفقیت را مدیون شاه ایران هستند و شاهنشاه ایران حالا که این کار را تمام کرده‌اند، در حقیقت لیدر خاورمیانه هستند، تمام کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه یعنی عربستان، عراق، کویت، ابوظبی، قطر... به زعامت شاه گردن نهادند.[1]

مبارزهٔ کشورهای تولیدکنندهٔ نفت به این محدود نمی‌شد و پس از این نیز اختلاف میان آنها با شرکتهای غربی مسئول تولید، بازاریابی و قیمت‌گذاری نفت همچنان ادامه داشت. ایران و سایر اعضای اوپک، که به اهمیت ثروت اقتصادی خود پی برده بودند، در پی این بودند که کنترل کامل بازار نفت را به دست گیرند. فشار آنها بر شرکتهای غربی برای افزایش ارزش نفت و سهم تولیدکنندگان همچنان ادامه یافت تا سرانجام، در ۱۹۷۳، بحرانهای منطقه‌ای نیز به کمک آنها آمد. به دنبال فشارهای پیشین، سرانجام شرکتهای نفتی، در اکتبر ۱۹۷۳، با واگذاری ۲۵٪ سهام خود به کشورهای تولیدکننده موافقت کردند. این مقدار قرار بود بی‌درنگ به تولیدکنندگان واگذار شود و برای واگذاری بقیه نیز، تا میزان ۵۱٪ تا سال ۱۹۸۳، اقدام شود.[2]

ب. تحریم نفتی اعراب و مخالفت ایران با آن

در گیرودار این تلاشها بود که جنگ چهارم اعراب و اسرائیل میان مصر و سوریه از یک سو و اسرائیل از سوی دیگر، در اکتبر ۱۹۷۳، آغاز شد. پیروزیهای ابتدایی مصر و سوریه به خشنودی اعراب منجر شد، اما در مرحلهٔ بعدی جنگ، اسرائیل با کمک امریکا و سایر

---

۱. همان، ص۱۹۸.

۲. در مورد کشمکش بین کشورهای عضو اوپک، به‌ویژه ایران با شرکتهای نفتی و بستن قراردادهای مشارکتی از ۱۳۴۳ تا قراردادهای خدماتی سال ۱۳۵۳ و افزایش چشمگیر سهم تولیدکنندگان، نک: فرشاد گهرپیشین، ص ۲۲۳ـ۲۲۱.

کشورهای غرب، توانست ارتش مصر را محاصره کند و سپس شکست دهد.[۱] این رویداد سبب شد اعراب نارضایتی خود را از سیاست امریکا و غرب، در حمایت از اسرائیل، بیان کنند و برای حمایت از آرمان فلسطین و اعرابِ درگیر جنگ اقدام کنند. همین ضرورت کشورهای تولیدکنندهٔ عربی نفت، و بیش از همه عربستان سعودی، را واداشت سیاست تحریم نفت را علیه غرب به کار گیرند.

برای نخستین بار از نفت، به عنوان ابزاری سیاسی، در سیاستهای منطقه‌ای و جهانی بهره‌برداری شد. تحریم نفت و یا به عبارتی استفادهٔ سیاسی از ابزار نفت از عوامل اختلاف میان ایران و عربستان سعودی شد. گرچه ایران و عربستان بر سر افزایش قیمت نفت با یکدیگر اختلاف داشتند، اما تحریم نفتی غرب بیشتر بحثی سیاسی بود تا اقتصادی.[۲]

فیصل، پادشاه عربستان، و احمد زکی یمانی، وزیر نفت او، اعلام کرده بودند که عربستان سعودی بخشی از جهان عرب است و بنابراین انتظار دارد که در ازای افزایش تولید نفت، فضای سیاسی خاورمیانه به نفع اعراب دگرگون شود. این نکته به مسئلهٔ اعراب و اسرائیل و مسئلهٔ فلسطین اشاره می‌کرد.[۳] شاه ایران مایل نبود از عربستان سعودی پیروی کند و بر آن بود که نفت کالایی اقتصادی است، نه سلاحی سیاسی.[۴]

پ. افزایش ارزش نفت و اختلافات ایران و سعودی

به هر صورت، این اختلاف جنبهٔ موقت داشت، زیرا تحریم نفتی سریع به پایان رسید و پیامدهای آن، برای اقتصاد غرب، چندان سنگین نبود. آنچه بیشتر سبب اختلاف ایران و عربستان بود سیاست قیمت‌گذاری نفت بود. قیمت‌گذاری نفت از زمانی اهمیت یافت که کشاکش میان ایران و کنسرسیوم نفت سرانجام به سود ایران به پایان رسید. در دسامبر ۱۹۷۳، کنسرسیوم منحل شد و به‌جای آن «قرارداد خرید و فروش نفت».[5] میان

---

۱. در این مورد، نک: محمد حسینی هیکل، مقدمات جنگ اکبر، ترجمهٔ دکتر اسدالله مبشری، تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی عطایی، ۱۳۷۳، ص ۳۶۰ ـ ۳۱۸.

۲. دربارهٔ تحریم نفتی اعراب و موضع سعودیها، نک:

James Wynbrandt, *A Breif History of Saudi Arabia* and Fawaz Gerges. New York: Checkmark Books, 2001, pp. 230-233. 3. Badeeb, *op.cit,* p. 64.

4. Behrouz Souresrafil, *Khomeini and Israel,* C. C. press, 1989, p. 26.

5. Sale and Purchase Agreement.

ایـران و شـرکتهای نـفتی امضا شـد. ایـران، در آذر ۱۳۵۲، کـنترل کـامل صـنعت نـفت و سیاست‌گذاری میزان تولید، بازاریابی و قیمت‌گذاری آن را به دست گرفت.

پس از تسلط ایران بر منابع نفتی خود، اختلافات بـین ایـران و غـرب و در نـتیجهٔ آن عربستان بر سر قیمت‌گذاری نفت بالا گرفت. در حالی که در جریان تـحریم نـفتی اعـراب، عربستان سعودی ایران را به طرفداری از غرب متهم کرد، از ۱۹۷۴ به بعد، این ایران بود که عربستان را به طرفداری از امریکا و غرب در مخالفت با افزایش قیمت نفت متهم می‌کرد.

کاهش تولید نفت، در اواخر ۱۹۷۳، به میزان ۴/۵ میلیون بشکه در روز، زمینهٔ بالارفتن قیمت نفت را فراهم کرد. در این زمینه ایران، بیش از همهٔ کشورهای تولیدکننده، خواهان افزایش قیمت نفت بود. ایران، در اوج کاهش تولید نفت ناشی از تحریم نـفتی اعـراب، بـا فروش بخشی از نفت خود، به قیمت ۱۷/۴۳ دلار در هر بشکه، قیمت نفت را به بالاترین بهای خود تا آن زمان رساند. این مبلغ در واقع سه برابر نرخ دو ماه پیش اوپک بود. ایران در بهمن ۱۳۵۲ /دسامبر ۱۹۷۳، از اعضای اوپک خواست در تهران تشکیل جلسه دهند. در این اجلاس اوپک، با پیشنهاد ایران، مبنی بر نرخ تازهٔ ۱۱/۶۵ دلار برای هر بشکه، موافقت کرد. محمدرضاشاه پهلوی، که بیش از سایرین بر افزایش قیمت نفت تأکید داشت، علل زیر را برای سیاست خود عرضه کرد:

۱ . نفت مادّهٔ باارزشی است که برای تهیهٔ فرآورده‌های گوناگون، از جمله مواد غذایـی می‌تواند به کار رود. افزایش بهای نفت از مصرف بی‌پروای آن، به عنوان سوخت، جلوگیری می‌کند.

۲ . بهای نفت، با توجه به ارزش حرارتی آن، باید برابر با سوختهای دیگر باشد.

۳ . بهای نفت باید همراه با افزایش نرخ کالاهای تولیدی، بالا رود.[1]

پیشنهادهای ایران برای افزایش قیمت نـفت اثر مـخرب‌تری در اقـتصاد جـهان غـرب به‌ویژه ایالات متحدهٔ امریکا داشت تـا تـحریم نـفتی اعـراب. افـزایش قـیمت سـبب بـاعث نگرانی شدید امریکا شد.

در این میان، ریچارد نیکسون، رئیس جمهور امریکا، از همهٔ کشـورهای نـفت‌خیز و از جمله ایران خواست در این نرخ تجدید نظر شود، اما شاه پاسخ مثبتی به این درخواست نداد. سفیران انگلیس و امریکا نیز به تکاپو افتاده بودند تا با دیدار با شاه یا وزیر دربـار و

---

۱. علم، پیشین، ج ۳، ص ۸ ، مقدمهٔ علینقی عالیخانی.

مقامات ایران، ایرانیها را به کنار گذاشتن سیاست افزایش قیمت نفت وادار کنند. در این میان، سفیر انگلیس در تهران در ملاقات با اسدالله علم، نامه‌ای به او داد و ضمن مخالفت با طرح شاه برای افزایش قیمت نفت نوشت «قرار نبود» ایران قیمت را این قدر بالا ببرد. این نامه شاه را بسیار عصبانی کرده بود. اسدالله علم در این مورد، در یادداشتهای ۱ دی ۵۲، می‌نویسد:

> من چند دقیقه [به حضور شاه] شرفیاب شدم. نامهٔ سفیر انگلیس را دادم، ملاحظه فرمودند. خیلی عصبانی شدند. فرمودند، به این احمق بگو من با تو صحبت کردم. بعد هم فلاح رفته لندن تمام جزئیات را به نخست‌وزیر شما و وزرا گفته [است].[۱]

سفیر امریکا، که نامهٔ نیکسون را به علم داده بود، از علم خواسته بود شاه را به کاهش قیمت نفت تشویق کند. علم متن نامهٔ نیکسون را، به همراه توضیحات خود، برای شاه فرستاد، اما، شاه ضمن نپذیرفتن پیشنهاد و درخواست نیکسون، در حاشیهٔ نامهٔ علم، در ۹ دی ۵۲، نوشت: « [به نیکسون] جواب بدهید اول ونزوئلا و نیجریه و اندونزی و لیبی و الجزایر قیمتهای خودشان را پایین بیاورند تا مطالعه کنیم».[۲]

امریکا، که از سرسختی شاه سرخورده شده بود، به عربستان سعودی روی آورد تا از نفوذ این کشور برای کاهش قیمت نفت استفاده کند. عربستان سعودی نیز با موضع امریکا موافق بود و از این به بعد هماهنگ با سیاستهای امریکا خواستار کاهش قیمت نفت بود، و همین نکته بروز اختلافات جدید میان ایران و سعودی را سبب شد. احمد زکی یمانی، وزیر نفت عربستان سعودی، اصرار داشت که، برخلاف نظر ایران، کشورهای منطقه قدرت جذب درآمد ناشی از افزایش ناگهانی قیمت نفت را ندارند و پیوسته به همتای ایرانی خود، جمشید آموزگار، رئیس شرکت ملی نفت ایران یادآور می‌شد که افزایش بی‌رویهٔ نرخ نفت چیزی جز فساد، نفله‌کاری و تورم به بار نخواهد آورد.[۳]

به این ترتیب، عربستان سعودی با حمایت امریکا با طرح افزایش قیمت نفت مخالفت می‌کرد و از توصیه‌های امریکا پیروی می‌کرد. همین موضوع دلخوری ایران از سعودیها را موجب شد. علم سیاستهای ملک فیصل را «بچگی»[۴] او می‌دانست که به‌علت داشتن بزرگ‌ترین ذخیرهٔ نفت دنیا امریکاییها به دنبال او هستند. به این ترتیب، اعضای اوپک

---

۱. همان، ص ۲۹۴.
۲. برای متن نامهٔ علم به نیکسون و پاسخ شاه، نک: علم، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۰۰.
۳. همان، ص ۹ ـ ۸.
۴. همان، ص ۹۶ ـ ۹۵.

درگیر جنگ اقتصادی و اختلاف نظر سیاسی بر سر قیمت نفت شدند. وزرای نفت ایران و سعودی در جلسات اوپک در برابر یکدیگر قرار گرفتند و کار آنها به نوعی رویارویی شخصی انجامید.[1] مثلاً هنگامی که احمد زکی یمانی، وزیر نفت عربستان، در اجلاس مه ۱۹۷۴ اوپک خواستار کاهش دو دلاری ارزش نفت در هر بشکه شد، جمشید آموزگار، ضمن مخالفت با توصیه‌های او، وی را به پیشبرد منافع شرکتهای نفتی غرب متهم کرد.[2] با این همه، عربستان سعودی چندان در سیاست خود برای کاهش قیمت نفت، در برابر سرسختیهای ایران، موفق نبود، و همان‌طور که از گفته‌های احمد زکی یمانی به سفیر امریکا در تهران برمی‌آمد، ناچار بود دنباله‌رو ایران باشد.[3]

عربستان سعودی، که به علل امنیتی به دوستی با ایران نیازمند بود، درصدد برآمد اعتماد ایران را به دست آورد و اختلافات فزاینده بر سر قیمت نفت را کاهش دهد. در پی همین سیاست تنش‌زدایی، شاهزاده سعود الفیصل، معاون وزیر نفت عربستان، و عمرسقاف، مسئول روابط خارجی عربستان، برای بحث پیرامون قیمتهای نفت، در اکتبر ۱۹۷۴، به دیدن شاه آمدند. شاه با پیشنهادهای سعودیها برای تثبیت قیمت نفت و پرهیز از افزایش آن موافقت نکرد. اگرچه نویسندگان سعودی بر آن‌اند که وی «برای تجدید نظر در سیاستهای خود اعلام آمادگی کرد و قول داد که سیاستهای نفتی خود را در آینده با سیاستهای پادشاهی سعودی هماهنگ کند»،[4] اما اسناد و نوشته‌های موجود مربوط به مقامات عالی‌رتبهٔ ایران خلاف این را نشان می‌دهد. پیش از این تاریخ نیز مقامات عربستان با سفر به ایران برای این موضوع تلاش کرده بودند، که موفق نشدند. مثلاً، شاه جریان دیدار ژوئیهٔ ۱۹۷۴ فرستادگان سعودی با خود را با اسدالله علم، مطرح کرده بود و گفته بود سعودیها سیاست روشنی در این زمینه ندارند. علم، در یادداشتهای شنبه ۱ تیر ۱۳۵۳، دربارهٔ این موضوع می‌نویسد:

> صبح شرفیاب شدم... راجع به سیاست عربستان سعودی در مورد نفت مذاکره کردیم. فرمودند، به‌طور خصوصی یک چیز می‌گویند، به صورت رسمی چیز دیگر. عمرسقاف، وزیر خارجه‌اش، تو که نبودی اینجا آمد، اصلاً موافق تنزل قیمت نفت نیست.[5]

---

1. Badeeb, *op.cit.*
2. *Ibid.*

۳. علم، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۱.

4. Ibid.

۵. همان، ج ۴، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۴.

ایران بر این بود که امریکاییها، برای جلب نظر مقامات سعودی برای کاهش قیمت نفت، امتیازاتی را به عربستان داده بودند که از آن جمله می‌توان به موافقت شرکتهای نفتی امریکا با طرح مشارکت ۱۰۰٪ با عربستان، یعنی واگذاری تمامی تأسیسات خود به دولت سعودی، اشاره کرد.[۱]

مدتی پیش از این، شرکتهای نفتی غرب ناچار شده بودند این امتیازات را به ایران بدهند و کنترل کامل نفت را به دست ایران بسپارند. اسدالله علم، که از نزدیک سیاستهای نفتی ایران، امریکا و سعودی را در این دوره زیر نظر داشت، دربارهٔ امتیازهای امریکا به عربستان، در برابر تلاش سعودیها برای کاهش قیمت نفت و مخالفت با سیاستهای ایران، می‌نویسد:

> حالا معلوم می‌شود علت پافشاری عربستان در تنزل‌دادن قیمت نفت، قول امریکاییها به زکی یمانی است که اگر قیمت را تنزل بدهد، به جای ۶۰٪ مشارکت فعلی، ۱۰۰٪ را واگذار کنند و با عربستان قراری شبیه به ما منعقد سازند. حالا امریکاییها ۴۰٪ نفت را به قیمت ۷ دلار می‌خرند و ۶۰٪ را به قیمت بالای ۹ دلار، یعنی در حدود ۱۲ دلار. اگر بخواهند این ۴۰٪ را هم واگذار کنند و بعد حدود ۱۲ دلار بخرند، خیلی متضرر می‌شوند و به این جهت اصرار در پایین آوردن قیمت دارند.[۲]

به هر حال، امریکا و عربستان سعودی به تلاشهای مشترک خود برای کاهش قیمت نفت ادامه می‌دادند. نیکسون، رئیس جمهور امریکا، نیز در ۹ ژوئن ۱۹۷۴ به عربستان سعودی رفت تا نظر فیصل را برای سیاست کاهش قیمت نفت جلب کند. این سفر سه روزه سبب نگرانی شاه ایران شد. شاه معتقد بود هدف نیکسون، از اقامت طولانی در عربستان، تشویق سعودیها به کاهش قیمت نفت و مخالفت آنها با پیشنهاد ایران در اجلاس آینده اوپک در کاراکاس است. اسدالله علم، در یادداشتهای ۲۰ خرداد ۱۳۵۳، به نگرانی و عصبانیت شاه و سخنان او چنین اشاره می‌کند:

> مسئلهٔ اصلی این است که عربستان با آن همه نفت و آن همه نوکری نسبت به امریکا، خواستار تقلیل قیمت نفت است. و بالاخره هم فکر می‌کنم در کاراکاس، عربستان و سایر اعضای اوپک و ما دست به یقه خواهیم شد. کیسینجر به سماجت جبلی سعی خواهد کرد که تقلیل قیمت نفت را علی‌رغم سایر اعضای اوپک به کرسی بنشاند. البته اگر بتواند![۳]

---

۱. همان.　۲. همان، ص ۱۵۲.　۳. همان، ص ۱۴۴.

ایران، در برابر این سیاستهای هماهنگی امریکا و سعودی، درصدد جلب‌نظر سایر اعضای اوپک بود و اطمینان داشت که آنها با تهران همکاری خواهند کرد.

شاه برای افزایش قیمت نفت همچنان مصمم بود و حتی تهدید کرده بود اگر امریکاییها با همکاری سعودیها و سایر اعضای اوپک در برابر افزایش قیمت نفت ایستادگی کنند ایران تولید نفت را کاهش خواهد داد. شاه این موضوع را در جلسه‌ای به اسدالله علم گفته بود و اصرار داشت، به‌جز عربستان، سایر اعضای اوپک با ایران موافق‌اند. علم در مورد این گفت‌وگوها، در یادداشتهای ۲۱ خرداد ۵۳، می‌نویسد:

> [شاه] فرمودند در این صورت ما تولید را کاهش می‌دهیم تا ببینیم چه می‌کنند. ممکن است عربستان سعودی تولید را افزایش دهد، ولی نمی‌تواند با همهٔ کشورهای تولیدکننده درافتد. عرض کردم به هر صورت فعلاً درگیری شدیدی با عربستان سعودی و امریکا داریم. فرمودند، ما هم تنها نیستیم، بقیهٔ کشورهای تولیدکننده با ما هستند.[1]

همان‌گونه که شاه ایران پیش‌بینی کرده بود، امریکا و عربستان سعودی نتوانستند در اجلاس اوپک در کاراکاس ونزوئلا قیمت نفت را کاهش دهند. ایستادگی ایران و سایر اعضای اوپک مانع این کار شد.

در این زمان، اختلافات ایران و عربستان به‌شدت بالا گرفته بود و شاه از نتیجهٔ اجلاس کاراکاس به‌علت همدستی ریاض با واشنگتن ناخشنود بود، زیرا پیشنهاد او برای افزایش قیمت نفت هم موفق از کار درنیامده بود. با این همه، اجلاس به سود ایران تمام شد، زیرا نه تنها اعضای اوپک با پیشنهاد سعودی برای کاهش قیمت نفت موافقت نکردند، بلکه با افزایش ۲٪ مالیات به نفع تولیدکنندگان عملاً سیاستهای ایران به پیروزی رسید.

شکست امریکا و سعودی در کاهش قیمت نفت در اجلاس اوپک سبب نگرانی سایر دولتهای غربی نیز شده بود. از جمله می‌توان به نگرانیهای انگلیس، مهم‌ترین هم‌پیمان امریکا در اروپا، اشاره کرد، که خواستار کاهش قیمت نفت شده بود. به میدان آمدن انگلیس و قرار گرفتن این کشور در کنار امریکا و عربستان، دولت ایران را بیشتر نگران و ناخشنود کرد. علم، در یادداشتهای دوشنبه ۱۰ تیر ۵۳، در این مورد می‌نویسد:

> صبح شرفیاب شدم... از مسائل مهم اینکه شاهنشاه فرمودند نطق دیشب ویلسون،

---

۱. همان، ص ۱۴۶.

نخست‌وزیر انگلیس، را در کنگرهٔ سوسیالیستها شنیدی؟ عرض کردم، بلی شنیدم. فرمودند غلط زیادی در خصوص قیمت نفت کرده بود که باید پایین بیاید از؛ کیسینجر تقلید می‌کند. عرض کردم، به هر صورت، حرف ما حساب است. می‌گوییم شما قیمت مواد ساخته، شده را ظرف چند سال اخیر چه قدر بالا برده‌اید؟ قیمت نفت را هم روی آن حساب کنید. فرمودند، گوش شنوا ندارند.[۱]

امریکاییها، با مشاهدهٔ ناتوانی عربستان سعودی در کاهش قیمت نفت و بالا گرفتن اختلاف بین ایران و عربستان سعودی، درصدد برآمدند مستقیماً بر ایران اعمال فشار کنند تا دست از سیاست افزایش قیمت نفت بردارد. در اوایل سپتامبر ۱۹۷۴، مالکوم والوپ، از اعضای کنگرهٔ امریکا، پس از سفر به عربستان سعودی و ملاقات با ملک فیصل و زکی یمانی، عازم تهران شد تا با شاه مذاکره کند. با این همه، شاه ایران اعلام کرده بود حاضر به پذیرش او نیست.[۲]

با مشاهدهٔ این وضع، سفیر امریکا در تهران تهدید کرده بود اگر وی با شاه دیدار نکند، در بازگشت، در کنگرهٔ امریکا فقط به نفع عربستان سخن خواهد گفت و این برای ایران بد خواهد شد.[۳] امریکا، در این مورد، از شاهزاده سعود الفیصل و مقامات مصری نیز برای متقاعدکردن شاه ایران برای دست کشیدن از طرح افزایش قیمت نفت کمک خواسته بود.[۴]

به هر حال، شاه با نمایندهٔ کنگرهٔ امریکا دیدار نکرد و پیشنهاد کرد او با آموزگار، رئیس شرکت ملی نفت ایران، ملاقات کند و پیشنهادهای خود را عرضه کند. مؤثرنبودن سفرهای مقامات امریکایی و کشورهای عربی خاورمیانه در بازداشتن شاه از سیاست افزایش قیمت نفت سبب شد ملک فیصل، با نوشتن نامه‌ای برای شاه، او را به موافقت با کاهش قیمت نفت تشویق کند. مقامات امریکایی بر این بودند که با توجه به دوستی گسترده و شخصی شاه با فیصل، به احتمال قوی نامهٔ فیصل تأثیر خواهد گذاشت. فیصل این نامه را همراه فرزندش، سعود الفیصل، روانهٔ تهران کرده بود. در بخشی از نامهٔ ملک فیصل، به تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۷۴، آمده بود:

نظر به تمایل ما در مورد اتخاذ یک روش واحد در کنفرانس اوپک، جهت تعیین بهای نفت، که ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۴، منعقد خواهد شد، به این منظور و به عنوان تبادل نظر، فرزندمان

---

۱. همان، ص ۱۵۸.
۲. همان، ص ۲۱۷.
۳. همان.
۴. همان.

> سعودالفیصل را به حضور آن اعلیحضرت اعزام داشته... تا با روش و نظری واحد در این کنفرانس شرکت نماییم.[1]

با این همه و به‌رغم دوستی شاه با فیصل، شاه حاضر نشد با پیشنهاد کاهش قیمت نفت توافق کند و با نوشتن نامه‌ای برای ملک فیصل گفته بود:

> والاحضرت سعودالفیصل نظرات آن اعلیحضرت برادر را در مورد اتخاذ یک روش واحد جهت تعیین قیمت نفت، که در کنفرانس اوپک در ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۴ منعقد خواهد شد، تشریح کردند. بی‌شک همان طور که آن برادر گرامی اعتقاد دارند منافع مشترک و سیاست و هدفهای ما ایجاب می‌کند که روش واحدی به منظور تأمین منافع دو کشور ما و سایر کشورهای نفت‌خیز اتخاذ گردد و من در این باره عقاید و نظرات خودم را به والاحضرت بیان نموده‌ام.[2]

همان‌طور که ایرانیها تأکید کرده بودند، عربستان و امریکا موفق نشدند، در اجلاس سپتامبر ۹۷۴ اوپک، قیمت نفت را کاهش دهند. با این همه، امریکاییها همچنان سیاست نزدیک‌شدن به سعودیها را، برای کاهش قیمت نفت، دنبال می‌کردند. در اکتبر ۱۹۷۴، گزارشهایی مبنی بر توافق بین فیصل و کیسینجر، در مورد کاهش ارزش نفت و توافق احتمالی شاه ایران با آن، منتشر شده بود. با این همه، شاه تصریح کرده بود با پایین‌آمدن قیمت نفت مخالف است.[3]

عربستان سعودی درصدد برآمده بود سایر کشورهای صادرکنندهٔ منطقهٔ خلیج فارس را با طرح کاهش قیمت نفت همراه کند. به همین علت، در نوامبر ۱۹۷۴، جلسه‌ای، برای هماهنگی سیاستها، با حضور این کشورها برپا کرده بود. با این همه، قدرت نفوذ ایران و همچنین سودمندبودن پیشنهادهای آن برای کشورهای صادرکننده سبب شد طرح سعودی دستاورد چندانی نداشته باشد.

در اوایل مارس ۱۹۷۵، برخی کشورهای خلیج فارس، از جمله ابوظبی، و نیز کشور افریقایی نیجریه قیمت نفت خود را تا حدی کاهش داده بودند. ایران با نگرانی این رویداد را دنبال می‌کرد. اسدالله علم، در اواخر سال ۱۳۵۳، در خاطرات خود، در اشاره به این موضوع نوشته بود: «فکر می‌کنم شیخ ابوظبی تحت تأثیر زدوبند با امریکاییها باشد». در

---

۱. برای آگاهی از متن نامه، نک: همان، ص ۲۳۰.
۲. همان، ص ۲۳۱.
۳. همان، ص ۲۶۳.

اشاره به اقدام نیجریه نیز نوشت: «فکر می‌کنم این هم کار انگلیسیها باشد و به هر صورت هر دو عمل علیه ماست که پرچم‌دار قیمت امروزی نفت هستیم».[1]

گرچه در کشاکش بین ایران و متحدان آن از یک سو و امریکا و عربستان سعودی از سوی دیگر، بر سر افزایش یا کاهش قیمت نفت، سیاستهای ایران بیشتر موفق بود، اما عربستان سعودی، در طول دههٔ ۱۹۷۰، همچنان به تلاش برای کاهش قیمت نفت، به سود امریکا و غرب، ادامه می‌داد،[2] همین نکته سبب ناخشنودی دولت و افکار عمومی ایران از عربستان می‌شد. زکی یمانی، وزیر نفت قدرتمند عربستان سعودی، در اکثر جلسه‌های اوپک در برابر نمایندهٔ ایران قرار می‌گرفت و به کاهش قیمت نفت اصرار داشت. تلاش امریکا برای جلب دوستی عربستان و کاهش قیمت نفت، پس از روی کار آمدن دولت دموکرات جیمی کارتر نیز ادامه یافت. موضع‌گیری زکی یمانی، در کنفرانس اوایل ۱۹۷۶ اوپک در بالی و انتقاد او از پیشنهاد افزایش قیمت نفت و مخالفت ایران با کاهش قیمت، به انتقادات گستردهٔ مطبوعات ایران از وی منجر شد.

دولت و مطبوعات عربستان از این انتقادات ایران و مطبوعات آن رنجیده‌خاطر شدند و آن را توهین به عربستان سعودی و سیاستهای آن می‌دانستند. وزیر خارجهٔ ایران، ژانویهٔ ۱۹۷۶، طی نامه‌ای خطاب به شرکت ملی نفت ایران و سایر ارگانهای کش (جهانگردی و ساواک) به این نکته اشاره کرده بود:

روزنامهٔ المدینه چاپ جده، در سر مقالهٔ مورخ ۲۵۳۵/۱۰/۱ خود انتقادات جراید ایر اتهامی به دولت عربستان دانسته و با استهزا آن را به عنوان پاداش در مقابل فعالی مقامات سعودی برای آزادی خلبانان ایرانی در یمن جنوبی خوانده است. از طریق ه مطبوعات اطلاع داده‌اند که سفیر امریکا در عربستان با امیر فهد بن عبدالعزیز، ولیع کشور، ملاقات و نامه‌ای از طرف جیمی کارتر رئیس جمهور منتخب امریکا به مشارالی داشته است. گرچه مضمون نامه فاش نشده است، ولی به نظر می‌رسد که نامه امتنان رئیس جمهور آیندهٔ امریکا از عربستان سعودی دربارهٔ قیمت نفت باشد.[3]

---

۱. همان، ص ۳۹۴.
۲. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ ارزش‌گذاری نفت، نک: شهامت حسینیان، رفتار اوپک و سیاستها قیمت‌گذاری، تهران: روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران، ۱۳۷۰؛ فریدون برکشلی، اوپک و تهران: نشر نخستین، ۱۳۷۶، ص ۳۴۴ ـ ۲۲۳.
۳. محقق، پیشین، ص ۷ ـ ۱۵۶، سند شمارهٔ ۷۵.

احمدزکی یمانی، در پاسخ به انتقادات ایران و در مقام دفاع از سیاستهای دولت سعودی، طی مصاحبه‌ای گفته بود: «چون ایران در آستانهٔ صنعتی‌شدن است وضع آن با عربستان سعودی تفاوت دارد».[1] اختلافات ایران و عربستان بر سر قیمت نفت در نشستهای بالی و دوحه، در دسامبر ۱۹۷۶ و در ماه‌های آغازین سال ۱۹۷۷، نیز همچنان ادمه یافت. افزایش تولید نفت عربستان، از ۸/۳ میلیون بشکه در روز به ۱۰ میلیون بشکه، سبب کاهش ارزش نفت شد. این اقدام انتقاد شدید شاه از سیاستهای عربستان را به دنبال داشت و آن را اقدامی تجاوزکارانه علیه ایران توصیف کرد.[2] فهد، ولیعهد عربستان، در پاسخ، این اقدام عربستان را برای «ارتقای ثبات و توسعهٔ اقتصادی در سرتاسر جهان و مبارزه علیه تورم» ضروری دانست.[3] اختلافات ایران و عربستان بر سر سیاستگذاری قیمت نفت پیش از انقلاب اسلامی کاهش یافته بود. پس از این توافقها، قیمت نفت در طول ۱۹۷۸ ثابت ماند.[4]

با تحول اوضاع خاورمیانه و گسترش تلاشهای ایران به عنوان قدرت برتر خلیج فارس
...رای تأمین امنیت منطقه، سیاستهای نفتی ایران و سعودی بیشتر به هم نزدیک شد. به
...مین علت، دو کشور ترجیح می‌دادند اختلافات خود بر سر قیمت نفت را به نفع اهداف
...شترک برتر کنار بگذارند. در ۱۹۷۷، عربستان سعودی از سیاست خود برای کاهش قیمت
...ت دست کشید و ایران نیز با دست‌کشیدن از سیاست افزایش قیمت نفت، با یکدیگر بر
... تثبیت قیمتها به توافق رسیده بودند.[5]

...الله رضوی، اوپک و سیاست نفتی جمهوری اسلامی ایران، تهران: چاپخش، ۱۳۸۰، ص ۲۵.
...ص ۲۶ ـ ۲۵.
...دام شاه ایران برای دست‌کشیدن از افزایش ارزش نفت، نک: رضوی، پیشین، ص ۲۹ ـ ۲۶.

5. *Ibid.*

فصل هفتم

ناگزیر به دوستی: همکاریهای امنیتی و فرامنطقه‌ای ایران و سعودی

دولت انگلیس، که از اوایل قرن نوزدهم به مدت یک قرن و نیم از طریق ناوگان دریایی و دیپلماسی پیچیدهٔ خود بر خلیج فارس، سواحل جنوبی و جزایر آن مسلط شده بود، در سالهای پس از استقلال هند (۱۹۴۷) از به دوش کشیدن بار سنگین مالی تأمین امنیت منطقه ناتوان شده بود. انگلیس سرانجام، پس از دو دهه تلاشهای پرهزینه و بی‌فایده برای حفظ امپراتوری استعماری‌اش و در پی واگذاری مناطق نفوذ سابق به قدرت جهانی بلندپرواز امریکا، در ژانویهٔ ۱۹۶۸، اعلام کرد تا ۱۹۷۱، همهٔ نیروهای خود را از خلیج فارس بیرون خواهد برد.

این اعلامیه سبب شد مسئلهٔ امنیت آیندهٔ منطقه به یکی از دغدغه‌های اصلی قدرتهای منطقه‌ای و جهانی تبدیل شود. گرونوی رابرت، معاون وزارت خارجهٔ انگلیس، در همان ژانویه به منطقه سفر کرد تا جزئیات سیاست دولت خود را به آگاهی شیوخ عرب خلیج فارس برساند. واکنش شیوخ تا حدی دوگانه بود. از یک سو شیوخ بحرین، قطر و عمان امکان کسب استقلال کامل را به فال نیک گرفتند و از اینکه در آیندهٔ نزدیک به حاکمیت دست خواهند یافت، خوشحال شدند؛ از سوی دیگر ناچار بودند، برای تأمین امنیت منطقه، با ایران و عربستان سعودی همکاری کنند. مسئلهٔ ضرورت تأمین امنیت خلیج فارس، پس از خروج انگلیس، به نگرانیهای ایران و عربستان سعودی دربارهٔ آیندهٔ امنیتی منطقه دامن زد. این مسئله سبب شد ایران و عربستان اختلافات پیشین بر سر قیمت نفت و سیاستهای نفتی را کنار بگذارند و برای مقابله با تهدیدات ناشی از گسترش رادیکالیسم چپ همکاری کنند.

در این فصل، گسترش همکاریهای دو کشور تحلیل شده است؛ نخست نقش ایران برای

تأمین امنیت منطقه و پیشنهادهای راهبردی مطرح شده و سپس، همکاریهای امنیتی دو کشور بررسی شده است.

۱. پیشنهاد ایران برای امنیت خلیج فارس

زمانی که از تصمیم انگلیس، برای خروج از خلیج‌فارس آگاه شد، برای «شرکت در هر نوع همکاری برای دفاع و امنیت منطقه» اعلام آمادگی کرد. برخلاف برخی نوشته‌ها، که به نگرانی در مورد امنیت منطقه پس از اعلام خروج انگلیس اشاره می‌کند، محمدرضاشاه پهلوی با این خروج موافق بود و بر آن بود که سخنان هرولد ویلسون، وزیر خارجهٔ انگلیس، مبنی بر ناتوانی انگلیس برای ادامهٔ حضور در خلیج‌فارس، از معدود سخنان درستی است که او گفته است.[1] دولت ایران، با توجه به قدرت نظامی، وسعت جغرافیایی و گستردهٔ جمعیتی‌اش، تأمین امنیت خلیج‌فارس را، پس از خروج انگلیس، وظیفهٔ خود می‌دانست و انتظار داشت سایر کشورهای منطقه، همچون عربستان و شیوخ عرب سواحل جنوبی خلیج‌فارس، نیز با ایران همکاری کنند.

دولت ایران می‌خواست، با بستن پیمانهای دوجانبه با تک‌تک این کشورها، امنیت خلیج‌فارس را بر عهده بگیرد. در واقع، ایران می‌خواست پیمان امنیتی رسمی‌ای در این زمینه منعقد شود، که همهٔ کشورهای منطقهٔ خلیج‌فارس در آن مشارکت داشته باشند. دولت انگلیس نیز در پی آن بود که همهٔ شیوخ تحت حمایت خود را، در چارچوب یک موجودیت سیاسی فدرال جدید، متحد کند. ایران برای تأمین امنیت خلیج‌فارس به اعراب دو پیشنهاد داده بود که در صورت موافقت‌نکردن شیوخ با پیشنهاد نخست، راه دوم را برگزینند:

۱. تدوین یک پیمان امنیتی رسمی با مشارکت همهٔ کشورهای منطقه؛

۲. ایجاد شبکه‌ای از توافقهای دوجانبه میان ایران و هر یک از این کشورها.[2]

شیوخ منطقه و نیز عربستان به هیچ وجه با این پیشنهادها موافق نبودند. در برابر، حاکمان عربستان سعودی، کویت و شیخ بحرین، که ایران بر آن سرزمین ادعای حاکمیت داشت، برای پیوستن به برنامهٔ مشترک امنیتی در منطقه، پیش از موافقت با ایران بر سر این موضوع، به توافق رسیدند.

---

1. Henner Furtig, *Iran's Rivalry with 3 saudi Arabia, Between the Gulf war* 1991, p. 2.

2. *Ibid.*

در واقع، اعراب می‌خواستند در آغاز میان خود نوعی همبستگی سرزمینی ایجاد کنند و سپس بر سر امنیت منطقه با ایران گفت‌وگو کنند. ناگفته نباید گذاشت که دولت انگلیس نیز طرفدار چنین سیاستی بود و در این راه، اعراب را تشویق می‌کرد. مثلاً، انگلیس، در ۲۷ فوریهٔ ۱۹۶۸، پیشنهاد داد فدراسیونی با شرکت بحرین، قطر، و هفت شیخ‌نشین کوچک بنیان‌گذاری شود. با این همه، این پیشنهاد به‌علت وجود اختلافات مرزی میان شیوخ بی‌نتیجه ماند. وانگهی، شیخ‌نشینهای کوچک‌تر از اینکه زیر سلطهٔ بحرین درآیند نگران بودند. بحرین هم به‌لحاظ زیرساخت اقتصادی توسعه‌یافته‌تر از آنها بود و هم جمعیت بسیار بیشتری داشت.[۱]

ایران، از ابتدا، با تأسیس این فدراسیون مخالف بود، چون ادعای خود را بر بحرین و جزایر خلیج فارس، که در آغاز قرن نوزدهم به اشغال انگلیس درآمده بود، به تازگی مطرح کرده بود. از سوی دیگر، کشورهای منطقه از دیدگاههای ایران نگران بودند و می‌ترسیدند بستن هر گونه پیمان یا شبکهٔ امنیتی به سلطهٔ ایران منجر شود. وسعت سرزمین ایران، جمعیت آن و نیز قدرت اقتصادی و نظامی‌اش حاکمان عرب را از امضای پیمانهای جداگانه با شاه، آن هم در موضوع حساس امنیت، باز می‌داشت.[۲]

عربستان سعودی، متحد اصلی ایران در خاورمیانه که با بسیاری از برنامه‌های ایران موافق بود، در مورد مسئلهٔ ادعای ایران بر بحرین نظر مخالف داشت و از استقلال بحرین حمایت می‌کرد. همان گونه که در فصلهای پیشین گفته شد، شاه از همان آغاز اعلام کرده بود «چنانچه مردم بحرین نخواهند به کشور من بپیوندند ایران از ادعای خود بر این سرزمین دست خواهد کشید».[۳] با این همه، شاه با پیوستن بحرین به فدراسیون پیشنهادی انگلیس (امارات عربی متحدهٔ بعدی) به‌شدت مخالفت کرد. همچنین، ایران با قاطعیت تمام خواستار بازپس‌گیری و اعادهٔ حاکمیت خود بر جزایر ابوموسی و تنب کوچک و بزرگ بود.[۴]

---

1. Nadav Safran, *saudi Arabia: The Ceaseless Quest for Security,* Cambridge: Harvard University Press, 1970, pp. 134-5.
2. K. L. Afrasiabi, *After Khomeini: New Directions in Iran's Foreign policy,* Boulder: Westview Press, 1994, p. 102.
3. R. O'Brien, "Oil Makers and Developing Countries", *Third World Quarterly,* Vol. 8, no. 4, 1986, pp. 1312-13.
4. Bakhtiari, p. 70.

هنگامی که پیشنهادهای دوگانهٔ ایران برای تأمین امنیت خلیج فارس با پذیرش اعراب منطقه روبه‌رو نشد، ایران سیاست خود را برای عربستان سعودی و کویت تشریح کرد. ایران آماده بود امنیت منطقه را، حتی بدون تصویب کشورهای ساحلی عرب، بر عهده بگیرد.[1]

تا آنجا که به روابط ایران و سعودی مربوط می‌شد، مسئلهٔ اعلام خروج انگلیس از خلیج فارس و بحثهای بعدی بر سر سازوکار امنیتی منطقه و تلاش شیوخ با کمک عربستان و حمایت انگلیس از تأسیس فدراسیون و سرانجام طرح خواسته‌های ایران در مورد بحرین و جزایر خلیج فارس، روابط دو کشور را تا حدی تیره کرد. این تیرگی با حمایت عربستان از شیخ بحرین به اوج خود رسید. همان‌گونه که در فصل پیشین اشاره شد، سفر شیخ عیسی به عربستان در اوایل ژانویهٔ ۱۹۶۸، یعنی چند روز پس از اعلام خروج انگلیس از خلیج فارس و سفر معاون وزیر خارجهٔ انگلیس به منطقه، سبب شد محمدرضاشاه پهلوی سفر ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۶۸ خود را به عربستان لغو کند. بحرین و سعودی، در پایان دیدار شیخ عیسی، اعلامیه‌ای مشترک امضا کردند. شاه به این علت سفر خود را لغو کرد که این سفر نوعی به رسمیت شناختن شیخ بحرین محسوب خواهد شد.

علاوه بر مسئلهٔ بحرین، اختلافات دو کشور بر سر نفت فلات قاره و تعیین حدود نیز بالا گرفت. هر یک دیگری را به ربودن نفت کشور مقابل متهم می‌کرد. گرچه سعودی از پیشنهاد امیراسدالله علم مبنی بر دست کشیدن هر دو کشور از استخراج نفت، استقبال کرد، اما مسئلهٔ تشکیل فدراسیون شیوخ سواحل جنوبی خلیج فارس، یعنی امارات متحدهٔ عربی، از دیگر عوامل بیشترشدن اختلافات بود. ایران به هیچ وجه آماده نبود پیوستن بحرین را به این اتحادیهٔ فدرال بپذیرد، چون اختلاف بر سر این جزیره همچنان به‌جای خود باقی بود. برای خشنود نگه‌داشتن ایران، سرانجام امارات متحدهٔ عربی بدون عضویت بحرین به وجود آمد و نخستین جلسهٔ آن در ۱۸فوریه بر پا شد. در ۲۷ فوریهٔ ۱۹۶۸، توافق نهایی بنیان‌گذاری امارات متحدهٔ عربی به تصویب رسید و عربستان سعودی و کویت به‌سرعت به آن خوشامد گفتند.[2]

---

1. Furtig, *op.cit.*, p. 30.

2. Faisal binsalman Al-Saud, *Iran, saudi Arabia and the Gulf,* london: I. B. Tauris, 2003, pp. 32-33. p. 34.

۲. تهدیدات نوین و گسترش روابط ایران و عربستان

با وجود اختلافات بین ایران و عربستان بر سر بحرین، امارات متحدهٔ عربی، جزایر و نفت فلات قاره، منافع مشترک دو کشور برای مقابله با چالشها و تهدیدهای نوین برآمده از گسترش رادیکالیسم عربی و نفوذ کمونیسم بیشتر از آن بود که به ایجاد گسست در روابط دو کشور منجر شود.

اعلام آمادگی شاه برای پذیرش خواستهٔ مردم بحرین پس از رفراندوم و اعلام آمادگی طرفین برای حل مسئلهٔ فلات قاره هم تا حدی اختلافات را کاهش داده بود. همان گونه که در فصل پیشین اشاره شد، اختلافات ایران بر سر مسئلهٔ فلات قاره و منابع طبیعی آن رفته‌رفته حل شد و دو کشور، برای گسترش همکاری خود و در پیش گرفتن برنامهٔ مشترک برای رویارویی با تهدیدهای نوین، در اواخر سال ۱۹۶۸، بر سر تعیین حدود فلات قاره به توافق رسیدند و نقشهٔ تعیین حدود نیز به تصویب هر دو کشور رسید.[۱]

در پی پایان یافتن مسئلهٔ فلات قاره، محمدرضاشاه پهلوی، در ۹ نوامبر ۱۹۶۸، رسماً از عربستان سعودی دیدار کرد و با فیصل، پیرامون برنامه‌های مشترک برای رویارویی با چالشهای امنیتی نوین، به گفت‌وگو پرداخت. موضوع بحرین نیز، همان‌گونه که در فصل پیش به تفصیل گفته شد، به پایان رسید و دو کشور بیشتر به یکدیگر نزدیک شدند.

چند رویداد مهم سبب شد ایران و سعودی به چالشها و تهدیدهای نوین ناشی از رادیکالیسم عربی و رخنهٔ کمونیسم و اتحاد شوروی به منطقهٔ خاورمیانه، به‌ویژه در خلیج فارس و شبه‌جزیرهٔ عربستان، توجه کنند و به تلاش برای همکاری دوجانبه دست بزنند.[۲] کودتای ۱۹۶۷ یمن، کودتای ۱۹۶۸ حزب بعث در عراق، و خیزش کمونیستی در عمان از جملهٔ این رویدادهای مهم بودند.

الف. کودتای کمونیستی در یمن جنوبی

چندی قبل از اعلام خروج انگلیس از خلیج فارس، در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷، در یمن جنوبی کودتایی شد که به روی کار آمدن رژیم سوسیالیستی بلندپروازی انجامید. این رژیم

---

۱. برای بحث مفصل توافق فلات قاره میان ایران و عربستان سعودی، نک: *Ibid.*, pp. 37-45.

۲. دربارهٔ رخنهٔ کمونیسم و چپ عربی در خلیج فارس و نگرانی سعودی و ایران، نک:

Fred Halliday, "The Gulf in International Affairs: Independendence and After", in B. R.Pridham, ed., *The Gulf and The Arab World*, London: Croom Helm, 1988, pp. 99-107.

خواستار آزادی کامل شبه‌جزیرهٔ عربستان از سلطهٔ خارجی بود و آرام‌آرام جنبشهای چریکی با گرایشهای چپ را در شبه‌جزیره و به‌ویژه عمان (منطقهٔ ظفار) شکل داد.

به همین علت، از ۱۹۶۸ جنگی داخلی بین چریکهای چپ‌گرای تحت حمایت یمن جنوبی و رژیم پادشاهی عمان، در استان ظفار، آغاز شد. هر دو کشور ایران و عربستان سعودی، در واقع، خیزش این جنبش چریکی را نوعی تلاش اتحاد جماهیر شوروی برای باز کردن جای پا در خلیج فارس، در آستانهٔ خروج انگلیس، می‌دانستند.

چون گروه چریکی ظفار خود را «جبههٔ خلق برای آزادی عمان و خلیج عربی» نام نهاده‌بود، ایران به آن بیشتر حساس بود. این گروه نه تنها بر ایدئولوژی کمونیسم تکیه می‌کرد، بلکه رنگ و بوی پان‌عربی نیز داشت و خلیج فارس را با عنوان جعلی آن، خلیج عربی، بخشی از هویت خود معرفی می‌کرد.

عربستان، که با کودتای رژیم یمن جنوبی در مورد امنیت خود احساس خطر می‌کرد، بیش از پیش به ایران گرایش یافته بود. دولت عربستان، که از سالها پیش متحد ایران در خاورمیانه به‌شمار می‌رفت، انتظار داشت ایران، برای مقابله با تهدید جدید در یمن جنوبی، به ریاض کمکهای نظامی بدهد. سفیر عربستان در تهران، برای مقابله با حملات هواپیمایی یمن جنوبی، از ایران سلاحهای نوین ضدهوایی درخواست کرده بود. امیر اسدالله علم، در این مورد در یادداشتهای ۱ آذر ۱۳۴۸، می‌نویسد:

> تا [از حضور شاه] مرخص شدم، سفیر عربستان سعودی با عجله از من وقت خواست. آمد و گفت پادشاه عربستان سلام عرض می‌کند [البته به شاهنشاه] و می‌گوید یمن جنوبی به کمک متخصصین چینی و شوروی با اسلحهٔ مدرن شروع به حمله به ما نموده است. فرودگاه مجهز جیزان، در خطر حتمی است. چهار آتشبار ضدهوایی مدرن فوری احتیاج داریم و گرنه فرودگاه خراب می‌شود. من فوری به شاهنشاه با تلفن عرض کردم و گفتم چنین چیزی می‌گوید. اگر می‌خواهید به وعده بگذرد، او را از سر دور کنم و گر نه اجازه فرمایید شرفیاب شود. فرمودند فوری بیاید. او را برای شرفیابی فرستادم، از خوشحالی سر از پا نمی‌شناخت.[1]

ایران در راه دوستی با سعودی و نیز برای رویارویی با چالشهای چپ‌گرایانهٔ محلی و بین‌المللی، از هیچ گونه کمک به عربستان دریغ نمی‌کرد. با گسترش تهدیدهای یمن جنوبی علیه عربستان، نگرانی ایران نیز بیشتر می‌شد. محمدرضاشاه پهلوی نیز از این قضیه بسیار نگران بود. علم، با اشاره به این نگرانی، می‌نویسد:

---

۱. امیراسدالله علم، یادداشتهای علم، تهران، مازیار ـ معین، ۱۳۸۲، ۵ ج، ج ۱، ص ۲۹۸.

جنگ یمن جنوبی و عربستان وارد مرحلهٔ جدی می‌شود و عجب آنکه یمنِ خاک‌برسر عربستان را دارد شکست می‌دهد. امشب سر شب شاهنشاه این مطلب را به من فرمودند. عرض کردم باید به عربستان کمک کرد. فرمودند البته.[1]

ایران علاوه بر کمکهای خود به عربستان، برای پایان دادن سریع به تهدیدهای یمن جنوبی، برای جلب حمایت امریکا از عربستان وارد مذاکره شد و از امریکا خواست اسلحهٔ مدرن به این کشور برساند. مقامات ایرانی، هم شخص شاه و هم وزیر دربار او، در ملاقاتهای خود با سفیر امریکا و دیگر مقامات امریکایی، وخامت اوضاع یمن را گوشزد می‌کردند و از امریکا برای دفاع از سعودیها کمک بیشتری می‌خواستند.[2] اسدالله علم، در ملاقات با سفیر امریکا در ۸ دی ۱۳۴۸، به او گوشزد کرد:

تنها کشوری که می‌تواند و می‌خواهد به آنها [سعودیها] کمک کند ما هستیم. ما هم که وسیلهٔ کمک نداریم. حالا می‌گوییم نفت خود ما را شما زیادتر ببرید و به ما پول آن را بدهید که صرف منافع کلیهٔ این منطقه بشود شما هم گوش شنوایی ندارید.[3]

ایران رویدادهای یمن را نوعی تلاش آشکار شوروی برای رخنه در جهان عرب و منطقهٔ خلیج فارس می‌دانست و بر فعالیت بیشتر امریکا در دفاع از سعودی تأکید می‌کرد.

این اصرارهای ایران از یک سو، و حساسیت خود امریکا به حضور شوروی و متحدان آن در جهان عرب و خاورمیانه از سوی دیگر، سبب شد ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور امریکا، به مسائل یمن و ضرورت دفاع از یکپارچگی سرزمین عربستان بیشتر توجه کند. نیکسون، در نامه‌ای به شاه ایران، در ۲۳ فوریهٔ ۱۹۷۰، به این نکتهٔ مهم اشاره کرد. در بخشی از این نامه به حمایت ایران از سعودی اشاره شده است:

ما نیز، همچون شما، اهمیت بسیار زیادی به یکپارچگی و ثبات عربستان سعودی می‌دهیم. اخبار همکاری فزاینده میان شما و اعلیحضرت ملک فیصل باعث خشنودی ماست، چون شکی نیست که همکاری میان دولتهای اطراف خلیج فارس از جمله منافع متقابل ماست و منافع جهان آزاد نیز در گرو همین امر است. ما اطمینان داریم که تلاشهای شما این مسئله را تحقق خواهد بخشید.[4]

---

۱. همان، ص ۳۰۴.
۲. همان، ص ۳۳۸، ملاقات علم با سفیر امریکا.
۳. همان، ص ۳۳۹.
۴. برای متن انگلیسی نامه، نک: همان، ص ۳۹۰ ـ ۳۸۹.

در جریان رودررویی عربستان با رژیم مارکسیست یمن جنوبی، ایران با اشتیاق تمام در کنار سعودیها قرار گرفت و همین نکته از عوامل مهم تلاش سعودی برای حل اختلافات بر سر فلات قاره و جزایر فارسی ـ عربی بود، در همین زمینه، اسدالله علم، در یادداشتهای ۳۰ فروردین ۱۳۴۹، نوشت: «باید کم و بیش بعضی مخارج دفاعی ملک فیصل را هم قبول کنیم و در حقیقت او را زیر حمایت خودمان نگاه داریم».[۱]

ب. کودتای چپ بعثی ۱۹۶۸ در عراق و نفوذ شوروی در منطقه

عربستان سعودی همچنان با تهدیدهای نظامی برآمده از تهاجم یمن جنوبی درگیر بود که حادثهٔ بسیار مهم‌تری در خاورمیانه روی داد. حزب بعث، که در سال ۱۹۶۳ در دو کشور سوریه و عراق کودتا کرده بود، بیش از هر جریان و حزب سیاسی دیگری در جهان عرب، ادعای پان‌عربی داشت و نمونهٔ برجستهٔ ناسیونالیسم احساسی عربی محسوب می‌شد.

گرچه ناصریستهای همراه حزب بعث در کودتای ۱۹۶۳ در عراق، حزب را از میدان به در کردند و چند سالی زمام امور را به دست گرفتند، اما این دوره، در ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۶۸، به پایان رسید. حزب بعث شاخهٔ عراق، با کمک نظامیان، کودتایی علیه عبدالرحمان عارف، رئیس جمهور عراق، به راه انداخت و قدرت را به دست گرفت.

این حادثه، هشدار بسیار مهمی هم برای ایران و هم برای عربستان بود. گرچه بعثیها در آغاز به دوستی با ایران تظاهر می‌کردند، اما این ابراز دوستی آنان صرفاً برای این بود که ایران بعثیها را شناسایی کند. به محض این شناسایی، حزب بعث و رهبران جدید آن بنای ستیزه‌جویی با ایران را گذاشتند و مدعی مالکیت مطلق بر اروندرود (شط‌العرب) شدند.

روی کار آمدن حزب بعث در عراق، با سلسله تلاشهایی برای به راه انداختن آشوبهای قومی در ایران همراه بود. حزب بعث، با تشکیل گروههای تجزیه‌طلب عرب‌گرا، مدعی استان خوزستان ایران شد. این گروه، که خود را «جبههٔ آزادی‌بخش عربستان» می‌نامیدند، به خرابکاری در مسیر خط لوله‌های نفت ایران در خوزستان و انفجار در مناطق نفتی در آبادان و اهواز دست زدند.[۲]

رژیم جدید در عراق برای عربستان سعودی و شیخ‌نشینهای خلیج فارس، به‌ویژه

---

۱. همان، ج ۲، ص ۳۱.

۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد نمایندگی جده، کارتن ۱۷، پروندهٔ ۲۹، سال ۱۳۴۹.

کویت، خطری جدی به‌شمار می‌رفت. حزب بعث، که مدعی شعار «وحدت، آزادی و سوسیالیسم» بود، رژیم سعودی را، از هر نظر، رژیمی ارتجاعی قلمداد می‌کرد و با تلاش برای ایجاد شاخه‌های بعث در شبه‌جزیره درصدد خراب‌کاری در این کشور بود. حزب بعث بیش از پیش، یعنی بیشتر از نظام عبدالکریم قاسم، نخست‌وزیر عراق، مدعی تعلق کویت به عراق بود.

بی‌شک، حزب بعث و کودتای آن در عراق نقش مهمی در نزدیک‌سازی دو کشور ایران و عربستان به هم داشت و به همین علت دو کشور درصدد برآمدند اختلافات خود را کنار بگذارند. در پی همین ضرورت، دو کشور سرانجام، در ۲۴ اکتبر ۱۹۶۸، توافق‌نامه‌ای مرزی را امضا کردند. این قرارداد، که مکمل قرارداد دسامبر ۱۹۶۵ میان دو کشور بود، به هر دو کشور برای دسترسی به آبهای فلات قاره و منابع زیر بستر آن حق مساوی می‌داد. بر اساس این توافق، اختلاف بر سر جزایر فارسی و عربی به پایان رسید و اولی به ایران و دومی به سعودی واگذار شد.[1]

به دنبال همین توافق، شاه، که از آغاز ۱۹۶۸ سفر خود به عربستان را به تعویق می‌انداخت، بالاخره، بین ۹ تا ۱۴ نوامبر ۱۹۶۸، به عربستان سعودی رفت. در پی این ملاقات، مقامات دو کشور مجموعه دیدارهای دیگری را نیز، تا پایان ۱۹۶۹، ترتیب دادند. مهم‌ترین این سفرها، دیدار اردشیر زاهدی، وزیر خارجهٔ ایران، به عربستان و بحث بر سر ضرورت خروج انگلیس از خلیج فارس و نیز توافق دو کشور برای تأسیس امارات متحدهٔ عربی، بدون حضور بحرین بود.

عامل اصلی توافق بحرین، برای نپیوستن به امارات متحدهٔ عربی، فشارها و اصرار ایران بود. در این زمینه، عربستان سعودی بیشتر به پیوستن بحرین به امارات گرایش داشت، اما فشارها، تهدیدها و تشویقهای ایران مانع این کار شد. شیوخ بحرین، پس از گذشتن ایران از ادعای خود بر جزیره، به قرارگرفتن در جبههٔ ایران متمایل شدند و برخلاف نظر عربستان و کویت به مستقل‌بودن از امارات راغب‌تر بودند و در این راه نیز، به نوشتهٔ روزنامهٔ تایمز لندن، از پشتیبانی ایران برخوردار بودند.[2] منوچهر اقبال، وزیر نفت ایران، نیز در همین دوران از عربستان سعودی دیدار کرد.

---

1. Al-Saud, *op.cit.*, pp. 37-45; Robert Litwak, *Security in the persian Gulf: Sources of Inter-state Conflict*, Aldershot: Gower, 1981, p. 39.

۲. علم، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۱.

روی کار آمدن رژیم بعث در عراق به سلسله دشمنیهایی در جهان عرب منجر شد. حزب بعث عراق، که مدعی رهبری جهان عرب بود، به جمال عبدالناصر، رهبر مصر، به‌علت توافق با طرح ۱۹۶۹ راجرز، وزیر خارجهٔ امریکا، به‌شدت حمله کرد. همین مسئله سبب شد دولت ایران درصدد برآید آرام‌آرام روابط خود را با دولت مصر پس از ده سال قطع رابطه، از ۱۹۶۰به بعد، به حالت عادی بازگرداند. اسرائیلیها از تلاش ایران برای بهبود روابط با مصر چندان خشنود نبودند. دولت ایران نیز توصیه‌ها و درخواستهای اسرائیل و نمایندهٔ آن در ایران را، مبنی بر تشویق امریکا به اعمال فشار بر مصر، نمی‌پذیرفت.[1]

در راستای همین تلاش برای دوستی با کشورهای عرب میانه‌رو، ایران به تلاشهای دیگری برای دوری از اسرائیل دست زد. ایران نه تنها اشغال سرزمینهای کرانهٔ باختری و نوار غزه، در ۱۹۶۷، و نیز آتش‌سوزی سال ۱۹۶۹ مسجدالاقصی را محکوم کرد، بلکه به اقدامات دیگری نیز برای جلب دوستی اعراب میانه‌رو و مقابله با رادیکالیسم حزب بعث دست زد. از جملهٔ این اقدامات می‌توان به تصمیم دولت ایران و شخص شاه به لغو پیمان بین ایران و اسرائیل، برای تعمیر هواپیماهای ایران، اشاره کرد. ایران درصدد بود با انتقال تعمیر هواپیماهای ایران به امریکا، اعراب و به‌ویژه عربستان سعودی را تشویق کند هواپیماهای خود را، برای تعمیر، به ایران بیاورند. اسدالله علم، به نقل از شاه، به این موضوع مهم، در یادداشتهای شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۴۹، اشاره می‌کند:

> [شاه] فرمودند، «به سفیر امریکا بگو با آنکه قرارداد تعمیر هواپیما و تهیهٔ وسایل یدکی را با اسرائیلیها امضا کرده‌ایم، اگر شما شرایط بهتر یا لااقل مساوی آنها بدهید، این کار را به شما خواهم گذاشت. چون می‌خواهم این کار دامن عربها را بگیرد و اگر در دست اسرائیلیها باشد، رجوع آنها به ما ممکن نیست».[2]

عربستان سعودی با مشاهدهٔ دو رژیم پان‌عربی ناصری و بعثی در منطقهٔ خاورمیانه، بیش از گذشته، به همکاری با ایران گرایش یافت. علاوه بر ناصر و حزب بعث عراق، ایران و سعودی از حزب بعث سوریه و سیاستهای رادیکال آن نیز نگران بودند و در زمینهٔ دگرگونیهای منطقه و سیاستهای این کشور و روابط آنها با دنیای کمونیسم بارها مشورت کردند. از جمله می‌توان به سفر مهم عمر سقاف، وزیر خارجهٔ عربستان سعودی، به تهران،

---

۱. همان، ص ۲۰۱.
۲. همان، ص ۲۷.

در آوریل ۱۹۷۰، اشاره کرد. اسدالله علم، در یادداشتهای شنبه ۲۲ فروردین ۴۹، به نگرانی وزیر خارجهٔ سعودی از رادیکالیسم پان‌عرب و تکیهٔ آن بر شوروی اشاره می‌کند:

> عمر سقاف به‌طور عجیبی به ناصر بد می‌گفت. ضمناً گفت که دنیای عرب از اینکه روسها موشک ضدهوایی (زمین به هوا) به مصر داده است خیلی راضی و ممنون روسها هستند....[1]

این مشورتهای همیشگی بین ایران و سعودی، به هماهنگی سیاستهای دو کشور در خلیج فارس نیز انجامید. حل‌شدن مسئلهٔ بحرین و اختلافات ایران و سعودی بر سر فلات قاره و جزایر فارسی ـ عربی راه را برای هماهنگی بیشتر سیاستها، برای رویارویی با تهدیدهای ناشی از رخنهٔ شوروی به خاورمیانه، بیشتر می‌کرد. شاه درصدد بود نظر امریکاییها را به این همکاری و ضرورت حمایت آنها از سیاستهای دو کشور جلب کند. علم، در یادداشتهایش، به این هماهنگی سیاستهای ایران ـ سعودی از قول محمدرضاشاه پهلوی چنین اشاره می‌کند:

> ... بعد از ناهار، شاهنشاه به من فرمودند «وقتی سفیر امریکا را دیدی بگو که مذاکراتمان با عمر سقاف خیلی خوب بود، به‌خصوص راجع به همکاری در خلیج فارس. اما مطلب مهمی که شما باید بدانید این است که هم ما و هم سعودیها از وضع عراق و سوریه بسیار ناراحت هستیم و شما هم در خواب خرگوشی می‌باشید،... بنابراین شما، چه بخواهید و چه نخواهید، چه بتوانید کمک کنید، چه نکنید، ما باید آمادهٔ دفاع از خودمان باشیم».[2]

همکاریهای ایران و عربستان برای رویارویی با سیاستهای رادیکال حزب بعث عراق، به‌ویژه پس از پیمان نظامی عراق و شوروی در ۱۹۷۲، گسترش یافت و هر دو کشور این همکاری و هماهنگی سیاستها را برای جلوگیری از رخنهٔ اتحاد شوروی به منطقه ضروری می‌دانستند.

به نظر برخی از پژوهشگران، روابط خارجی ایران و سعودی، «سیاستهای رهبری بعث در بغداد از نظر محمدرضاشاه پهلوی و ملک فیصل، خطرناک‌ترین تهدیدها به‌شمار می‌رفت، و این ادعا اساسی‌ترین دلیل ادامهٔ همکاریهای آنها بود».[3] در حالی که شاه موفق شد تهدید بغداد را، با واردکردن حزب بعث به پیمان ۱۹۷۵ الجزیره، خنثی کند،

---

۱. همان، ص ۲۴ ـ ۲۳. ۲. همان، ص ۲۴.

3. Furtig, *op.cit.*, p. 11.

ملک فیصل، برای آمادگی در برابر حملات احتمالی، در پایگاه نظامی حفرالباطن در نزدیکی مرز عراق سرمایه‌گذاری سنگینی کرد. با این همه، به گفتهٔ یکی از پژوهشگران، فیصل مطمئن نبود که بدون کمک ایران توانایی مقاومت در برابر حملهٔ نظامی جدی عراق را دارد یا نه.[۱] ایرانِ دههٔ ۱۹۷۰، ابر قدرت نظامی منطقه محسوب می‌شد، و روی هم رفته، توانمندی نظامی‌اش از هر دو کشور عراق و سعودی بیشتر بود.[۲]

پ. شورش کمونیستی در ظفار و مقابلهٔ مشترک

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، شورش چپ‌گرایانه ظفار در سلطنت عمان به دنبال استحکام قدرت رژیم سوسیالیستی یمن جنوبی آغاز شد و بیانگر تلاش چپ‌گرایان عرب و حامیان روسی و چینی آنها برای گسترش نفوذ خود در خاورمیانه و خلیج‌فارس بود. شورش ظفار، که نشانه‌های آن از ۱۹۶۸ پدیدار شد، تا اواسط دههٔ ۱۹۷۰ به طول انجامید و یکی از مهم‌ترین نمونه‌های تهدید کمونیستی در منطقه به‌شمار می‌آمد. با گسترش اقتدار شورشیان در ظفار، نگرانی عربستان سعودی و نیز غرب و ایران افزایش می‌یافت. سرکوب شورش ظفار، پس از خروج ارتش انگلیس از خلیج‌فارس، از همکاریهای مهم ایران و عربستان سعودی برای تأمین امنیت منطقه به‌شمار می‌آمد.

با این همه، بار اصلی رویارویی با جنبش ظفار بعدها بیشتر به دوش ایران افتاد، زیرا سرانجام سربازان ایرانی بودند که توانستند پایگاه‌های شورشیان مذکور را، در اواسط دههٔ ۱۹۷۰، در هم بکوبند و نه سربازان عربستان سعودی. برخی از نویسندگان غربی در این زمینه، ضمن پذیرش نقش برتر ایران در امنیت خلیج‌فارس و به‌ویژه در ظفار، از نوعی تقسیم کار میان ایران و سعودی در مورد امنیت منطقه، در دههٔ ۱۹۷۰، سخن گفته‌اند. این تقسیم کار به‌گونه‌ای بود که ایران در عرصهٔ عملیاتی و نظامی و امنیتی با چالشهای موجود مبارزه می‌کرد، و عربستان سعودی پشتوانه‌های لازم مالی و اقتصادی را فراهم می‌آورد. فورتیگ، نویسندهٔ آلمانی، در این مورد بر آن است که شاه ایران، از ۱۹۷۳، به سلطان عمان، علیه جبههٔ آزادی‌بخش ظفار، کمک نظامی می‌داد.

---

1. M. A. Heller, *The Iran-Iraq wer: Implications for Third parties,* Tel Aviv: Jaffee center for strategic studies, 1984,pp. 12-13.

2. D. R. Tahtinen, *National security challenges to saudi Arabia,* washington D. C., 1979, p. 21.

در آغاز ۱۹۷۴، یک تیپ از نیروهای ایران در عمان در پایگاهی دائمی مستقر شد. ایران، با استفاده از این پایگاه، سربازان تازه‌نفس را، برای برچیدن پایگاه‌های چریکهای مارکسیست ظفار، به عمان می‌فرستاد. جبههٔ آزادی‌بخش ظفار سرانجام، در ۱۹۷۵، کاملاً شکست خورد. به نوشتهٔ فورتیگ:

در این مورد، تقسیم کار بین ایران و عربستان سعودی موفق از کار درآمد. ایران در زمینه‌های نظامی به سلطان عمان کمک کرد؛ در حالی که عربستان سعودی به دادن کمکهای اقتصادی، مالی و دیپلماتیک مشغول بود.[۱]

کشورهای غربی، به‌ویژه انگلیس نیز به نقش مهم ایران در پاک‌سازی عمان، از چریکهای کمونیست تحت حمایت شوروی و چین، اشاره می‌کردند. سفیر انگلیس در تهران، در آوریل ۱۹۷۴، طی گفت‌وگو با وزیر دربار شاه، از نقش نیروهای نظامی ایران در بازکردن راه مسقط به سلاله، در عمان، تشکر کرد.[۲]

۳. ایالات متحدهٔ امریکا و امنیت خلیج فارس: دکترین نیکسون

با توجه به اینکه ایالات متحدهٔ امریکا، در جریان اعلام خروج انگلیس از خلیج فارس، به‌شدت در جنگ ویتنام درگیر بود، تمایل چندانی به پرکردن جای خالی انگلیس نداشت. دولت امریکا، در ژانویهٔ ۱۹۶۸، یعنی درست پس از اعلامیهٔ انگلیس برای عقب‌نشینی از خلیج فارس، در مورد این موضوع موضع خود را مشخص کرد. یوجین روستو، معاون وزارت خارجهٔ امریکا، در همان ماه اعلام کرد امریکا انتظار دارد قدرتهای محلی، چون ایران، عربستان سعودی، پاکستان و ترکیه، جای خالی انگلیس در منطقه را پر کنند.[۳]

استحکام قدرت رژیم سوسیالیستی یمن جنوبی، کودتای بعثی در عراق در ۱۹۶۸، آغاز شورش مارکسیستی ظفار در عمان و سرانجام نشانه‌های گسترش رادیکالیسم به سایر نقاط جهان عرب چون لیبی و سودان، که در ۱۹۶۹ با دو کودتای چپ‌گرا مواجه شدند، امریکا را

---

1. Furtig, *op.cit.*

۲. علم، پیشین، ج ۴، ص ۴۹.

3. Shahram Chubin and sepehr Zabih, *Foreign Relations of Iran: A Developing state in a* Zone of Great-power conflict, Berkeley: Los Angeles and university of california press, 1974, p. 237.

به امنیت خلیج فارس و خاورمیانه حساس‌تر کرد، و سبب شد به نقش قدرتهای منطقه‌ای بیشتر توجه کند. این دگرگونیها و نشانه‌های رخنهٔ شوروی و متحدان آن به منطقه سبب شد ایالات متحده دکترین نوینی را، دربارهٔ تأمین امنیت منطقه، تدوین کند. این دکترین را نیکسون، رئیس جمهور امریکا، اعلام کرد.

نیکسون، در ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۶۹، در جریان سخنرانی در جزیرهٔ گوام، در اقیانوس آرام، اعلام کرد امریکا در آینده از دولتهایی حمایت خواهد کرد که بتوانند، ضمن همکاری نزدیک با واشنگتن، مسئولیتهای رهبری منطقه‌ای را بر عهده بگیرند. به نظر برخی از پژوهشگران، دکترین نیکسون تعیین شرکایی در مناطق راهبردی خاص جهان بود.[۱] موقعیت منطقهٔ خلیج فارس فرصت مناسبی برای آزمایش دکترین نوین بود. جیمز نویز،[۲] از اعضای مجلس نمایندگان امریکا، در جریان یکی از جلسه‌های کمیتهٔ امور خارجه این مجلس، این سیاست را چنین تشریح کرد:

> در پرتو روح دکترین نیکسون، ما مایل هستیم به کشورهای خلیج فارس کمک کنیم، اما از آنها انتظار داریم تا مسئولیت اصلی را برای دفاع از خود به عهده بگیرند و برای تأمین صلح و ثبات منطقه‌ای با یکدیگر همکاری کنند. ما به‌ویژه چشم به‌سوی کشورهای پیشروی منطقه، یعنی ایران و عربستان سعودی، داریم تا به این منظور با هم همکاری کنند.[۳]

به این ترتیب، از اوایل دههٔ ۱۹۷۰، ایران و عربستان سعودی، از نظر ایالات متحده و متحدان آن، به ستونهای اصلی تأمین امنیت خلیج فارس تبدیل شدند. با این همه، نباید گمان کرد که ایران و عربستان این مأموریت را، صرفاً به‌علت تمایل امریکا پذیرفته‌اند، بلکه باید به این واقعیت توجه کرد که هر دو کشور، به‌ویژه ایران، از همان روزهای نخستین، پس از اعلام خروج انگلیس، برای برعهده گرفتن مسئولیت رهبری منطقه‌ای مصمم بودند.

ایالات متحده به تصمیم ایران و عربستان، مبنی بر پذیرش مسئولیت رهبری و امنیت منطقه، تمایل بیشتری نشان داد. با وجود اینکه تحلیلگران دکترین نیکسون را سیاست «دو ستونی» نامیدند، باید توجه کرد که در این میان، ایران بیشترین سهم را در تأمین

---

1. Furtig, *op.cit.,* p. 5. 2. James Noyes.
3. J. Noyes, "New perspectives on the persian Gulf", in *Hearings before the subcommitteeon the Near East and south Asia of the committee on foreign Affairs,* washington D. C: House of Representatives, 1973, p. 39.

امنیت منطقه داشت و امریکاییها نیز، بیش از هر قدرت دیگری، به شاه ایران تکیه کرده بود. نیکسون این اعتماد را به شاه نشان می‌داد. جوزف سیسکو، معاون وزیر خارجهٔ امریکا، در جریان دیدارش از ایران، در آوریل ۱۹۷۰، به مقامات بلندپایهٔ ایرانی گفته بود «دستور صریح و مؤکد و مستقیم نیکسون، رئیس جمهور امریکا، این است که راجع به مسائل ایران و به علاوه روابط ایران با همسایگان هر چه شاهنشاه بفرمایند اطاعت کنند».[۱]

شاه ایران نیز خود را رهبر اصلی تأمین امنیت منطقه می‌دانست؛ مثلاً، تأکید می‌کرد گرچه از همهٔ کشورهای خلیج فارس، فقط عربستان از لحاظ نظامی، سیاسی و اقتصادی اهمیت دارد، اما مطمئن نیست که پادشاهی سعودی بتواند در عرض چند سال به موقعیتی نظیر ایران برسد.[۲] گذشته از این، شاه بر این بود که به جز ایران، هیچ یک از کشورهای حوزهٔ خلیج فارس قادر به تأمین امنیت و رویارویی با تهدید کمونیسم نیست. محمدرضاشاه پهلوی، در اواخر ۱۹۷۰، به سفیر امریکا، ضمن انتقاد از حمایت‌نکردن واشنگتن از کشورهای منطقه، گفته بود وضع پاکستان از لحاظ اقتصادی و سیاسی نامناسب است؛ به عربستان سعودی و کویت هم، برای تأمین امنیت در منطقه، امیدی ندارد و آنها نمی‌توانند در برابر سلطهٔ احتمالی یمن جنوبی بر مدخل خلیج فارس ایستادگی کنند و فقط ایران می‌تواند چنین کاری کند.[۳] شاه انتظار داشت امریکا، صرفاً با خرید نفت بیشتر از ایران، به این امر یاری و ایران را حمایت معنوی کند.[۴]

امتناع دولت امریکا از دادن تسلیحات پیشرفته به ایران نارضایتی شاه را برانگیخت زیرا وی بر آن بود که واشنگتن به سعودی و کویت بیشتر کمک می‌کند. پیمان نظامی پانزده ساله میان دو کشور شوروی و عراق، ۱۹۷۲، شاه را بیشتر دربارهٔ رخنهٔ کمونیسم در منطقه نگران کرد. او، در حالی که از امریکا انتظار کمک نظامی داشت، به ابتکاراتی برای مقابله با تهدیدات کمونیستی دست می‌زد؛ از جمله تلاش برای به راه انداختن کودتا در عراق، که با شکست روبه‌رو شد. ژنرال نصیری مسئول این کودتا بود. اسدالله علم، در یادداشت ۱۸ شهریور ۱۳۴۹، به این کودتا اشاره می‌کند و می‌گوید:

برای سپهبد نصیری... استدعای درجه کردم. شاهنشاه خندیدند و فرمودند: [بابت] کودتای

---

۱. علم، پیشین، ج ۲، ص ۳۳.

2. *New York Times,* 10 May 1970.

۳. علم، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۹.

۴. همان، ص ۱۷۰.

پارسال ما که در عراق شکست خورد، من باید نصیری را اعدام کرده باشم! عرض کردم خیانتی که نکرد، نقشه‌اش بر اثر بی‌تجربگی عواملش با شکست مواجه شد و هر دولت مقتدری این جور شکستها می‌خورد.[۱]

با این همه، شاه بر آن بود که این کودتا بر اثر مداخلهٔ سرویسهای اطلاعاتی خارجی شکست خورد و در این زمینه بیش از همه، انگلیس را متهم می‌کرد و به لندن مشکوک بود. شاه، ضمن اشاره به این کودتا و بی‌تجربگی افسران ایرانی در تماس با افسران عراقی و نقش برآب شدن کودتا که سبب «قتل صدها نفر در عراق شدند»، می‌گوید: «فکر می‌کنم انگلیسیها هم ما را لو دادند. آنها اینجا از جریان مطلع شدند و چون حسن البکر، ولو به ظاهر به آنها فحش می‌دهد، نوکر آنهاست، مطلب ما را به آنها گفتند».[۲]

با وجود اینکه در ماههای نخستین ۱۹۶۸، شیوخ خلیج فارس پیشنهادهای اولیهٔ ایران، مبنی بر بستن قراردادهای امنیتی با آنان، را رد کرده بودند، شاه همچنان تا اواخر ۱۹۷۰ به انعقاد چنین پیمانهایی امیدوار بود. امیر اسدالله علم، در اواسط دسامبر ۱۹۷۰، با اشاره به تأمین امنیت خلیج فارس و ناتوانی شیوخ به این کار، می‌نویسد:

عقیدهٔ خود من این است که وضع شیخها آن قدر بد است، یعنی آن قدر عقب هستند، که جز برقراری حکومتهای چپ چاره‌ای نیست. همان کاری که در جنوب یمن کردند. بعد وضع خلیج فارس چه می‌شود، خدا می‌داند. شاهنشاه میل دارند اینها دفاع خودشان را به دست ما بدهند و پولش را هم بپردازند.[۳]

با گسترش نفوذ شوروی در منطقه، از طریق عراق و شورش ظفار، دولت امریکا ناچار شد به ایران و عربستان بیشتر تکیه کند، و دیگر با درخواست ایران برای گرفتن اسلحه مخالفت نکند. البته، شاه همیشه پافشاری می‌کرد که ایران انتظار کمک بی‌عوض ندارد، و حتی به سفیر امریکا در تهران گفته بود. «پول اسلحه را به قیمت گرسنگی خودمان تهیه می‌کنیم».[۴]

قرارداد نظامی عراق ـ شوروی، در ۱۹۷۲، سبب شد امریکا، برای کمک نظامی به ایران و عربستان، درنگ نکند. به همین علت، نیکسون با بیشتر طرحهای شاه، برای رویارویی با

---

۱. همان، ص ۱۱۱. ۲. همان، ص ۱۳۶. ۳. همان، ص ۱۴۹.
۴. همان، ص ۷.

تهدیدهای شوروی و عامل آن عراق، موافقت می‌کرد. امریکا با بیشتر این طرحها، که به ابتکار ایران یا با همکاری عربستان تهیه می‌شد، موافقت می‌کرد. طرحهای بازدارندهٔ عراق صرفاً، ابتکار ایران بود و کمتر نشانه‌ای از مداخله یا مشارکت عربستان در آن دیده می‌شد. اسدالله علم، در یادداشتهای ۳۱ تیر تا ۸ مرداد ۱۳۵۱ از قول محمدرضاشاه، نوشته است:

وقتی راجع به کردستان و کردهای عراق و نفوذ شوروی در آنجا از طریق عراق با نیکسون صحبت کردم، خیلی ناراحت شد و گفت هر نقشهٔ خنثی‌کننده که به من بدهید اجرا می‌کنم.[۱]

گرچه بسیاری از نویسندگان مسائل خاورمیانه و خلیج فارس بر آن‌اند که امریکا به ایران و عربستان به یک اندازه تکیه می‌کرد، و این همان دکترین «دو ستونی» واشنگتن بود، اما برخی، از جمله گروهی از پژوهشگران سعودی،[۲] بر آن‌اند که مسئلهٔ تأمین امنیت، عمدتاً، بر عهدهٔ ایران گذاشته شده بود. شاهد این مدعا میزان فروش تسلیحات به ایران، در مقایسه با عربستان، است.[۳] اما، نویسندگان غربی این نظر را نمی‌پذیرند. جدول زیر[۴] این اهمیت ایران و عربستان در زمینهٔ مسائل امنیتی و نظامی را نشان می‌دهد.

ایران	۱۹۶۸ـ۶۹ ۵۰۰ میلیون دلار	۱۹۷۳ ۲/۱ میلیارد دلار	۱۹۷۸ـ۹ ۱۰ میلیارد دلار
سعودی	۱۹۷۰ـ۱ ۳۸۰ میلیون دلار	۱۹۷۶ـ۷ ۷ میلیارد دلار	۱۹۷۸ـ۹ ۱۰ میلیارد دلار

به نظر محمدرضاشاه پهلوی، قدرت نفتی برتر و آمادگی بیشتر سعودی برای برآوردن نیازهای نفتی امریکا، عامل اصلی توجه خاص امریکا به عربستان است.[۵] با این همه، چه امریکا و چه انگلیس، توانایی ایران را برای تأمین امنیت خلیج فارس باور داشتند و بر آن بودند که سیاستهای ایران در این زمینه مؤثرتر است.

از نکاتی که حضور ایران را در منطقه پررنگ‌تر می‌کرد، تضاد بالقوه میان شیوخ منطقه و کشورهای کوچک عربی با عربستان، به عنوان قدرتمندترین کشور عربی منطقهٔ

---

۱. همان، ص ۳۰۶.

2. Al-Saud, *op.cit.*

3. *Ibid.*, pp. 65-66.

4. Furtig, *op.cit.*, p. 7.

۵. علم، پیشین، ص ۳۸۲.

خلیج فارس بود. نگرانی از استیلای «برادر بزرگ‌تر» در این راستا، سبب نفوذ بیشتر ایران در قیاس با عربستان سعودی شد. این مسئله تا حدی رابطهٔ عربستان با شیوخ را دچار مشکل می‌کرد. امریکا و انگلیس نیز از این تیرگی روابط باخبر بودند و، به همین علت، به نقش ایران در منطقه اهمیت بیشتری می‌دادند. سخنان سفیر انگلیس در تهران در این مورد گویای این اختلافات بود. به نوشتهٔ اسدالله علم:

با سفیر انگلیس در خصوص وضع خاورمیانه و به‌خصوص روابط عربستان سعودی با شیخ‌نشینها صحبت کردیم و او می‌گفت سیاست کهنهٔ فیصل تمام شیخ‌نشینها، حتی قطر و بحرین، را از او برگردانده و متوجه ایران کرده است.[۱]

به هنگام پیش‌آمدن دشواریهای امنیتی نیز، ایالات متحده بیشتر از وزنه و قدرت ایران استفاده می‌کرد تا عربستان، از جمله مسئلهٔ ظفار و همچنین مسئلهٔ تمایل بحرین به تخلیهٔ پایگاه‌های امریکا در خاک خود، در ۱۹۷۴. امریکا که از این بابت به‌شدت نگران بود، به‌جای تکیهٔ صرف بر عربستان سعودی، از ایران نیز برای منصرف‌کردن بحرین کمک گرفت. امریکا در این زمینه هم به نیت و هم به توانمندی سعودیها شک داشت[۲] و از ایران خواست از نفوذ خود بر دولت بحرین استفاده کند.

---

۱. همان، ج ۴، ص ۴۸.

۲. در این باره، نک: همان، ص ۱۸۴ ـ ۱۸۳.

همکاریهای امنیتی فرامنطقه‌ای ایران و عربستان: از ترور فیصل تا انقلاب اسلامی ایران

همکاری ایران و عربستان برای رویارویی با تهدیدهای تندروانهٔ عربها یا کمونیستهای تحت حمایت شوروی فقط به یمن، عراق و سلطان‌نشین عمان محدود نمی‌شد، بلکه در اواسط و نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۷۰، از مرزهای منطقه فراتر رفت. کوشش برای خنثی‌کردن رخنهٔ کمونیستی در شاخ افریقا از جملهٔ این همکاریها بود. ایران و عربستان، در ۱۹۷۷، سیاستهای خود را در مورد شاخ افریقا هماهنگ کردند تا از بی‌ثباتی احتمالی منافع خود، به سبب جنگ اوگادن بین سومالی و اتیوپی، جلوگیری کنند.[1] به نوشتهٔ بادیب، پژوهشگر سعودی، هم ملک فیصل و هم شاه ایران از رشد قدرت شوروی در منطقهٔ دریای مدیترانه و خلیج فارس نگران شده بودند. آنها همچنین نگران بودند شوروی از پشتیبانی امریکا از اسرائیل، برای افزایش نفوذ خود در کشورهای عربی و اسلامی، بهره‌برداری کند. افزون بر این، هر دو پادشاه از ماجراجوییهای شوروی و چین در افریقا می‌ترسیدند.[2]

هنگامی که شوروی در سومالی، در ۱۹۷۲، پایگاه دریایی ساخت و از نیروهای کوبایی آن پایگاه، برای هجوم به آنگولا، در ۱۹۷۷، استفاده کرد،[3] محمدرضاشاه پهلوی و ملک فیصل بسیار نگران شدند و به ایالات متحدهٔ امریکا، در مورد پیامدهای این حرکت، هشدار دادند.[4] مداخلات شوروی، ایران و سعودی را تشویق کرد تا تلاشهای هماهنگی را، برای مبارزه با کمونیسم و طرحهای درازمدت آن برای سلطه بر این منطقه، آغاز کنند. به

1. R. Hass, "Saudi Arabia and Iran: The Twin Pillars in Revolutionary Times". in H. Amirsadeghi, ed., *The Security of Persian Gulf*. London: Croom Helm, 1981. p. 153.

2. Saudi Arabia... Saeed MBadeeb, *Saudi_Iraniyan* 1993, p. 65.

3. *Ibid.*, p. 148; David E. Long, "Saudi Arabia and the Horn of Africa", Unpublished paper, 1995, p. 10.

4. Badeeb, *op.cit.*

گفتهٔ یک مأمور اطلاعاتی عربستان سعودی، دو کشور، در ۱۹۷۵، با همکاری مصر، مراکش و فرانسه تلاش کردند باشگاه مخفی ضدکمونیستی برای مبارزه با کمونیسم در آسیا، اروپا و افریقا تأسیس کنند.[1] نخستین جلسهٔ این باشگاه، به مدت دو روز، در شهر طائف، پایتخت تابستانی سعودی، برپاشد. جلسات بعدی نیز، که هر سال دو بار برگزار می‌شد، در تهران، رباط و نیس برگزار شد.[2]

ترور فیصل و تدوام همکاریها. همکاریهای امنیتی ایران و سعودی با ترور فیصل، در آوریل ۱۹۷۵، به پایان نرسید و حتی با روی کار آمدن ملک خالد گسترش یافت. محمدرضاشاه پهلوی، در ۲۹ ـ ۲۸ اوت ۱۹۷۵، از عربستان دیدن کرد، این سومین سفر شاه ایران به عربستان، در اوج تلاشهای دو کشور برای تأمین امنیت منطقه و مبارزه با تهدیدات شوروی، بود. در این دیدار، شاه و خالد در مورد امور دوجانبه، موضوعات بین‌المللی و مسائل مربوط به جهان اسلام گفت‌وگو کردند. براساس گزارشهای منابع سعودی، دو رهبر تأکید کردند که امنیت و ثبات خاورمیانه بدون عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی عربی، از جمله شهر بیت‌المقدس، و بازپس‌گیری حقوق فلسطینیها امکان‌پذیر نیست![3] در پایان این دیدار شاه از خالد برای سفر به ایران دعوت کرد.[4]

دیدار شاه از عربستان از دو بعد اهمیت داشت؛ نخست نشانهٔ پاس‌داشت دوستی میان شاه و فیصل و احترام به پادشاه مقتول عربستان بود، و مهم‌تر از آن، نشان می‌داد شاه همچنان به ادامهٔ «روابط ویژه» با پادشاه جدید عربستان نیز علاقه‌مند است.[5] به‌نظر پژوهشگران سعودی، شاه با دیدار از عربستان، می‌خواست نشان دهد خواهان گسترش روابط متقابل و توافق بر سر برخی مسائل سیاسی، اقتصادی و نظامی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است. از این میان، امنیت خلیج فارس و کشمکش عربی ـ اسرائیلی و سیاستهای نفتی اوپک از همه بیشتر اهمیت داشت.[6]

گسترش صلح و میانه‌روی در خاورمیانه

همکاریهای ایران و عربستان سعودی برای رویارویی با چالشهای امنیتی در منطقهٔ

---

1. *Ibid.* 2. *Ibid.* 3. *Ibid.*, p.66.

۴. روزنامهٔ *Arab News* در ۲۵ آوریل ۱۹۷۵ شمارهٔ ویژه‌ای دربارهٔ روابط ایران و سعودی و دیدار شاه از عربستان منتشر کرد.

5. Badeed, *op.cit.* 6. *Ibid.*

خلیج فارس و خاورمیانه، فقط به در پیش گرفتن اقدامات نظامی، یا به عبارتی اقدامات سخت‌افزاری، محدود نمی‌شد، بلکه با تلاشهای پی‌گیر نرم‌افزاری، برای گسترش میانه‌روی و صلح در منطقه، نیز همراه بود. این تلاشها نتیجه‌ای دوسویه داشت؛ یکی آنکه سبب دور شدن رژیمهای رادیکال عربی از سیاستهای اتحاد جماهیر شوروی می‌شد و دیگر آنکه میان همهٔ کشورها و به‌ویژه کشورهایی که فقط با یکی از طرفین (ایران و عربستان) دوستی داشتند، روابط دوستانه برقرار می‌کرد.

ایران و عربستان پس از اعلام خروج انگلیس از منطقه، در اواخر دههٔ ۱۹۶۰، بخشی از تلاش خود را صرف گسترش میانه‌روی و صلح کردند. از اهداف ایران و سعودی، خارج‌کردن قدرتهای بزرگ خاورمیانه، به‌ویژه مصر، از بلوک شرق و کشاندن آنها به‌سوی میانه‌روها و بلوک غرب بود. حمایت از کشورهایی چون اردن، لبنان، افغانستان، پاکستان و نیز تلاش برای برقراری صلح میان اعراب و اسرائیل و هند و پاکستان از جملهٔ این تلاشها بود.

الف. رهنمون‌سازی مصر به‌سوی صلح با اسرائیل

بی‌گمان، مصر از مهم‌ترین کشورهای خاورمیانه و رهبر جریانهای رادیکال پان‌عرب در منطقه بود. ایران و عربستان با همکاری هم، از اواخر دههٔ ۱۹۵۰، سیاست مهار مصر و رادیکالیسم پان‌عربی را در پیش گرفتند و در مقاطعی چون اتحاد مصر و سوریه (جمهوری متحدهٔ عربی)، بحران ۱۹۵۸ لبنان و اردن، جنگ یمن و نظایر آن به مخالفان عبدالناصر کمک می‌رساندند. تلاش مشترک برای طرح همبستگی اسلامی، به عنوان ضدگفتمان در برابر پان‌عربیسم رادیکال تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی که سرانجام به برپایی سازمان کنفرانس اسلامی انجامید، بخش دیگری از تلاشهای هماهنگ ایران و عربستان در خاورمیانه بود.

پس از خروج انگلیس از خلیج فارس، ضرورت کاهش‌بخشیدن به دشمنیهای جهان عرب با ایران و برقراری روابط دوستانه با آنها حس می‌شد به‌ویژه آنکه ایران قصد داشت حاکمیت خود بر بحرین و جزایر را بازگرداند؛ از این رو، از ۱۹۶۸ به بعد، ایران تلاشهای خود را به این موضوع معطوف کرد.

ایران، برای جلب نظر مساعد مصر به سیاستهای خود، اقداماتی انجام داد، از جمله محکوم‌کردن اقدام اسرائیل برای اشغال کرانهٔ باختری و نوار غزه، محکوم‌کردن آتش‌سوزی

مسجدالاقصی، در ۱۹۶۹، حمایت ایران از تلاش ویلیام راجرز، معاون وزارت خارجهٔ، امریکا برای برقراری آتش‌بس میان مصر و اسرائیل و حمایت ایران از ناصر، در برابر رژیم بعث عراق، پس از اینکه مصر طرح راجرز را پذیرفت.[۱] همچنین، محمدرضاشاه پهلوی در اجلاس کنفرانس اسلامی، در ۱۹۶۹، با انور سادات، معاون ناصر، دیدار کرد و نظر او را برای دوستی با ایران جلب کرد. این سیاست سبب شد نظر ناصر نیز تغییر کند، زیرا او، پس از شکست ۱۹۶۷ از اسرائیل، درصدد بود از سیاستهای رادیکال پیشین و دشمنی با دولتهای میانه‌روِ منطقه دست بکشد. با توجه به همین تلاشها، روابط ایران و مصر، در اواخر عمر ناصر، از سر گرفته شد و حضور مقامات بلندپایهٔ ایران در مراسم خاک‌سپاری ناصر دشمنیهای پیشین را از میان برد.[۲]

عربستان سعودی نیز برای بهبود روابط با مصر تلاش می‌کرد و باید تأکید کرد که اقدامات ملک فیصل، برای دورکردن ناصر از جبههٔ تندرو و هدایت او به‌سوی جبههٔ میانه‌رو، بسیار مؤثر واقع شد. ضربات مالی سخت ناشی از جنگ ۱۹۶۷ و ورود مصر به آستانهٔ ورشکستگی کامل سبب شد ملک فیصل برای جلب نظر ناصر و حمایت از مصر تلاش کند. اجلاس ۱۹۶۹ سران عرب در خارطوم، پایتخت سودان، و آشتی ناصر و فیصل در آن، اوج تلاشهای ملک فیصل برای جلب دوستی مصر بود. عربستان دهها میلیون دلار کمک مالی به مصر داد تا این کشور را از بحران اقتصادی ـ نظامیِ ناشی از جنگ ۱۹۶۷ نجات دهد.[۳]

ایران و عربستان برای دوستی با مصر تلاشهای مشترک و هماهنگی نیز انجام دادند، زیرا با وجود تضعیف رادیکالیسم ناصری، پس از ۱۹۶۷، این جریان هنوز پر تب‌وتاب بود و به‌ویژه دو کودتای ناصریستها در لیبی و سودان، در ۱۹۶۹، آن را تقویت کرد. سرهنگ معمر قذافی و جعفر نمیری، که خود را پیروان ناصر می‌خواندند، به تلاشهایی برای تشکیل جبههٔ رادیکال دست زدند. در این زمینه می‌توان به اقدام ناصر در اتحاد با لیبی و سودان و

---

۱. در این باره نک: حمید احمدی، «نظام جهانی و فراز و نشیب روابط ایران و مصر»، مطالعات افریقا، ش ۲، پاییز و زمستان، ۱۳۷۹، ص ۶۵ ـ ۵۹.

۲. عبدالرضا هوشنگ، مهدوی. سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: البرز، ۱۳۷۳، ص ۳۷۰-۳۶۸.

Peter Wand Wilson and Douglas F. Graham, *Saudi Arabia: The coming storm*, New York: Atheneum, 1990, pp. 92-94, 177-181. pp. 87-140

۳. در این باره، نک: Wilson and Graham, *op.cit.,* pp. 87-140.

تشکیل فدراسیون عربی واحد اشاره کرد. این تلاش، که با پشتیبانی ناصر انجام می‌شد ناخشنودی ایران و عربستان را به دنبال داشت، به‌ویژه که ملک فیصل تعهد کرده بود بسیاری از مخارج و هزینه‌های جنگ مصر با اسرائیل، در ۱۹۶۷، را تقبل کند.

نگرانی محمدرضاشاه پهلوی از اقدامات تازهٔ رادیکالها و مشکلات آن برای ایران و عربستان در نوشته‌های اسدالله علم، در ۴ دی ۱۳۴۸/ ۲۴ دسامبر ۱۹۶۹ بازتاب یافته است:

راجع به نطق ناصر و علت اینکه نطق او باعث شکست کنفرانس اعراب شده است [با شاه] گفت‌وگو کردیم. ناصر... از اعراب خواسته است که تمام نقشه‌های جنگی او را باید تصویب کنند و پولش را هم بدهند. بیچاره ملک فیصل گفته است صورت‌حساب پولهایی که تاکنون گرفته‌اید بدهید که ببینیم چقدر در راه جنگ با اسرائیل خرج شده است. آن وقت ناصر قهر کرده است؛ بومدین هم جواب سخت داده است و گفته شما خودتان هم نمی‌خواهید بجنگید وگرنه ما حاضر به جنگ هستیم؛ یمن قهر کرده؛ عراق هم حتی گفته است صورت‌حساب را باید بدهید؛ سوریه که در جلسه حاضر نشد. خلاصه افتضاح عجیبی راه انداخته‌اند! ولی مگر این ناصر دست‌بردار است؟! می‌خواهد دوباره اتحادیه‌ای از مصر، سودان و لیبی درست کند. اتفاقاً مطلب خیلی هم مهم است، زیرا لیبی پول دارد، سودان غذا دارد، مصر هم هوچی‌گری. اخیراً لیبیها می‌خواهند دویست تانک و پنجاه هواپیمای میراژ از فرانسه بخرند. حدس غالب این است که آنها را در اختیار مصر بگذارند... اما به محض اینکه خود مستقر شدند همین اسلحه علیه مصر به کار می‌رود.[۱]

با این همه، پس از خروج انگلیس، ایران همچنان به دفاع از منافع ملی خود در خلیج فارس ادامه می‌داد و از تلاشهای فیصل برای آوردن مصر به جبههٔ میانه‌روها نیز حمایت می‌کرد.

گرچه شاه در برخی موارد بر آن بود که فیصل نباید بیش از حد در این ماجرا پیشقدم شود، اما با اقدامات او موافق بود؛ مثلاً، شاه از اینکه فیصل بیش از حد خود را کوچک کرده و پیش از رفتن به کنفرانس ۱۹۶۹ سران عرب به قاهره رفته است، تا حدی ناخشنود بود. اسدالله علم، در یادداشت ۲۵ آذر ۱۳۴۸/ ۱۵ دسامبر ۱۹۶۹ که به جریان گفت‌وگو با سفیر مراکش پرداخته است، به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد:

... سفیر مراکش را خواستم، اوامر شاهنشاه را ابلاغ کردم. او می‌گفت ملک فیصل قرار نبود به

---

۱. امیراسدالله علم، یادداشتهای علم، تهران: مازیار ـ معین، ۱۳۸۲، ۵ج، ج ۱، ص ۳۳۳.

قاهره و از آنجا به رباط برود، اینکه به قاهره می‌رود معلوم می‌شود عناصر افراطی اطراف او موفق شده‌اند، قبل از رباط، او را به قاهره بکشانند.[۱]

با این همه، سیر حوادث به گونه‌ای بود که ناصر را ناچار می‌کرد سیاست میانه‌روی را درپیش گیرد. و با کشورهای قدرتمند میانه‌رو عرب و غیرعرب خاورمیانه، همچون عربستان سعودی و ایران، از در دوستی درآید. اقدام ایران، در محکوم‌کردن آتش‌سوزی مسجدالاقصی و سخنان شاه در این زمینه در کنفرانس کشورهای اسلامی، در گرایش مصریها به ایران بسیار مؤثر واقع شد.

از مهم‌ترین عواملی که مصر را به میانه‌روی و دوستی با ایران تشویق کرد، اقدامات حزب بعث عراق بود که از یک سال پیش (ژوئیهٔ ۱۹۶۸) قدرت را در بغداد به دست گرفته بود.

اقدامات و دیدگاههای پان‌عربی و افراطی بعث عراق به کشمکش میان مصر و عراق منجر شد. این کشمکشها، به‌ویژه پس از اینکه ناصر طرح راجرز را پذیرفت، بالا گرفت زیرا حزب بعث عراق آن طرح را خیانت به عربها می‌دانست،[۲] اما ایران از سیاست مصر حمایت می‌کرد و این کشور را به میانه‌روی و پذیرش صلح تشویق می‌کرد. دولت ایران، در جنگ میان حزب بعث عراق و ناصر، طرف جمال عبدالناصر را گرفت و دیدگاههای مصریها را تأیید کرد؛ مثلاً، شاه اتهاماتی را که ناصر به حزب بعث عراق وارد می‌کرد، مبنی بر اینکه انگلیس از عراقیها حمایت می‌کند، پذیرفت. اسدالله علم در شرح جریان دیدار با ناصر در روز سه‌شنبه ۳شهریور ۱۳۴۹ / ۲۴ اوت ۱۹۷۰، چنین یادداشت کرد:

به محض آنکه شرفیاب شدم، شاهنشاه فرمودند اتهاماتی که مصر به عراق زده است خواندی؟ عرض کردم خواندم. فرمودند، دیدی اینها هم می‌گویند رژیم بعثی عراق نوکر انگلیسیهاست، نه روسها؟ عرض کردم بلی، ولی اینها حالا با هم دشمن هستند. فرمودند خیر این طور نیست. من اطلاعات دیگری هم داشتم و نمی‌دانم انگلیسیها از اینکه چنین دشمنی برای ما نگاه دارند چه نفعی می‌برند؟[۳]

دولت مصر نیز، با دیدن مواضع دوستانهٔ ایران و مواضع دشمنی حزب بعث عراق، به

---

۱. همان، ص ۳۲۳.

۲. نک: احمدی، «وحدت اعراب: سراب یا واقعیت، بررسی تلاشهای وحدت‌طلبانهٔ اعراب پس از جنگ جهانی دوم»، مجلهٔ سروش، ش ۵۶ـ۵۴، خرداد و تیر ۱۳۵۹.

۳. علم، پیشین، ج ۲، ص ۹۹.

برقراری روابط با ایران تمایل پیدا کرد، و آشکارا خواست روابط دو کشور پس از ده سال برقرار شود.[۱] ظاهراً مصر به برقراری روابط راهبردی با ایران بسیار اهمیت می‌داد و به این کار اصرار داشت. از گفته‌های شاه چنین برمی‌آید که مصریها برای همکاری با ایران و هماهنگی با سیاستهای ایران در خلیج فارس پیشنهادهایی داده بودند. اسدالله علم، در یادداشتهای ۸ شهریور ۴۹ / ۲۹ اوت ۱۹۷۰، به این سخنان شاه اشاره می‌کند:

> صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه فرمودند، مصریها خیلی... تملق می‌گویند و به ما می‌گویند بیایید تکلیف خلیج فارس را با هم تعیین کنیم.[۲]

شاه این سخنان را روز بعد از برقراری روابط بین ایران و مصر گفت و دو کشور، در ۷ شهریور ۱۳۴۹/ ۲۸ اوت ۱۹۷۰، با صدور اطلاعیه‌ای رسمی مناسبات راهبردی خود را، پس از ده سال تیرگی، از سر گرفتند.

برقراری روابط ایران با مصر با واکنش تند حزب بعث عراق روبه‌رو شد. رادیو بغداد، پس از برقراری رابطهٔ دو کشور، حملات شدیدی را علیه جمال عبدالناصر آغاز و او را متهم کرد که «از پشت به عراق خنجر زده است».[۳] رژیم بعث عراق ناصر را متهم کرد که با پذیرش طرح راجرز و تجدید مناسبات با ایران سیاست سازشکارانه‌ای را با امپریالیستها در پیش گرفته است.[۴] بی‌شک، پشتیبانی ملک فیصل در برقراری روابط ایران و مصر مؤثر بود؛ زیرا تلاشهای فیصل برای جلب اعتماد ناصر و کمکهای مالی گسترده به او، ناصر را به میانه‌روی و برقراری روابط با ایران تشویق کرده بود. از یادداشتهای علم چنین برمی‌آید که برخی کشورهای دیگر منطقه نیز، مانند اردن و ترکیه، برای برقراری روابط ایران و مصر تلاشهایی میانجیگرانه کرده بودند.[۵]

برقراری روابط ایران و مصر، در دوران ناصر، زمینه را برای نفوذ بیشتر ایران بر دولت مصر فراهم کرد. دوستی نزدیک شاه ایران و انور سادات، جانشین ناصر، که از زمان کنفرانس اسلامی ۱۹۶۹ آغاز شده بود، به گسترش این نفوذ کمک بسیاری کرد. گذشته از این، تجربه به انور سادات آموخته بود که میانه‌روی و سیاستهای دوستانه در منطقه بیشتر می‌تواند به سود منافع مصر و اعراب باشد. با توجه به همین دیدگاه، انور سادات، در طول

---

۱. همان، ص ۹۷. ۲. همان، ص ۱۰۲.
۳. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۶۸، به نقل از روزنامهٔ کیهان، ۷ شهریور ۱۳۷۹.
۴. همان. ۵. علم، پیشین، ص ۱۰۲.

دوران حکومت پهلوی، دوست نزدیک ایران بود و دولت ایران در بسیاری از سیاستهای بعدی مصر دست داشت، از جمله حمایت از سادات در جنگ با اسرائیل در ۱۹۷۳، تشویق او به دورشدن از اتحاد جماهیر شوروی، پناه‌بردن او به غرب و امریکا پس از ۱۹۷۴، هم‌زمان با تلاشهای هنری کیسینجر در خاورمیانه، همچنین تشویق سادات به صلح با اسرائیل که در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ انجام شد.

در این زمینه، ایران و سعودی با یکدیگر کاملاً اتفاق نظر داشتند و در واقع این سیاست مشترک دو کشور بود که بزرگ‌ترین کشور جهان عرب را به جبههٔ میانه‌روها کشانید. پس از برقراری روابط، مصر هر چه بیشتر به‌سوی میانه‌روی گرایش پیدا می‌کرد و به گسترش روابط با ایران مشتاق‌تر می‌شد و همچنین از اینکه دو کشور ایران و مصر ده سال رابطه نداشته‌اند، ابراز تأسف می‌کرد. سفیر مصر در تهران، در جریان دیدار با وزیر دربار ایران، در ۲۳ دی ۱۳۴۹/ ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۷۰، ضمن بحث دربارهٔ دشواریهای مصر در جنگ با اسرائیل گفته بود از اینکه رابطهٔ مصر و ایران ده سال قطع بوده است، افسوس می‌خورد،[1] البته مصر، در سالهای اولیهٔ حکومت سادات، در پی آن بود که حیثیت ازدست‌رفتهٔ خود، در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ با اسرائیل، را اعاده کند و پس از آن درصدد بود وارد فرایند صلح شود.

روابط ایران و مصر همچنان رو به بهبود بود و دو کشور دائماً در این زمینه مشورت می‌کردند. هر دو کشور نیز از یکدیگر انتظاراتی داشتند و بر آن بودند که برآوردن این انتظارها می‌تواند زمینهٔ دوستی بیشتر را فراهم کند. دولت ایران در پی آن بود که با حفظ رابطه با هر دو کشور مصر و اسرائیل، سیاست میانه‌روی را، در زمینهٔ کشمکش عربها و اسرائیل، گسترش دهد. مصریها، در سالهای پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ (جنگ رمضان)، تا حدی از روابط دوستانهٔ گستردهٔ ایران و اسرائیل گله‌مند بودند، و ایران نیز در برابر، حمایت گاه‌گاه مصر از عراق را مطرح می‌کرد. این مسئله، البته مانع بزرگی بر سر راه گسترش میانه‌روی در منطقه نبود. اسدالله علم، در یادداشتهای سپتامبر ۱۹۷۲ با اشاره به دیدار با سفیر مصر، نوشت:

> در این اثنا، سفیر مصر هم مرا دید. او شکایت داشت که با اسرائیل زیاد نزدیک هستیم و چند مثال از نزدیکی ایران و اسرائیل گفت. به عرض [شاه] رساندم. فرمودند، به او بگو شما هر

---

۱. همان، ص ۱۷۴.

> کار دلتان می‌خواهد می‌کنید. تومار برعلیه ما و به نفع عراق و کویت امضا می‌کنید، بعد هم از ما گله می‌کنید که چرا با اسرائیل نزدیک هستیم؟ دوستی یک‌طرفی نمی‌شود.[1]

هم ایران و هم مصر از این مطلب آگاه بودند که این نوع روابط دوستانه با دشمنان نیز مانع بزرگی برای گسترش دوستی ایران و مصر نخواهد بود؛ بنابراین، ایران، ضمن رابطه با اسرائیل، به تلاش برای دورکردن مصر از خط رادیکالیسم ادامه می‌داد. مصریها نیز به گسترش رابطه با ایران علاقه‌مند بودند. اسدالله علم این نکته را، در یادداشتهای ۲۸ فروردین ۱۳۵۲/ ۱۶ آوریل ۱۹۷۲ در گزارش گفت‌وگوهایش با سفیر مصر در تهران، به‌خوبی بیان می‌کند:

> صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه را خنداندم. عرض کردم دیشب که سفارت پاکستان بودم، سفیر مصر گفت امیدوارم برای بازیهای ورزشی آسیایی از اسرائیلیها دعوت نکنید که اعراب بتوانند شرکت کنند. من برای آنکه جواب صحیحی ندهم، گفتم تا آن وقت شما اسرائیلیها را به دریا می‌ریزید و سفیر از آن خنده‌های بلند، که خودش را مسخره می‌کرد، سرداد. شاهنشاه هم خیلی خندیدند. فرمودند باید می‌گفتی دعوت این ورزشکاران با فدراسیون جهانی است. عرض کردم اصلاً نخواستم وارد بحث شوم.[2]

نوشته‌های علم، که از منابع دست‌اول دربارهٔ مواضع شاه و وزیر دربارش، یعنی بلندپایه‌ترین دولتمردان ایرانی است، نشان می‌دهد که هر دو کشور ایران و مصر با اسرائیل یا عراق را مانع دوستی خود نمی‌دانستند و به حفظ روابط اهمیت بیشتری می‌دادند.

همان گونه که گفته شد، تا پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، که در آن مصر با وجود پیروزیهای نخستین شکست خورد، دولت سادات، هم‌زمان با گسترش آرام روابط خود با غرب و دوری از شوروی و نزدیک‌شدن به ایران و عربستان سعودی، تلاش می‌کرد با حفظ روابط با رژیمهای رادیکال عرب، نظیر سوریه و لیبی، یک‌باره از آنها دور نشود و گرایش به‌سوی صلح و میانه‌روی را در فرایندی آرام پیش ببرد.

با این همه، روابط مصر با کشورهای رادیکال جنبهٔ بنیادی نداشت، و ایران علاقه به گسترش این روابط را بیشتر اقدام رادیکالها می‌دانست تا خود مصر. این دیدگاه به‌واقع

---

۱. همان، ص ۳۲۲.   ۲. همان، ج۳، ص ۱۷.

درست‌تر نیز بود، زیرا کشورهایی نظیر سودان، در سالهای اولیهٔ دههٔ ۱۹۷۰، با نزدیک‌شدن به قاهره می‌خواستند برای خود آبرو دست و پا کنند.

نمونهٔ این‌گونه نگاه بی‌تفاوت ایران به اقدامات رادیکالهای پان‌عربی را در موضع تهران در برابر اتحاد مصر و لیبی، که پیشنهاد قذافی بود، می‌توان مشاهده کرد، علم در این زمینه، در یادداشتهای ۸ ـ ۷ تیر ۱۳۵۲/ ۲۸ ـ ۲۷ ژوئن ۱۹۷۳، می‌نویسد:

از اخبار مهم جهان اتحاد مصر و لیبی است. سرهنگ معمر قذافی، رئیس [جمهور] کشور لیبی، اصرار دارد با مصر متحد شود. خواب و خیال ریاست عرب را در سر می‌پروراند و می‌خواهد جای ناصر را بگیرد. سادات، رئیس جمهور مصر، گرفتار شده است، نه می‌تواند نه بگوید و نه بلی![1]

از اهداف اساسی گسترش روابط ایران و مصر تلاش تهران برای فراهم‌کردن زمینهٔ دوستی مصر و اسرائیل بود و در این مورد امریکا را نیز به این کار تشویق می‌کرد.

شاه ایران به هیچ‌وجه انتظار نداشت جنگی میان مصر و اسرائیل، در اکتبر۱۹۷۳، در بگیرد، به همین علت وقتی جنگ آغاز شد، آن را نوعی بازی سیاسی فرض کرد و تحلیل او به کسانی شبیه بود که می‌گفتند پیش‌رویهای نخستین مصر ـ سوریه و شکست بعدی فاحش آنها نشان می‌دهد که این جنگ نوعی برنامهٔ از پیش تعیین‌شده است تا طرفین، به‌ویژه مصر، بتوانند اقدام صلح‌آمیز خود را مشروع جلوه دهند. شاه به جنگ به‌صورت توطئه‌ای از پیش تعیین‌شده می‌نگریست. علم در این مورد می‌نویسد:

سر شام [به دیدن شاه] رفتم. تمامْ صحبت جنگ بود. من معتقد بودم یکی از دو حالت است: یا این جنگ به صوابدید خود امریکاییها توسط مصریها به راه افتاده که افکار عمومی امریکا بیشتر برای فشار بر اسرائیل آماده شود یا اینکه اسرائیلیها مصریها را تحریک کرده‌اند که مقدم بشوند و کتک بخورند که تلافی عملهای وحشیانهٔ اخیر اسرائیل در افکار عمومی بشود. شاهنشاه فرمودند... شاید شورویها با امریکاییها کنار آمده‌اند که فعلاً کنار بکشند و اعراب و اسرائیل خود حساب یکدیگر را برسند، روی آن پایهٔ نهایی می‌توان اقدام به صلح کرد که قوای هر دو برای خود آنها و دنیا روشن شده باشد، یا اینکه اسرائیلیها خود به مصریها گفته باشند شما یک جایی از سینا را بگیرید که بعد با هم کنار بیاییم و کانال سوئز هم باز شده باشد.[2]

---

۱. همان، ص ۸۹.

۲. همان، ص ۱۶۷ ـ ۱۶۶.

به‌هرحال، جنگ اعراب و اسرائیل زمینه را برای تلاشهای گستردهٔ منطقه‌ای و جهانی در راه صلح فراهم کرد. برای این منظور، کیسینجر، وزیر خارجهٔ امریکا، «دیپلماسی رفت و برگشت»[1] خود را شروع کرد و از ایران نیز انتظار داشت برای برقراری صلح میان دو کشور مصر و اسرائیل تلاش کند. البته، ایران پس از جنگ ۱۹۶۷، از اعراب حمایت می‌کرد و با وجود رابطه با اسرائیل، اشغال سرزمینهای عربی را محکوم می‌کرد. با توجه به همین نکته، امریکا در تلاشهای خود درصدد بود حمایت از اسرائیل را به نوعی توجیه کند. کیسینجر، در آغاز تلاشهای خود، این موضوع را به اطلاع ایران رسانده بود. نمونهٔ آن، پیام ۱ مهر ۷/۱۳۵۳ اکتبر ۱۹۷۴ هنری کیسینجر به شاه بود:

> صبح پیامی از کیسینجر برای شاهنشاه آمده بود که ما سعی داریم برای صلح وساطت بکنیم، ولی اگر کار به‌جای باریک بکشد، ناچاریم به تعهدات خود نسبت به اسرائیل وفادار بمانیم.[2]

جامعهٔ جهانی نیز از مواضع ایران آگاهی داشت. با توجه به همین طرفداری شاه از اعراب، اتحاد جماهیر شوروی، با گسترش جنگ اکتبر، از ایران خواست به هواپیماهای شوروی اجازه دهد با استفاده از حریم هوایی ایران، تدارکات نظامی و اقتصادی را به جبهه‌های جنگ مصر برساند. به نوشتهٔ اسدالله علم، با پیشروی نیروهای اسرائیل به‌سوی سوریه، سفیر شوروی در تهران، در تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۵۲/ ۱۰ اکتبر ۱۹۷۳، با وی تماس گرفته و خواستار دیدار فوری با شاه شده بود. علم، در مورد نتایج دیدار سفیر شوروی با شاه ایران، نوشت:

> صبح شرفیاب شدم. ابتدابه‌ساکن شاهنشاه فرمودند، نمی‌دانم این مطلب را به امریکاییها بگویم یا نه؟ عرض کردم مطلب چیست؟ فرمودند سفیر شوروی، که پنجشنبه پیش من آمد، تقاضا داشت هواپیماهای شوروی از راه ایران به بغداد و دمشق بروند، من رد کردم.[3] بعد اصرار کرد که «آیرفلوت»، که خط سیویل است، برای یک پرواز جهت بردن وسایل یدکی خودشان به بغداد برود، آن را اجازه دادم. عرض کردم از دو حال خارج نیست: یا امریکاییها دوست هستند، یا نیستند. اگر دوست هستند، باید مسائل را به هم بگوییم و اگر نیستند که باید سیاست خودمان را عوض کنیم. من عقیده دارم باید به آنها گفته شود. فرمودند بسیار خوب

1. Shuttle Diplomacy.

۲. علم، پیشین، ص ۱۸۱.

۳. روایت دیگری از این ماجرا در کتاب در همسایگی خرس نوشتهٔ احمد میرفندرسکی نیز آمده است.

پس سفیر امریکا را بخواه به او بگو. بعد هم بگو که من دائماً به شما می‌گفتم که باید راه‌حلی بین اعراب و اسرائیل پیدا کنید، نتوانستید یا نخواستید، به هر صورت کار بالا گرفته و شما و همه آلوده خواهند شد.[1]

ظاهراً در همین دوران، عربستان سعودی نیز از شاه ایران خواسته بود هواپیماهایی، برای حمل و نقل، در اختیارش گذاشته شود. احتمالاً عربستان نیز برای کمک به مصر در جنگ، از ایران این درخواست را کرده بود. عربستان برای محکم‌کاری از ایران خواسته بود که خدمهٔ این هواپیما هم ایرانی باشند. شاه که حدس زده بود ممکن است این هواپیماها برای کمک به مصر به کار رود، با درخواست عربستان موافقت کرد. علم، در این زمینه، از قول محمدرضاشاه پهلوی نوشت:

... من به دو دلیل قبول کردم: یکی اینکه با عربستان سعودی می‌خواهیم دوست بمانیم و مدتهاست در پی فرصتی هستیم که تقاضایی بکنند. حالا که چنین تقاضایی کرده، نمی‌توانیم رد بکنیم. ثانیاً یک کشور مسلمان است و کوچک‌ترین چیزی است که خواسته است. اگر چیز دیگری هم بخواهند ممکن است بدهم....[2]

دولت ایران، با وجود رابطه با اسرائیل و همچنین تلاش اسرائیل برای جلب حمایت تهران، در جریان جنگ به درخواستهای تل‌آویو توجهی نمی‌کرد و در برابر، با کشورهای عربی که دشمن ایران بودند، نظیر حزب بعث عراق، برای کمک به اعراب، در جنگ اکتبر، مدارا می‌کرد. مثلاً، محمدرضاشاه پهلوی درخواست سفیر امریکا و اسرائیل را برای تشویق کردهای عراق به حمله به بغداد، که در جریان جنگ به مصر و سوریه کمک می‌کرد، رد کرد و به سفیر امریکا اطلاع داد «ما نمی‌خواهیم حالا کردها آلت دست اسرائیل و امریکا شناخته شوند».[3] در برابر این مخالفت با متحدان اصلی خود، شاه به دشمن ایران، یعنی رژیم بعث عراق، اطمینان داد که اگر نیروهای خود را از مرز ایران به کمک سوریها ببرد، ایران اقدامی علیه عراق انجام نخواهد داد. ایران این اقدام را اوج فداکاری خود برای اعراب می‌دانست، و در عوض از ناسپاسی اعراب از این خدمات و دشمنی آنها با ایران بسیار دلگیر بود. اسدالله علم، در جریان ملاقات خود با سفرای پنج کشور عربی در تهران در اوج جنگ، این مسئله را آشکار کرد:

---

۱. علم، پیشین، ص ۱۸۷. ۲. همان. ۳. همان، ص ۱۹۰.

بعد از ظهر، پنج نفر از سفرای اسلامی مراکش، مصر، کویت، عربستان سعودی و لبنان به دیدنم آمدند. یک ساعت با آنها سر و کله زدم، چون گله می‌کردند که در ایران از پشتیبانی عمیق از اعراب خبری نیست. گفتم: بر عکس! چند هزار دفعه باید شاهنشاه این پشتیبانی را اعلام فرمایند؟! همان روزهای اول بعد از جنگ ۱۹۶۷ شاهنشاه تهاجم (Agression) را محکوم فرمودند که هیچ‌یک از کشورهای جهان هنوز حرفی نزده بودند. به علاوه، ما باید از شما گله کنیم که با این صحبت که ما به شما می‌کنیم، یک طرف رئیس جمهور الجزیره به ما بد می‌گوید، یک طرف شما خلیج فارس را در هر محفل بین‌المللی خلیج عربی می‌نامید و می‌خواهید هر جا هم که دست شما می‌رسد بر سر جزایر ما هوچی‌بازی راه بیندازند. به علاوه، ما بیش از این چه گذشت کنیم که یک حکومت ظالم بدخواه و خون‌خوار را مثل حکومت عراق، که شصت‌هزار ایرانی را به خارج عراق تبعید کرد، شناختیم که بتواند سه لشکر خود را از مرز ایران به سوریه برد؟ شما نمی‌دانید چه اندازه از طرف مردم ایران به این عمل [اعتراض] می‌شود.[۱]

با وجود کمکهای ایران به کشورهای عرب، به‌ویژه مصر عربستان سعودی در جریان جنگ، برای حمایت از اعراب، هرچه بیشتر از ایران درخواست می‌کرد. این درخواست را که شاهزاده فهد، در جریان سفر به تهران در ۴ نوامبر ۱۹۷۳، مطرح کرد، به قطع جریان نفت ایران به خط لوله‌های اسرائیل و جلوگیری از پرواز هواپیمای مسافری ال ـ آل اسرائیل در ایران مربوط می‌شد.

ایران، که نمی‌خواست بیش از حد خود را به نفع اعراب درگیر جنگ کند، این درخواستها را، طوری که عربستان نیز رنجیده نشود، رد کرد. ایران در پاسخ به شاهزاده فهد گفت ایران نفت را به لوله‌های نفتی اسرائیل نمی‌فرستد، بلکه این کار را شرکتهای نفتی انجام می‌دهند و دیگر اینکه چون در جنگ شرکت ندارند، نمی‌توانند جلو هواپیماهای مسافربری اسرائیل را بگیرند.[۲]

ایران سعی می‌کرد به عربستان سعودی و سایر اعراب بفهماند که اسرائیل یک واقعیت است و با بستن دفاتر هواپیمایی آن در ایران مشکل حل نمی‌شود. نپذیرفتن درخواست سعودی برای جلب رضایت یا خشنودی اسرائیل و یا امریکا نبود، بلکه مبنای آن بر سیاست کلی خارجی ایران بود که می‌خواست هر دو طرف را به شناسایی یکدیگر و حقوق هم متقاعد کند.

---

۱. همان، ص ۲۰۵.
۲. همان، ص ۲۳۴ ـ ۲۳۳.

گرچه شاه با تقاضای سعودی موافقت نکرد، اما درخواست سفیر اسرائیل را هم، که خواستار دیدار با او و سپاسگزاری از موضع ایران بود، نپذیرفت. اسدالله علم، در این مورد می‌نویسد:

> برای شرفیابی در کاخ نیاوران حاضر شدم... عرض کردم سفیر غیررسمی اسرائیل، ضمن تشکر از مراحم همایونی که مقرر فرموده‌اید اولاً اسرائیل یک واقعیت است، ثانیاً بستن خط هوایی اسرائیل و دفتر تجارتی آنها در تهران (که اسم مستعارِ سفارت آنهاست) هیچ فایده و نزومی ندارد، استدعای شرفیابی می‌کند. فرمودند لازم نیست.[1]

پس از برقراری آتش‌بس در جنگ، تلاشهای ایران، هماهنگ با دیگر کشورها، برای برقراری صلح میان اعراب و اسرائیل افزایش یافت. دولت امریکا نیز در این زمینه بسیار با ایران هماهنگ بود و از این کشور، به عنوان یک حامی قدرتمند صلح در خاورمیانه برای پیشبرد کار صلح، استفاده می‌کرد.

دولت امریکا، به‌ویژه هنری کیسینجر، وزیر خارجهٔ آن کشور، مدام با دولت ایران در تماس بود و تلاشهای خود را به اطلاع تهران می‌رساند.[2] سیاستهای ایران با تلاشهای عربستان سعودی نیز هماهنگ بود، و در واقع، این دو کشور رهبری تلاشهای کشورهای مسلمان را برای بررسی مشکلات اعراب و اسرائیل و حمایت از حقوق فلسطینیها و سرزمینهای اشغالی مصر بر عهده داشتند، از جملهٔ این تلاشها هماهنگی برای برپایی اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی در پاکستان بود. عربستان سعودی نیز در این زمینه دیدگاهها و توصیه‌های ایران را محترم می‌شمرد و بدون هماهنگی با دولت ایران، در مورد تاریخ این اجلاس، تصمیم نگرفت.[3]

تلاشهای هماهنگ ایران و عربستان سعودی برای کشاندن مصر به جبههٔ کشورهای میانه‌رو از طریق کمک مالی به این کشور بسیار مؤثر بود و سبب شد طرح فدراسیون جماهیر عرب، که قرار بود میان مصر، لیبی و سوریه شکل بگیرد، از هم بپاشد.[4] ایران از نافرجامی این طرح استقبال کرد و به‌ویژه شخص محمدرضاشاه پهلوی بر آن بود که

---

۱. همان، ص ۲۶۰.

۲. سفر کیسینجر و سیسکو، معاون او، به تهران در اوایل نوامبر ۱۹۷۳ و گزارش تلاشهای آنان برای برقراری صلح به شاه، نک: همان، ص ۲۳۷.

۳. شاه خواهان تعویق تاریخ کنفرانس بود و عربستان نیز با آن موافقت کرد. نک: همان، ص ۲۹۲ ـ ۲۸۹.

۴. دربارهٔ این طرح، نک: احمدی، پیشین، ۱۳۵۹.

شخصیت قذافی عامل طرح و به‌هم‌ریزی این فدراسیون شود. از نظر شاه: «آنقدر قذافی دیوانه است که آن دو کشور دیگر فکر کردند هر قدر هم قذافی پول بدهد ارزش همکاری ندارد».[۱]

بدیهی است که تلاشهای ایران و سعودی در فروپاشی آرام آرام جریانهای متحد رادیکال نقش اساسی داشت و ایران به نوبهٔ خود از «عمل صحیح ملک فیصل و فهد، برادرش، از کمک به موقع به مصر»[۲] سپاسگزار بود. ایران، با توجه به مشکلات بزرگ اقتصادی کشورهای عربی نظیر مصر و توسعه‌نیافتگی آنها در پی چند دهه اقتصاد سوسیالیستی، به این نتیجه رسیده بود که کمکهای اقتصادی به این کشورها می‌تواند نقشی اساسی در واردکردن آنها به جبههٔ میانه‌رو و دورکردن آنها از سیاستهای غیرعقلانی رادیکال بازی کند.

دادن کمکهای بین‌المللی نیز به این کشورها بسیار مؤثر بود. به همین علت، ایران می‌کوشید امریکا و نهادهای مالی بین‌المللی را، برای کمک به این کشورها تشویق کند. با این همه، مشکلات مالی این نهادها از موانعی بود که بر سر راه این کمک‌رسانی وجود داشت. به همین علت، ایران به کشورهای ثروتمند خاورمیانه‌ای، از جمله عربستان و سایر کشورهای نفت‌خیز، پیشنهاد داده بود، برای کمک به‌گسترش جریان میانه‌رو در خاورمیانه و جلوگیری از رخنهٔ شوروی، به صندوق بین‌المللی پول یاری دهند. این کشورها، پس از مدتها بحث و بررسی، این پیشنهاد را پذیرفتند. وزیر دربار ایران، در یادداشت ۲۳ اردیبهشت ۵۳، در این زمینه نوشته است:

> دیشب، نصف شب، وزیر اقتصاد، آقای هوشنگ انصاری، به من تلفن کرد که به قرار معلوم عربها قبول کرده‌اند بر طبق پیشنهاد شاهنشاه [به صندوق بین‌المللی] کمک بدهند. عربستان سعودی هزار میلیون دلار، کویت پانصد میلیون، الجزایر و لیبی هم با شرایطی هر کدام قبول کرده‌اند کمکهایی بکنند.[۳]

علاوه بر کمکهای اقتصادی برای بازسازی نظامی و اقتصادی مصر، ایران از این کشور در جنگ اکتبر نیز حمایت می‌کرد و به‌ویژه شخص محمدرضاشاه پهلوی در نامه‌ای به

---

۱. علم، پیشین، ج ۴، ص ۸۲. ۲. همان. ۳. همان، ص ۹۱.

سادات، ضمن ستایش فداکاری سربازان مصر، گفته بود «شجاعت و شایستگی مصر در جنگ اخیر خاورمیانه همواره در تاریخ ضبط خواهد شد».[۱]

بدیهی است که این تعریف و تمجید از مصر و نیروهای نظامی آن می‌توانست در شخص انور سادات و آوردن او به جبههٔ کشورهای میانه‌رو بسیار مؤثر افتد. اقدامات ایران از یک سو و عربستان از سوی دیگر و تلاشهای گستردهٔ ایالات متحده امریکا سرانجام سبب شد سادات با سیاست امریکا، برای پایان دادن به دشمنیهای مصر و اسرائیل، توافق کند و با متهم‌کردن شوروی به خیانت به عربها و سوءاستفاده از اعتماد آنها، به‌سوی کشورهای پیرو بلوک غرب گرایش یابد.

سرانجام، این میانجیگریها به ثمر نشست و سادات، در ۱۹۷۵، به دنبال تلاشهای هنری کیسینجر و حمایتهای ایران و سعودی از او، با بستن قرارداد سینا میان مصر و اسرائیل آتش‌بس دائم برقرار کرد. قرارداد سینا همچنین زمینه‌ساز اقدامات صلح‌آمیز بعدی در زمینهٔ صلح عربها و اسرائیل نیز شد. هنری کیسینجر در مواقع حساس و بحرانی مذاکرات، با دیپلماسی رفت و برگشت خود برای برقراری آتش‌بس، از دولت ایران کمک می‌خواست. دوستی شخصی شاه ایران با انور سادات سبب می‌شد امریکاییها در این مورد بیشتر درصدد استفاده از اهرم ایران برای پیشبرد کارهای خود برآیند. در این زمینه هنری کیسینجر، در ۴ ژانویهٔ ۱۹۷۵، نامه‌ای به محمدرضاشاه پهلوی نوشت و با نگرانی از تمایل سادات برای استفادهٔ دوباره از اهرم شوروی علیه امریکا از شاه خواسته بود از دوستی خود با انور سادات استفاده و او را به خودداری از این کار تشویق کند.[۲]

این نامه که در آستانهٔ سفر شاه ایران به مصر به دست او رسید بسیار مهم تلقی می‌شد و شاه، در جریان سفر به مصر، سادات را به پرهیز از رفتن به‌سوی بلوک شرق واداشت. شاه برای تشویق بیشتر سادات، در آستانهٔ سفر به مصر، دادن ۴۰۰ هزار تن نفت به مصر را تصویب کرده بود.[۳] مجموعهٔ این کمکها سبب شد سادات شرایط شوروی را برای کمک نپذیرد و به همین علت، برژنف، رهبر اتحاد جماهیر شوروی، از سفر به مصر خودداری کرد.[۴]

پس از کمکهای ایران و سفر شاه به مصر، نوبت به عربستان سعودی رسید تا نقش خود

---

۱. همان، ص ۱۲۳.
۲. برای متن انگلیسی نامه، نک: همان، ص ۳۷۳ ـ ۳۷۱.
۳. همان، ص ۳۶۷.
۴. همان.

را برای تشویق مصر به پیوستن به بلوک میانه‌روها بازی کند. ملک فیصل، در جریان سفر به مصر، اردن و سوریه، این کشورها، به‌ویژه مصر و سوریه، را به دورشدن از شوروی برانگیخت. ظاهراً به دنبال این سفر، شایعاتی مبنی بر احتمال کناره‌گیری سوریه نیز از بلوک شرق در خاورمیانه منتشر شده بود. به نوشتهٔ اسدالله علم:

> از اخبار مهم جهان در این چند روز در درجهٔ اول مسافرت موکب مبارک همایونی به اردن و مصر است... مسافرت ملک فیصل هم حائز نهایت اهمیت است که به سوریه و اردن و مصر، پس از مسافرت شاهنشاه، رفت. نمی‌توانم بگویم عقب گرد، ولی انحرافی هم از جانب سوریه نسبت به شوروی پیدا شده است. و به هر حال، حفظ و حراست این منطقه علی‌النقد به عهدهٔ شاهنشاه و ملک فیصل است و مطمئناً امریکاییها از این امر راضی هستند و تقویت می‌کنند و خواهند کرد. البته، آقایی مخارج دارد و ما باید این مخارج را بدهیم.[1]

سیاستهای هماهنگ ایران و عربستان سعودی بیشتر بر جبههٔ عربها و کشاندن رادیکالهای عرب به اردوگاه میانه‌رو متمرکز بود و امریکا، به سهم خود، به فشار بر اسرائیل برای پذیرش طرحهای صلح و عقب‌نشینی از سرزمینهای اعراب اصرار می‌کرد.

ظاهراً، در این زمینه نوعی تقسیم کار وجود داشت و هزینه‌های این تلاش نخست بر عهدهٔ هر سه طرف بود. اسدالله علم، در یادداشت ۱۲ بهمن ۱۳۵۳، در اشاره به همین موضوع می‌نویسد:

> از اخبار مهم جهان، مصاحبهٔ سادات با روزنامهٔ لوموند است که فکر می‌کنم خیلی اهمیت داشته باشد. دیگر، تقاضای اسرائیل در امریکا جهت کمک مالی بزرگ در حدود سه میلیارد دلار. خوب، حالا پول مصر و اردن و سوریه را که ایران و عربستان سعودی می‌دهند، امریکا می‌تواند به اسرائیل کمک کند.[2]

امریکا، به‌نوبهٔ خود، چنین مسئولیتی را پذیرفته بود و با دست زدن به تلاشی فراگیر و سخت، که هنری کیسینجر مسئولیت آن را بر عهده داشت، به ایران و عربستان کمک می‌کرد تا بهتر بتوانند کشورهای مصر و سوریه را به جداشدن از شوروی و پذیرش صلح به‌جای جنگ تشویق کنند.

کیسینجر، در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۷۵، جزئیات تلاشهای خود در سفر به مصر

---

۱. همان، ص ۳۷۵.
۲. همان، ص ۳۸۰ ـ ۳۷۹.

و سوریه را به اطلاع شاه رساند و از پیمان قریب‌الوقوع سینا سخن گفت.[1] می‌توان چنین گفت که تلاشهای هماهنگ ایران و عربستان برای دورکردن سادات از شوروی، از ۱۹۷۰ به بعد، سبب پیروزی استراتژی گسترش صلح شد، و قرارداد ۱۹۷۵ سینا، بین مصر و اسرائیل، را به دنبال آورد. این قرارداد، با تلاشهای منطقه‌ای ایران و سعودی از یک طرف و امریکا و جامعهٔ بین‌المللی از سوی دیگر، شرایطی را فراهم آورد که قدرتهای بزرگ و طرفهای درگیر در کشمکش اعراب و اسرائیل را به برپایی کنفرانس ۱۹۷۶ ژنو تشویق کرد.

با این همه، باید گفت تلاشهای کشورهای منطقه‌ای، به‌ویژه ایران و عربستان، برای تشویق سادات به میانه‌روی، از تلاشهای جامعهٔ بین‌المللی مؤثرتر بود. باید توجه کرد که اعضای شورای امنیت بر سر برپایی کنفرانس ژنو اختلاف داشتند و کشورهای عرب نیز در این مورد چندان خوش‌بین نبودند. در گرماگرم بحثهای مربوط به‌کنفرانس ژنو و ناکامی آن، انور سادات، بی‌مقدمه، به بیت‌المقدس سفر کرد و در جریان سخنرانی خود، در پارلمان (کنست) اسرائیل، بر ضرورت راه‌حل صلح‌آمیز کشمکش عربی ـ اسرائیلی تأکید کرد.

بی‌شک، تلاشهای افرادی همچون شاه ایران در تشویق سادات به این کار، بسیار بااهمیت بوده است. ایران از معدود کشورهایی بود که با این سفر سادات موافقت کرد. ایران، به‌رغم اینکه عربستان سعودی مخالف سفر سادات به بیت‌المقدس بود، به تشویق سادات برای اقدام در جهت صلح ادامه داد. قطعاً، این اقدام در تشویق سادات برای پیوستن به مذاکرات سه‌جانبه با امریکا و اسرائیل در واشنگتن، در ۱۹۷۸، و سرانجام امضای پیمان کمپ دیوید مؤثر بود.

گرچه ایران در ۱۹۷۸ دچار ناآرامیهای گسترده منجر به انقلاب اسلامی بود، و شخص شاه بیشتر دل‌نگران مسائل داخلی بود تا دگرگونیهای منطقه‌ای، اما باید پذیرفت که تلاشهای پیشین او برای تشویق سادات به صلح تأثیر نهایی خود را گذاشته بود. شاید به پاس همین تلاشهای شاه بود که انور سادات، در ۱۹۷۹، در اوج فشارهای داخلی و خارجی حاضر شد محمدرضاشاه پهلوی را، که به حالت سرگردانی و آوارگی در خارج ایران به سر می‌برد، نزد خود مهمان کند.

پذیرش شاه، در ۱۹۷۹، به تظاهرات گستردهٔ نیروهای اسلام‌گرای مخالف علیه سادات انجامید، و نکته‌ای دیگر به نکات منفی پروندهٔ او نزد اسلام‌گرایان رادیکال افزود. انور

---

۱. برای متن کامل نامهٔ کیسینجر، نک: همان، ص ۴۱۷ ـ ۴۱۶.

سادات را، در اکتبر ۱۹۸۱، سازمان جهاد اسلامی و الجماعة الاسلامیه به‌علت همین اتهامات ترور کرد.

ب. حمایت از میانه‌روی لبنان، اردن، عراق و سوریه

ایران و عربستان، در آخر دههٔ ۱۹۶۰ و سالهای نخستین دههٔ ۱۹۷۰، علاوه بر مصر، که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کشور عرب رادیکال بود، برای کشاندن سایر کشورهای عرب، همچون سوریه و عراق، به جبههٔ میانه‌روها و تقویت کشورهای میانه‌روِ لبنان و اردن با هم همکاری کردند. چون رابطهٔ ایران با برخی از این کشورها، به‌ویژه عراق، دوستانه نبود و رژیم بعث، بعد از کودتای ۱۹۶۸، روش رویارویی با ایران را در پیش گرفته بود، سایر کشورهای عرب نظیر عربستان و اردن تلاش می‌کردند با اقدامات دیپلماتیک، ضمن کشاندن عراق به اردوی میانه‌روها، روابط ایران و عراق را نیز بهبود بخشند.

در این زمینه، نخست باید به تلاشهای اردن هاشمی برای برقراری آشتی بین ایران و عراق اشاره کرد. تلاشهای اردن اندکی پس از آغاز مواضع خصمانهٔ حزب بعث علیه ایران، از جمله ادعای حاکمیت کامل بر اروندرود (شط‌العرب)، و نیز عربی خواندن خوزستان و تغییر نام خلیج فارس به خلیج عرب، شروع شد. ملک حسین، پادشاه اردن، طی فرستادن پیامی برای محمدرضاشاه پهلوی، در ۲۰ مه ۱۹۶۹، گفته بود در کنفرانس وزرای خارجهٔ عرب مانع تلاش عراق برای صدور اعلامیه علیه ایران شده است. ملک حسین در همین پیام خواسته بود با شاه دیدار کند.[۱] پادشاه اردن، پنج روز بعد، به همراه نخست‌وزیر خود وارد تهران شد تا بین ایران و عراق میانجیگری کند،[۲] اما دگرگونیهای بعدی و مواضع عراق نشان داد که تلاشهای اردنیها مؤثر واقع نشده بود.

همان‌گونه که در صفحات پیش اشاره شد، دولت ایران تصمیم گرفت با در پیش گرفتن سیاست قدرتمندانه به رژیم بعث پاسخ دهد و در برابر تهدیدات عراق، مبنی بر جلوگیری از ورود کشتیهای ایران به اروندرود، با افراشتن پرچم ایران در کشتیها و با حمایت جنگنده‌های نیروهای هوایی وارد این آبراه شد.[۳] ایران همچنین، در برابر مواضع خصمانهٔ عراق، قرارداد ۱۹۳۷ ایران ـ عراق را به حالت تعلیق در آورد و راه‌حلهای موقت پیشنهادی آن قرارداد پیرامون حق ایران در آبراه مرزی را، که به ایران تحمیل شده بود، باطل

---

۱. همان، ج ۱، ص ۱۹۷.   ۲. همان، ص ۲۰۴.   ۳. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۶۰.

دانست.[1] این رویاروییها، کشمکش و دشمنی میان ایران و عراق را بیشتر کرد. شاه همچنین در پی این بود که کودتایی ضدبعثی در عراق، با مدیریت سپهبد نصیری، به راه اندازد، اما با شکست مواجه شد. (بنگرید به صفحات پیشین).

درگیریهای ایران و عراق بر سر مسائل مرزی آبی و خاکی، در ۱۹۷۱، پس از بازپس‌گیری جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی در خلیج فارس بالا گرفت و عراقیها به کمک سایر کشورهای رادیکال عرب، چون لیبی و سوریه، از ایران به سازمان ملل شکایت کردند. قرارداد ۱۹۷۲ نظامی بین عراق و شوروی به تضادهای ایران و عراق بیشتر دامن زد و نگرانی عربستان را نیز از ترس رخنهٔ کمونیسم به جهان عرب برانگیخت. از این زمان به بعد ایران، برای مهار کمونیسم و رادیکالیسم عرب در منطقهٔ خلیج فارس، تلاشهای جدی‌تری را آغاز کرد.

ایران، با حمایت امریکا، استراتژی دراز مدت اعمال فشار بر بغداد را، از طریق پشتیبانی از کردهای شمال عراق، تدوین کرد و از ۱۹۷۳ به بعد، بر فشارهای خود بر دولت بعث افزود. نگرانی امریکا و عربستان سعودی از اقدامات دولت عراق، در هم‌پیمانی با شوروی، سبب می‌شد تا از سیاستهای ایران حمایت کنند. در برابر، دولت بعث عراق درصدد برآمد در خوزستان و بلوچستان ایران گروههایی مسلح و ضددولتی را سازماندهی کند. عراقیها برای مدتی توانستند گروهی از رؤسای طوایف ناراضی بلوچ ایران را، در چارچوب یک گروه، سازماندهی کنند و عملیاتی محدود در بلوچستان ایران به راه اندازند. بعد از مدتی دولت ایران توانست رؤسای این گروه را با خود همراه کند و به ماجرا پایان دهد.[2]

در ۱۹۷۴، که تضادهای ایران و عراق به اوج خود رسیده بود و عراق نیز بیش از پیش به شوروی تکیه می‌کرد، عربستان سعودی و مصر تلاشهایی را برای آشتی دادن ایران و عراق و دورکردن بغداد از بلوک شرق آغاز کردند. در اول سپتامبر ۱۹۷۴، کمال ادهم، رئیس سازمان اطلاعات عربستان و شاهزادهٔ سعودی، به نمایندگی از ملک فیصل، و محمد اشرف مروان، به نمایندگی از مصر، به تهران آمدند و با شاه دیدار کردند. نمایندهٔ مصر پیامی را از سوی سادات به شاه داده بود که در آن گفته شده بود مصر و عربستان تلاش می‌کردند عراق را از شوروی دور کنند، و عراق نیز، برای این منظور، ابراز تمایل کرده است.

---

۱. همان، ص ۳۵۸.

۲. نک: احمدی، قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۱ ـ ۲۵۹.

به گفتهٔ شاه، ظاهراً امریکاییها نیز به این موضوع اشاره کرده بودند، اما خود شاه چندان به آن باور نداشت.[1] شاه، چند روز بعد از این رویدادها، به وزیر دربار خود گفته بود مصر و عربستان بیشتر برای میانجیگری میان ایران و عراق آمده بودند.[2] سه ماه پس از این سفر، هنگامی که وزیر دفاع شوروی به عراق سفر کرد (۲۴ ـ ۲۲ دسامبر ۱۹۷۴) و برژنف، رهبر شوروی، نیز پیش از سفر به عراق مسائلی دربارهٔ خلیج فارس و نقش ایران و امریکا مطرح کرد، شاه بر این دیدگاه خود دوباره تأکید کرد که مصریها و عربستان سعودی نمی‌توانند عراق را از اردوگاه شرق بیرون آورند.[3]

گرچه عراق علناً از بلوک شرق جدا نشد، اما تلاشهای میانجیگرانهٔ کشورهای عرب برای آشتی با ایران را پذیرفت. البته علاوه بر مصر و عربستان سعودی، برخی کشورهای منطقه، نظیر ترکیه و به‌ویژه الجزایر، تلاشهای بسیاری برای حل اختلافات ایران و عراق انجام دادند. این تلاشها، که در ۱۹۷۴ اوج گرفت و به مذاکرات چندجانبه درآنکارا انجامید، به ثمر نشست و در ۱۹۷۵، ایران و عراق، در اجلاس سران اوپک در الجزایر، به توافق رسیدند. عراق درخواست ایران مبنی بر اعمال رژیم تالوگ در اروندرود را پذیرفت.[4] بخش دیگری از تلاشهای ایران و عربستان در زمینهٔ گسترش صلح و ثبات در منطقه، به پشتیبانی از کشورهای میانه‌رو عرب مربوط می‌شد.

ایران همانند عربستان در بحرانهای ۱۹۵۸ لبنان و اردن، به این دو کشور کمک کرد. در جریان این بحرانها رادیکالهای ناصری دو کشور درصدد بودند رژیمهای کمیل شمعون و ملک حسین را به‌سوی ناآرامی سوق دهند. ایران آماده بود نیروهای خود را نیز، همراه نیروهای بین‌المللی، برای دفاع از این دو کشور، به آنجا بفرستد.[5] عربستان نیز، ضمن حمایت از این دو کشور، از ابتکار عراق و اردن در مورد تشکیل فدراسیون هاشمی در برابر جمهوری متحدهٔ عرب پشتیبانی می‌کرد.

پشتیبانی ایران و سعودی از دولتهای لبنان و اردن، در دههٔ ۱۹۶۰ و دههٔ ۱۹۷۰، نیز ادامه یافت. تلاشهای ایران به‌ویژه متوجه اردن بود. شاه، با حفظ روابط دوستانه با ملک حسین و دیدارهای مکرر دو طرف از کشورهای یکدیگر، تقویت رژیم هاشمی در برابر

---

۱. علم، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۵. ۲. همان، ص ۲۲۴. ۳. همان، ص ۲۹۸.
۴. برای آگاهی از این میانجیگریها و متن قرارداد ۱۹۷۵، نک: هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۴۴۰ ـ ۴۳۴.
۵. در این باره، نک: همان، ص ۲۵۴ ـ ۲۵۱.

فشارهای رادیکالهای عربی ـ فلسطینی را در دستور کار خود قرار داد. در جریان درگیریهای میان فلسطینیها و ارتش اردن (سپتامبر سیاه ۱۹۷۰)، ایران از موضع ملک حسین دفاع می‌کرد. پس از آن، در سالهای بحران خلیج فارس بر سر جزایر و حضور کمونیسم در منطقه، ایران از حضور اردن در خلیج فارس حمایت می‌کرد. شاه، در اوایل سپتامبر ۱۹۷۲، به ملک حسین گفته بود «ما نفوذ اردن را به‌جای نفوذ سابق مصر در خلیج فارس مغتنم می‌شماریم و تشویق می‌کنیم».[۱]

با آغاز بحران جنگ داخلی در لبنان، که از درگیری میان فلسطینیها و شبه‌نظامیان مسیحی فالانژ ناشی می‌شد، ایران طرف دولت لبنان را گرفت و برای فروش سلاحهای امریکایی به لبنان با امریکا وارد مذاکره شد. کمیل شمعون، در اواخر مه ۱۹۷۳، در جریان سفر به ایران و دیدار با شاه از سوی رئیس جمهور لبنان خواستار اسلحه از ایران شده بود. شاه نیز توافق کرده بود سه فروند هواپیمای جنگی اف ـ ۵ در اختیار لبنان قرار دهد. لبنانیها همچنین از ایران توپخانهٔ دورزن درخواست کرده بودند.[۲]

به‌طور کلی ایران و عربستان، در طول دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، از دو کشور میانه‌روِ لبنان و اردن هاشمی حمایت می‌کردند تا ثبات آنها در برابر فشار رادیکالهای پان‌عرب و کمونیستها حفظ شود. عربستان سعودی هر ساله کمکهای مالی بسیاری به اردن می‌کرد. با این همه، نگرانی ایران از گسترش رخنهٔ شوروی به خاورمیانه و جهان عرب بیشتر بود و گرچه غیرعرب محسوب می‌شد، اما از کشورهای میانه‌رو عرب، همچون اردن، پشتیبانی گسترده‌ای می‌کرد. این پشتیبانیها، گاه به شکل نگرانیهای شدید از پیامد فشارهای نیروهای رادیکال علیه رژیم ملک حسین نمود پیدا می‌کرد، و شاه از سیاستهای امریکا و عربستان، که به نظر او به اندازهٔ کافی از پادشاه اردن حمایت نمی‌کردند، گله‌مند بود. شاه بر آن بود که این کشورها، در مقایسه با حمایت شوروی از رژیمهای رادیکال عرب، از کشورهای میانه‌رو همچون اردن پشتیبانی نمی‌کنند. اسدالله علم در یادداشتهای خود، در اواسط تیر ۱۹۷۳/۱۳۵۲، به هنگام دیدار ملکهٔ اردن از ایران، نگرانی و گله‌مندی شاه را چنین بازگو کرد:

> بعد از ناهار شاهنشاه به من فرمودند... به وزیرمختار انگلیس و سفیر امریکا هر دو بگو که بیچاره ملک حسین جز Moral [روحیه] خود و ارتش خود چیز دیگری ندارد. چرا عربستان

---

۱. علم، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۱. ۲. همان، ج ۳، ص ۶۴

سعودی و امریکا به او کمک نمی‌کنند؟ سوریه همین حالا ۲۰۰۰ تانک دارد. هواپیمای میگ روسی مدرن دارد. اردن هیچ ندارد. چرا به او کمک نمی‌کنند؟ عربستان سعودی به‌جای دو هزار میلیون دلار که می‌خواهد برای تسلیحات خودش خرج کند، اگر دویست میلیون دلار به ملک حسین بدهد، اثرش صد برابر برای اعراب و برای خود ملک فیصل بیشتر است.[۱]

پ. مهار رادیکالیسم لیبی

مهار سیاستهای کشورهای رادیکال عرب فقط به مصر دوران ناصری محدود نمی‌شد، بلکه ایران و عربستان در مورد سایر کشورهای رادیکال عرب، که زمینه‌ساز گسترش نفوذ شوروی به خاورمیانه بودند، نیز اقداماتی انجام می‌دادند. از مهم‌ترین این کشورها لیبیِ پس از کودتای ۱۹۶۹ سرهنگ قذافی بود.

محمدرضاشاه پهلوی نخستین سیاستمدار منطقه بود که به شخصیت نامتعادل قذافی اشاره کرد و گاه و بیگاه با استفاده از واژهٔ «دیوانه» به او حمله می‌کرد. سرهنگ قذافی، که پس از مرگ ناصر خود را فرزند خلف و پیرو و جانشین او می‌دانست، به اکثر رژیمهای محافظه‌کار عرب و غیرعرب، از جمله ایران و سعودی، حمله می‌کرد. قذافی بر آن بود که خاندان سعود شایستگی رهبری سرزمین مقدس اسلام را ندارد، و باید جای خود را به دیگری بدهد. قذافی، به‌ویژه در سالهای نخستین دههٔ ۱۹۷۰، سیاست دشمنی را علیه ایران در پیش گرفته بود و همراه عراق بعثی در طرح ادعاهای پان‌عربی در مورد ایران مشارکت داشت. لیبی همچنین از طراحان اصلی شکایت به شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران، در سال ۱۹۷۱، در مورد جزایر سه‌گانهٔ ایرانی خلیج‌فارس بود و نمایندهٔ لیبی در سخنرانیهای خود، همراه نمایندهٔ عراق، درصدد بود حاکمیت ایران بر جزایر را غیرقانونی جلوه دهد.

سیاست ایران و عربستان، در برابر لیبی و ادعاهای آن، نوعی سیاست بی‌توجهی و تلاش برای منزوی‌کردن قذافی در جهان عرب و اسلام بود. باید گفت که دو کشور، در طول سالهای دههٔ ۱۹۷۰، به این کار موفق شدند، البته آنچه به ایران و عربستان کمک کرد، شخصیت بی‌ثبات خود قذافی و اقدامات متضاد و پر سر و صدای او در مورد جهان عرب و اسلام بود. موضع شاه نیز، در برابر قذافی و رفتار و گفتار او، سیاست بی‌اعتنایی و تحریم

---

۱. همان، ص ۹۲.

بود. مثلاً، محمدرضاشاه پهلوی کنفرانس مارس ۱۹۷۳ اسلامی لاهور را بـه‌علت دعـوت از قذافی تحریم کرد و برای مدتی نیز از ذوالفقار علی بوتو، نخست‌وزیر پاکستان، دلگیر بود و او را که خواستار آمدن به تهران بود، نمی‌پذیرفت.[۱]

ت. تقویت ثبات در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان و افغانستان

در کنار دگرگونیهای خاورمیانه و مشغله‌های ایران و سعودی برای مهار رادیکالیسم عربی و کمونیستی در جهان عرب، ایران و تا حدی عربستان به مسائل شبه‌قارهٔ هند و افغانستان نیز توجه داشتند. هر دو کشور ایران و عربستان، در جریان کشمکشهای سیاسی و نظامی هند و پاکستان و جنگهای این دو کشور، در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، از پاکستان جانب‌داری می‌کردند.

گرچه برخی از پژوهشگران حـمایت ایـران و عـربستان از پـاکسـتان را بـه سیاستهای اسلامی دو کشور ربط می‌دهند، اما باید به این واقعیت توجه کـرد کـه ایـن مـوضع‌گیری، به‌ویژه از سوی ایران، بیشتر به مسائل راهبردی و بلوک‌بندی جهانی مربوط می‌شد. چون هند بیشتر با اتحاد جماهیر شوروی رابطه داشت، ایران و سعودی پشـتیبان پـاکسـتان و سیاستهای آن بودند.

در اوج کشاکشهای ایران و برخی کشورهای عربی در خلیج فارس پیرامون مسئلهٔ جزایر و بحرین، و به‌ویژه پس از پیمان ۱۹۷۲ شوروی و عراق، گزارشهایی در زمینهٔ دوستی هند و عراق انتشار یافت که ایران را به موضع‌گیری واداشت. ایران این اقدام هند را نوعی واکنش به شـایعات حـمایت از پـاکسـتان مـی‌دانست امـا اصـرار داشت کـه سـیاست اصلی ایـران میانجیگری بین هند و پاکستان است. پس از انتشار شایعات مربوط به سفر وزیر خارجهٔ هند به بغداد در اواخر مه ۱۹۷۳، شاه واکنش بسیار تندی نشان داد. به نوشتهٔ اسدالله علم، شاه به او دستور داده بود با احضار سفیر انگلیس مطلب را به او بگوید:

> باری [شاه] امر فرمودند سفیر انگلیس را احضار کن و این مطلب را به او بگو که جسته و گریخته می‌شنوم که وزیرخارجهٔ هند که به بغداد رفته است، در مورد امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند با عراقیها صحبت کرده است. این چه معنی می‌دهد؟ آیا هندیها می‌خواهند محور بغداد ـ دهلی به وجود بیاورند و ایران را توسط عراق تهدید کنند؟ و آیا این عکس‌العملی

---

۱. برای آگاهی بیشتر، نک: همان، ج ۳، ص ۳۱۶ ـ ۳۱۵؛ ج ۴، ص ۱۶ ـ ۱۵.

است دربارهٔ اعلامیهٔ ما و پاکستان هنگام مسافرت بوتو به ایران؟ ما که مکرر گفته‌ایم می‌خواهیم واسطهٔ صلح بین هند و پاکستان و اصولاً در این منطقه باشیم. این تحریک (Provocation) برای چیست؟ از طرفی سیل اسلحهٔ شوروی و کشورهای اقمار آن از طریق خلیج فارس به عراق سرازیر است. آیا این کار را هندیها به تحریک روسها می‌کنند؟[۱]

حساسیت ایران به مسئله سبب شد هندیها، پس از چند روز، منکر این قضیه شوند و گزارشها را تکذیب کنند.[۲]

مسئلهٔ هند و پاکستان، در اواسط ۱۹۷۳ و پس از آن، ابعاد جدیدتری نیز به خود گرفت. پاکستانیها، که در این دوره با مشکل ناآرامیهای سیاسی در بلوچستان خود روبه‌رو شده بودند، هندیها را متهم می‌کردند که به نمایندگی از شوروی در این ناآرامیها دست دارند. در این زمان، تحلیلگران آغاز ناآرامیها در بلوچستان و پاکستان و تا حد بسیار کمتری در افغانستان و ایران را تلاش شوروی برای به دست آوردن جای پای راهبردی در خلیج فارس و اقیانوس هند، با تأسیس یک کشور بلوچ، می‌دانستند. در این مرحله، امریکاییها به این مسئله توجه کردند و برای جلوگیری از رخنهٔ شوروی در بلوچستان به پژوهشهای مهمی دست زدند.[۳]

تحلیلگران منطقه نیز عامل این ناآرامیها را هند و شوروی می‌دانستند. مثلاً، سفیر افغانستان در ایران، در جریان ملاقات ۱۸ اوت ۱۹۷۳ با وزیر دربار ایران، به این مسئله اشاره کرده بود.[۴] در همین زمان، در ایران نیز تحرکاتی در بلوچستان دیده شد و جبههٔ آزادی‌بخش بلوچ چند عملیات نظامی پراکنده به راه انداخت. این گروه، که عمدتاً عراق از آنها حمایت می‌کرد، در ایران، به عنوان عامل شورویها در منطقه و بخشی از عملیات مشترک طرفداران بلوک شرق یعنی هند و عراق و دیگران شناخته شده بود. بعد از مدتی در جریان یورش به سفارت عراق در پاکستان، سلاحهای سبک و نیمه‌سنگین بسیاری کشف شد که مقامهای عراق در پاکستان به بلوچستان ایران فرستاده بودند.[5] دولت ایران، به‌سرعت، توانست این حرکت را با کدخدامنشی و کاربرد اقدامات امنیتی مهار و جبههٔ

---

۱. همان، ج ۳، ص ۶۱ ـ ۶۰ ۲. همان، ص ۶۵

3. see Seligs Harrison, *In Afghanistan's shadow: Baluch Nationalism and soviet Temptation,* Washington D. C: Carnegie, 1980, pp. 127-132. *op.cit.*

۴. علم، پیشین، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۱.

5. Harrison, *op.cit.*, pp. 148-152.

مذکور را از درون متلاشی کند. اسدالله علم، که در منطقهٔ سیستان و بلوچستان نفوذ گسترده داشت و بسیاری از سران طوایف و تحصیل‌کردگان بلوچ را می‌شناخت، طراح اصلی متلاشی‌شدن جبههٔ مذکور بود.[۱]

ایران سپس با همکاری دولت پاکستان، که از پشتیبانی عربستان نیز برخوردار بود، وارد کار شد. پاکستان برای مهار گروه‌های مسلح چریک بلوچ زیر حمایت شوروی، از ایران کمکهای نظامی و امنیتی نیز خواست و ایران تا حد بسیاری این مسئله را پذیرفت. مثلاً شاه شش هلی‌کوپتر مدرن برای مقابله با چریکها به بوتو داد.[۲] در این زمان، ناآرامیهایی نیز در افغانستان بروز کرده بود، و نیروهای تحت حمایت شوروی، به ریاست داوودخان، به تحریکاتی علیه نظام پادشاهی دست زدند و طی کودتایی افغانستان را جمهوری اعلام کردند.

در گرماگرم ناآرامیهای پاکستان، افغانها نیز علیه دولت پاکستان در مهار بلوچها موضع‌گیری می‌کردند و از ایران می‌خواستند به پاکستان فشار آورد تا مانع اقدامات دولت بوتو در سرکوب رؤسای طوایف بلوچ پاکستان شود.[۳] پس از آن نیز سفیر افغانستان در ایران به دولت تهران پیشنهاد کرده بود از تأسیس پشتونستان مستقل، که بخشی مهم از پاکستان را نیز شامل می‌شد، پشتیبانی کند. هنگامی که اسدالله علم این پیشنهاد افغانها را با شاه مطرح کرد، شاه به‌شدت با آن مخالفت کرد و از دولت بوتو در پاکستان دفاع کرد. علم در یادداشتهای خود به این نکات اشاره می‌کند:

> شاهنشاه فرمودند، در جواب به سفیر [افغانستان] بگو چه طور افغانها هر گهی بخورند خوب است، ولی در قبال مزخرفات آنها اگر بوتو حرفی بزند یا عملی بکند باید جلو آن را گرفت؟ خیلی عجیب است. وانگهی افغانستان [در امور داخلی] پاکستان مداخله می‌کند. این را چه می‌توان تعبیر کرد؟ پس ما هم باید ادعای خود را بر هرات از سر بگیریم یا اصولاً بر تمام افغانستان. من عرض کردم «چرا نکنیم؟». شاهنشاه خندیدند.[۴]

علاوه بر اقدامات ایران برای دفاع از پاکستان و یکپارچگی سرزمین آن در برابر تهدیدات چپ‌گرایان طرفداران شوروی در منطقه، با ظهور تهدید شوروی در افغانستان، پس از کودتای ۱۹۷۳ داوود علیه محمد ظاهرشاه، ایران برای دفاع از محمد ظاهرشاه نیز

---

۱. دربارهٔ اقدامات علم در این موضوع، نک: علم،پیشین، ص ۱۸۵ ـ ۱۱۰.　۲. همان، ص ۱۲۵.
۳. همان، ص ۱۱۱.　۴. همان، ص ۱۵۲.

تلاشهایی انجام داد. در این زمینه ایران خواستار پشتیبانی و همکاری عربستان سعودی نیز شد. شاه از سعودیها و کویتیها خواست از پادشاه افغانستان حمایت کنند. این درخواست به دنبال رسیدن گزارش مفصل سفیر ایران از رم دربارهٔ وضع محمدمحمد ظاهر شاه در پایتخت ایتالیا، که پس از کودتای داوود، به آنجا آمده بود مطرح شد.[1] اسدالله علم این اقدامات را چنین شرح داده است:

کاغذی از حالات پادشاه افغانستان از سفیر شاهنشاه در رم رسید. دادم بهدقت مطالعه فرمودند... فرمودند فوری سفیر عربستان و کویت را بخواه و با آنها مطلب را در میان بگذار. عرض کردم، جسارت می‌کنم ولی ارزش ندارد. ماهی ده هزار دلار را خود شاهنشاه مرحمت فرمایند. قدری تأمل فرمودند، فرمودند: شاید خودش راضی نباشد که از ما تنها بگیرد. عرض کردم ما که محرمانه می‌دهیم. شاید اگر بخواهد منزلی یا قصری بخرد احتیاج به کمک عربستان و کویت باشد. تازه من عرض می‌کنم اعلیحضرت همایونی آن را هم مرحمت فرمایند. فرمودند پس بنویس که ما این ده هزار دلار را [برای] مخارج ماهیانهٔ شما... می‌دهیم. اگر بیشتر لازم است و می‌خواهید منزل بخرید [اگر در این موقع مصلحت در خرید منزل برای شما باشد]، آن وقت شاید کمک کویت و عربستان لازم بشود. آیا می‌خواهید با آنها تماس بگیریم یا خود شما تماس خواهید گرفت؟ من هم اطاعت کردم.[2]

پنج ماه پس از این گفت‌وگوها و تصمیمات، در اوایل مارس ۱۹۷۴، اسدالله علم در یادداشتهای خود به نکاتی اشاره می‌کند که نشان می‌داد ایران مخارج ماهیانهٔ محمدظاهر شاه و نیز خرید منزل در رم را بر عهده گرفته بود. به نوشتهٔ علم:

[شاهنشاه] فرمودند. هزار دلار به ماهیانهٔ ۱۰۰۰۰ دلاری پادشاه افغانستان برای مخارج تحصیل بچه‌های او اضافه کن. همچنین ماهیانه ده هزار دلار به پادشاه یونان بده. بعد هم یک منزل برای پادشاه افغانستان در رم بخرید. همهٔ این پول را از بودجهٔ سرّی دولت بگیرید. آنچه را هم قبلاً حواله کرده‌اید بگیرید، ولی صورت ریز به آنها بدهید.[3]

ایران، حداقل تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷، به حمایت مالی از پادشاه برکنارشدهٔ افغانستان ادامه داد، با این همه، به تلاشهای راهبردی گسترده‌ای نیز، برای دورکردن رهبران کودتای ۱۹۷۳ این کشور از اتحاد جماهیر شوروی، دست زد.

---

۱. برای متنهای گزارش، نک: همان، ص ۱۸۰ ـ ۱۶۸.
۲. همان، ص ۱۸۱ ـ ۱۶۷.
۳. همان، ص ۳۱۸.

در جریان این تلاشها، ایران به افغانستان از نظر مالی و صنعتی کمک کرد و در این زمینه نیز بسیار موفق بود، به گونه‌ای که داوودخان، رئیس جمهور افغانستان، تمامی همکاران چپ‌گرای خود و احزاب مارکسیستی طرفدار شوروی را در افغانستان سرکوب کرد و به متحد ایران و غرب تبدیل شد. در این زمینه، عربستان سعودی نیز از سیاستهای ایران حمایت می‌کرد. با این همه، احزاب و جریانهای کمونیستی افغانستان، در آستانهٔ ناآرامیهای انقلاب اسلامی ایران، موفق شدند طی کودتای نظامی داوود را بکشند و حکومت کشور را، در اواسط سال ۱۹۷۸، به دست گیرند.

با وجود این، ایران و عربستان سعودی، در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، توانستند در تلاشی هماهنگ با چالشهای امنیتی ناشی از رادیکالیسم عربی و نیز رادیکالیسم چپ تحت نفوذ شوروی مقابله کنند. ایران و عربستان موفق شدند هر دو نیرو را، در خلیج فارس و خاورمیانه، به‌شدت تضعیف کنند، و نیروهای اصلی مدافع رادیکالیسم را به‌سوی اعتدال و میانه‌روی سوق دهند. بدیهی است که ابتکارات ایران و سعودی از همان آغاز با مخالفت و دشمنی شدید اتحاد جماهیر شوروی و متحدان آن در منطقه روبه‌رو شد. در این مورد، شوروی با ایران بیش از سعودیها دشمنی می‌کرد، زیرا با وجود گسترش روابط اقتصادی با شوروی در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، با درخواستها و فشارهای شوروی برای رخنهٔ نظامی و فیزیکی در منطقهٔ خلیج فارس مخالفت می‌کرد و در برابر فشارهای شوروی و متحدان آن ایستادگی می‌کرد.

بدیهی است که شوروی، از همان سالهای پایانی دههٔ ۱۹۶۰ به بعد، با گسترش نفوذ ایران در منطقه شدیداً مخالف بود و در موقعیتهای گوناگون این مخالفت را نشان می‌داد. شوروی به‌ویژه مخالف تسلط ایران بر خلیج فارس با بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه بود. در این زمینه، شوروی گاه با کشورهای غرب، به‌ویژه انگلیس، نیز همراه می‌شد و آنها را علیه ایران تشویق می‌کرد؛ مثلاً، سفیر شوروی در تهران، در اواخر ژوئن ۱۹۷۰، با سفیر انگلیس تماس گرفت و انگلیس را از دادن جزایر به ایران بر حذر داشته بود. اسدالله علم، که خود این نکته را از سفیر انگلیس شنیده بود، چنین می‌نویسد:

> [سفیر انگلیس] گفت سفیر شوروی هم به تحریک عراقیها با من صحبت کرده و ما را برحذر داشته است که مبادا این جزایر به ایران تحویل بشود. این هم دوستی رفقای شمالی![1]

---

۱. همان، ج ۲، ص ۶۶.

شورویها همچنین مخالف قدرت برتر منطقه‌ای ایران بودند و نمی‌خواستند ایران، با رسیدن به برتری نظامی، چالشهای امنیتی ناشی از گسترش رادیکالیسم کمونیستی در منطقه را از میان بردارد. سفیر شوروی در تهران این موضوع را علناً، به اسدالله علم گفته بود. علم، با اشاره به این ملاقات که در اواخر خرداد ۱۳۴۹ انجام شد، نوشت:

> امروز صبح سفیر شوروی به دیدنم آمد... می‌گفت با آنکه شاهنشاه فرموده‌اند که در خلیج فارس باید مسئولیت حفظ امنیت با کشورهای ساحلی آنجا باشد، ولی سیاست شما غیر از این است، می‌خواهد تفوق (Dominant) داشته باشید.[۱]

شورویها، حتی در مذاکرات خود با امریکاییها از ۱۹۷۴ به بعد، مخالفت خود را با برتری ایران در خلیج فارس نشان می‌دادند. مسئلهٔ گسترش قدرت سیاسی و نظامی ایران در خلیج فارس، که سبب نگرانی این کشور شده بود، در جریان سفر دسامبر ۱۹۷۴ شاه به شوروی مطرح شد. شاه، با اشاره به نگرانی و مخالفتهای شوروی با قدرت‌یابی ایران در خلیج فارس، به علم گفت:

> از مذاکرات مسکو جویا شدم. فرمودند بسیار عالی بود. اول که با هم روبه‌رو شدیم، آنها خور و پفی کردند، سخت به دهانشان کوبیدم. به من گفتند آن همه اسلحه برای چه می‌خرید و خریده‌اید؟ بر کی و بر علیه کی؟ پیمان سنتو را چرا زنده می‌کنید و برای چه؟ ما نسبت به این همه مسائل سوءظن داریم و قویاً به خود حق می‌دهیم که سوءظن داشته باشیم. من در جواب گفتم، می‌خواهید سوءظن داشته باشید، می‌خواهید نداشته باشید. ولی حق ندارید از من بپرسید که چرا کشور خودم را قوی می‌کنم. هیچ‌کس حق ندارد نسبت به این مسائل در کار کشور دیگر مداخله کند. میزان اسلحه و قدرتی که طرف احتیاج من است، خودم می‌دانم و بس.[۲]

شوروی، که در این سالها مذاکرات تنش‌زدایی را با امریکا آغاز کرده بود، از نزدیکی با امریکا استفاده کرد و از امریکا خواست مانع گسترش قدرت ایران بشود. به نوشتهٔ اسدالله علم:

> در ولادی‌وستک، روسها از قدرت ایران پیش امریکاییها شکایت کرده و گفته‌اند که این موضوع ممکن است به جنگ جهانی بکشد و امریکاییها دفاع کرده‌اند که ایران کشور آزادی

---

۱. همان، ص ۶۸.   ۲. همان، ص ۲۹۳.

است. همچنین روسها به امریکاییها گفته بودند که نتوانستیم در سفر مسکو شاه را منصرف از این فکر مالیخولیایی بکنم. شما شاه را باید منصرف کنید.[۱]

موضع اتحاد جماهیر شوروی در برابر وزنهٔ ایران در منطقهٔ خلیج فارس و خاورمیانه، تا پایان حکومت پهلوی در ۱۳۵۷، تغییری پیدا نکرد و مسکو در برابر ایران عملاً از کشورهای رادیکال پان‌عرب، همچون عراقِ دورهٔ حسن البکر و صدام حسین، حمایت می‌کرد.

همین موضع را شوروی در برابر متحد ایران، یعنی عربستان سعودی، نیز داشت و پیدا و پنهان از نیروهای مخالف داخلی چپ‌گرای سعودی، که گرایشهای ملی‌گرایی پان‌عرب (از نوع ناصری و بعثی آن) داشتند، پشتیبانی می‌کرد. در خارج نیز مسکو مدافع و پشتیبان کشورهای عرب رادیکال مخالف عربستان، یعنی حزب بعث عراق و رژیم یمن جنوبی بود و به تقویت بنیهٔ نظامی آنها علیه سعودیها کمک می‌کرد.

---

۱. همان، ص ۳۱۳.

نتیجه‌گیری

سیر دگرگونی روابط ایران و عربستان سعودی در دورهٔ پهلوی (۱۳۵۷ ـ ۱۳۰۰) از نقش مهم دو کشور در رویدادها و دگرگونیهای سیاسی منطقهٔ خلیج فارس و در سالهای پایانی دههٔ ۱۹۷۰، در شاخ افریقا و کل خاورمیانه حکایت می‌کند، اما این مسئله همهٔ هدف پژوهش را دربرنمی‌گیرد.

هدف اساسی این پژوهش، سنجش این فرضیه بود که ایران و عربستان، به عنوان دو کشور مهم منطقهٔ خلیج فارس و خاورمیانه، با وجود داشتن اختلافات گوناگون، که می‌توانست زمینه‌ساز تنشهای گسترده میان آنها باشد، ناگزیر به دوستی شدند و به دو متحد اصلی و استراتژیک سیاست‌گذار در منطقه تبدیل شدند. این فرضیهٔ نخستین در فصلهای هشت‌گانهٔ پژوهش تحلیل شد و در لابه‌لای بحثها نشان داده شد که در دورهٔ شصت‌سالهٔ پهلوی میان دو کشور اختلافات بسیاری نیز وجود داشت، که با همهٔ اهمیت خود، در نهایت تحت تأثیر عوامل نیرومندتر اشتراک‌آفرین رنگ باختند، و ایران و عربستان را به دوستی و همکاری ناگزیر کردند. اختلافات ایران و عربستان در این دوره را می‌توان به این قرار بررسی کرد:

۱. اختلافات مذهبی شیعی ـ وهابی

بی‌گمان، اختلافات مذهبی از مهم‌ترین عوامل تنش میان ایران و عربستان در طول قرن بیستم بوده است. این تضاد، که به سالهای پایانی قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم برمی‌گشت، یادگار دگرگونیها و رویدادهایی چون حملات وهابیهای ساکن شبه‌جزیره به عراق و قتل عام مسلمانان شیعه و تخریب مکانهای مقدس آنجا بود.

همین امر سبب شد ایران با نگرانی شاهد درگیریهای سالهای نخستین دههٔ ۱۹۲۰ میان آل سعود، که وهابیهای اخوانی از آنها حمایت می‌کردند، و خاندان هاشمی، در حجاز،

و در انتظار روشن‌شدن پیامد این درگیریها باشد. پیروزی ملک عبدالعزیز بر ملک علی، پسر شریف‌حسین، و کنترل کل شبه‌جزیره نگرانیهای ایران را افزایش داد و سبب شد پیش از شناسایی رژیم جدید، یعنی پادشاهی نجد و حجاز و ملحقات آن، پیرامون اقدامات سعودیها و حامیان وهابی آن در مورد وضعیت اماکن متبرکهٔ شیعه، در مکه و مدینه و به‌ویژه قبرستان بقیع، تحقیق کند. مأموریت حبیب‌الله هویدا و گزارشهای نخستین او با همین موضوع مرتبط بود.

ملاقات هویدا با ملک عبدالعزیز، زمینه را فراهم کرد تا ایران، چهار سال بعد از پیروزی ملک‌عبدالعزیز، دولت او را شناسایی کند. نگرانی ایران از اقدامات ضدشیعی دولت جدید به حدی بود که به پیشنهاد برخی از دیپلماتهای ایران، به‌ویژه وزیرمختار ایران در مصر، نخست ایران، برای شناسایی، شرایطی را مطرح کرد که به حقوق شیعیان و رسیدگی به اماکن متبرکهٔ شیعه مربوط می‌شد.

اختلافات شیعی ـ وهابی، حتی در سالهای پس از شناسایی دولت جدید، ادامه یافت و، در دورهٔ پهلوی دوم و در پی گردن‌زدن ابوطالب یزدی در مکه، در ۱۳۲۴، به قطع رابطهٔ ایران با عربستان منجر شد. با وجود اختلافات میان ایران و سعودی بر سر مذهب، با گسترش روابط این اختلافات از دههٔ ۱۳۳۰ به بعد، کم رنگ شد.

۲. مسائل حج و مشکلات آن

علاوه بر مسئلهٔ اختلافات مذهبی شیعی ـ وهابی، موضوع حاجیان ایران و شیوهٔ رفتار مأموران سعودی با آنها در مکه از اختلافات دیرپای دو کشور بود. این امر، بیش از همه، از همین تفاوتهای مذهبی میان دو کشور ناشی می‌شد. مسئلهٔ امنیت حاجیان ایرانی و بدرفتاری گاه‌به‌گاه با آنها و سایر مشکلات مربوط به امور رفاهی و جاده‌ها و حمل و نقل سبب می‌شد نیروهای مذهبی و علمای شیعه بر دولت ایران، برای از میان برداشتن مشکلات، اعمال فشار کنند. عملاً، این موضوع در سالهای نخستین دورهٔ رضاشاه روی داد، اما با گسترش روابط ایران و سعودی، از دههٔ ۱۹۵۰ به بعد به‌ویژه دههٔ ۱۹۶۰، به مسئله‌ای فرعی در روابط دو کشور تبدیل شد.

۳. پان‌عربیسم

گرچه دولت سعودی از همان آغاز پایه‌های مشروعیت خود را بر اساس سنت، یعنی دین و

نظام دینی، استوار کرده بود، اما در طول شصت سال روابط بین دو کشور، جلوه‌های موضع‌گیریهای پان‌عربی، که مستقیم و غیرمستقیم به ایران و یکپارچگی سرزمینی و حاکمیت آن برمی‌گشت، سبب تیرگی روابط می‌شد. از میان این موضوعات می‌توان به بحث به‌کار بردن نام جعلی خلیج عربی به‌جای «خلیج فارس»، عربی دانستن میراثهای علمی و ادبی ایرانی، و سرانجام بحث بحرین و جزایر ایرانی خلیج فارس اشاره کرد.

مطبوعات و رسانه‌های رسمی عربستان سعودی، چه در دورهٔ رضاشاه و چه در دورهٔ محمدرضاشاه پهلوی، گاه‌به‌گاه نام مجعول «خلیج عربی» را به جای نام خلیج فارس به کار می‌بردند که اعتراض نمایندگان ایرانی را در پی داشت. این موضوع برای ایران اهمیت داشت و سبب شد، در اوایل دههٔ ۱۹۷۰، همهٔ سفرای خود را از شیخ‌نشینهای خلیج فارس فرا بخواند، البته، از آنجا که عربستان، همانند کشورهای رادیکال سوریه و عراق و یا گاه مصر دورهٔ ناصر، از پان‌عربیسم آشکارا حمایت نمی‌کرد، تنشهای میان ایران و عربستان بر سر این مسائل چندان عمیق و گسترده نبود.

در چند مورد نیز اقدام مطبوعات سعودی در عربی دانستن چهره‌های ایرانی، همچون زکریای رازی، ابن سینا و فارابی، با ناخشنودی و اعتراض نمایندگان ایران روبه‌رو شد، اما تداوم نیافت. مهم‌ترین کشاکش میان ایران و پان‌عربیسم بر سر مسئلهٔ خوزستان، بحرین و جزایر سه‌گانهٔ ابوموسی، تنب کوچک و بزرگ بود. ایران و عربستان در مورد حاکمیت بر خوزستان مشکلی نداشتند، و کشاکش بر سر این مسئله بیشتر میان ایران و رژیمهای بعث عراق و سوریه بود.

اما مسئلهٔ بحرین و جزایر بیشتر به اختلاف، و نه تیرگی شدید روابط، انجامید. با این همه، ایران به چند علت، از جمله خشنودکردن دولتهای قدرتمند عرب، چون عربستان سعودی و مصر، و آماده‌کردن آنها برای پذیرش معاملهٔ بحرین و جزایر، یعنی گذشت ایران از بحرین و در برابر پایان ادعای شیوخ بر جزایر، از ادعای حاکمیت بر بحرین گذشت و جزایر سه‌گانه را به دست گرفت. عربستان سعودی از گذشت ایران از ادعای بر بحرین ابراز خشنودی کرد و گرچه، برخلاف انتظار شاه، ملک فیصل، آن‌گونه که باید، برای تشویق شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه به گذشت از جزایر تلاش نکرد، اما پس از حل و فصل موضوع جزایر نیز، برخلاف رژیمهای بعثی سوریه و عراق یا لیبی، هیچ‌گونه موضع خصمانه‌ای در

برابر ایران در پیش نگرفت و حتی روابط میان دو کشور، پس از ۱۹۷۱، گسترش یافت و به اتحاد و همکاریهای امنیتی، اقتصادی و سیاسی انجامید.

۴. رابطهٔ ایران و اسرائیل

شاید از مهم‌ترین جلوه‌ها و زمینه‌های تیرگی روابط ایران و عربستان، اختلافات دو کشور بر سر مسئلهٔ اسرائیل بود. همانند مورد پیشین، دولت و مطبوعات عربستان گاه‌به‌گاه در دورهٔ پهلوی دوم، به رابطهٔ میان ایران و اسرائیل، و به‌ویژه فعالیت شرکتهای اقتصادی اسرائیلی در ایران، اعتراض می‌کردند. این اعتراضها، در دهه‌های ۱۳۳۰، ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، گاه‌به‌گاه آشکار می‌شد، مقامات عربستان نیز در دیدارهای خود با مقامات ایرانی این نکته را گوشزد می‌کردند.

با این همه، عربستان سعودی، برخلاف کشورهای رادیکال پان‌عربی در این زمینه علیه ایران جنجال‌آفرینی نمی‌کرد و توضیحات مقامات ایرانی را با تأمل بیشتری بررسی می‌کرد. در حالی که جمال عبدالناصر، در اقدامی جنجالی، در ۱۳۳۹/ ۱۹۶۰، به‌علت وجود روابط ایران و اسرائیل و شناسایی دو فاکتوی اسرائیل، آن هم در دهۀ ۱۹۴۰، با ایران قطع رابطه کرد، مقامات سعودی این روش را در پیش نگرفتند و این نکته را لحاظ کردند که شناسایی ایران دوژور نبوده است و می‌توان از راه مدارا در ایران تأثیر گذاشت. در واقع، شیوهٔ برخورد عربستان و سایر کشورهای میانه‌رو عرب، همانند اردن و لبنان با ایران مؤثرتر بود؛ مواضع تند می‌توانست ایران را به نزدیکی بیشتر با اسرائیل بکشاند. در ۱۹۶۰/۱۳۳۹، نیز پس از قطع رابطهٔ مصر با ایران، محمدرضاشاه پهلوی درصدد بود به شناسایی دوژور اسرائیل و فرستادن سفیر رسمی به آن کشور اقدام کند، اما پادرمیانی دولت عربستان، اردن، عراق و چند کشور دیگر میانه‌رو عرب خشم شاه را فرونشاند.

موضع خردمندانهٔ عربستان در سالهای بعد بسیار مؤثر افتاد و ایران تشویق شد، بعد از جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، آرام آرام مواضع خود را به نفع اعراب تغییر دهد. ایران اشغال کرانهٔ باختری و نوار غزه و آتش‌سوزی مسجدالاقصی را محکوم کرد و آشکارا از حقوق فلسطینیها در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی حمایت کرد. عربستان با گسترش رابطهٔ خود با ایران، در دهۀ ۱۹۷۰، توانست تضاد بین ایران و رادیکالیسم پان‌عرب را نیز تا

حدی کاهش دهد. بهبود روابط ایران و مصر و گسترش آن، در دورهٔ سادات، نیز از روابط گسترده میان ایران و عربستان متأثر بود.

۵. قیمت‌گذاری نفت و سیاستهای نفتی

کشمکش بین ایران و عربستان بر سر قیمت نفت، از ۷۷ـ۱۹۷۳، از آخرین موارد جلوه‌های اختلاف بین دو کشور بود. در حالی که ایران می‌خواست قیمت نفت افزایش یابد، عربستان سعودی، با حمایت از درخواستهای امریکا و غرب، با سیاست ایران مخالفت کرد و برای کاهش قیمت نفت می‌کوشید. به همین علت، وزاری نفت ایران و عربستان (آموزگار و زکی یمانی) در نشستهای گوناگون اوپک در برابر هم موضع‌گیری می‌کردند. اصرار عربستان به کاهش قیمت نفت، در یک مورد به حملات شدید مطبوعات ایران به وزیر نفت عربستان منجر شد. شاه، بارها در گفت‌وگوهای خصوصی خود با اسدالله علم، مقامات عربستان را به پیروی از دستورهای امریکا برای کاهش قیمت نفت متهم می‌کرد.

اوج کشاکش ایران و عربستان زمانی بود که، در ۷۷ ـ ۱۹۷۶، دولت عربستان با افزایش تولید نفت خود، از هشت میلیون به ده میلیون بشکه در روز، درصدد برآمد با سیاست ایران برای افزایش قیمت نفت مقابله کند، اما با وجود همهٔ این کشمکشها و تعارضات، همکاریهای مهم‌تر و گسترده‌تر سیاسی و امنیتی میان دو کشور، در سطح منطقهٔ خلیج فارس و خاورمیانه، کم‌کم به کاهش تنشهای دوجانبه بر سر مسئلهٔ نفت انجامید، و از ۱۳۵۶ به بعد، تقابل سیاستهای نفتی به هماهنگی و سیاستهای یکسان تبدیل شد.

٦. منافع برتر در راه کاهش تنشهای دوجانبه

فرضیهٔ اساسی این پژوهش آن بود که منافع مشترک برتر ایران و عربستان در سطوح کلان سبب شد دو کشور کشمکشهای موجود بر سر مسائل گوناگون را کنار بگذارند و برای تأمین منافع کلان‌تر، به ناگزیر، راه دوستی را در پیش گیرند و دامنهٔ روابط و همکاریهای خود را، از دههٔ ۱۹۶۰ به بعد، گسترش دهند. بی‌گمان، مهم‌ترین عاملی که به رنگ‌باختن و کاهش اختلافات میان آنها منجر شد، نقش مؤثر ایران و عربستان به عنوان ابرقدرتهای منطقه و احساس مسئولیت آنها برای تأمین نظم و امنیت در منطقهٔ خلیج فارس و خاورمیانه، به‌ویژه شرق عربی، بود. چالشهای ناشی از رادیکالیسم چپ کمونیستی در وهلهٔ نخست و

پان‌عربی (ناصری، بعثی) در درجهٔ دوم، مهم‌ترین عامل گسترش همکاریهای سیاسی و امنیتی ایران و عربستان بود. فشارهای سیاسی و نظامی بر رژیمهای میانه‌رو اردن و لبنان، در سالهای پایانی دههٔ ۱۹۵۰ و رخنهٔ جریان ناصریسم، با کودتای نظامی در یمن، عراق و سوریه، در سالهای آغازین دههٔ ۱۹۶۰، سرآغاز همکاریهای منطقه‌ای بین تهران و ریاض بود.

گسترش همین موج رادیکالیسم پان‌عربی ناصری - بعثی، در طول دههٔ ۱۹۶۰، به همکاریهای ایران و عربستان شتاب داد. در واقع، این نیازهای امنیتیِ برآمده از احساسِ مسئولیتِ رهبریِ منطقه‌ای، کشمکشهای مذهبی، ملی‌گرایی و اقتصادی را کم‌اهمیت کرد و دو کشور را به دوستی هر چه بیشتر ناگزیر کرد. در حالی که دورهٔ رضاشاه و پس از آن، اختلافات مذهبی، مسئلهٔ حج، و رابطه با اسرائیل عامل تنش میان دو کشور بود، در دههٔ ۱۹۷۰، عوامل بسیار چالش‌برانگیزتری چون بحرین، جزایر سه‌گانه و نفت در روابط ایران و عربستان خلل ایجاد کرد.

در هر دوره، نیاز به دوستی و احساس مسئولیت امنیتی در گسترش صلح و ثبات در منطقه عوامل تنش‌زا را کم‌رنگ کرد. این نیاز زمانی بیشتر احساس شد که دولت انگلیس، در ۱۹۶۸، اعلام کرد به حضور نظامی خود در خلیج فارس پایان خواهد داد. به همین علت، تضادهای گسترده‌تر بر سر نفت، جزایر سه‌گانه، بحرین و نظایر آن تحت تأثیر نیاز به همکاریهای بیشتر سیاسی و امنیتی برای تأمین صلح و ثبات خلیج فارس و خاورمیانهٔ واقع در شرق عربی قرار گرفت و رنگ باخت.

همکاری ایران و عربستان، سبب شد گفتمان پان‌عربیسم رادیکال رفته‌رفته در برابر گفتمان همبستگی اسلامی رنگ بازد و سازمان کنفرانس اسلامی را، در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ و دههٔ ۱۹۷۰، به مهم‌ترین سکوی همکاری ایران و عربستان و سایر کشورهای منطقه تبدیل کند. احساس مسئولیت برآمده از قدرت منطقه‌ای برای تأمین صلح و ثبات سبب شد ایران و عربستان، اختلافات سرزمینی بر سر فلات قاره و جزایر واقع در منطقهٔ دریایی خود را، در اواخر دههٔ ۱۹۶۰، حل کنند. خروج انگلیس از خلیج فارس، دامنهٔ همکاریهای دو کشور را، با وجود اختلاف نظر بر سر بحرین، جزایر سه‌گانه و قیمت نفت، گسترش داد. ایران و عربستان نه تنها با چالشهای نظامی و امنیتی برآمده از رادیکالیسم چپ کمونیستی و عربی (در کشورهایی همچون عمان) به رویارویی پرداختند، بلکه در ابعاد

مهم‌تر دیگری چون سوق دادن دولت مصر و انور سادات به میانه‌روی با هم همکاری کردند.

گرچه در این زمینه نقش ایران چشمگیرتر از عربستان بود، اما عربستان نیز در زمینه‌های دیگری چون تشویق رژیم رادیکال بعث عراق، البته با همکاری اردن و ترکیه و الجزایر، به کنار آمدن با ایران و پذیرش درخواستهای ایران در مورد اروندرود، بسیار موفق عمل کرد. ایران و عربستان همچنین تلاشهای مشترکی را برای جذب رژیم بعث سوریه به اردوگاه میانه‌روها آغاز کرده بودند، که انقلاب اسلامی ایران مانع تداوم آن شد. در سالهای نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۷۰، دامنهٔ همکاریهای ایران و عربستان برای تأمین امنیت منطقه، فراتر از مرزهای خلیج فارس رفت و مناطقی همچون دریای سرخ و شاخ افریقا را نیز در برگرفت. در کل، موارد تأییدکنندهٔ فرضیهٔ اصلی این پژوهش نشان می‌دهد نیازهای امنیتی و مسئولیتهای رهبری منطقه‌ای ایران و عربستان را به دوستی هر چه بیشتر ناگزیر کرد و هر دو کشور رفته‌رفته توانستند موضوعات تنش‌آفرینی چون اختلافات مذهبی، موضوع اسرائیل، ادعای سرزمینی و مسئلهٔ نفت را، در سایهٔ همکاریهای مهم‌تر سیاسی، نظامی و امنیتی در منطقه، حل کنند یا به میزان چشمگیری کاهش دهند.

گاه‌شمار رویدادهای روابط ایران و عربستان سعودی

۱۹۲۰/۱۲۹۸

تشکیل پادشاهی حجاز، به ریاست شریف‌حسین، پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی.

اسفند ۱۲۹۹/ مارس ۱۹۲۱

کودتای نظامی در ایران، به ریاست سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان میرپنج (بعدها رضاشاه پهلوی).

۱۹۲۳/۱۳۰۱

اوج‌گیری درگیریهای نظامی داخلی بین آل سعود (پادشاه نجد) و شریف‌حسین (پادشاه حجاز).

اردیبهشت ۱۳۰۳/ آوریل ۱۹۲۴

شریف‌حسین، با نوشتن نامه‌ای برای پسر خود ملک فیصل، پادشاه عراق، دولت او و مطبوعات عراق را از هر گونه دشمنی با ایران برحذر داشت.

تیر ۱۳۰۳/ ژوئیهٔ ۱۹۲۴

منتخب‌الدوله به عنوان سرپرست اتباع ایرانی و سرکنسول ایران در جده تعیین شد.

آبان ۱۳۰۳/اکتبر ۱۹۲۴

عبدالعزیز بن سعود، امیر نجد و فاتح حجاز، از دولت و علمای ایران خواست برای شرکت در نشست مکه، برای تعیین سرنوشت حکومت حجاز، نمایندگان خود را به آن کشور بفرستند.

فروردین ۱۳۰۴/ آوریل ۱۹۲۵

کنسولِ سلطانِ نجد در دمشق، با فرستادن نامه‌ای برای کنسول ایران در این شهر، برای پذیرایی از حجاج ایرانی در مکه اعلام آمادگی کرد.

مهر ۱۳۰۴/اکتبر ۱۹۲۵

رئیس حزب وطنی حجاز، با فرستادن نامه‌ای برای غفارخان جلال‌السلطنه، سفیر ایران در مصر، در مورد درگیری با آل سعود و تخریب اماکن مقدس اسلامی و قبور اهل بیت به دست وهابیها گزارش داد.

مهر ۱۳۰۴/ سپتامبر ۱۹۲۵

وزارت امور خارجه حبیب‌الله هویدا (عین‌الملک) را مأمور کرد، به همراه سفیر ایران در مصر، به حجاز سفر کند و از اوضاع آن مناطق به وزارت امور خارجه گزارش بدهد.

آذر ۱۳۰۴/ نوامبر ۱۹۲۵

ملک علی، پادشاه حجاز، با فرستادن نامه‌ای برای سفیر ایران در مصر، کناره‌گیری خود از سلطنت حجاز، به نفع ابن‌سعود، را به اطلاع ایران رساند.

دی ۱۳۰۴/ ژانویهٔ ۱۹۲۶

گزارش هویدا به وزارت امور خارجه دربارهٔ سفر خود به شبه‌جزیرهٔ عربستان، دیدار با ابن‌سعود و ملک علی، پادشاه مستعفی حجاز، و تخریب قبور ائمه و اهل بیت در مدینه و مکه.

دی ماه ۱۳۰۴/ ژانویهٔ ۱۹۲۶

گزارش هویدا از دیدار دوم خود با ابن‌سعود و گله‌مندی ملک عبدالعزیز از شایعه‌پراکنیها در خصوص اینکه آل سعود قبور ائمه و آزار شیعیان را تخریب کرده‌اند، اما در برابر تخریب شهرهای اسلام به دست فرانسویها سکوت کرده‌اند.

بهمن ۱۳۰۴/فوریه ۱۹۲۶

ملک عبدالعزیز خود را پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن اعلام کرد.

اسفند ۱۳۰۴/مارس ۱۹۲۶

به‌علت روشن‌نبودن مسئلهٔ امنیت، دولت ایران فرستادن حجاج به مکه را ممنوع دانست.

تیر ۱۳۰۵/ ژوئیهٔ ۱۹۲۶

اعلامیهٔ نخست‌وزیر ایران برای محکوم‌کردن اعمال وهابیان که اماکن متبرکهٔ اهل بیت در شهرهای مقدس مکه و مدینه را منهدم کرده بودند.

۲۹ دی ۱۳۰۵/ ژانویهٔ ۱۹۲۷

گزارشهای کنسولگری ایران از جده در مورد بدرفتاری مأموران حجاز با حجاج ایرانی و حمله به مراسم عزاداری محرم.

۱۳۰۷ـ ۱۳۰۶/۸ـ ۱۹۲۷

ملک عبدالعزیز بن سعود، به مناسبت سالگرد پادشاهی رضاشاه، پیام تبریکی برای او فرستاد.

تیر ۱۳۰۷/ ژوئنهٔ ۱۹۲۸

حبیب‌الله هویدا به نمایندگی رسمی (وزیرمختاری) دولت ایران در پادشاهی حجاز و نجد منصوب شد.

مرداد ۱۳۰۷/ اوت ۱۹۲۸

سفارت ایران در مصر به وزارت خارجهٔ ایران توصیه کرد شناسایی دولت حجاز و نجد را به تعمیر قبور ائمه و اهل بیت مشروط کند.

۲۲ مرداد ۱۳۰۸/ اوت ۱۹۲۹

دولت ایران دولت حجاز و نجد و ملحقات آن را به رسمیت شناخت.

۲۳ مرداد ۱۳۰۸/ اوت ۱۹۲۹

نامهٔ تبریک رضاشاه به ملک عبدالعزیز، به مناسبت پادشاهی او، و ابراز خرسندی از بهبود روابط دو کشور.

۲ شهریور ۱۳۰۸/اوت ۱۹۲۹

عهدنامهٔ مودت بین ایران و پادشاهی حجاز و نجد و ملحقات آن در پنج مادّه.

۸ خرداد ۱۳۰۹/اوت ۱۹۳۰

دیدار حبیب‌الله هویدا، وزیرمختار ایران، با ملک‌سعود و خانواده‌اش در جده.

۲۳ مرداد ۱۳۰۹/اوت ۱۹۳۰

حبیب‌الله هویدا خواستار تأسیس کنسولگری ایران در جده و مدینه شد.

۲۷ مهر ۱۳۰۹/اکتبر ۱۹۳۰

نشست کمیسیون ویژهٔ رسیدگی به شکایات حجاج ایرانی از بدرفتاری مأموران سعودی با آنها.

اردیبهشت ۱۳۱۰/مه ۱۹۳۱

دیدار حبیب‌الله هویدا، با ملک‌سعود، در جده.

تیر ۱۳۱۰/ژوئیهٔ ۱۹۳۱

رشید پاشا، با صلاحدید و پیشنهاد هویدا، به سفارت سعودی در ایران منصوب شد.

دی ۱۳۱۰/ژانویهٔ ۱۹۳۲

پیام تبریک رضاشاه به ملک‌سعود به مناسبت سالگرد پادشاهی او.

فروردین ۱۳۱۳/آوریل ۱۹۳۴

پایان دورهٔ سفارت هویدا و آغاز به کار محمدعلی مقدم، سفیر تازهٔ ایران در عربستان.

فروردین ۱۳۱۵/آوریل ۱۹۳۶

سفارت ایران در عربستان به‌علت مشکلات مالی تعطیل شد و سفارت ایران در مصر عهده‌دار امور عربستان شد.

۱۹۳۶/۱۳۱۵

آیت‌الله قمی، پس از بازگشت از سفر حج، از رضاشاه خواست در مورد تعمیر ابنیهٔ متبرکهٔ بقیع در مدینه اقدام کند. سفیر ایران، به دستور رضاشاه، در این مورد درخواستی به عربستان عرضه کرد، اما عربستان با ساختن بارگاه در این محل مخالفت کرد.

تیر ۱۳۱۷/ژوئن ۱۹۳۸

پیمان سعد آباد، میان ایران، عراق، ترکیه و افغانستان، در تهران بسته شد.

دی ۱۳۱۸/ژانویهٔ ۱۹۴۰

با پایان مأموریت جواد سینکی، وزیرمختار ایران در مصر و سفیر اکردیتهٔ ایران در سعودی، علی‌اکبر بهمنی عهده‌دار این سمت شد.

بهمن ۱۳۱۹/فوریهٔ ۱۹۴۱

دیدار علی‌اکبر بهمنی، سفیر اکردیتهٔ ایران در عربستان، با ملک‌سعود در مراسم حج.

دی ماه ۱۳۱۹/دسامبر ۱۹۴۰

علی‌اکبر بهمنی به عربستان رفت و از این کشور دعوت کرد به پیمان سعدآباد بپیوندد.

شهریور ۱۳۲۰/اوت ۱۹۴۱

نیروهای مهاجم شوروی و انگلیس از شمال و جنوب و غرب ایران را اشغال و رضا شاه را وادار به کناره‌گیری کردند.

۱۹۴۱/۱۳۲۰

گزارش کاظم آزرمی، نمایندهٔ ایران در امور حج، در مورد بدبودن راههای عراق و خرابی وسایل رفت‌وآمد به عربستان سعودی.

آبان ۱۳۲۱/اکتبر ۱۹۴۲

واگذاری حفاظت از منافع ایران در حجاز به دولت مصر.

دی ۱۳۲۱/ ژانویهٔ ۱۹۴۳

ملاقات سفیر ایران در عراق با کاردار سفارت سعودی در بغداد و اظهارات کاردار در مورد ناتوانی مالی دولت سعودی برای تهیهٔ وسایل حمل و نقل حجاج ایرانی در عراق.

اسفند ۱۳۲۱/مارس ۱۹۴۳

دولت ایران به‌علت مشکلات ناشی از بدی راهها و وسایل حمل و نقل سفر حج را ممنوع کرد.

دی ۱۳۲۲/ ژانویهٔ ۱۹۴۴

اعدام ابوطالب یزدی، حاجی ایرانی در مکه، به اتهام بی‌احترامی به خانهٔ خدا.

واگذاری حفاظت منافع ایران در سعودی به عراق، به دنبال خودداری نمایندگان سیاسی مصر از میانجیگری برای نجات جان ابوطالب یزدی.

بهمن ۱۳۲۲/ فوریهٔ ۱۹۴۴

اعتراض سفارت ایران در مصر، به وزارت امور خارجهٔ سعودی، در مورد اعدام حاجی ایرانی و پاسخ وزارت خارجهٔ سعودی مبنی بر اینکه حاجی ایرانی مرتکب جرم شده بود و باید اعدام می‌شد.

اسفند ۱۳۲۲/مارس ۱۹۴۴

اطلاعیهٔ سفارت ایران در مصر در پاسخ به پینشهاد و میانجیگری مصر در موضوع مورد اختلاف ایران و سعودی و درخواست ایران مبنی بر عذرخواهی سعودیها از این کشور و تهدید به قطع روابط میان دو کشور.

فروردین ۱۳۲۳/ آوریل ۱۹۴۴

پیام تبریک ملک عبدالعزیز به محمدرضاشاه پهلوی به مناسبت جشنهای نوروزی.

پاسخ محمدرضاشاه پهلوی به ملک عبدالعزیز و درخواست از وی برای حل دوستانهٔ مشکلات دو کشور.

اردیبهشت ۱۳۲۳/ مه ۱۹۴۴

پاسخ ملک عبدالعزیز به محمدرضا پهلوی و تأکید او بر قانونی‌بودن اعدام حاجی ایرانی و ابراز امیدواری برای تداوم روابط دوستانهٔ دو کشور.

تیر ۱۳۲۳/ژوئن ۱۹۴۴

تصمیم دولت ایران به قطع روابط با عربستان سعودی و واگذاری حفاظت از منافع ایران در عربستان به عراق.

مرداد ۱۳۲۴/ژوئیهٔ ۱۹۴۵

وزارت کشور ایران رفتن حجاج ایرانی به مکه را ممنوع کرد.

آبان ۱۳۲۴/اکتبر ۱۹۴۵

کاهش شدید تعداد زائران ایرانی خانهٔ خدا از پنج هزار نفر به شصت و شش نفر.

شهریور ۱۳۲۶/سپتامبر ۱۹۴۷

نامهٔ ملک عبدالعزیز به محمدرضاشاه پهلوی و ابراز تمایل به از سرگیری روابط دو کشور.

مهر ۱۳۲۶/سپتامبر ۱۹۴۷

پاسخ محمدرضاشاه پهلوی به ملک عبدالعزیز و ابراز خشنودی از تمایل پادشاه سعودی به برقراری دوبارهٔ روابط و اعزام وزیرمختار عربستان به ایران.

فروردین ۱۳۲۷/مارس ۱۹۴۸

از سرگیری روابط سیاسی ایران و عربستان سعودی.

اردیبهشت ۱۳۲۷/آوریل ۱۹۴۸

رفع ممنوعیت رفتن زائران ایرانی به سفر حج.

اواخر تیر ۱۳۲۷/ژوئیهٔ ۱۹۴۸

وعدهٔ سفارت عربستان در تهران در مورد فراهم‌کردن وسایل محافظت از حجاج ایرانی. توافق ایران و سعودی بر سر چگونگی حمل و نقل هوایی حجاج ایرانی به مکه.

آبان ۱۳۲۷/اکتبر ۱۹۴۸

گزارش سفارت ایران از جده و درخواست گسترش صادرات کالاهای ایران به عربستان در برابر تلاش ترکیه به گسترش روابط اقتصادی با عربستان.

اسفند ۱۳۲۹/مارس ۱۹۵۱

ملک فیصل، وزیر خارجهٔ سعودی، در اتحادیهٔ عرب تأکید کرد بحران ملی‌شدن صنعت نفت ایران، تأثیری در روابط نفتی سعودی با شرکت نفتی آرامکو نخواهد داشت.

آبان ۱۳۳۰/اکتبر ۱۹۵۱

ملک فیصل، در میهمانی شام و در گفت‌وگو با سفیر ایران، اقدامات دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر ایران، برای ملی‌کردن صنعت نفت را ستود.

بهمن ۱۳۳۰/فوریهٔ ۱۹۵۲

گزارش مظفر اعلم، سفیر ایران در عربستان، دربارهٔ مسلمانان سعودی، که اقدام مصدق را تحسین می‌کردند، و دعای علمای مکه و مدینه برای پیروزی دولت مصدق.

اوایل ۱۳۳۱/ ۱۹۵۳

قرارداد بازرگانی ایران و عربستان سعودی در شش مادّه به امضا رسید.

اردیبهشت ۱۳۳۲/مه ۱۹۵۳

روزنامهٔ البلاد سعودی فهرستی از هفتاد و هفت شرکت یهودی در ایران به چاپ رساند و خواستار محدودیت تجارت با آنها شد.

۱۸ آبان ۱۳۳۲/۹ نوامبر ۱۹۵۳

درگذشت ملک عبدالعزیز، پادشاه عربستان سعودی.

اواخر ۱۳۳۲

پیام تبریک محمدرضاشاه به مناسبت آغاز پادشاهی ملک‌سعود.

اردیبهشت ۱۳۳۳/ مه ۱۹۵۴

گزارش جعفر رائد، کاردار ایران در عربستان، در مورد مدیر بنگاه پول سعودی که اقدامات مصدق را تحسین می‌کرد.

تیر ۱۳۳۳/ ژوئن ۱۹۵۴

وزارت بهداری ایران به وزارت خارجه پیشنهاد کرد از عربستان سعودی بخواهد زمینی را در مکه و جده برای ساختن دو اردوگاه و درمانگاه برای حجاج ایرانی در اختیار ایران بگذارد.

تیر ۱۳۳۳/ ژوئن ۱۹۵۴

پیشنهاد کاردار سفارت ایران در عربستان به وزارت خارجهٔ ایران برای شرکت دولت ایران در کنفرانس اسلامی و دخالت مؤثر در آن برای نشان دادن نقش برجستهٔ ایران در برقراری صلح و امنیت در خاورمیانه.

۷ مرداد ۱۳۳۴/ ژوئیه ۱۹۵۵

تکذیب شایعهٔ ورود شعبان جعفری با شناسنامهٔ جعلی به عربستان برای ترور ملک‌سعود.

مرداد ۱۳۳۴/اوت ۱۹۵۵

سفر یک هفته‌ای ملک‌سعود به تهران به دعوت پادشاه ایران.

فروردین ۱۳۳۵/آوریل ۱۹۵۶

دیدار سفیر ایران با ملک‌سعود در عربستان و ابراز نارضایتی پادشاه سعودی از پیمان بغداد.

اردیبهشت ۱۳۳۵/ آوریل ۱۹۵۶

حمایت ایران از ادعای مالکیت عربستان بر واحهٔ بوریمی در برابر شیوخ خلیج فارس به امید حمایت عربستان از اعتراض ایران به انگلیس برای بدرفتاری با ایرانیان مقیم بحرین.

خرداد ۱۳۳۵/ ژوئن ۱۹۵۶

اعتراض شدید ایران به وزارت خارجهٔ سعودی مبنی بر اینکه رادیو عربستان و روزنامهٔ البلاد چاپ مکه واژهٔ مجعول «خلیج عربی» را به جای خلیج فارس به‌کار برده‌اند.

آذر ۱۳۳۵/ نوامبر ۱۹۵۶

محمدرضاشاه پهلوی، دعوت پادشاه عربستان را برای زیارت حج پذیرفت.

اسفند ۱۳۳۵/ مارس ۱۹۵۷

سفر شش روزهٔ محمدرضاشاه پهلوی به عربستان سعودی به دعوت ملک‌سعود. تلاش شاه برای میانجیگری بین عراق و عربستان و پیشنهاد او برای بستن پیمان دفاعی ایران-عربستان برای دورکردن سعودیها از مصر و سوریه، که ملک‌سعود این پیشنهاد را ضمنی پذیرفت.

اسفند ۱۳۳۵/ مارس ۱۹۵۷

شاه، در جریان سفر به عربستان سعودی، در مصاحبهٔ مطبوعاتی با خبرنگاران به ضرورت برپایی کنفرانس اسلامی اشاره کرد و ابراز امیدواری کرد این کنفرانس با استقبال ملک‌سعود روبه‌رو شود.

خرداد ۱۳۳۶/ مه ۱۹۵۷

شیخ احمد باقوری، وزیر اوقاف مصر، پیشنهاد کرد برای رفع اختلافات حاشیه‌ای شیعه و سنی کنفرانسی در قاهره یا تهران بر پا شود. وی نامه‌ای در این زمینه به علمای شیعه و سنی در کشورهای ایران، عراق، لبنان و سوریه فرستاد.

مهر ۱۳۳۶/ سپتامبر ۱۹۵۷

درخواست ملک‌سعود از پادشاه ایران و شیوخ خلیج فارس برای توقف صدور کالا به اسرائیل.

۱۹۵۷/۱۳۳۶

اعلام دکترین آیزنهاور در خاورمیانه و حمایت ایران و عربستان از آن.

آبان ۱۳۳۶/اکتبر ۱۹۵۷

وزارت خارجهٔ سعودی، با فرستادن نامه‌ای به سفارت ایران در جده، به تبلیغات روزنامه‌های ایران یا اتباع اسرائیل در ایران به نفع اسرائیل و تشویق یهودیان ایرانی به مهاجرت به فلسطین اشاره کرد و ضمن زیان‌آور خواندن آنها برای اعراب، خواستار محدودیت این تبلیغات شد.

فروردین ۱۳۳۷/مارس ۱۹۵۸

گزارش سفارت ایران در ژاپن در مورد مطالب روزنامه‌های ژاپنی دربارهٔ اتهامات مقامات مصری علیه پادشاهی سعودی و شایعه‌پراکنی رسانه‌های مصری پیرامون اختلاف در خاندان سعودی.

تیر ۱۳۳۷/ژوئن ۱۹۵۸

کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم، علیه نظام پادشاهی عراق، نگرانی مشترک ایران و عربستان سعودی را در پی داشت.

مرداد ۱۳۳۷/ژوئیهٔ ۱۹۵۸

تحرکات سیاسی گروههای رادیکال ناصری در لبنان و اردن به مداخلهٔ نظامی امریکا و انگلیس در این کشور انجامید. ایران و عربستان از دولتهای اردن و لبنان در برابر ناصریستها حمایت کردند.

مهر ۱۳۳۷/سپتامبر ۱۹۵۸

تأسیس کمیسیون دائمی حج و زیارت در ایران.

آبان ۱۳۳۷/اکتبر ۱۹۵۸

درخواست آیت‌الله بروجردی از محمدرضاشاه پهلوی برای رفع سرگردانی حجاج ایرانی در عتبات عالیات.

دی ۱۳۳۷/ژانویهٔ ۱۹۵۹

دیدار ضیاءالدین قریب، نمایندهٔ ایران در مصر، با شاهزاده فیصل در قاهره.

آذر ۱۳۳۸/ نوامبر ۱۹۶۰

امضای موافقت‌نامهٔ هوایی بین ایران و عربستان.

مرداد ۱۳۳۹/ ژوئن ۱۹۶۲

شاه، در مصاحبه با یک روزنامهٔ عربی در پاسخ به شایعات محافل رادیکال عرب مبنی بر اینکه ایران اسرائیل را شناسایی کرده است، اعلام کرد ایران در ۱۳۲۸ به صورت دوفاکتو اسرائیل را شناسایی کرده است و این مسئلهٔ تازه‌ای نیست. در پاسخ به این سخنان، جمال عبدالناصر روابط مصر را با ایران قطع کرد، و اتحادیهٔ عرب نیز از همهٔ کشورهای عربی خواست روابط خود را با ایران قطع کنند. اما هیچ کشور عربی‌ای برای این کار اقدام نکرد. شاه، در اقدام واکنشی، تصمیم گرفت رسماً اسرائیل را شناسایی کند و سفیری به اسرائیل بفرستد. اما پس از سفر ملک حسین، پادشاه اردن، به تهران و رایزنیهای او، از این کار پرهیز کرد.

مرداد ۱۳۳۹/ ژوئیه ۱۹۶۲

جمهوری متحدهٔ عربی (مصر و سوریه) در واکنشی به مسئلهٔ صدور نفت ایران به اسرائیل، از کشورهای عرب خواست با ایران قطع رابطه کنند. شاه، با فرستادن نامه‌ای برای رهبران عرب، توضیح داد که موضع ایران، در برابر شناسایی دوفاکتوی اسرائیل، تغییر نکرده است.

۱۳۴۱ـ۴۳/ ۱۹۶۲ـ۶۴

دولتهای ایران و عربستان به نیروهای یمنی ضدناصری کمک نظامی می‌دادند. آموزش برخی نظامیان یمنی در ایران از جملهٔ این برنامه‌ها بود.

۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۱/ مه ۱۹۶۲

کنفرانس جهان اسلام در مکه و شرکت ایران در آن و حمایت از همبستگی اسلامی.

شهریور ۱۳۴۱/ سپتامبر ۱۹۶۲

کودتای سرهنگان چپ‌گرای ناصری علیه سلطان (امام) یمن و مخالفت ایران و عربستان با آن و خودداری از شناسایی رژیم آنها.

آذر ۱۳۴۱/نوامبر ۱۹۶۲

نامهٔ دولت عربستان به سفارت ایران در جده دربارهٔ حملهٔ هواپیماهای یمن، تحت هدایت خلبانهای مصری، به خاک عربستان. عربستان این تجاوز را نه کار یمن، بلکه کار جمهوری متحدهٔ عربی (مصر) دانست.

تیر ۱۳۴۱/ژوئن ۱۹۶۲

علی امینی، نخست‌وزیر ایران، به دعوت ملک‌سعود در مراسم حج به عربستان رفت و ضمن ملاقات با پادشاه سعودی دربارهٔ ضرورت گسترش روابط و همکاری دو کشور مذاکره کرد.

فروردین ۱۳۴۲/مارس ۱۹۶۳

به دنبال درخواست وزارت بهداری عربستان از ایران برای کمکهای پزشکی و آموزش پزشکی دانشگاهی، وزارت بهداری ایران در مورد هرگونه همکاری پزشکی و دادن خدمات به عربستان اعلام آمادگی کرد.

اردیبهشت ۱۳۴۲/آوریل ۱۹۶۳

سفارت ایران در عربستان به وزارت امور خارجهٔ ایران پیشنهاد کرد فعالیتهای فرهنگی ایران در عربستان باید گسترش یابد. در این نامه پیشنهاد شده بود ایران خانهٔ فرهنگی در تأسیس کند. برپایی نمایشگاههای کتاب و فیلم برای معرفی پیشرفتهای ایران و توزیع کتابهای درجهٔ اول شیعه از علامه حلی و خواجه نصیر برای مقابله با اکاذیب علمای وهابی دربارهٔ شیعه از جمله پیشنهادهای سفارت ایران به وزارت امور خارجه در تهران بود.

مهر ۱۳۴۲/ ۲ نوامبر ۱۹۶۴

پس از یک دورهٔ شش ماههٔ گذار، که در آن ملک سعود پادشاهی عربستان را در دست داشت، از مقام خود برکنار شد و فیصل به پادشاهی عربستان رسید.

آبان ۱۳۴۲/اکتبر ۱۹۶۳

اعتراض سفارت ایران به روزنامهٔ البلاد، چاپ مکه، که ابن‌سینا، محمد بن زکریای رازی و ابوریحان بیرونی را عرب خوانده بود.

دی ۱۳۴۲/ ژانویهٔ ۱۹۶۳

آذر ۱۳۴۳/ نوامبر ۱۹۶۴

تأسیس انجمن دوستی ایران و عربستان به ریاست امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر ایران.

اسفند ۱۳۴۳/ فوریهٔ ۱۹۶۵

شرکت عباس آرام، وزیر امور خارجهٔ ایران، برای تبریک پادشاهی ملک فیصل.

۲۸ فروردین ۱۳۴۴/۱۶ آوریل ۱۹۶۵

نشست دومین کنگرهٔ عمومی اسلامی در مکه. در این گردهمایی فریدون مشایخی، سفیر ایران، و علمای شیعهٔ ایران، چون آیت‌الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای، شرکت داشتند. شیخ حسن‌علی راشد و شیخ عبدالکریم زنجانی، به‌علت بیماری، نتوانستند در این همایش شرکت کنند.

۱۷ آذر ۱۳۴۴/ نوامبر ۱۹۶۵

ملک فیصل در نخستین دورهٔ سفرهای خارجی خود، در ۱۷ آذر، وارد تهران شد. پس از آن به اردن، لبنان و پاکستان سفر کرد. در بیانیهٔ پایانی دیدار فیصل و شاه، دو کشور بر حمایت از مسئلهٔ فلسطین، حاکمیت یمن و ضرورت همبستگی اسلامی تأکید کردند.

اوایل شهریور ۱۳۴۴ / اواخر اوت ۱۹۶۵

ایران و عربستان سعودی از پاکستان در برابر هند، در جنگ ۱۹۶۵، حمایت کردند.

اسفند ۱۳۴۴/ مارس ۱۹۶۶

شاه در مصاحبهٔ خصوصی با یک پژوهشگر سعودی ابراز امیدواری کرد فیصل به‌جای تأکید بر اسلام سنتی بر اسلام مدرن تکیه کند و نشان دهد که می‌توان از اسلام در راه پیشرفت راستین بهره گرفت.

فروردین ۱۳۴۵/ مارس ۱۹۶۶

محمدرضاشاه پهلوی، در مصاحبه‌ای، از تلاش ایران و عربستان برای همبستگی اسلامی دفاع کرد و

اتهامات گروههای چپ‌گرای عربی را، که معتقد بودند این کار نوعی تلاش برای جبههٔ رژیمهای فئودال علیه کشورهای ترقی‌خواه است، رد کرد و گفت ایران از همهٔ آن کشورهای به اصطلاح ترقی‌خواه خاورمیانه‌ای به‌لحاظ صنعتی و کشاورزی و فرهنگی مدرن‌تر است.

اردیبهشت ۱۳۴۵/ آوریل ۱۹۶۶

سفر محمدتقی دانش‌پژوه، استاد و معاون دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و رئیس بخش نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشگاه تهران، به عربستان برای عکس‌برداری از نسخه‌های خطی فارسی در مکه و مدینه.

خرداد ۱۳۴۵/ ژوئن ۱۹۶۶

ـ انتقاد شدید مطبوعات ایران از برخورد ناشایست شهردار نیویورک با ملک فیصل که به‌علت انتقاد از صهیونیسم، مهمانی شام پیش‌بینی شده را لغو کرده بود.
ـ خشنودی مقامات عربستان از حمایت مطبوعات و مقامات ایران از موضع ملک فیصل در امریکا و سفر پنج روزهٔ عمر سقاف، وزیر خارجهٔ عربستان، به تهران.

۶ خرداد ۱۳۴۵/ ژوئن ۱۹۶۶

عمر سقاف، وزیر خارجهٔ عربستان، در فرودگاه مهرآباد تهران دوستی ایران ـ سعودی را نمونهٔ کامل برادری اسلامی و روابط همبستگی دانست. سقاف می‌کوشید بین ایران و عراق، که بر سر اروندرود و مرزها اختلاف داشتند، میانجیگری کند. شاه ایران مشکل ایران و عراق را همانند مشکل عربستان و یمن دانست.

اواسط ۱۹۶۶/۱۳۴۵

در نتیجهٔ میانجیگری عربستان سعودی و ملک فیصل، رهبران عراق درخواست ایران، مبنی بر تشکیل کمیسیون مشترک مندرج در قرارداد ۱۹۳۷ برای تعیین سرنوشت آبراه اروندرود را پذیرفتند.

اواخر ۱۹۶۶/۱۳۴۵

سفر دبیرکل رابطة العالم الاسلامی و عمر سقاف، وزیر خارجهٔ سعودی، به تهران و گفت‌وگو با مقامات

ایرانی در مورد تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی. وزیر خارجهٔ ایران از این ابتکار پشتیبانی کرد.

خرداد ۱۳۴۶/ ژوئن ۱۹۶۷

جنگ شش روزهٔ اعراب و اسرائیل و مخالفت ایران و عربستان با اشغال کرانهٔ باختری و نوار غزه به دست اسرائیل.

شهریور ۱۳۴۶/ اوت ۱۹۶۷

سفر هیئتی از دانشگاه پهلوی شیراز به عربستان برای بررسی طرح تأسیس دانشگاه پزشکی ریاض.

مهر ۱۳۴۶/ سپتامبر ۱۹۶۷

عربستان اعلام کرد با شرکتهای ایرانی‌ای که با اسرائیل رابطه دارند معاملهٔ تجاری و بازرگانی نمی‌کند. شرکت پلاسکوکار، صنایع پارس و فروشگاه فردوسی هرگونه رابطه با اسرائیل و یهودیان را تکذیب کردند.

آبان ۱۳۴۶/ اکتبر ۱۹۶۷

امضای توافق‌نامهٔ فرهنگی ایران و عربستان و همکاری در زمینه‌های دانشگاهی در ۲۲ مادّه، در جده.

آذر ۱۳۴۶/ نوامبر ۱۹۶۷

سفر ملک فیصل به تهران برای سپاسگزاری از موضع محمدرضاشاه پهلوی در دفاع از فلسطینیها و محکوم‌کردن اشغال کرانهٔ باختری و نوار غزه به دست اسرائیل. فیصل هنگام سخنرانی در مجلس شورای ملی ایران گفت: «اسلام عنصر متحدکنندهٔ دو ملت ایران و عربستان است و اکنون زمان آن رسیده است که میان دو کشور همکاری و هماهنگی بیشتری صورت بگیرد».

آذر ۱۳۴۶/ نوامبر ۱۹۶۷

توافق بین دانشگاه شیراز و وزارت معارف عربستان برای تأسیس دانشکدهٔ پزشکی ریاض به کمک دانشگاه شیراز. این توافق را، در تهران، اسدالله علم، رئیس دانشگاه پهلوی شیراز، و عبدالله آل شیخ، وزیر معارف عربستان، امضا کردند.

آذر ۱۳۴۶/ نوامبر ۱۹۶۷

ابراز تمایل وزارت معارف عربستان برای اعزام دانشجویان سعودی به ایران برای ادامهٔ تحصیلات دانشگاهی در رشتهٔ پزشکی.

آذر ۱۳۴۶/ نوامبر ۱۹۶۷

کودتای چپ‌گرایانه در یمن، و مخالفت ایران و عربستان با آن. ایران و عربستان به یمن‌شمالی کمک مالی و نظامی می‌دادند.

دی ۱۳۴۶/ ژانویهٔ ۱۹۶۸

هرولد ویلسون، وزیر خارجهٔ انگلیس، اعلام کرد انگلیس، تا ۱۹۷۱، کلیهٔ نیروهای خود را از خلیج فارس بیرون خواهد برد.

دی ۱۳۴۶/ ژانویهٔ ۱۹۶۸

معاون وزیر خارجهٔ امریکا گفت: «قدرتهای محلی چون ایران و عربستان سعودی و ترکیه و پاکستان باید جای خالی ناشی از خروج انگلیس از خلیج فارس را پر کنند».

بهمن ۱۳۴۶/ فوریهٔ ۱۹۶۸

دولت ایران به کشورهای حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس، به‌ویژه شیخ‌نشینها، پیشنهاد همکاری امنیتی داد. عربستان سعودی و شیوخ مایل نبودند مستقیماً با ایران قراردادهای امنیتی با ایران منعقد کنند.

بهمن ۱۳۴۶/ فوریهٔ ۱۹۶۸

دولت انگلیس به شیخ‌نشینهای حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس پیشنهاد کرد فدراسیونی از قطر، بحرین و هفت شیخ‌نشین کوچک به وجود آورند.

بهمن ۱۳۴۶/ فوریهٔ ۱۹۶۸

ایران، عربستان سعودی و کویت را به هماهنگی با بحرین و ضدیت با حاکمیت ایران بر این جزیره متهم کرد.

بهمن ۱۳۴۶ /فوریهٔ ۱۹۶۸

شاه سفر خود به عربستان را در اعتراض به سفر شیخ بحرین به عربستان لغو کرد.

اواخر بهمن ۱۳۴۶/ فوریهٔ ۱۹۶۸

امارات متحدهٔ عربی بدون عضویت بحرین به وجود آمد و عربستان و کویت آن را به رسمیت شناختند. هشدارهای ایران مانع پیوستن بحرین به امارات شد.

اسفند ۱۳۴۶/ مارس ۱۹۶۸

عربستان با طرح ادعای حاکمیت مجدد ایران بر بحرین و جزایر سه‌گانهٔ خلیج فارس مخالفت کرد و این مسئله سبب شد روابط دو کشور تا حدی تیره شود.

اردیبهشت ۱۳۴۷/ مه ۱۹۶۸

در جریان اقامت کوتاه محمدرضاشاه در جده (در مسیر سفر به اتیوپی)، ملک فیصل به مدت پنج ساعت با او مذاکره کرد. فیصل رسماً از شاه برای سفر به عربستان، در نوامبر ۱۹۶۸، دعوت کرد.

تیر ۱۳۴۷/ ژوئیهٔ ۱۹۶۸

حزب بعث، در پی کودتای نظامی علیه عبدالرحمان عارف، قدرت را در عراق به دست گرفت. ایران و عربستان هر دو با این کودتا مخالف بودند.

۳ آبان ۱۳۴۷/ سپتامبر ۱۹۶۸

ایران و عربستان بر سر تعیین حدود خود در فلات قاره و جزایر خلیج فارس به توافق رسیدند؛ جزیرهٔ فارسی به ایران و جزیرهٔ عربی به عربستان واگذار شد. حق مساوی هر دو کشور از منابع بستر دریا نیز به رسمیت شناخته شد.

۱۸ تا ۲۴ آبان ۱۳۴۷/ اکتبر ۱۹۶۸

دیدار رسمی محمدرضاشاه از عربستان به دعوت ملک فیصل. رهبران دو کشور بر سر مسائل منطقه‌ای از جمله مسئلهٔ فلسطین به توافق رسیدند.

۱۴ دی ۱۳۴۷/ژانویهٔ ۱۹۶۹

شاه در مصاحبه‌ای در دهلی‌نو اعلام کرد: «اگر اهالی بحرین نمی‌خواهند به کشور من ملحق شوند، ایران ادعای ارضی خود را در مورد آن پس می‌گیرد و خواستهٔ اهالی بحرین را، اگر از لحاظ بین‌المللی مورد قبول قرار بگیرد، می‌پذیرد».

۲ مرداد ۱۳۴۸/ ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۶۹

نیکسون در سخنرانی، در جزیرهٔ گوام، دکترین خود را اعلام کرد. به گفتهٔ نیکسون، امریکا از کشورهایی که بتوانند مسئولیتهای منطقه‌ای را بر عهده گیرند، پشتیبانی خواهد کرد.

شهریور ۱۳۴۸/ اوت ۱۹۶۹

شرکت وزیر امور خارجهٔ ایران در نشست وزرای امور خارجهٔ کشورهای اسلامی، در رباط، برای تعیین تاریخ نشست سران کشورهای اسلامی، پس از آتش‌سوزی در مسجدالاقصی.

پایان شهریور ۱۳۴۸/ سپتامبر ۱۹۶۹

سخنرانی محمدرضاشاه در نشست سران کشورهای اسلامی در مراکش (رباط) در محکومیت آتش‌سوزی مسجدالاقصی به دست یهودیان افراطی. شاه ایران در این سخنرانی گفت: «ایران حاضر است برای دفاع از حقوق اعراب فلسطینی اسلحه به دوش بگیرد». انقلابیون مصری و جمال عبدالناصر از این سخنرانی خشنود شدند. شاه ایران در این سخنرانی، برای نخستین بار، اندیشهٔ برپایی بازار مشترک اسلامی را مطرح کرد.

مهر ۱۳۴۸/اکتبر ۱۹۶۹

دیدار اردشیر زاهدی، وزیر خارجهٔ ایران، با ملک فیصل در ژنو و گفت‌وگوهای دو طرف در مورد بحرین و جزایر سه‌گانهٔ ایران در خلیج فارس.

آذر ۱۳۴۸/ نوامبر ۱۹۶۹

دلخوری شاه از فیصل برای سفر به قاهره پیش از حضور در کنفرانس اسلامی رباط.

آذر ۱۳۴۸/ نوامبر ۱۹۶۹

سفیر عربستان در تهران، به نمایندگی از ملک فیصل، برای مقابله با تجاوز یمن جنوبی از ایران درخواست کمک نظامی و اسلحه کرد و محمدرضاشاه درخواست او را پذیرفت.

دی ۱۳۴۸/ دسامبر ۱۹۷۰

وزیر دربار ایران، در دیدار با سفیر امریکا در تهران، از ایالات متحده خواست نفت بیشتری از ایران بخرد تا ایران بتواند بیشتر به عربستان سعودی برای مقابله با یمن جنوبی کمک نظامی بکند.

اوایل اسفند ۱۳۴۸/ فوریهٔ ۱۹۷۰

ریچارد نیکسون، رئیس جمهور امریکا، با فرستادن نامه‌ای برای محمدرضاشاه پهلوی از حمایتهای سیاسی و نظامی ایران از عربستان سعودی در برابر یمن سپاسگزاری کرد.

اسفند ۱۳۴۸/ مارس ۱۹۷۰

عربستان و کشورهای عضو اوپک با سیاست ایران در افزایش قیمت نفت موافقت کردند. بنا بر این پیشنهاد، اصل ۵۰ ـ ۵۰، به ۴۵ ـ ۵۵ به سود تولیدکنندگان نفت تغییر یافت.

فروردین ۱۳۴۹/ مارس ۱۹۷۰

مجلس شورای ملی ایران همه‌پرسی دبیرکل سازمان ملل در بحرین و استقلال این جزیره را پذیرفت.

اواخر فروردین ۱۳۴۹/ آوریل ۱۹۷۰

ـ پیام شاه به سفیر امریکا در تهران و انتقاد او از بی‌اعتنایی واشنگتن خطرات ناشی از وجود حزب بعث در عراق و تأکید اقدام هماهنگ ایران و سعودی برای دفاع از خود، حتی بدون پشتیبانی امریکا.

ـ وزیر دربار ایران در یادداشتهای خود نوشت «باید کم و بیش بعضی مخارج دفاعی ملک فیصل را هم قبول کنیم و در حقیقت او را زیر حمایت خودمان نگاه داریم».

ـ ایران پیمان بین خود و اسرائیل را، برای تعمیر هواپیماهای ایران در اسرائیل، لغو کرد تا عربستان

هواپیماهای خود را برای تعمیر به ایران بفرستد.

ــ سفر عمر سقاف، وزیر خارجهٔ عربستان، به ایران و ابراز نگرانی او از مجهزشدن مصر به موشکهای ضدهوایی روسی. توافق بر سر همکاریهای بیشتر بین دو کشور علیه رادیکالیسم‌بعثی در عراق و سوریه.

اردیبهشت ۱۳۴۹/مه ۱۹۷۰

جوزف سیسکو، معاون وزیر خارجهٔ امریکا، به مقامات ایرانی گفت نیکسون، رئیس جمهور امریکا، دستور اکید داده است هر چه شاهنشاه ایران راجع به مسائل ایران، منطقه و روابط همسایگان بگوید، باید اطاعت کنید.

اواخر اردیبهشت ۱۳۴۹/مه ۱۹۷۰

محمدرضاشاه پهلوی، در یک گفت‌وگوی رسانه‌ای گفت، جز ایران هیچ‌یک از کشورهای حوزهٔ خلیج فارس توانایی تأمین امنیت و رویارویی با کمونیسم را ندارد.

خرداد ۱۳۴۹/ژوئن ۱۹۷۰

ناخشنودی و دلگیری ایران از بی‌تحرکی عربستان سعودی در تشویق شیوخ شارجه رأس‌الخیمه به پذیرش حاکمیت مجدد ایران بر جزایر. ایران احساس می‌کرد عربستان، برخلاف وعده‌های شفاهی خود، در برابر واگذاری بحرین به ایران، اقدامی برای وادارکردن شیوخ انجام نمی‌دهد.

اواسط ۱۳۴۹ / ۱۹۷۰

حزب بعث عراق، با تشکیل گروه‌های تجزیه‌طلب، مدعی خوزستان ایران شد و هم‌زمان، برای سازمانهای بعثی علیه عربستان سعودی اقدام کرد و مدعی تعلق کویت به عراق شد. این مطلب به نزدیکی بیشتر مواضع ایران و عربستان انجامید.

۷ شهریور ۲۸/۱۳۴۹ اوت ۱۹۷۰

پس از ۱۰ سال، روابط ایران و مصر از سر گرفته شد. رادیو بغداد، وابسته به رژیم بعث عراق، گفت:

«جمال عبدالناصر با این کار از پشت به عراق خنجر زده است». عربستان از این اقدام ایران و مصر حمایت کرد.

اواخر شهریور ۱۳۴۹/سپتامبر ۱۹۷۰

سفیر انگلیس در تهران به وزیر دربار ایران گفت: «سعودیها بازی درمی‌آورند و راجع به جزایر یک کلمه به شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه نمی‌گویند». وزیر دربار ایران در پاسخ گفت: «از اعراب امید برادری و همکاری داشتن غلط است».

اسفند ۱۳۴۹/فوریه ۱۹۷۱

شرکت اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجهٔ ایران، در نشست وزرای امور خارجهٔ سازمان کنفرانس اسلامی در جده. وزیر امور خارجهٔ ایران خواستار عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی فلسطین و احقاق حقوق ملی فلسطینیها شد.

فروردین ۱۳۵۰/مارس ۱۹۷۱

امضای موافقت‌نامهٔ بازرگانی شش مادّه‌ای بین ایران و عربستان.

آبان ۱۳۵۰/اکتبر ۱۹۷۱

گزارشهای غیررسمی پیرامون تلاش فیصل، برای برپایی کنفرانس خلیج فارس در دسامبر ۱۹۷۱، به منظور حل مشکلات میان ایران و شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه.

آذر ۱۳۵۰/ ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱

نیروهای ایرانی، حاکمیت مجدد این کشور را بر جزایر ابوموسی و تنب کوچک و بزرگ برقرار کردند. همکاریهای ایران و عربستان پس از بسته‌شدن قرارداد نظامی ۱۵ سالهٔ عراق و شوروی گسترش یافت. به نوشتهٔ یکی از پژوهشگران «سیاست رهبری بعث در بغداد، از نظر محمدرضاشاه و ملک فیصل، خطرناک‌ترین تهدیدها به‌شمار می‌رفت و این ادعا اساسی‌ترین دلیل ادامهٔ همکاری آنها بود».

۱۳۵۲

وزارت امور خارجهٔ ایران، به سفارت عربستان در تهران، اعلام کرد دانشگاه شیراز برای دادن بورسیهٔ تحصیلی به دانشجویان سعودی آمادگی دارد. به دنبال این، سفارت عربستان در تهران برای فرستادن دانشجویان سعودی مایل به تحصیل در رشته‌های پزشکی و حقوق به ایران اعلام آمادگی کرد.

تیر ۱۳۵۲/ ژوئن ۱۹۷۳

شاه، در پیامی برای سفرای انگلیس و امریکا در ایران، از پشتیبانی‌نکردن عربستان و امریکا از ملک حسین، پادشاه اردن، گله کرد. به گفتهٔ شاه اگر عربستان به‌جای دو میلیارد دلار خرید اسلحه، ۲۰۰ میلیون دلار به ملک حسین بدهد اثرش برای عربها و خود فیصل صدبرابر است.

شهریور ۱۳۵۲/سپتامبر ۱۹۷۳

ایران در تحریم نفتی ابتکاری عربستان و سایر تولیدکنندگان عرب شرکت نکرد و استفاده از نفت به عنوان ابزار سیاسی را نادرست دانست.

مهر ۱۳۵۲/اکتبر ۱۹۷۳

شوروی از ایران درخواست کرد برای کمک به مصر، هواپیماهای شوروی اجازه یابند از حریم هوایی ایران بگذرند و برای سوریه تدارکات ببرند. شاه این درخواست را نپذیرفت، اما اجازه داد خطوط هوایی شوروی از حریم هوایی ایران، برای پرواز به بغداد و از آنجا به دمشق، استفاده کنند.

مهر ۱۳۵۲/اکتبر ۱۹۷۳

عربستان، برای کمک به مصر در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ با اسرائیل، از ایران درخواست هواپیماهای حمل و نقل کرد و خواست خدمهٔ این هواپیماها نیز ایرانی باشند. شاه، با آگاهی از اینکه هواپیماهای ایران برای کمک به مصر استفاده می‌شود، درخواست عربستان را پذیرفت و علت این پذیرش را دوست و مسلمان‌بودن عربستان اعلام می‌کرد.

مهر ۱۳۵۲/اکتبر ۱۹۷۳

شاه درخواست امریکا و اسرائیل را، برای تحریک، شورش کردها علیه بغداد، به‌علت کمک بغداد به

سوریه و مصر نپذیرفت و گفت نمی‌خواهد کردها آلت دست دیگران شوند.

آبان ۱۳۵۲/نوامبر ۱۹۷۳

سفر شاهزاده فهد، معاون اول نخست‌وزیر، به ایران. ایران درخواست عربستان را، مبنی بر قطع صدور نفت به اسرائیل و بستن دفاتر هواپیمایی اسرائیل (ال آل) در تهران، رد کرد. شاه پاسخ داد که شرکتهای نفتی به اسرائیل نفت می‌دهند، نه ایران.

دی ۱۳۵۲/ژانویهٔ ۱۹۷۴

نیروهای ایران در یک پایگاه دائمی در کشور عمان پیاده شدند تا با چریکهای چپ‌گرای ظفار مبارزه کنند. هم‌زمان، عربستان سعودی به کمک مالی به پادشاهی عمان ادامه می‌داد.

فروردین ۱۳۵۳/آوریل ۱۹۷۴

سفیر انگلیس در تهران به وزیر دربار ایران گفت: «سیاستهای کهنهٔ ملک فیصل تمام شیخ‌نشینهای خلیج فارس و حتی قطر و بحرین را از او برگردانده و متوجه ایران کرده است».

اردیبهشت ۱۳۵۳/مه ۱۹۷۴

وزیر نفت ایران، جمشید آموزگار، با پیشنهاد زکی یمانی، وزیر نفت عربستان، برای کاهش دو دلاری ارزش نفت مخالفت کرد و او را به پیشبرد منافع شرکتهای غربی متهم کرد.

اردیبهشت ۱۳۵۳/مه ۱۹۷۴

در نتیجهٔ تلاشهای عربستان سعودی، برای تشویق سادات به میانه‌روی، مصر با طرح وحدت لیبی، مصر و سوریه و تشکیل فدراسیون جماهیر عرب مخالفت کرد.

اردیبهشت ۱۳۵۳/مه ۱۹۷۴

به پیشنهاد ایران، عربستان سعودی، کویت، الجزایر و لیبی کمکهای مالی برای یاری رساندن به مصر در اختیار صندوق بین‌المللی پول قرار دادند.

خرداد ۱۳۵۳/ مه ۱۹۷۴

سفر سه روزهٔ نیکسون، رئیس جمهور امریکا، به عربستان سعودی در مورد مسئلهٔ قیمت نفت. شاه ایران بر آن بود که سفر رئیس جمهور امریکا برای تشویق سعودیها به کاهش قیمت نفت و مخالفت هر دو کشور با پیشنهاد ایران انجام شده است.

خرداد ۱۳۵۳/ ژوئن ۱۹۷۴

شاه ایران تهدید کرد چنانچه امریکا و عربستان و سایر اعضای اوپک در برابر افزایش قیمت نفت ایستادگی کنند، ایران تولید نفت خود را کاهش خواهد داد.

۳۱ خرداد ۱۳۵۳/ ژوئن ۱۹۷۴

عمر سقاف، وزیر خارجهٔ عربستان، پس از دیدار با شاه ایران گفت هر دو کشور در مورد تمامی مسائل مربوط به سیاست خارجی هماهنگ عمل می‌کنند.

تیر ۱۳۵۳/ ژوئن ۱۹۷۴

برپایی اجلاس اوپک بر سر قیمت‌گذاری نفت در کاراکاس. در این اجلاس، پیشنهاد ایران، برای افزایش قیمت نفت، با مخالفت عربستان و متحدان آن روبه‌رو شد. اما، پیشنهاد عربستان برای کاهش قیمت نفت نیز به‌علت مقاومت ایران ناکام ماند. ناخشنودی شاه ایران از همدستی ریاض و واشنگتن برای کاهش قیمت نفت.

تیر ۱۳۵۳/ ژوئیهٔ ۱۹۷۴

سفر وزیر خارجهٔ عربستان برای جلب نظر ایران با کاهش قیمت نفت، که با مخالفت شاه روبه‌رو شد.

تیر ۱۳۵۳/ ژوئیهٔ ۱۹۷۴

سفیر امریکا در تهران از شاه خواست بحرین را متقاعد کند پایگاههای نظامی امریکا را از آن جزیره برنچیند.

اواخر مرداد ۱۳۵۳/ ژوئیهٔ ۱۹۷۴

فیصل، پادشاه عربستان، با نوشتن نامه‌ای خطاب به شاه، که فرزندش سعود الفیصل آن را به تهران آورد، از شاه ایران خواست سیاست واحدی را برای قیمت‌گذاری نفت در اجلاس بعدی اوپک در پیش

گیرند. شاه با فرستادن پاسخی، محترمانه مسئلهٔ کاهش قیمت نفت را رد کرد.

شهریور ۱۳۵۳/اوت ۱۹۷۴

مالکوم والوپ، عضو کنگرهٔ امریکا، پس از سفر به عربستان و ملاقات با فیصل، پادشاه عربستان، و زکی یمانی، وزیر نفت آن کشور، به تهران آمد و خواستار دیدار با شاه و گفت‌وگو در مورد کاهش قیمت نفت شد. شاه اعلام کرد حاضر به پذیرش او نیست.

۱۰ شهریور ۱۳۵۳/اوت ۱۹۷۴

کمال ادهم، رئیس سازمان اطلاعات عربستان، و شاهزاده سعود الفیصل، به نمایندگی از ملک فیصل، و محمد اشرف مروان، به نمایندگی از سادات، به تهران آمدند تا با شاه پیرامون میانجیگری بین ایران و عراق گفت‌وگو کنند.

مهر ۱۳۵۳/سپتامبر ۱۹۷۴

دیدار عمر سقاف، مسئول روابط خارجی وزارت کشور عربستان، و شاهزاده سعود الفیصل، معاون وزیر نفت آن کشور، با شاه در تهران و مخالفت شاه با پیشنهاد آنها برای پرهیز از افزایش قیمت نفت.

آذر ۱۳۵۳/نوامبر ۱۹۷۴

نشست عربستان با کشورهای تولیدکنندهٔ نفت در خلیج فارس برای تشویق آنها به کاهش قیمت نفت با موفقیت همراه نشد.

اسفند ۱۳۵۳/فوریهٔ ۱۹۷۵

ایران و عربستان با دادن کمکهای مالی و اقتصادی به مصر از یک سو، و امریکا به اسرائیل از سوی دیگر، برای آشتی مصر و اسرائیل تلاش کردند. این تلاشها پس از امضای قرارداد اوت ۱۹۷۵ سینا، بین مصر و اسرائیل، صورت گرفت.

۶ فروردین ۱۳۵۴/آوریل ۱۹۷۵

ترور ملک فیصل پادشاه عربستان.

۱۰ـ۹ اردیبهشت ۱۳۵۴/ ۲۹ ـ ۲۸ آوریل ۱۹۷۵

سفر محمدرضاشاه پهلوی به عربستان سعودی و دیدار با ملک‌خالد. تأکید دو رهبر بر امنیت خلیج فارس و عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی.

۱۳ـ۱۱ تیر ۱۳۵۴/ ۳ ـ ۱ ژوئیهٔ ۱۹۷۵

دیدار شاهزاده فهد، ولیعهد عربستان، از ایران و گفت‌وگو با مقامات ایرانی پیرامون مسائل منطقه‌ای.

دی ۱۳۵۴/ ژانویهٔ ۱۹۷۶

مطبوعات ایران از موضع طرفدار غرب زکی یمانی، وزیر نفتِ عربستان، در نشست اوپک، برای کاهش قیمت نفت، به‌شدت انتقاد کردند.

بهمن ۱۳۵۴/ ژانویهٔ ۱۹۷۶

به گفتهٔ یک مأمور اطلاعاتی عربستان، در ۱۹۷۶ ایران و عربستان به همراه مصر، مراکش و فرانسه باشگاه مخفی ضدکمونیستی برای مبارزه با کمونیسم در آسیا، اروپا و افریقا تأسیس کردند. نخستین اجلاس آن در طائف عربستان و جلسات بعدی در تهران، رباط و نیس برپا شد.

بهمن ۱۳۵۴/ ژانویهٔ ۱۹۷۶

زکی یمانی در مصاحبهٔ مطبوعاتی، در توجیه سیاستهای عربستان سعودی برای مخالفت با افزایش قیمت نفت، گفت: «چون ایران در آستانهٔ صنعتی‌شدن است، وضع آن با عربستان سعودی تفاوت دارد».

۲۰ـ۱۸ فروردین ۱۳۵۵/ آوریل ۱۹۷۶

سفر امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر ایران، به عربستان و دعوت از ملک‌خالد برای دیدار از ایران.

۵ـ۳ خرداد ۱۳۵۵/ مه ۱۹۷۶

سفر رسمی ملک‌خالد، پادشاه عربستان، به ایران.

خرداد ۱۳۵۵/ مه ۱۹۷۶

مصاحبهٔ محمدرضاشاه پهلوی با روزنامهٔ عکاظ چاپ عربستان و مخالفت او با حضور ناوگان ابرقدرتها در خلیج فارس.

مهر ۱۳۵۵/ سپتامبر ۱۹۷۶

توافق ایران و عربستان برای تأسیس مدرسهٔ عربی در شیراز و مدرسهٔ ایرانی در جده.

۱۸ دی ۱۳۵۵/ ژانویهٔ ۱۹۷۷

به دنبال تشکیل «خبرگزاری خلیج عربی» در کشورهای شیخ‌نشین خلیج فارس، ایران برای اعتراض سفرای خود را از همهٔ این شیخ‌نشینها فراخواند.

بهمن ۱۳۵۵/ فوریه ۱۹۷۷

دیدار ۳۵ دانشجو و ۱۵ استاد سعودی از شهرهای تهران، شیراز، اصفهان، سواحل مازندران و آبادان.

۱۳۵۶

هشدار محمدرضاشاه پهلوی و ملک‌خالد به امریکا در مورد مداخلات شوروی و استفادهٔ مسکو از پایگاه دریایی سومالی برای هجوم به آنگولا.

۲۱ دی ۱۳۵۶/ ژانویهٔ ۱۹۷۸

دیدار محمدرضاشاه پهلوی با ملک‌خالد و فهد در ریاض و هماهنگی سیاستهای دو کشور پیرامون خاورمیانه و شاخ افریقا.

کتاب‌شناسی

اسناد

بایگانی مرکز اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد قدیمه و اسناد نمایندگیها (ریاض).

کتابها

آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب. ترجمهٔ احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.

ـــــــــ. مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران. ترجمهٔ سهیلا ترابی فارسانی، تهران: شیرازه، ۱۳۷۶.

اتحادیه (نظام مافی)، منصوره. احزاب سیاسی در مجلس سوم (۱۳۳۴-۱۳۳۳هـ.ق). تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱.

احمدی، حمید. ریشه‌های بحران در خاورمیانه. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۷.

ـــــــــ. قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت. تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.

ـــــــــ. «نظام جهانی و فراز و نشیب روابط ایران و مصر». مطالعات افریقا. ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۹.

ـــــــــ. «وحدت اعراب: سراب یا واقعیت، بررسی تلاشهای وحدت‌طلبانهٔ اعراب پس از جنگ جهانی دوم». مجلهٔ سروش. ش ۵۶ - ۵۴، خرداد و تیر ۱۳۵۹.

اخوان کاظمی، بهرام. مروری بر روابط ایران و عربستان در دو دههٔ اخیر. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.

اشرف، احمد. موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، دورهٔ قاجاریه. تهران: زمینه، ۱۳۵۹.

اقبال آشتیانی، عباس. مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج‌فارس. تهران: مجلس، ۱۳۲۸.

امامی، مصطفی. سیاست خارجی امریکا نسبت به اسرائیل و برخورد آن با جمهوری متحدهٔ عربی. تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴.

برکشلی، فریدون. اوپک و بحرانهای نفتی. تهران: نشر نخستین، مؤسسهٔ بین‌المللی مطالعات انرژی، ۱۳۷۶.

بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، انقراض قاجاریه. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۷.

بیات، کاوه. شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران، ۱۳۱۱ ـ ۱۳۰۷. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴.

بیگدلی، علیرضا. «پیمان سعدآباد». فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی. تهران: ش ۹، زمستان ۱۳۸۰.

بیگدلو، رضا. باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.

پارسا دوست، منوچهر. ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴.

پرسیتس، مویسی. بلشویکها و نهضت جنگل. ترجمهٔ حمید احمدی، تهران: شیرازه، ۱۳۷۹.

پیرا، فاطمه. روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران و آلمان (بین دو جنگ جهانی). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

جابری، محمد عابد. فکر ابن خلدون العصبیه والدولة: معالم نظریه خلدونیه فی التاریخ الاسلامی. بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربیه، ۱۹۹۲.

حسینیان، شهامت. رفتار اوپک و سیاستهای بلندمدت قیمت‌گذاری. تهران: روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران، ۱۳۷۰.

خدوری، مجید. گرایشهای سیاسی در جهان عرب. ترجمهٔ عبدالرحمان عالم، تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۶۶.

خسروی، خسرو. جامعه‌شناسی روستایی ایران. تهران: پیام، ۱۳۵۸.

ـــــــــ. جامعهٔ دهقانی در ایران. تهران: پیام، ۱۳۵۷.

خلیلی‌خو، محمدرضا. توسعه و نوسازی ایران در دورهٔ رضا شاه ۱۳۲۰-۱۲۹۹. تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۳.

درینیک، ژان پی‌یر. خاورمیانه در قرن بیستم. ترجمهٔ فرنگیس اردلان، تهران: جاویدان، ۱۳۶۸.

دکمجیان، هرایر. جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب، بررسی پدیدهٔ بنیادگرایی اسلامی. ترجمهٔ حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۸۳.

راعی گلوجه، سجاد. قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.

رضوی، حشمت‌الله. اوپک و سیاست نفتی جمهوری اسلامی ایران. تهران: چاپخش، ۱۳۸۰.

زرگر، علی اصغر. تاریخ روابط ایران و انگلیس در دورهٔ رضا شاه. ترجمهٔ کاوه بیات، تهران: نشر پروین، ۱۳۷۲.

سلیمانی، کریم. «مناسبات فرهنگی ایران و عربستان سعودی در سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ ش. براساس اسناد آرشیوی». فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی. ش ۲۱، زمستان ۱۳۸۳، ص ۱۹۶-۱۷۷.

شیخ الاسلامی، جواد. اسناد قرارداد ۱۹۱۹. تهران: کیهان، ۱۳۶۸.

ــــــــــ . افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۹.

نورالدین، شیرازی (گردآوری و ترجمه). نظام آل سعود. تهران: فراندیش، ۱۳۶۷.

علم، امیر اسدالله. یادداشتهای علم. تهران: مازیار ـ معین، ۱۳۸۲، ۵ جلد.

عنایت، حمید. اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر. ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.

عیسوی، چارلز فیلیپ. تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار). ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، ۱۳۶۲.

غزالی، زینب. روزهایی از زندگانی من. ترجمهٔ سید کمال حاج سید جوادی، تهران: نشر و ترجمهٔ بین‌المللی، ۱۳۶۹.

فرشادگهر، ناصر. سیری در قراردادهای نفتی ایران. تهران: پژوهشکدهٔ امور اقتصادی، ۱۳۸۱.

فقیهی، علی‌اصغر. وهابیان، بررسی و تحقیق گونه‌ای دربارهٔ عقاید و تاریخ فرقهٔ وهابی. تهران: انتشارات صبا، ۱۳۶۶.

فوبلیکوف، د. ر.، و دیگران. تاریخ معاصر کشورهای عربی. ترجمهٔ م.ح. شهری (مستعار)، ج ۱، تهران: نشر آوا، ۱۳۶۰.

فوران، جان. مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب. ترجمهٔ احمد تدین، تهران: انتشارات رسا، ۱۳۷۷.

قلفی، محمد وحید. مجلس و نوسازی در ایران (۱۳۱۱ ـ ۱۳۰۲هـ‌ش). تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.

کـاظم‌زاده، فـیروز. روس و انگـلیس در ایـران(۱۹۱۴ ـ ۱۸۶۴)، پـژوهشی دربـارهٔ امـپریالیسم. ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.

کپل، ژیل. پیامبر و فرعون، جنبشهای نوین اسلامی در مصر. ترجمهٔ حمید احمدی، تهران: کـیهان، ۱۳۸۳.

کوهستانی‌نژاد، مسعود. چالشها و تعاملات ایران و عراق در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم. تهران: مـرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۴.

گزیدهٔ اسناد مرزی ایران و عراق. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، واحد نشر اسـناد، ۱۳۶۸.

گنج‌بخش زمانی، محسن. «نقش انگلیس در انعقاد معاهدهٔ سرحدی ۱۹۳۷ ایران و عراق». فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی. ش ۱۹، تابستان ۱۳۸۳.

گوست، آنتونی و لوئیز جانمن. بحران سوئز. ترجمهٔ علی معصومی و غلامرضا امامی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷.

لاندو، جیکوب. پان ترکیسم، یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری. ترجمهٔ حمید احمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.

لمبتون، آ.ک. س. ایران عصر قاجار. ترجمهٔ سیمین فصیحی، مشهد: جاودان خرد، ۱۳۷۵.

لوتسکی، و. تاریخ عرب در قرون جدید، از قرن شانزدهم میلادی تا پایان نـخستین جـنگ جـهانی. ترجمهٔ پرویز بابایی، تهران: چاپار، ۱۳۴۹.

لیسی، رابرت. سرزمین سلاطین. ترجمهٔ فیروزه خلعتبری، تهران: شباویز، ۱۳۶۳.

مارتین، برادفورد. تاریخ روابط ایران و آلمان. ترجمهٔ پیمان آزاد و علی امید، تهران: پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۸.

محقق، علی (گردآورنده). اسناد روابط ایـران و عـربستان سـعودی (۱۳۵۷ ـ ۱۳۰۴ ش). تـهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.

مدیرشانه‌چی، محسن. احزاب سیاسی ایران با مطالعهٔ موردی نـیروی سـوم و جـامعهٔ سـوسیالیستها. تهران: انتشارات رسا، ۱۳۷۵.

منسفیلد، پیتر. ناصر. ترجمهٔ محمدرضا جعفری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹.

نظام آل سعود. گردآوری و ترجمهٔ نورالدین شیرازی، تهران: فراندیش، ۱۳۶۷.

هاشم‌آبادی، حسینعلی. روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان در دهۀ اخیر (۸۹ـ۱۹۷۹). پایان‌نامۀ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق.

هالیدی، فرد. عربستان بدون سلاطین. ترجمۀ بهرام افراسیابی، تهران: روز بهان، ۱۳۶۰.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی. تهران: البرز، ۱۳۷۳.

هیکل، محمد حسنین. جنگ اکتبر. ترجمۀ اسدالله مبشری، تهران: مؤسسۀ مطبوعاتی عطایی، ۱۳۷۳.

منابع لاتین

Abir, Mordechai. *Saudi Arabia in the Oil Era, Regime and Elites: Conflict and Cooperation.* Boulder: Westview Press, 1988.

Afrasiabi, K. L. *After Khomeini: New Directions in Iran's Foreign Policy.* Boulder: Westview Press, 1994.

Ahmadi, Hamid. "Unity Within Diversity: Dynamics of National Identity in Iran", *Crtique: Critical Middle Eastem Studies*, vol. 14, no. 1 (Spring 2005).

Allen, Richard. *Imperialism and Nationalism in the Fertile Crescent.* London: Oxford University Press, 1974.

AL Manhaj. Jaddeh, vol. 27, Dec. 1965.

Antonious, George. *The Arab Awakening.* New York: Capricorn Books, 1965.

Azoury, Negib, *Le Reveil de La Nation Arab.* Paris, 1905.

Badeeb, Saeed M. *Saudi - Iranian Relations, 1932 - 1982.* London: Center for Arab-Iranian Studies and Echoes, 1993.

________. *The Saudi - Egyptian Conflict over North Yemen, 1962 - 1970*, Boulder: Westview Press / American - Arab Affairs Council, 1986.

Bakhtiari, Bahman, "Revolutionary Iran's Persian Gulf Policy: The Quest for Regional Supermacy", in H. Amirahmadi and N. Entessar. *Iran and The Arab World.* Bassingtone: Macmillan, 1998.

British Embassy in Tehran to Foreign office in London (PRO).

Bulloch, John. *The Persian Gulf Unveild.* New York: Congdon and Weed, 1981.

Chubin, Shahram and Sepehr Zabih. *Foreign Relations of Iran: A Developing State in a Zone of Great - Power Conflicet*. Berkeley: Los Angeles and University of California Press, 1974.

Cleveland, William L. *A. History of the Modern Middle East*. Boulder: Westview Press, 1994.

Fansa, Nazir. *Tehran: the Fate of The West*. Paris: Jacques Arakel Publications, 1988.

Farsy, Fouadal.

________. *Modernity and Tradition: The Saudi Equation*, London: Kegan Paul International, 1991.

Foreign Reports Bulltien (FRB).

Furtig, Henner. *Iran's Rivalry With Saudi Arabia,Between The Gulf Wars*. 1991.

Halliday, Fred. "The [Persian] Gulf in International Affairs: Independence and After", in B. R. Pridham, ed., *The ... Gulf and the Arab World*. London: Croom Helm, 1988.

Harrison, Seligs. *In Afghanistan's Shadow: Baluch Nationalism and Soviet Temptations*. Washington D. C: Carnegie, 1980.

Hass, R. "Saudi Arabia and Iran: The Twin Pillars in Revolutionary Times". in H. Amirsadeghi, ed., *The Security of Persian Gulf*. London: Croom Helm, 1981.

Heller, M. A. *The Iran - Iraq War: Implications for Third Parties*. Tel Aviv: Jaffee Center for Strategic Studies, 1984.

Holden, David and Richard Johns. *The House of Saud: The Rise of the Most Powerful Dynasty in the Arab World*. New York: Rinehaut and Winston, 1981.

Hourani, Albert. *Arabic Thought in Liberal Age*. London: Oxford University Press, 1962.

Iranian Almanac. 4th edition, 1964-65; 6th edition, 1967.

Kerr, Malcolm H. *The Arab Cold War: Gamal Abd-al-Nasir and his Rivals, 1952 - 1970*. New York: Oxford University Press, 1971.

Lenczowski, George. *The Middle East in World Affairs*, 2nd. ed. Ithaca,: New York: Cornell University Press, 1956.

Litwak, Robert. *Security in the Persian Gulf: Sources of Inter - State Conflict*. Aldershot: Gower, 1981.

Long, David E. "Saudi Arabia and the Horn of Africa". Unpublished Paper, 1995.

Monroe, Elizabeth. *Philby of Arabia*. London: Ithaco Press, 1998.

New York Times. 10 May 1970.

Noyes, J. "New Perspectives on The Persian Gulf", in *Hearings before the Subcommittee on the Near East and South Asia of The Committee on Foreign Affairs*. Washington D. C: House of Representatives, 1973.

O' Brien, R. "Oil Makers and Developing Countries". *Third World Quarterly*, vol. 8. no. 4. 1986.

Peterson, J. E., «The Arab Peninsula in Modern Time: A Historical Survey», *American Historical Review*, vol. 96, no.5, December 1991, pp.1435 - 1449.

Public Recored Office, London, Telegram NO.E 6322/3704/91, dated.10 Nov. 1929. From Mr. Bond to Mr. Butler.

PRO Documents, 1956.

Ramazani, Rouhollah K. *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs, 1500-1941*. Charlottesville: University Press of Virginia, 1966.

Ronconi, P. F. "The Tradition of Sacred Kingship in Iran", in G. Lenczowski, ed., *Iran Under The Pahlavis*. Stanford: C. A. Hoover Insititution Press, 1978.

Safran, Nadav. *Saudi Arabia: The Ceaseless Quest for Security*. Cambridge: M. A, Harvard University Press, 1988.

Saud, Faisal bin Salman al. *Iran, Saudi Arabia and The Gulf*: Power Politics in Transition. London: I. B. Tauris, 2003.

Smith, Harvey H. *Area Handbook for the United Arab Republic*. Washington D. C: American University Press, 1970.

Souresrafil, Behrouz. *Khomeini and Israel*. C. C. Press, 1989.

Stephens, Robert Henry. *Nasser: a Political Biography*. New York: Harmonds, 1973.

Tahtinen, D. R. *National Security Challenges to Saudi Arabia*, Washington D. C., Institute for National Strategic Studies, 1979.

The Center for International Affairs, Papers. no. 23. Cambridge: M. A. Harvard

Toth, Anthony B. "Tribes and Tribulations: Bedouin Losses in Saudi and Iraqi Struggles Over Kuwait's Frontiers 1921 - 1943". In *British Journal of Middle Eastern Studies*. vol. 32. no. 2, November 2005, pp. 145 - 169.

Vatikiotis, P. J. *The History of Modern Egypt From Muhammad Ali to Mubarak*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1992.

Wilson, Jermy. *Lawrence of Arabia: Authorized Biography of Lawrence*. New York: Atheneum, 1990.

Wilson, Peter W. and Douglas F. Graham. *Saudi Arabia: The Coming Storm*. New York: M. E. Sharpe, 1994.

Winslow, Charles. *Lebanon: War and Politics in a Fragmented Society*. London: Routledge, 1996.

Wynbrandt, James and Fawaz Gerges. *A Breif History of Saudi Arabia*. New York: Checkmark Books, 2001.

نمایه